

غلامانک فانی

مکتبہ

کراچی



This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

Account No.....

Call No.....

Date 12.4.55

Page No 70	22	336	
No 70 5709			
and 1/2			
Miss			

DATE LABEL

S. NO: 752
H

L753

DATE LABEL

Call No.....

Date.....

Account No.....

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above.
An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 p. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

Account No.....

Call No.....

Date 12.4.55

Page	22	336
No. of		
pages		
are		
at		
price		

DATE LABEL

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of 10 Paise will be levied for each day, if the book is kept beyond that date.

THE UNIVERSITY OF KASHMIR



Acc. No.

Call No.

Date

287

Call No. *12.4.55* Account No. *12.4.55*

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 NP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

DATE LABEL

<i>12.4.55</i>			
<i>12.4.55</i>			
<i>12.4.55</i>			
<i>12.4.55</i>			
<i>12.4.55</i>			

Page no 70-570
are in this

225
336

تاریخ خلفای فاطمی

رضوان الله علیه
احمد بن محمد

مؤلف و ناشر

عبدالرحمن سیف آزاد مدیر مجله ایران باستان

تهران دی ماه ۱۳۴۱ شمسی

شعبان المعظم ۱۳۸۲ هجری

چاپ اول

از نشریات اداره مجله ایران باستان تهران

حق چاپ و ترجمه محفوظ است

بها ۳۰۰ ریال

953
Sazir

غلطنامه

غلطنامه مقدمه

غلطنامه متن				غلطنامه مقدمه			
صحيح	غلط	صفحه	سطر	صحيح	غلط	صفحه	سطر
حسن عسکری	حسن عسگری	۵	۱	مجله	مجله	۳	۱
باندازه‌ای	باندازای	۷	۳	بزرگ	بزرک	۹	۱
میخواستند	مخیواستند	۱	۵	فرقه	فرته	۶	۱
سال ۳۶۳	حاشیه ۲۶۳	۲۵		طاهرین	طاهرین	۲	۲
رسائل شبلی	از رسائل شبلی	۶	۶	بزرگ	بزرک	۱	۲
در	۲۲	۲۲		توقف	نوقف	۹	۳
همگی	همگی - همگی	۷	۸	استفاده	استغاده	۲۰	۴
اهانت	امانت	۹	۸	اشتغال	شتغال	۱۹	۴
ام‌الکتاب‌واوخر	آخر	۱	۱۳	بی نظیر	بی نظیو	۲۵	۵
ابتغاء تأویلہ	اتبغاء تاویلہ	۳	۱۳	تصنیفاتی	تضیفاتی	۹	۶
اولوالالباب	اولالباب	۴	۱۳	بزرگ	بزرک	۲۱	۶
تستن	تستن	۱	۱۹	الهیم	الهیم	۱	۷
بحث	بحث	۱۵	۲۲	پانصد هزار جلد	پانصد هزار	۹	۸
قال الله	حاشیه قال اله	۶	۲۳	اطاقها	اطافها	۱۲	۸
فرستادیم	فرستادیم	۱۳	۲۵	فاطمیان	فاطمیان	۲۲	۹
مقریزی	حاشیه مقریز	۱۲۹		شیعه	شبعه	۵	۱۰
نکردند	کردند	۹	۳۳	برققاییش	برققایش	۱۴	۲۳
النجوم الزاهره	سطر آخر الظاهره	۳۶		بیاویختند	بیاویختید	۱۶	۲۳
زد	ژد	۱۸	۳۶	آلپارسلان	آلبارسلان	۱۴	۳۳
دورمیزند	دورمیزند	۱۶	۴۰	عقیده	عقده	۱۱	۳۵
دعوت	سطر آخر دعوت	۳۵۵		تحصیل	وتحصیل	۲۳	۳۵
روزنی	روزی	۲	۵۶	تکیه زد	تکیه رد	۶	۳۶
فقد تجاوزت	لا فقد	۱۸	۵۶	فرنگ	فرهنگ	۱۸	۳۶
فی تفضیل	فی تفصیل	۲۳	۶۵	انخراط	انخرط	۳۱	۳۹
قاضی القضاة	قاضی القضاة	۱۶	۷۷	علیهما السلام	علیها السلام	۱۵	۴۴
آنجا را	مصر آنجارا			سرلوحه فهرست کتاب	فهرست کتب		۴۸
حسن المحاضرہ	حاشیه حسن المحاضرہ	۱	۷۸	مخزن الحوہ	مخزن الحواہ	۱۶	۴۹
یدطولانی	یدطولانی	۱۷	۸۱	در شهر بمبئی	درشہ بمبئی	۹	۵۰
فتح	فتح	۷	۹۱				

Handwritten signature in blue ink.

J & K UNIVERSITY LIB

Acc No 63669.....

Date 30.11.66

Handwritten signature in blue ink.

غلطنامه متن

صفحه سطر	غلط	صفحه سطر	صحیح	غلط	صفحه سطر
۲۴	بحوادث	۷	یازدهم	بحوادث	۹۱
۱۹	مورد زائداست	۱۲	باتفاق	مورد زائداست	۹۲
۱۳	یدطولانی	۱۴۸	ودانشمندان	یدطولانی	۹۴
۱۲	ابوالبخا	۱۸	میگوید	ابوالبخا	۹۵
۲	حاشیه عیون لاخبار	۲۳	جنگ آلب	عیون الاخبار	۹۵
۱۰	سیره الستصریه	۲۳	برساند و همیشه	سیره المستصریه	۹۹
۱۷	Libary	۲۵	ولیعهد	Libary	۱۰۴
۲۰	Lettersa	۲۲	شعیه	Lettersa	۱۰۴
۲۰	Bulltain	۲۴	شده	Bulltain	۱۰۴
۲۰	School	۱۱	تقویت	School	۱۰۴
۱۷	تثبیت	۶	و طرفداری	تثبیت	۱۰۶
۸	وابن الثخبار	۱۱	درآمده بودند	وابن الثخبار	۱۰۸
۲۲	وتایل	۲۱	ارتقاء	وتایل	۱۰۸
۸	فتح	۱۴	خود را	فتح	۱۰۹
		۲۰	و طرفداران		۱۱۰
۱۳	وترکیب	۲۱	طرفداران	وترکیب	۱۱۱
۲۲	تکذیب	۲۲	انجیدانها	تکذیب	۱۱۱
	ابن میسر	۱۲	مقام ولیعهد	ابن میسر	۱۱۱
۱۸	واودار	۳۴	بسکل الوجوه	واودار	۱۱۲
۲۴	لاطلائلات را	۲۲	وبخزانه	لاطلائلات را	۱۱۲
۱۳	اللیهی	۱۸	فرمان گزیر	اللیهی	۱۱۳
۱۴	(به بندگان خدا زائداست)	۲۱	ملتسمات	(به بندگان خدا زائداست)	۱۱۳
۹	نکته	۷	تعظیم	نکته	۱۱۴
۱۸	میکردند	۱۸۸	سطر آخر رجب ۱۳۸۱	میکردند	۱۴۰
۲۱	و خوانخوارانه ای و خونخوارانه ای	۱۶	بلغت	و خوانخوارانه ای و خونخوارانه ای	۱۴۲
۱۹	هیمنطور			هیمنطور	۱۴۳

فهرست مندرجات

فصل اول

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۸	حکیم ناصر خسرو	۱۲- ۱	دیباچه
۲۹	مشاهدات حکیم ناصر خسرو	۵	مراکز علم و ادب
۳۴	قصیده ناصر خسرو در آوارگی	۶	خلفای فاطمی
۳۵	خراسانی بودن او	۶	علم نجوم و ریاضیات
۳۶	خلافت المستعلی بالله	۷	خزانة الکتب قاهره
۳۶	خلافت الامیر باحکام الله	۸	دارالحکمه
۳۷	خلافت الحافظ لدین الله	۸	معارف پروری فاطمیان
۳۷	خلافت الظافر لدین الله	۹	شیعیان علی در مصر
۳۸	خلافت الفائز بنصر الله	۱۰	مؤسس دولت فاطمیان
۳۸	خلافت العاضد لدین الله	۱۱	خلفای فاطمی در مصر
	فرمانروایان مصر قبل از	۳۸- ۱۲	ظهور فاطمیان
۴۱- ۴۶	فاطمیان	۱۳	نسب فاطمیان
۴۲	بنی طولون	۱۵	القائم بامر الله
۴۳	آل اخشید	۱۶	خلافت منصور بالله
۴۵	فهرست خلفای فاطمی	۱۷	خلافت المعز لدین الله
۴۷- ۴۹	فهرست کتب و مدارک	۲۳	خلافت الحاکم بامر الله
خطابه سیدنا ابوطاهر سیف الدین به پیشگاه		۲۴	خلافت الظاهر لدین الله
شاهنشاه		۲۵	خلافت المستنصر بالله
۵۰- ۵۴		۲۶	ازنامه های مستنصر

فصل دوم

۳۱	تأویل الدعائم، المجالس المؤیدیه	۲- ۹	گفتار نخستین
۳۲	المجالس المستنصریه	۵	امام عزیز
۳۳	مجالس الحکمه	۱۰- ۲۳	علوم و ادبیات فاطمیان
۳۵	دارالعلم	۲۴- ۲۵	آئین دعوت خلفای فاطمی
۳۸- ۴۱	علوم و ادبیات فاطمیان	۳۶- ۳۷	مراکز علم و دانش فاطمیان
۴۲- ۶۰	نویسندگان معروف دعوت	۲۶- ۳۷	مراکز علم و دانش فاطمیان
۴۳	ابوحاتم رازی	۲۷	مساجد
۴۵	ابوعبدالله نسفی	۳۰	قصر

فهرست مندرجات

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۷۹	فقه‌های مالکی	۴۵	ابویعقوب سجزی
۸۱-۸۵	لغت و نحو	۴۶	جعفر بن منصور الیمن
۸۶-۸۹	تاریخ نگاری	۴۷	قاضی نعمان بن محمد
۹۰-۹۳	سیره نگاری	۵۰	یعقوب بن کلس
۹۴-۱۰۳	علوم فلسفی	۵۳	حمیدالدین کرمانی
۱۰۴-۱۱۰	انشاء و کتابت	۵۵	مؤیدالدین شیرازی
۱۱۱	فاطمیان و بنی عباس	۵۸	ناصر خسرو
۱۱۵-۱۳۲	نامه‌های المستنصر بالله	۶۱-۶۸	تصنیفات دعوت
۱۳۳-۱۳۶	دوره فاطمیان و ترویج تشیع	۶۹-۷۱	قرائت و تفسیر
۱۳۷-۱۴۰	آئین مذهبی و سیاسی فاطمیان بعد از فتح مصر	۷۲-۷۴	حدیث
۱۳۸	دعوت در جامع ازهر	۷۵-۸۰	فقه
۱۳۹	داعی الدعاء	۷۸	فقه‌های شافعی

فصل سوم

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۶۴	حسن و اسماعیلیه	۱۴۱-۱۴۶	ملحقات
۱۶۵	جمعیت سری	۱۴۳	وضعیت ناگوار بنی عباسی
۱۶۶	رسیدن حسن به مصر	۱۴۴	اوضاع ایران
۱۶۷	دارالحکمه و اسرار دعوت	۱۴۵	خلافت بنی عباسی
۱۷۰	حسن در عراق و سوریه	۱۴۵	ترویج تشیع
۱۷۱	خشم حسن از دوست خود	۱۴۷-۱۷۷	سرگذشت حسن صباح
۱۷۲	ابن عطاش	۱۴۷	نبوغ او
۱۷۳	حسن و سیاست او	۱۴۸	پدر حسن
۱۷۴	مسافرت و دوره گردی	۱۴۹	در مدرسه
۱۷۶	خدمات حسن به تشیع و ایران	۱۵۰	دوستان و رفقای حسن
۱۷۸-۱۸۴	نامه تاریخی حسن صباح	۱۵۱	اتفاق و اختلاف
۱۸۵-۱۸۸	به ملکشاه	۱۵۳	حسن در ری
۱۸۹-۱۹۲	حمص و حلب	۱۵۵	مسافرت حسن
۱۹۳-۱۹۵	منزلت و مقام علی علیه السلام	۱۵۶	حسن با وزیر
۱۹۶	زهر خورائیدن به حضرت	۱۵۷	خلاف و مخالفت
۱۹۷	موسی بن جعفر	۱۵۹	اختلاف ملکشاه و عمویش
۱۹۸	عداوت بن عباس به ائمه طاهرین	۱۶۰	حسن در وزارت
۱۹۹	سیدنا مؤیدالدین شیرازی	۱۶۱	خطر و تشویش
۲۰۰	قصیده مؤیدالدین	۱۶۲	زمینه سازی و اسباب چینی
۲۰۱	در باب حضرت موسی بن جعفر	۱۶۳	نیرنگ نظام الملک

أُمَّ الْأَئِمَّةِ النَّجِيَاءِ النَّقِيَاءِ بِنْتُ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ
 فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ سَلَامٌ اللَّهُ عَلَيْهَا

شاه رسل چو فاطمه گرد و خرمی نداشت	بی شبهه آسمان چیا اختر می نداشت
گر خلقت بتول منیکرد کردگاو	در روزگار شیر خدا همسری نداشت
از این دو گری کنی نه بستی قدم زدی	این یک برستی زنی، آن شو بری نداشت
بی دختر همپس ما عرصه حیا	مانند امتی است که سپهری نداشت
خاتون نهفت پرده که در بهشت با خلد	عصمت بر آنچه گشت چو او خواهری نداشت
الا که آن شفیع محشر برستی	تاب سخا و فقر علی دیگر می نداشت
جانها فدای او و دو پور گرامیش	وان شوی تا جداروی باب نایش

«نظائرین خطّ»

این اشعار نغز روحبخش از شادروان وصال شیرازی است

دیباچه

بنام ایزد توانا

خداوند بخشایش گرمهر بان

در سال ۱۳۳۵ خورشیدی که بنا بدعوت رسمی دولت هندوستان اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران محمدرضا شاه پهلوی، بدیار هندوستان تشریف فرما شدند. اینجانب عبدالرحمن سیف آزاد مدیر مجله ایران باستان که افتخار ملازمت موکب اعلیٰ را داشت و برای العین پذیرائیها و تعظیمات و تکریمات قاطبه مردم آن مملکت عظیم اعم از هندو، مسلمان، مسیحی و پیروان مذاهب مختلف بالاخص شیعیان (از هر فرقه) در شهرهای بزرگ بمبئی و لکناهو و حیدرآباد دکن را نسبت بشاهنشاه ایران مشاهده نمود و مانند هرایرانی میهن پرست که آن پذیرائیهای صمیمانه را دیده و یا شنیده است سپاسگزار ملت و دولت هند. جهت آن تعظیم و تکریم شایان نسبت بشاهنشاه ایران میباشد ولی برآستی میتوان گفت که مراتب اخلاص و علاقمندی مسلمانان بالاخص شیعیان مقیم هند فوق تصور و از هر قسمت دیگر دل انگیزتر و جالب توجه تر بود، الحق که باید همچنین باشد زیرا یگانگانه شاهنشاه کشور مستقل شیعی مذهب در سراسر جهان اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران میباشد.

البته خوانندگان محترم به ویژه پیروان مذهب پاک تشیع توجه نموده اند، که ترویج طریقه حقه تشیع و تمسک بذیل مبارک علی و آل علی صلوات الله علیهم اجمعین کمال مطلوب عموم ایرانیان بوده و میباشد. در واقع هر جا ناسی و نهضتی از اسلام و تشیع بوده طبعاً ایران و ایرانیان نیز در تأیید و تقویت آن نهضت همه نوع اشتراك مساعی داشته اند. چه ایرانیان آئین تشیع و ایران را از یکدیگر جدا نمیدانند و حق هم با آنها است. مثلاً اگر در قرن سوم و چهارم هجری میهن مقدس ما و ملت جووردیده ایران که هنوز از زیر بار جور و بیداد گری بنی امیه آسوده نشده بودند گرفتار مظالم عمال بیدادگر دربار متعصب بنی عباس و حکومت ترکان یغماگر خونخوار سلجوقی

شدند. و بعضی از خلفای عباسی مانند متوکل و غیره بدتر از بنی امیه نسبت بایرانیان و مذهب تشیع و ائمه طاهرین علیهم السلام و پیروان آنان همه نوع ستم روا میداشتند و هزارها از اولاد علی و فاطمه و پیروان ایشان را قتل عام نمودند، به امر و دستور متوکل عباسی بسیاری از سادات علوی و فاطمی را زنده زنده در میان جرز دیوارها گذارده بروی ایشان گچ میریختند.

درچنین وضع وخیم و آشفته نهضت عظیمی از آفریقا. بنام دعوت فاطمیان پدید آمد. پس از کوششهای فراوان و جنگهای خونین با مخالفین ائمه طاهرین و آئین تشیع، بسیاری از شهرهای آفریقا را از چنگ دشمنان بیرون آورده ویرانیها را آباد نمودند. و همچنین شهر قاهره و جامعه الازهر را بنا نموده مرکز تبلیغات آئین اسلام به ویژه مذهب شیعی و ترویج علم و ادب و حکمت قرار دادند. و چون با دشمن مشترک ایران یعنی ترکان و خلفای غاصب بنی عباس مبارزه داشتند رجال بزرگ ایران با وجود بعد مسافت و مشکلات بسیار و مخاطرات بیشمار، با آنان مربوط شدند. مانند سیدنا المؤید فی الدین هبة الله شیرازی که از عامای نامی و دانشمندان بزرگ آندوره در شیراز و حمیدالدین کرمانی که از علما و فضیلائی نامی ایران بودند.

سفرنامه شادروان ناصر خسرو حکیم ارجمند طوسی، بزرگترین گواه این پیوند ناگسستنی میان ایران و نهضت خلفای فاطمی که مروج تشیع بودند، میباشد. در حال حاضر نیز که چندین قرن از آن وقایع میگذرد باز هم کلیه فرق شیعه در هر نقطه‌ای که از نقاط جهان هستند ایران را مهد مذهب تشیع و شاهنشاه ایران را حامی و نگاهبان و مروج مذهب مقدس شیعه میدانند، چنانکه در سفر میمنت اثر شاهنشاه ایران به هندوستان این موضوع کاملاً مبرهن گردید.

برای اینکه این رشته محبت و صمیمیت برادران ایرانی با برادران مسلمان مقیم هند و پاكستان نزدیکتر گردد این بنده آستان شاه ولایت بر آن شد که با قلت بضاعت، آرزویی را که از سی و هفت سال پیش در آلمان داشتم (با توقف در هند و مراجعه بکتابخانه‌های عمومی و خصوصی که در هند موجود است). جامعه عمل پوشاند، یعنی تاریخچه‌ای صحیح از خلفای فاطمی رضوان الله علیهم اجمعین که بنوبه خود هواخواه

استقلال و عظمت ، (منهدم کننده بدخواهان و دشمنان خونخوار) ایران بوده اند ، بطور فهرست از کتب تاریخی معتبره بنام ارمغان سفر هند تدوین و جمع آوری نماید، که بانهایت مسرت و افتخار به این کار بزرگ تاریخی توفیق حاصل گردیده است .

همانطور که یادآوری شد هنگام تشریف فرمائی اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران به هندوستان از طرف عموم طبقات ملی و دولتی همه نوع پذیرائیهای گرم و صمیمانه و استقبال بعمل آمد . و مخصوصاً، تجلیل بی نظیر مسلمانان به ویژه شیعیان پاکستان و استان بمبئی و هزارها ایرانی که در آن شهرهای عظیم مقیمند فراموش نشدنی است .

با کسب اجازه از پیشگاه مبارک شاهنشاه محبوب ایران برای اقامت، مدتی در شهر بمبئی و تجدید دیدار دوستان هندی و ایرانی ، مدت یکسال در بمبئی توقف نموده تا بتوانم برای این منظور مقدس تحقیقات کرده مدارک صحیحی بدست بیاورم، این فرصت و پیش آمد بسیار نیکو مرا بر آن داشت که درباره تاریخ صحیح خلفای فاطمی رحمة الله علیهم تحقیقات بیشتری کرده اطلاعات صحیحی تحصیل نمایم . خوشبختانه توفیق رفیق گشته با همراهی چند نفر از فضلا و دانشمندان ، علمای کارآگاه و بزرگان نامی اسلامی در شهر بمبئی در نتیجه مساعی علاقمندان با دست یافتن بیک کتابخانه معظم فرصت خوبی بدست آمده مطالب مهمی را جمع آوری نمودم . امید است که با تأییدات خداوندی و انقاس قدسیه ، با انتشار این کتاب پرده های تاریک از روی حقایق تاریخی واقعی خلفای فاطمی رضوان الله علیهم اجمعین با کوشش و سعی ابن ناچیز برداشته شود .

نام کتب تاریخی قدیم و جدید که در آن کتابخانه مطالعه و از آنها یادداشت شده است و نیز کتابچه و مجموعه ای که قسمتی از تشکیلات و خدمات مهم تاریخی خلفای فاطمی بعالم اسلام و تشیع، در دوران نهضت فاطمیان بتوسط چند نفر از دانشمندان جمع آوری و بچاپ رسیده بود ، مورد استفاده واقع گردیده است . برای مزید اطلاع فهرست آنها در این (دیباچه) بچاپ میرسد .

و چون کشور ایران نیز از نظر مأخذ و مدارک مربوط بمذهب تشیع و تاریخ اسلام و خلفای فاطمی دارای آثار مهمی میباشد ، لذا از هندوستان بایران بازآمدم

تا در اینجا نیز با فضلا و دانشمندان ایران و مورخین و اهل خبره تماس گرفته از معلومات با ارزش آنان برای این مقصود مقدس استفاده نمایم، که خوشبختانه با عنایات الهی موفق گشتم .

در این فرصت لازم است یاد آور شود که این فکر مقدس تنظیم و جمع آوری و ترجمه و چاپ تاریخ خلفای فاطمی یک اندیشه تازه ای نبوده . بلکه از سی و نه سال پیش که بعد از پایان جنگ بین المللی اول در سال ۱۹۱۸ از اسلابول به آلمان برای تحصیل نامه نگاری و کسب معلومات فرهنگی رفتم در موقع اقامت در آلمان پس از چندی در رشته های علمی و عملی فن شریف روزنامه نگاری و هنر چاپ اشتغال ورزیده کوشش داشتم . از سال ۱۹۲۱ میلادی روزنامه آزادی شرق و بعد از توقیف آن از طرف (اشغالگران آلمان، متفقین) مجله صنایع آلمان و شرق علم و هنر و مجله ایران نور را تأسیس کرده در حدود ۱۲ سال در برلین در آن دو رشته و حرفه شریف چاپ کتب و روزنامه اشتغال داشتم .

در اوقات تحصیل و کسب اطلاعات سیاسی و تاریخی بهترین تفریح و لذت از لذائذ آن دیار هنر بار ، مراجعه بکتابخانه های خصوصی و عمومی به ویژه کتابخانه عظیم دولتی برلین (اشتاتنس بیبلیوتک) و مطالعه و استفاده از کتب تاریخی و سیاسی و اقتصادی بود . بر حسب تصادف به یک سلسله کتب تاریخی خطی قدیم و چاپی مربوط به خلفای بنی امیه و بنی عباس و مظالم آنان در ایران و تاریخ مهم نهضت خلفای فاطمی که پرچمدار تشیع و برضد زمامداران ظالم بنی امیه و خلفای غاصب بنی عباس قیام نموده بودند ، برخوردی چندین هفته بمطالعه آنها اشتغال داشته . استغاده نمودم .

ملاحظه گردید که مندرجات کتب معتبره مزبور، بانشریات عادی کتب آلوده به تعصبات مغرضانه مذهبی (پیروان مذاهب دیگر سابقین و لاحقین) تفاوت بسیار دارد . لذا با اشتیاق زیاد در آن قسمت بیشتر به تحقیقات و مطالعات دقیق خود افزوده ، بارونوشت های با ارزش و یادداشت ها ، مطالب مهمی را فراهم ساخته ، برای نشر حقایق و بجا گذاردن یک تاریخچه صحیح ، درباره خلفای فاطمی آرزو مند گردیده ،

از خدای متعال مسألت کردم، توفیقی عنایت فرماید، تا تحقیقات بیشتر و بهتری در اینموضوع مهم انجام داده چشم و دل دوستان را با انتشار آن بصورت یک کتاب روشن سازم. ولی این آرزوی مقدس بواسطه پیش آمدهای ناگوار و گرفتاریهای بیشمار و کار بسیار انتشارات مجلات و کتب و انجام امور مطبوعات دیگران در چاپخانه ام، در (برلین) عملی نشد. ولی پس از سی و پنج سال با تأییدات خداوندی در سفر هندو دست یافتن به آن کتابخانه گرانبها و ترجمه کتاب مذکور توفیق حاصل شد ولی باورم نمی آمد که به این سهولت درس کهنوت و پیری (در هشتاد سالگی) و انحطاط قوای مادی و معنوی چنین توفیقی نصیب شود.

بحمدالله والمنه با تأییدات خداوندی و مدد از انوار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین به آرزوی چندین ساله خود رسیده به چاپ آن توفیق حاصل نمودم. امید است این کار بی ریا که در کمال حسن نیت و صداقت و ایمان به حق و حقیقت انجام یافته است مورد قبول پیشگاه خادمین عالم اسلام و تشیع و علاقمندان بدانستن این حقیقت تاریخی قرار گیرد.

اینک مناسب میدانم که، بطور فهرست برای تذکر بفضلای گرام و دانشمندان عظام بخدمات ذیقیمتی که خلفای فاطمی در راه ترویج علم و ادب و فرهنگ انجام داده اند و از منابع معتبره کتب خطی و چاپی مخالفین و موافقین، خودی و بیگانه، اقتباس شده اشاره ای بنماید.

چنانکه میدانیم در دوره های طلایی اسلام مساجد یگانه مرکز مراکز علم و ادب
علم و ادب و حکمت بود و در جوار مساجد کتابخانه ها، مدرسه ها و همه نوع محافل علمی و ادبی منعقد میشد، خلفای فاطمی در این قسمت سرآمد سایر فرمانروایان اسلامی شدند، زیرا نخستین دانشگاه اسلامی (جامع الازهر) در قاهره با همت و کوشش آنان تأسیس و دایر شد و علاوه بر آن، در تمام مساجد مهم قاهره مانند جامع عتیق و جامع ابن طولون و غیره همه روزه مجلس درس و بحث دینی و فلسفی و علمی دایر بوده است. کتابخانه هائی که در آن ایام در قاهره دایر شده بود در جهان اسلام بی نظیر بود. چنانکه خزانه کتب فاطمیان بیش از یک میلیون و ششصد هزار جلد

کتاب داشت و تنها . . . ۲۰ (دوهزار و پانصد جلد) قرآن مجید در آن کتابخانه بود، که همه آنها را با آب طلا نگاشته بودند . دارالحکمه یکی دیگر از مؤسسات علمی خلفای فاطمی است، که در آن همه نوع علوم مجاناً تدریس میشد و حتی بدانشجویان کتاب و کاغذ و قلم مجانی میداد .

وزیران و ملازمان خلفای فاطمی، غالباً از میان بزرگترین فضیلتی معاصرانتخاب میشدند و علاوه بر انجام امور اداری و سیاسی مرتب به تدریس و تعلیم اشتغال داشتند . از آنجمله یعقوب بن کلس وزیر العزیز که بنا بر روایت جرجی زیدان صدها نفر هر روز در محضر درس او حاضر میشدند .

از خود تألیفات و تزییفات داشتند و قسمت عمده از اوقات

خلفای فاطمی خود را بمطالعه و تألیف میگذرانیدند کتاب «الاعتماد فی الرد علی اهل العناد» یکی از تألیفات گرانبها و سودمند است که العاضد لدین الله خلیفه فاطمی آنرا تألیف نموده است .

فلسفه و ریاضیات و هیئت از علوم بوده که خلفای فاطمی در ترویج آن سعی وافرمبذول میداشتند . چنانکه در خزانه الکتب و دارالحکمه مقدار زیادی آلات و ادوات علمی و هندسی جمع آوری شده بود . سیدنا المؤید فی الدین هبة الله شیرازی از رجال دانشمندی است که از شیراز ب قاهره رفته و در آنجا با مساعدت المستنصر بالله خلیفه فاطمی در ترویج علم و ادب و نیک نامی همه نوع توفیق یافته است .

خلفای فاطمی علاوه بر علوم فقه و لغت و نحو بتألیف کتب تاریخی و سیره رجال توجه خاص داشتند، قاضی العنمان احمد بن عبدالله زغانی، سیدنا هبة الله شیرازی و دهها رجال دانشمند نامی دیگر آندوره از اشخاصی هستند که بهترین و معتبرترین کتب تاریخی و سیره را تألیف نمودند . بقسمیکه کتب آنان تا امروز مستند مورخین بزرگ شرق و غرب میباشد .

خلفای فاطمی نسبت بعلم نجوم و ریاضیات نیز علاقمند بودند
علم نجوم و ریاضیات و در زمان الحاکم بامر الله رصدخانه مهمی در کوه المقطم مجاور قاهره دایر شد و دانشمندانی مانند حمیدالدین کرمانی و ابویعقوب سجستانی

وابوحاتم رازی، ابن الهشیم امیه بن صلت در علوم طبیعی و ریاضی و فیزیک و مناظر و مرایا تحقیقات و تألیفاتی دارند. و در پرتو حمایت خلفای فاطمی خدماتی بعلم و حکمت انجام داده‌اند که هنوز هم مورد استفاده میباشد.

البته دوستان و پیروان خلفای فاطمی از آن جمله حکیم ناصر خسرو مطالب مفصلی راجع به خدمات علمی و فرهنگی فرمانروایان مزبور نوشته‌اند. ولی گذشته از آنان مؤلفین دیگری هم که از پیروان فاطمیان نبوده‌اند نیز از روی کمال انصاف خدمات علمی و مساعی آنان را در راه ترویج علم و ادب ستوده‌اند. از آن جمله محمد فرید و جدی مؤلف دائرة المعارف مشهور مصری که از اعظام رجال اهل تسنن میباشد. و همچنین مؤلفین انسیکلویدی بریتانیا درباره خلفای فاطمی مطالبی مرقوم داشته‌اند که خلاصه ترجمه آن ذیلاً از نظر خوانندگان محترم میگذرد. همینقسم مختصری از مشهودات حکیم ناصر خسرو درباره عظمت دربار فاطمیان درج میگردد.

خلفای فاطمی از نظر دیگران

خزانة الكتب قاهرة از تاریخ تمدن اسلامی تألیف جرجی زیدان

العزيز بالله دومین خلیفه فاطمی مصر نخستین خلیفه‌ای بود که در قاهره کتابخانه دایر کرد و صدها هزار دینار برای خریداری و جمع آوری کتابها مصرف نمود. بقسمیکه در کتابخانه العزيز بیش از یک میلیون و ششصد هزار جلد کتاب جمع شده بود. از آن جمله ۲۰۰ جلد قرآن که با آب طلا تحریر شده بود.

علاوه بر کتاب مقدار زیادی آلات و ادوات هندسه و هیئت و نجوم در آنجا جمع آوری کرده بودند که صدها هزار دینار قیمت داشت. این کتابخانه و گنجینه علم و هنر بخزانة الكتب معروف بود و چندین مدیر و سرپرست داشت. بعلاوه خود العزيز هفته‌ای دو روز بخزانة الكتب میآمد و سرکشی میکرد. همینکه پیروان و طرفداران صلاح الدین ایوبی بر مصر دست یافتند همه آن کتابها را پاره پاره کرده و سوزاندند. قسمتی از آنها بعنوان کتابهای رافضی آتش زدند و جلد کتابها را بکفش دوزان فروختند تا از آن کفش بسازند. در نزدیکی قاهره تلی بنام تل الكتب بود مخالفین

متعصب و یا طرفداران و علاقمندان برای جلوگیری از نابودی مقدار زیادی از آن کتابها را در آنجا روی هم انباشته وزیر خاك مدفون ساختند از آنرو محل مزبور بنام (تل الکتب) موسوم شد .

الحاکم بامرالله خلیفه فاطمی در نزدیکی قصر خود در قاهره

دارالحکمه

یک کتابخانه و مدرسه مجانی عمومی دایر کرده بود که

دارالحکمه نام داشت و هر کس آزادانه میتواندست در آنجا بیاید کتاب مطالعه کند و هر درسی که مایل است تعلیم بگیرد، استادان علوم مختلف در دارالحکمه برای طالبان درس میگفتند و از دربار خلیفه حقوق میگرفتند. الحاکم بامرالله املاک بسیار و وقف دارالحکمه کرده بود. شماره کتابهای دارالحکمه از پانصد هزار متجاوز بود این کتابخانه و مدرسه چندین تالار و اطاقهای متعدد داشت و صدها نفر در آنجا آموشد میکردند و علاوه بر درس مجانی قلم و مرکب و کاغذ رایگان هم میگرفتند .

اطافها و تالارها با فرشها و پردهها و وقفسههای عالی آراسته بود و دهها مدیر و مباشر این مؤسسه عام المنفعه را اداره میکرد. روزهای پنجشنبه خلیفه (الحاکم) بدارالحکمه میآمد. عدهای از قاریان با آهنگ خوش قرآن تلاوت میکردند سپس به امر خلیفه مناظرهها و مباحثههای علمی و مذهبی آغاز میگشت و خلیفه در پایان به استادان انعام و خلعت میداد .

از تاریخ تمدن اسلام تالیف جرجی زیدان

خلفای فاطمی در قاهره کاخها و عماراتی داشتند که نمونه ای

معارف پروری

از یک تمدن بسیار عالی بود. از آن جمله کاخ برکة الجیش

فاطمیان

کوشکی از چوب منبت کاری بود و روی دیواره های آن تصویر

شاعران معاصر و اشعار آنها را بطرز زیبایی نگاشته بودند. کنار هر تصویر طاقچه کوچکی

بود. خلفای فاطمی هفته ای یکبار بان محل میآمدند و یک کیسه زرد در هر طاقچه ای

بعنوان صله برای (شعرا) شاعران میگذارند. تا کنون کمتر فرمائروائی دیده شده که

اینقسم از شعروادب تشویق کند.

شیعیان علی در مصر
 مصریان از آغاز علی را دوست داشتند و از طرفداران صمیمی
 علی بودند، علویان بیشتر به مصر و ایران و عراق رومیآوردند.
 منصور عباسی بسیاری از آنها را کشت و عده‌ای را بزدان انداخت، از آن جمله
 محمد بن عبدالله حسنی و چندین نفر از خاندان حسن بن علی را بقتل رسانید.
 متوکل عباسی به والی مصر نوشت هر چه شیعه علی در مصر است بکشد و یا
 بزدان بیندازد.

در زمان فاطمیان شیعیان مصر آزاد شدند و مذهب شیعی در آنجا رواج گرفت
 به ویژه که فاطمیان همه زمامداران معارف پرور و سروج تشیع بودند.
 یعقوب بن کلس وزیر العزیز بالله کتابی درباره فقه شیعی تألیف کرده بود که
 خود آن را تدریس میکرد و روزانه بیش از دوهزار نفر باین مجلس درس میآمدند.
 وزیر برای عده‌ای که نزدیک بودند درس میگفت، سپس مقرر اول درس را برای عده
 دورتر و مقرر دوم، برای دسته دوم، همینطور تقریر میکرد، تا بحوزه آخر درس میرسید.
 این طلاب همگی از بیت المال حقوق میگرفتند و در نزدیکی جامع الازهر محله‌ای
 بود که همه در آنجا در خانه‌های مجانی سکونت داشتند.

فاطمیان که آنانرا علوی و عبیدی میگویند، فاطمی و علوی
 برای اینکه خود را از فرزندان حضرت فاطمه ع و حضرت
 امیر المؤمنین علی ع میدانند. و اما عبیدی برای اینکه
 سرسلسله نهضت آنها عبیدالله المهدی در سال ۲۹۷ در شمال
 افریقا به خلافت رسید. فاطمیان از اولاد اسمعیل بن جعفر الصادق ع میباشند.

نقل و ترجمه از
 دائرة المعارف
 فرید وجدی

دشمنان مذهبی و مخالفین نهضت فاطمیان در صحت نسب این خاندان
 انتشارات ناشایستی داده‌اند، اساس آن انتشارات ناروا همان تعصب و دشمنی
 خلفای بنی عباس و عمالشان بود، زیرا همینکه پیشرفت فاطمیان مسلم شد، خلفای
 عباسی را در بغداد پریشان و ناراحت ساخته برای خاموش کردن آن نهضت عظیم
 و جلوگیری از پیشرفت ایشان متوسل به تبلیغات و نشر اراجیف گردیدند. ولی

با همه جدیت و کوششی که در بدنام ساختن آنها نمودند، روز بروز بر عظمت و پیشرفت فاطمیان و طرفدارانشان افزوده میشد.

سید رضی شریف نقیب الاشراف علویان در بغداد در سال ۶۰۶ هجری در دیوان اشعارش که در بیروت بچاپ رسیده است، نسب آنانرا به خاندان علوی و فاطمی تأیید نموده است. آنچه مسلم است این است که در قرن سوم هجری مبلغین شیعه اسمعیلیه در شام و عراق و ایران و عربستان تبلیغ و پیشرفت میکردند و مرکز آنان سلمیه نزدیک حمص بوده است. اما کم کم از آنجا خود را بافریقا رسانیده اند و در قیروان متمرکز شدند.

پس از مبارزه های طولانی بالاخره موفق شد تا داخل مصر
مؤسس دولت فاطمیان برود ولی المقتدر خلیفه عباسی توانست عبیدالله را مغلوب
عبیدالله المهدی سازد و بطرف قیروان و برقه برگرداند. اما عبیدالله باردیگر

به مصر حمله برد و این بار هم شکست خورد. پس از مرگ عبیدالله ابوالقاسم القائم به امرالله خلیفه شد و به مصر حمله برد و او نیز مغلوب شد و همینکه بقیروان برگشت شخصی بنام ابویزید مخلص الزمانی؛ که از متعصبین و مبلغین مذهب مالکی بود، برضد او قیام کرد و بسیاری از متصرفات القائم به امرالله را گرفت و مذهب مالکی را بجای شیعی اسماعیلی رواج داد. القائم به امرالله در این گیر و دار وفات کرد و اسماعیل پسر او ملقب به منصور جانشین وی شد با ابویزید چندسالی جنگید، بالاخره ابویزید در میدان زخم برداشته و بزودی درگذشت. پسران ابویزید چندی با منصور جنگیدند ولی بالاخره مغلوب گشته و سرانجام خود منصور نیز وفات کرد و پسرش ابوتمیم معد که ۲۲ ساله بود بنام المعزالدین الله خلیفه شد، مراکش و الجزایر و تونس و سیسیل را بتصرف خویش درآورده و در صدد تسخیر اسپانیا برآمد. جوهر سردار بزرگ المعزالدین الله فتوحات خود را تا کرانه اقیانوس اطلس ادامه داد و بالاخره کشور مصر بدست جوهر برای المعزالدین الله فتح شد و شهر قاهره بنام قاهره المعزیه بنا گردید و مقر خلافت فاطمیان از قیروان و مهدیه به قاهره انتقال یافت و برای قیروان

و مهدیه از طرف المعز لدین الله فرماندارانی تعیین شد.

نقل و ترجمه از دائرة المعارف فرید و جدی و انسیلگو پدی بریتانیکا

خليفة فاطمی المعز لدین الله در سال ۳۶۱ هجری
 وارد قاهره شد. جوهر سردار و غلام المعز لدین الله این
 شهر را بنام المعز و بطالع ستاره (زحل) یعنی قاهره
 (القاهرة المعزیه) بنا کرده نام گذارد.

خلفای فاطمی در مصر

المعز لدین الله در سال ۳۶۵ در گذشت و پسرش العزیز خلیفه شد، در زمان
 المعز اهل حجاز بوی تسلیم شده بودند ولی پس از مرگش شورش نمودند. العزیز
 بجهاز لشکر کشید و اهل آنجا را مطیع ساخت. العزیز در سال ۳۸۶ در گذشت و پسرش
 الحاکم به امر الله خلیفه شد.

الحاکم در سال ۴۱۱ بعادت معمول برای گردش بکوه المقطم رفت و دیگر برگشت.
 پس از الحاکم پسرش الظاهر لاعزاز دین الله از ۴۱۱ تا ۴۳۷ خلافت کرد.
 وی در آغاز خلافت هفت سال داشت و عمه اش ست الملک نایب السلطنه گشت.
 بعد از چند سال ست الملک وفات کرد و الظاهر که در آنوقت ۳۷ سال داشت مستقل
 گردید. در زمان الظاهر مصر و سوریه و شمال افریقا در تصرف فاطمیان درآمد. الظاهر
 عادل و نیکو کار و در عین حال خوش گذران بود.

خلفای فاطمی از بزرگترین فرمانروایان اسلامی بشمار می آیند، چون پیش از
 هر فرمانروای مسلمان در ترویج علم و ادب، تمدن اسلامی و تأسیس مدارس و مساجد
 و کتابخانه ها همت گماشتند - نامی ترین دانشمندان و محققین اسلامی آن دوره در تحت
 حمایت آنان بهترین کتب علمی را تألیف نمودند. جامع الازهر قاهره که هم اکنون
 مهمترین و قدیمی ترین دانشگاه عالم اسلام است، از یاد گارهای گرانبهای آن خلفای
 معارف پرور میباشد.

این بود خلاصه ای از نظریات مورخین نامی و پیروان مذاهب دیگر، راجع
 بکارهای گرانبها و قابل تقدیر فرمانروایان فاطمی که بانهایت بیطرفی نوشته اند،

گواهی آنان، محکمترین دلیل بروسعت نظر و افکار عالیّه آن فرمانروایان معارفخواه میباشد. تحقیقات دانشمندان خارجی ما را بر آن داشت که مراتب مزبور را جمع آوری و بزبان شیرین فارسی در آورده و به پیشگاه دانشمندان و فضیلابی عظام ایران تقدیم داریم و امید است که این خدمات ناچیز مورد قبول واقع گردد. والسلام علی من اتبع الهدی.

در این دیباچه هر گاه مشاهده میشود که یک مطلب یا

تذکر لازم

موضوعی تکرار شده است، سببش اینست که هر کدام از

آنها را از کتب معتبره (خودی و بیگانه) که درباره خلفای فاطمی و تشکیلات آنان

اظهار نظر کرده اند، برای گواهی مقصود دانستن عقاید دیگران درباره نهضت خلفای فاطمی

رضوان الله علیهم اجمعین آورده ایم.

عبدالرحمن سیف آزاد

مدیر مجله ایران باستان

ظهور فاطمیان

اصل و نسب آنان با ذکر عقاید و آراء مختلف

نسب فاطمیان

بنی فاطمه علیها السلام که در دیار مغرب و مصر خلیفه شدند و ایشانرا اسمعیلیه و عبیدیه نیز گویند در زمان دولت بنی عباس دو بیست و هفتاد و چهار سال خلافت کردند. عده ایشان چهارده تن میباشد. ابتدای دولت شان (سال ۲۹۷ هـ)، از فرزندان اسمعیل بن الامام جعفر الصادق علیه السلام بودند و اسمعیل فرزند بزرگ امام جعفر صادق علیه السلام بود.

در بعضی از تواریخ مسطور است که اسمعیل را پسری بود محمد نام و محمد را پسری آمد نام او جعفر ولادتش در مدینه بود. محمد بن جعفر الحبیب و او را حبیب بدان سبب خواندند که مردمان همه او را دوست میداشتند و فرزندان او در دیار مغرب سکونت گزیدند اول کسی از ایشان که بتقویت ابو عبدالله صوفی در سلخانیه مغرب بخلافت رسید، عبیدالله بن محمد المهدی بالله بود و نسب او بروجهی که حضرت سلطان المحققین خواجه نصیرالدین محمد طوسی، طیب الله مشهده، در فاتحه تقویمی که آنرا بنام علاءالدین محمد اسمعیلی حاکم قهستان، تألیف نموده بر این وجه است:

محمد بن المهدی، بن عبدالله، بن احمد، بن محمد بن اسمعیل، بن جعفر الصادق علیه السلام، ولادت او در قریه سلمیه حمص در سنه ۲۶۶ هـ و مدت خلافت او بیست و چهار سال بود. وفاتش در سنه ۳۲۲ هـ و مدت عمر او شصت و دو سال بود. خروج و قیام او روز یکشنبه هفتم ذی الحجه سنه ۳۲۲ هـ و مدت خلافت او بیست و چهار سال بود. وفاتش در سنه ۳۹۷ هـ و مدت خلافت او بیست و چهار سال بود. پنجشنبه هفتم ربیع الآخر ۳۹۷ هـ بروی بخلافت سلام کردند.

زعم اسمعیلیه آنست که مهدی موعود که در اخبار آمده عبارت از اوست.

و بعضی از هواخواهان مهدی روایت کرده‌اند که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود
 علی رأس ثلثمائة تطلع الشمس من مغربها و گفتند که مراد از لفظ شمس که در حدیث
 واقع شده مهدیست و او با هر که محاربه نمود مظفر و منصور میگشت .
 صاحب روضة الصفا آورده که در حدود قیروان قلعه در غایت رزانت و استحکام
 بنیاد نهاده آنرا به مهدیه موسوم گردانید و در سال (۲۹۹ هـ) اهالی بعضی از دیار
 مغرب دم از عصیان میزدند و مهدی پسر خود را بدفع ایشان نامزد فرمود و آن
 جماعت را محاصره نموده مدت دیر بر در شهر بنشست تا قوت محصوران با تمام رسید
 و عاقبت با تیغ و کفن بیرون آمدند و دست در دامن او زده و زینهار خواستند .
 ولد مهدی سایه عاطفت و مهر بانی بر سر ضعیفان افکند، همه را از کشتن امان داد و بمؤاخذه
 قلیلی از اسوال قناعت نمود . مهدی در ایام خلافت خود به اطراف و انحاء ولایت مغرب
 لشکرها فرستاد و مجموع را در حیطه تصرف و تسخیر در آورده، خاندان های قدیم طرفداران
 بنی امیه و بنی عباس را بر انداخت و چون از ضبط آندلس و قیروان و طرابلس
 و امثال آن فراغت یافت پسر خویش قائم را بتسخیر دیار مصر با لشکری گران
 روان کرد و مقتدر عباسی مونس خادم را با سپاهی جرار، برای مقابله فرستاده میان ایشان
 محاربه روی داد .
 و در بعضی از تواریخ بنظر رسیده که مونس دونوبت با قائم حرب کرده آخر روی
 بفرار نهاد و دیار مصر و صعيد بدست قائم مستخلص گردید و چون مدت بیست و پنج سال
 از خلافت مهدی بگذشت در حصار مهدیه روی بعالم آخرت نهاد .
 دوران حیات مهدی شصت و دو سال و مدت خلافتش بیست و چهار سال بود .
 در تاریخ روضة الصفا آورده که خلفای عباسی در نسب مهدی طعن کرده محضری
 نوشتند و خواستند که امر فرمایند که تا خطباء آنرا بر منابر بخوانند، وزیر مقتدر گفت
 که اگر شما چنین کنید علویان نیز نسبت به عباسیان زبان قدح دراز کرده در آن باب
 محضری نویسند و امر کنند تا در خطبه بر رؤس منابر ولایات مغرب بخوانند و هیچیک
 از شما دو طایفه را در میان امت قدر و قیمت نماند لاجرم مقتدر از سر آن قضیه در گذشت .

وایضا ابن کثیر در تاریخ خود در این باره نوشته است، در اول مرتبه که اکابرو علماء باستدعاء خلیفه قادر بالله عباسی خط و مهر بر آن محضر مینهادند، سید رضی-الدین موسوی نیز با کراه والجاح خط بر آن محضر نهاد و چون از مجلس خلیفه بیرون رفت به بطلان آن محضراظهار داشت آنچه در آنجا نوشته شده از روی اکراه بوده و قطعه شعری گفت که دلالت بر صحت نسب خلفای فاطمی داشت و یک بیت آن اینست :

الیس الذل فی بلد الاعادی و بمصر الخلیفة العلوی

وخلیفه عباسی چون آن قطعه را شنید بر آشفت و شریف طاهر پدر سید رضی الدین و برادر او میر مرتضی علم الهدی را طلبید، و با ایشان گله آغاز کرد، ایشان چون بسید رضی الدین در آن باب سخن گفتند، گفت من آن قطعه را نگفته ام، خلیفه گفت اگر او آن قطعه را نگفته باید که قطعه دیگر مشتمل بر قدح نسب اسمعیلیه بگوید و در این باب مکرر کس نزد میر رضی الدین فرستادند و او قبول نکرد و چون سید رضی الدین و خاندان او در عراق عرب صاحب شوکت و فضل بودند و خلیفه قدرت براهانت ایشان نداشت لاجرم بآن راضی شد که سید رضی الدین سوگند بخورد که آن قطعه را نگفته. آنگاه شیخ ابو حامد اسفراینی و قاضی ابوبکر باقلانی را که از علماء اهل سنت و جماعت بودند بخانه او فرستادند، تا او را سوگند دهند والله اعلم بحقیقة الحال.

محمد لقبش القائم به امر الله

پدرش مهدی در ایام خلافت خویش از مردم مغرب و بربر از برای او بیعت گرفت. چون مهدی وفات یافت و قائم در سال سیصد و بیست و پنج بخلافت رسید اهل صقلیه بواسطه سوء اعمال عامل او (سالم بن راشد) از اطاعت او سرباز زدند تا قائم سالم را عزل کرده، دیگری را بجای او نصب فرمود. و از کلیات وقایع زمان قائم یکی آن بود ابو یزید که بتعلیم صبیان اشتغال داشت، بروی خروج کرد و جمعی کثیر در تحت رایت او مجتمع گشتند و میان او و قائم چندین جنگ اتفاق افتاد و آخر الامر قائم از وی منهزم گشت و ابو یزید قائم را تعاقب نموده در مهدیه محصور گشت

واسمعیلیه ابویزید را دجال نام نهاده (حدیثی روایت کردند، مضمون آنکه دجال بر مهدی قائم خروج کند) قائم در حین محاصره مریض گشته در گذشت و پسرش اسمعیل بجای او بنشست و مدت خلافت قائم دوازده سال و هفت ماه بود .

ذکر خلافت اسمعیل لقبش المنصور بالله

پس از درگذشت قائم اشراف حصار مهدیه بر منصور بیعت کردند و او بغایت شجاع و مردانه و عاقل و فرزانه بود ، و چون در حین وفات پدرش ابویزید خارجی بالشکری سنگین بر در حصار بود سرگ قائم را پنهان داشت و بحسن تدبیر و کمال دلاوری، منصور، ابویزید از حد و مهدیه گریزان شد و منصور او را تعاقب نموده بجائی رسید که از صعوبت راه دیگر نتوانست رفت . و ابویزید گریخته به بلاد سودان فرود آمد چون این خبر مسموع منصور گشته جمعی از سپاهیان را بدفع او نامزد فرمود و ایشان بموجب فرموده به تعقیب ابویزید شتافتند و بعد از کشتش و کوشش او را دستگیر نموده نزد منصور آوردند . از طرف مقام خلافت حکم صادر گردید که ابویزید را در قفس آهنین زندانی نموده و بعد از چند گاه بنا بر فرمان منصور فتح نامه ها به اطراف ولایات اسلام فرستاده افعال ناشایست او را که در ایام خروج از قتل و غارت از طرف او و لشکریانش واقع شده بود باز گونمودند . منصور در ایام دولت خویش حسن بن علی بن الحسین کلبی را که یکی از عظامای مملکت و بداد و دهش آراسته بود بحکومت صقلیه فرستاد و بواسطه حسن معاشرت و رفتارش با جامعه محبت او در دلها قرار گرفته ، بضبط و ربط امور مشغول گشت .

در خلال این احوال رومیان متوجه محاربه او گشتند و چون دو گروه نزدیک شدند آتش جنگ زبانه کشید . حسن منهزم شد، مقارن این حال فرج غلام منصور با عده ای از شجاعان بمعاونت حسن رسید و روی بلشکر رومیان نهاده جنگ شدید میان آنان واقع گردید و لشکر روم شکست یافته گریزان شدند .

ابو جعفر مرو رودی بیتی چند در تهنیت این فتح مبین انشاد کرده معروض منصور گردانید ، مشعر بر آنکه امید میدارم که به اسم همایون قره العین خلیفه

المعز لدین الله که ولیعهد است در مکه و مدینه رؤس منابر و وجوه دنانیر بنام ولقب آن در درج خلافت و دری برج امامت مزین و محلی گردد و عاقبت آنچه بر زبان ابوجعفر گذشته بود بوقوع انجامید . چون مدت هفت سال از خلافت منصور منقضی گشت عالم فانی را وداع نمود . مدت حیاتش سی و هفت سال بود .

ذکر خلافت المعز لدین الله

معز بن اسمعیل لقبش المعز لدین الله پادشاهی صاحب رأی و شجاع بود . دقایق امور ملک و قوانین ملت نیکو دانستی و کماینبغی مراسم سیاست و حکومت به جای آوردی .

یافعی در مدح او گفته است (کان مظهراً للتشیع معظماً لحرمة الاسلام کریماً حازماً سرباً یرجع الی انصاف و یرجى علی احسن احکامها)

در روز وفات پدرش که سلخ شوال سنه سیصد و چهل و یک بود بروی بیعت کردند . و در سنه چهل و هفت غلام خود جوهر را به انواع عواطف پادشاهانه اختصاص داشته بالشکری گران به اقصا بلاد مغرب فرستاد . جوهر تا ساحل بحرا قیانس و جزایر خالدات رفته از ماهی هائیکه به آن بحر منتسب و در آن ملک معروف بود صید کرده به پایه سریر خلافت به مصر فرستاد .

المعز لدین الله در ایام حکومت خویش به سلخانیه لشکر کشیده آن دیار را فتح نمود . والی آن مملکت را که مرد نادرستی بود و خود را الشاکری نام نهاده دستور داده بود که او را امیر المؤمنین گویند اسیر و دستگیر کرد . بعد از این فتح لشکر عظیم به جزایر روم فرستاد . میان او و سپاه رومیان جنگهای خونین واقع گردید . لشکر معز بر مخالفان غالب آمده اسوال و غنائم فراوان به دست آوردند .

در خلال این احوال فوت کافورا خشیدی که از قبل خلفای بنی عباس به حکومت مصر اشتغال داشت به معز رسیده و به واسطه قحط و غلا مصریان عاجز و مضطر گشته اشراف و اعیان مملکت رسولان و نامه ها فرستاده از معز التماس نمودند که به نفس خویش حرکت فرماید یا از امرای دولت شخصی را که شایسته رسالت باشد به آن ولایت

فرستد . چون معز بر این قضیه اطلاع یافت همت بر تسخیر مصر گمارد . جوهر را با جمعی از ارباب سلاح و کشتیهای مشحون به انواع اطعمه و اغذیه که براهالی آن مملکت صدقه کند ارسال نمود .

جوهر در سال سیصد و پنجاه و هفت بامکتی هرچه تمامتر پس از پیمودن راهی طولانی به مصر رسید ، چشم اهالی آن دیار به دیدار او روشن شد . و سورت جوع ایشان به صدقات المعز لدین الله قرار و آرام پذیرفت .

جوهر به بستان اخشیدی نزول کرده به موجب فرموده میان فسطاط و مصر وعین الشمس به بنای شهری مشغول گشته آنرا مصر جدید که به قاهره معزیه اشتهاار یافته مشغول شد . و به سعی جوهر مصر و اسکندریه و دیار صعید و دمیاط و مکه و مدینه از تصرف عباسیان بیرون رفته در تسخیر خلفای علوی درآمد و در این اثنا جوهر ، یکی از سرداران را بالشکری گران به جانب فلسطین فرستاد و آن سردار فلسطین را فتح نموده عزم دمشق نمود و بر دمشق نیز مستولی شده سایر نواحی مملکت شام را فتح کرد . صاحب روضة الصفا آورده که جوهر بعضی از قرامطه را که افعال ناشایست از ایشان سرزده بود مانند قلع حجر الاسود و خلاف کاریهای دیگر در مصر به سیاست رسانید . بقایای آن جماعت گریخته در نواحی شام متواری و پنهان شدند .

از سیاق این کلام و تفصیل به وضوح می پیوندد که مابین افکار و روش قرامطه و رأی اسمعیلیه از هم جدا و قرامطه طایفه ای دیگرند . عباسیان و هواخواهان از کمال بغض و عداوتی که با خلفای فاطمی و شیعیان داشتند قرامطه را داخل شیعیان و اسمعیلیان ساخته اند . مؤید این گفتار آنکه عبدالله بن معتز عباسی در بعضی قصاید خود طعن و تعرض با آل ابیطالب علیهم السلام نموده و تعرض به خلفای علوی به آنکه قرمطی اند و قرامطه از ایشان . لاجرم یکی از اکابر و طرفداران خلفای فاطمی در جواب آن ناصبی قصیده ای گفته و نسبت قرامطه را از فاطمیان باین بیت رفع نموده :

و تنسب افعال القرامط کاذباً الی عترة الهادی الکرام الاطائب

و این قصیده با این یک بیت از قصاید عبدالله معتز در حاشیه امیر ابو فراس

حمدانی در مجلس امراء در روضة الصفا ذکر شده است .

در شوال سال سیصد و شصت و یک المعزالدین الله به عزیمت مصر از مغرب هجرت نمود و اولاد و حرم را با خود همراه گردانید و اموالی که همراه داشت از حیز تعداد بیرون بود. در بعضی تواریخ بنظر رسیده که در آن سفر پانزده هزار شتر و ده هزار استر زرمسکوک از سرخ و سفید میکشیدند و اعیان و اشراف مصر تا اسکندریه باستقبال المعزالدین الله شتافته و در آن سرزمین به لقای او مشرف شدند و شرح شدت فراق و تفصیل آلام اشتیاق خویش معروض داشته به نوازش و استمالت اختصاص یافتند.

خلیفه علوی ایشانرا بعدالت و احسان و نصیحت امتنان خوشدل و مسرور گردانید و چون بمحروسه معزیه نزول فرمود باساس عدل و انصاف چنان اشتغال نمود که مزیدی بر آن متصور نبود.

گویند که چند صندوق پراز زر در پیش بارگاه او نهاده رخصت داده بودند تا هر روز محتاجان بیایند و در یک کف آنچه گنجد از آن نقود بردارند و اکنون صنایع برجایست و لیکن از آن کرم نشان نمانده و چون امور ممالک استقامت یافت در روز جمعه نوزدهم ربیع الاخر سنه سیصد و شصت و یک در گذشت. مدت عمرش چهل و پنج سال خلافتش بیست و پنج سال و سه ماه بود.

در صفحات گذشته در احوال خلافت المعزالدین الله شرح داده شده است که در دوران خلافت او کارهای بسیار مهم تاریخی مانند بنای قاهره و جامع الازهر انجام پذیرفته است.

یک کار مهم تاریخی جالب توجه دیگر که در تاریخ معجم ذکر شده است با اینکه بعضی از مطالب آن در صفحات گذشته مندرج است بیجا و مناسب دیدم که آنرا عیناً در اینجا ذکر و به افتخارات دوران خلافت المعزالدین الله اضافه نمایم.

صاحب معجم درباره قاهره گوید که الحال مدینه بزرگ مصر و دارالملک و لشکر گاه آنجا است و اول کسی که آنرا احداث نمود جوهر غلام المعزالدین الله علوی فاطمی اسمعیلی بود و سبب آن این بود که چون کافور اخشیدی که از قبل خلفاء

عباسیه والی مصر بود وفات یافت قحط و غلا در مصر فراوان گشت و اعیان آنجا رسولان و نامها فرستاده از معزالتماس نمودند که خود بدولت و اقبال بانولایت حرکت نماید یا از امرای دولت شخصی را که شایسته ریاست باشد فرستد .
چون معز بر این قضیه اطلاع یافت پرتسخیر مصر همت گمارد . جوهر را که سپهسالار لشکر او بود با جمعی از ارباب سلاح و کشتی ها مشحون بانواع اطعمه و اغذیه که بر اهالی آن مملکت صدقه کند ارسال نموده و جوهر در سنهٔ سبع و خمسين وثلثمائة (۳۵۷) باقوا و قدرت بسیار بعد از قطع مسالک بمصر رسید چشم اهالی آن دیار بدیدار او روشن و سورت جوع ایشان بصدقات المعز لدین الله تسکین یافت جوهر بمستان اخشیدی نزول نموده بموجب فرموده در میان فسطاط و مصر و عین الشمس بینای مصر جدید که بقاهره معزیه اشتها ریافت مشغول شد .

و شیخ جلال الدین سیوطی در احوال سنهٔ سبع و خمسين وثلثمائة گفته :

وفي هذه السنة جاء العبيديون فأخذوا مصرَ وقامَ دولةُ الرِّفصِ في الاقاليمِ
المغرب والمشرق ومصرَ والعراق وذاك أنَّ كافر الاخشیدی صاحب
مصر لَمَّامات اختلت النظام وَقَلَّتِ الاموالُ على الجند . فكتب جماعةُ الى
المعز يطلبون منه عسكرياً ليسلموا اليه مصر ، فارسل مولاہ جوهر القائد بمائة
الف فارس فَمَلَكَهَا وَنَزَلَ مَوْضِعَ القَاهِرَةِ اليومِ واختطها وهي دار الامارة
للمعز وهي المعروفة الان بالقصرين ، وقطع خطبة بنی العباس ولبس السواد
وَلَبِسَ الخُطْبَاءُ البياضَ وأمر أن يُقال في الخطبه .

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ المصطفى وَعَلَى عَلِيٍّ المرتضى وفاطمة البتول
وعلى الحسن والحسين سِبْطَيْ الرِّسُولِ وَصَلِّ عَلَى الاثمةِ آباءِ
امير المؤمنين المعز بالله وَذَلِكَ كَلَهُ فِي شعبان سنة ثمان و خمسين ، ثم
في ربيع الاخر سنة تسع و خمسين ، اذنوا بمصر بِحَيِّ عَلَى خَيْرِ العملِ
وشرعوا في بناء الجامع الازهر ففرغ في رمضان سنة احدى وستين . (۱)

تمام شد کلام سیوطی و مضمون آن در تاریخ یافعی و غیر آن نیز مذکور است .

ذکر خلافت نزار العزیز بالله

نزار لقبش العزیز بالله پدرش معد ولادتش در محرم ۳۴۴ و بیعتش در روز جمعه نوزدهم ربیع الاخر سال ۳۶۵ بود .

چون مدت هفت ماه از واقعه پدرش المعزالدین الله بگذشت خلائق مغرب و مصر با وی بیعت کردند عم او حیدر و عم پدرش ابوالفرات و هم عم جدش از جمله بیعتیان بودند و مثل این قضیه مرسوم و معهود نبوده مگر در خلافت هارون الرشید . گویند که عزیز بغایت حلیم و صبور و نیکو اخلاق بود و در روز بیعت خطبه ئی بغایت فصیح و بلیغ که بر موعظه و نصیحت لایتناهی اشتهال داشت انشاء کرد ، چنانچه حضار مجلس رقتی عظیم کردند . و بعد از آن پرتو التفات بر احوال مملکت انداخته تمام دیار مغرب و شام و حجاز در تحت تصرف آورد .

در زمان دولت او البتکین مولای بنی بویه از بغداد بالشکری بشام آمد . و حسن ابن احمد قرمطی با او منضم شده اظهار مخالفت عزیز کردند و بالشکری زیاد از مصر متوجه شام گشت . چون دولشکر بهم نزدیک شد چشم البتکین بر رایت منصور عزیز افتاد خوف و رعبی بر باطن او استیلا یافته از اسب پیاده شد و با خضوع و خشوع تمام قدم پیش نهاده رکاب عزیز را بوسه داد . و عزیز از کمال نیکوسیرتی گناه البتکین را بخشیده ، درباره او انواع بر و احسان بجا آورده ، بعضی از آل بویه که با سپاه همراه البتکین بودند بخلعتهای فاخر سرافراز ساخت و بعد از آن ، مابین العزیز بالله و عضد الدوله دیلمی باب مکاتبات و مراسلات مفتوح گشت و در خلال این احوال هر که با عزیز مخالفت کرده ، گوشمالی بسزائی یافت . و عزیز بعد از آنکه بردشمنان غالب آمد ، بمصر مراجعت فرمود .

مؤلف تاریخ مصر و قاهره گفته که عزیز کریم و شجاع و صاحب سیاست بود . و بارعیت برفق و احسان سلوک مینمود و از مسیحی نقل کرده « که عزیز ادیب و فاضل و حسن الخلق و الخلق بود و بخونریزی مایل نبود و به صید کردن جانوران رغبت

بسیار داشت و ابو منصور ثعالبی در کتاب یتیمۃ الدهر آورده که یکی از پسران عزیز در روز عید وفات یافت و عزیز در آن باب این چند بیت گفت .

نحن بنی المصطفی ذو المحن یجرُّ عُنَّا فی الحیوة کاظمنا
عجیبة فی الانام حجتنا اولنا مبتلی و آخرنا
یفرحُ هذا الوری بعیدهم طراو اعیادُ تنا ما تمنا

وایضا ثعالبی گفته که عزیز بغایت فصیح بود و کتابی که بعضدالدوله نوشته بود و در مجلس طایع خلیفه عباسی خوانده شد ، دلالت بر غایت فضل و قوت و شوکت او دارد و صورت آن کتابت این است ، که بعد از بسمله نوشته بود که :

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ وَوَلِيِّهِ نَزَارِ بْنِ أَبِي الْمَنْصُورِ الْأِمَامِ الْعَزِيزِ بِإِذْنِ اللَّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
إِلَى عَضُدِ الدَّوْلَةِ نَصِيرِ الْمَلَّةِ الْأَسْلَامِ أَبِي شِجَاعِ بْنِ أَبِي عَلِيٍّ، سَلَامٌ عَلَيْكَ، فَإِنَّ
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ . يَحْمَدُ إِلَيْكَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسَأَلَهُ الصَّلَاةَ عَلَى جَدِّهِ مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَحُجَّةِ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ صَلَوةً تَامَّةً مُتَّصِلَةً دَائِمَةً
بِعِزَّتِهِ الْهَادِيَةِ وَذَرِيَةِ الطَّيِّبَةِ الطَّاهِرَةِ وَبَعْدُ فَإِنَّ رَسُولَكَ وَصَلَ إِلَى حَضْرَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
مَعَ الرَّسُولِ الْمُنْفَذِ إِلَيْكَ، فَإِذَا يَحْمَلُهُ مِنْ إِخْلَاصِكَ فِي أَوْلَادِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَمُودَتِكَ
وَمَعْرِفَتِكَ بِحَقِّ إِمَامَتِهِ . وَمَحَبَّتِكَ لِأَبَائِهِ الطَّائِعِينَ الْهَادِينَ الْمُهْدِيَيْنِ فَسُرَّ
بِمَا سَمِعَهُ عَنْكَ وَوَأْفَقَ مَا كَانَ يَتَوَسَّمُهُ مِنْكَ وَأَنَّكَ لَا تَعْدِلُ عَنِ الْحَقِّ وَ
ذَكَرَ كَلَامًا كَثِيرًا فِي هَذَا الْمَعْنَى، إِلَى أَنْ قَالَ وَقَدْ عَلِمْتُ مَا جَرَى عَلَى ثُغُورِ الْمُسْلِمِينَ،
مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَحُرَابِ الشَّامِ وَضَعْفِ أَهْلِهِ وَغَلَاءِ الْأَسْعَارِ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَتَوَجَّهْتُ
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِنَفْسِهِ إِلَى الثُّغُورِ وَسَوْفَ يَقْدِمُ إِلَى الْحِيرَةِ وَكِتَابُهُ يَقْدِمُ عَلَيْكَ عَنْ قَرِيبٍ،
فَتَأْتِيهِ إِلَى الْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ .

و در آخر مکتوب نوشته بود ، کتبه یعقوب بن یوسف بن کلس عند مولانا

امیرالمؤمنین .

پس عضدالدوله در جواب او کتابتی نوشت و در آن اعتراف نمود بفضل اهل

بیت علیهم السلام و اقرار نمود که عزیز از خاندانست و او را بحضرت شریفه مخاطب ساخت .

از وزیر او یعقوب مذکور منقولست که عزیز روزی به عم خود حیدر میگفت میخوام که مردم را به بینم که همگی متنعم به زروسیم و جواهر و خیل و لباس و ضیاع و عقار و غیر آن، از اقسام نعم در رفاه باشند و جمیع آن نعمتها از پیش من باشد. العزیز بالله بعد از بیست و یک سال که به عدل و داد گذرانید در روز سه شنبه بیست و هشتم رمضان سنه ست و ثمانین جهان فانی را وداع کرده بعالم باقی خرامید.

ذکر خلافت منصور الحاکم بامر الله

ولادتش در قاهره در بیست و ششم و به روایتی پنجشنبه نهم ماه ربیع الاول سال سیصد و پنجاه اتفاق افتاد و نخستین خلیفه نیست از خلفاء علویه که در مصر متولد شده است و در زمان خلافت او شخصی بروی خروج کرد و نسب خود را بهشام ابن عبدالملک مروان ادعا نمود و بعد از محاربات که میان لشکر حاکم و آن خارجی واقع شد، یکی از امراء عرب که دم از یک جهتی اسمعیلیان میزد او را به هنگام هزیمت گرفته نزد فضل ابن صالح که در دولت اسمعیلیه رکن رکن بود، فرستاد و فضل آن شخص را نزد حاکم روان کرد و حاکم فرمود تا کلاه سرخ بر سر خارجی نهاده و دست و پای او را بسته بر شترش نشانند و حمد و نونه ئی را ردیف او کرده که هر لحظه بر فقایش سیلی میزد و مردم مصر اظهار فرح و سرور میکردند و چون خواستند که خارجی را از شتر فرود آوردند مرده اش یافتند و بعد از موت جثه ویرا بیاویختند. مدت دولت آن خارجی دو سال بود.

در سال سیصد و هشتاد و شش حکم شد که به شب دروازه های مصر نه بپندند و به جهت بیع و شرا ابواب دکانها مفتوح دارند و بر در خانها و کوچه ها نیز مشعلها برافروزند و شب همه شب مردم در بازار و کوچه ها به گردش مشغول میشدند و حاکم با خواص خویش در شبها میان عامه خلق میگشت و مردم آزادانه با او گفتگو میکردند و در سال سیصد و نود و دو حاکم در قاهره معزیه جامع الازهر را بنا کرد و هم درین سال حکم فرمود که بر بیع و شرای خمر و سایر مسکرات اقدام نه نمایند در اثر این امریه ظروف خمارخانه شکسته شرابها را بروی زمین ریختند و مصطبه و سایر مواضع

فسق و فجور معطل ماند و گشادن روی در پس جنازه‌ها و غیر آن ، بر نسوان ممنوع شد و در بعضی از تواریخ مسطور است که چون الحاکم بامر الله ابوعلی منصور ابن عزیز ، ابن معز ، ابن منصور ، ابن قائم ، ابن مهدی ، بر جای پدر به حکومت به نشست بر حمار سوار شدی و خود را چنان نمودی که از خدای تعالی خوفناک است و بی کوبه وطن‌ننه در بازار رفت و آمد کرده و در امر معروف و نهی از منکر مبالغه کردی بحدی که چون مردم از شراب خوردن منجزر نمیشدند حکم کرد تا اکثر باغات انگور را خراب کردند و فرمان داد تا جهت زنان موزه (کفش مخصوص) زنان ندوزند تا ایشان قطعاً از خانه بیرون نیایند .

در ایام خلافت خویش فرمود تا مدارس بنا کردند ، علماء و فقها را منصوب ساخته ، اسباب و املاک فراوان وقف فرمود و همچنین نوبتی فرمان داد ، که زینت و غسل و هرچه از آن ساخته بودند در نیل ریزند و در آن روز که این حکم نافذ شد ظروف بسیاری شکسته گشت و بموجب فرموده حاکم تمامت سگان قلمروش را کشتند مگر کلاب اهل صید (سگ شکاری) را و بعد از وی خلافت به پسرش میرسد ، مدت خلافت حاکم بیست و پنج سال بود زیاده از هفتاد مرحله از مراحل زندگانی گذرانده

ذکر خلافت الظاهر لدین الله

چون الحاکم بامر الله به قتل رسید و واقعه او را آشکارا کردند . قاضی القضاة بارکان دولت و اعیان ملت زبان دعا گشاده با ظاهر بیعت کردند او مانند جد خویش عزیز ، نیکو سرشت پاکیزه سیرت بود و از فرط سیاست و کمال کیاست او فتنه‌ها آرام یافت و مهم دولت و دین استقامت پذیرفت . و چون خلافت به او منتقل گشت در مبداء حال امیر الجیوش قاتل حاکم را به فرماندهی سپاه گماشت . و بعد از آنکه امیر الجیوش ایمن گشت فرمان داد تا به قصاص پدر او را کشتند و عمه خویش را بدنبال امیر الجیوش به دیار دیگر فرستاد ، در سال ۱۵۴ در مصر قحط و غلائی عظیم روی نمود چنانچه رطلی نان به یک درم میخریدند و در مدت دو سال آن عسرت درازی داشت و در سنه‌عشرین و اربعماته (۴۲۰) دیده جهان بین الظاهر لدین الله به دیدار المستنصر بالله ابوتمیم معد

روشن گشت و در روز ولادت او شهر مصر را آئین بستند و خلایق اظهار مسرت و خوشدلی کرده بعیش و طرب اشتغال نمودند و درین سال حاجیان خراسان براه مصر و شام باز گشتند و الظاهر لدین الله آن جماعت را بتوازش و عاطفت اختصاص داده خلعت های گرانبایه پوشانید. در این هنگام که هنوز حجاج در بغداد بودند ایلچی سلطان محمود سبکتکین پیش قادر خلیفه عباسی رسیده معروض داشت که سلطان میگوید که نمی دانم حجاج چرا خلعت های حاکم مصر را که بدمذهب است گرفته اند (۱) و قادر فرمان داد تا آن اثواب را از حاجیان ستانند. در سال چهارصد و بیست و یک قیصر روم از مالک خویش شش هزار مرد فراهم آورده متوجه شام گشت و چون بحدود حلب رسیده هوا بغایت گرم گشته عطش بر آن جماعت غالب شد و مقارن اینحال اهل حلب برایشان شبیخون زده رومیان منهزم گشتند و از کمال عنایت الهی اهل اسلام را فتحی عظیم روی نموده شکر خداوند تعالی را بجای آوردند و صدقات و نذور به مستحقان رسانیدند و در سال چهارصد و بیست و هفت در نیمه شوال «ظاهر» رخت بسرای جاودانی کشید و عموم مردم از این واقعه ملول و متأثر گشتند. مدت خلافت ظاهر شانزده سال و زمان حیاتش سی و سه سال بود.

۸- ذکر خلافت المستنصر بالله

مستنصر از هفت سال تجاوز نکرده بود که متصدی امر خلافت گشت و در یازده سالگی با فوجی آراسته سوار شده بتفرج نیل رفت و در آن روز تاج مرصع بر سر نهاده بود که هیچ مقومی قیمت آن نتوانست کرد. چشم مصریان بطلعت او روشن گشت. از جمله فتوحات که در زمان او روی نمود یکی آن که لشکری به حلب فرستاد تا والی آن ولایت نصر بن صالح بن مرداس را که دم از طغیان میزد گرفته گشتند و آن مملکت دیگر باره در تحت تصرف علویان آمد و همچنین به اطراف ولایات عرب و مغرب و دیار بکر و دیار ربیعہ لشکرها فرستاد و بر جمله اعدا غالب آمده او را در این ممالک هیچ منازعی

۱- اصطلاح بدمذهب است بمناسبت شیعی بودن و توجه خلفای فاطمی به خاندان علی است که بهر حال و بهر صورت از طرف خلفای عباسی و دست نشانده گان آنان به صورت مختلف مورد ایراد بوده است.

نماند و در سنهٔ خمس و ثلاثین و اربعمأة (۴۳۵) والی افریقیه نام المستنصر را از خطبه حذف کرده اظهار مطاوعت القائم بامر الله عباسی نمود. قائم جهة او خلعت و منشور فرستاده فرمود که هر ولایت را که مسخر گرداند برو مسلم باشد، و در سال چهارصد و چهل و چهار اهالی حلب اظهار عصیان نموده شهر را مضبوط گردانیدند و مستنصر لشکری به آن جانب فرستاد تا بدفع مخالفان پردازند. چون مصریان بر ظاهر حلب نزول کردند چندان باران بارید که عدهٔ زیادی از مردم زیان فراوان دیده آنها که نجات یافتند مراجعت نمودند و بار دیگر لشکر علویان با ساز و برگ فراوان بطرف حلب رهسپار گردیدند و درین نوبت والی آن ولایت منهزم شده علویان بر آن مملکت استیلا یافتند و در خلال این احوال طائفه‌ای از اسراء عرب بر افریقا مستولی شده و نام قائم عباسی را از خطبه و سکه برافکنند و با اسم مستنصر علوی خطبه خوانده و سکه بنام وی زدند. عظمت دولت مستنصر هر روز در تزیید بود تا بدان مشابت رسید که مدت یک سال قائم عباسی را به اسیری گرفته محبوس گردانید. فرمود تا در مدینه السلام خطبه بنام مستنصر خواندند. چون شصت سال از خلافت المستنصر بالله گذشت، در محروسهٔ قاهره داعی اجل را لبیک گفته در گذشت. هیچکس در اسلام موازی او زمامداری باشکوه نکرده است. مستنصر پس از شصت سال حکومت با اقتدار و خدمات بسیار بعالم اسلام و تشیع، بسرای جاودانی شتافت رحمة الله علیه.

المستنصر از خلفای مشهور فاطمی است که مدت شصت سال

خلافت کرده و در زمان وی دعاة فاطمیان در یمن و حجاز و عراق و هندوستان و ایران به دعوت مشغول بودند.

از نامه‌های
المستنصر بالله

حکیم ناصر خسرو از دعاة همین خلیفه است که ضمن اشعار خود مکرر به فاطمی بودن و پیروی از مستنصر و دعوت به نام او افتخار و مباهات داشته است.

دیگر از دعاة المستنصر سرزبان نامی است که از ایران به هندوستان رفته و در آنجا به نام فاطمیان دعوت کرده است و هم چنین ابوالقاسم شاهنشاه و غیره که بیشترشان به واسطهٔ پیدادگری و مظالم خلفای عباسی نسبت به شیعیان همه نوع در پیشرفت

امور فاطمیان کوشش داشتند و آسیب هادیدند .

واما نامه های مستنصری که المستنصر بالله و پسرش به دعای و فرمانروایان یمن و حجاز و هند و ایران نگاشته اند، رونوشت آن نامه ها در هندوستان نزد یکی از اسمعیلیان یافت شده و شخصی به نام حسین فیض الله آن نوشته ها را بکتابخانه السنه شرقیه فرستاده است سپس بسال ۱۹۰۴ میلادی آقای دکتر عبدالمنعم ماجد در قاهره آن را بطبع رسانیده است . غالب این سراسلات در کتب تاریخی مربوط به فاطمیان مانند عیون الاخبار و غیره دیده میشود . در هر حال مطالعه این نامه ها از نظر تاریخی و اطلاع بوضع حکومت خلفای فاطمی شایان دقت است . بخصوص که در طی این نامه ها ملاحظه میشود المستنصر بالله در مملکت یمن زنانی را به نام سیده ملکه ساخته و فرمان حکومت و فرمانروائی میداده و همچنین خواهران و دختران خلیفه با رجال و فرمانروایان و دعای همه نوع مکاتبه داشته اند .

پس از مرگ مستنصر میان دو پسرش نزار و مستعلی اختلاف واقع شد و نزار به دست مستعلی ازین رفت و از همان موقع حکومت فاطمیان در مصر و یمن و سایر نقاط روبه ضعف گذارد .

در ایام دولت مستنصر ناصر خسر و به آوازه او از خراسان به مصر رفت و در آنجا هفت سال ساکن شد و هر سال به حج میرفت و به مصر مراجعت مینمود و در نوبت آخر چون از حج بازگشت از راه بصره عزیمت عراق و خراسان کرد و بعد از قطع منازل و مراحل به بلخ رسیده و دعوت علویه آغاز نهاد . مخالفان قصد او کردند و خوف و هراس بروی غالب شده در کوهستان آن نواحی (غاریمگان) متواری گشت و به آب و گیاه قناعت نموده و مدت بیست سال در اختفاء و تواری روزگار گذرانید و همچنین حسن صباح حمیری که از خوف سلطان ملک شاه در پرده اختفا زندگانی میکرد به مصر رفت و یکسال در آن دیار بماند و بعد از انقضاء این مدت از مستنصر رخصت حاصل کرده که به دیار عجم رفته متصدی دعوت گردد .

شجاع و با جرئت و صاحب رأی و با تدبیر و با سیاست بود. ملک‌شاه بهیچ کشوری لشکر کشی نکرد مگر اینکه آنرا مفتوح نمود و بدشمنی نتاخت مگر اینکه او را از قدرت و هستی ساقط ساخت. موقعیکه لشکر به انطاکیه و شام کشید و از آنجا گذشته تا حدود قسطنطنیه رسید با امپراطور روم قراردادی بست که هر ساله مبلغی هنگفت دینار از زر سرخ بخزانۀ او روانه دارد.

در نواحی و نقاطی که از مملکت روم فتح کرده بود پنجاه منبر اسلامی گذارده دین اسلام را در آن حدود رایج گردانیده پس از آن به سمرقند رفته آنجا را فتح کرد و جنگ و جدال زیادی با امرا و سران آن حدود نمود. نخست وزیر او نظام‌الملک کارفرمای ورزیده و آزموده کشور و مدت سی سال امر وزارت با او بود. نخست وزیر در تمامی کارها دخالت میکرد، او هر که را میخواست به حکومت ولایات میگماشت و هر که را که سزاوارتر میدید با او ترفیع رتبه داده و مرتبه و مقام او را بالا میبرد و بهر کسی که اندیشه استفاده و بهره گیری از وی مینمود او را مورد استفاده قرار داده و برای او مقرری کافی و ماهیانۀ عمده قرار میداد.

حسن در وزارت در دوره ملک‌شاه سلطنت سلاجقه با علی درجه عظمت و وسعت رسید. شاه جدید عملیات وزیر پدر خود را پسندیده از او قدردانی و نگاهداری نمود. حسن صباح هم به نوبت یکی از وزراء شد، ولیکن او در عین حال احساس میکرد و ملتفت بود که نظام‌الملک طاقت تحمل این مزاحمت را ندارد و دوست نخواهد داشت که حسن دارای منصب وزارت باشد و میدانست بمحض اینکه برای خواجه نظام‌الملک فرصتی دست بدهد بر علیه او قیام کرده، دست او را از کار کوتاه خواهد نمود، لذا با این اندیشه همواره از طرف وزیر بدگمان بوده و از جاه و مقام خود میترسید و بر آن بود که موجبات رضایت شاه و جلب توجه او را بهر نحوی که هست فراهم کرده و قرب و منزلت خود را در خدمت سلطان بیشتر سازد شاید که باین وسیله دفع رقابت نخست وزیر را از خود نموده باشد.

جلال‌الدین ملک‌شاه از جهت نحوه جریان امور اداری به ویژه حساب مالی و عمل دارائی و واردات و صادرات کشور با پدر خود اختلاف روش داشت و ظاهر این بود که نخست وزیر نمیخواست شاه جدید در این گونه کارها وارد شده و در امور اداری کشور مداخله کند و میخواست که شاه را از این اندیشه منصرف سازد، ولیکن شاه در اجرای منظور

خود اصرار داشت و میل داشت که مقصود خود را کاملاً بموقع اجرا بگذارد بنابراین وزراء را خواسته با آنها مذاکره نموده و در این خصوص صحبت میکرد ، حتی اینکه حسن روزی بعرض شاه رسانید که صدراعظم ، مخالف سیاست و اراده شاه است و از طرز اداری حکومت و دخالت شاه انتقاد میکند، لذا شاه نخست وزیر را خواسته و او را تهدید کرد که دیگر پیرامون این حرفها نگردد، چه او بزودی در تمامی کارهای او نظارت خواهد نمود .

اتفاقاً روزی شاه از نخست وزیر خود نظام الملک پرسید چه قدر وقت

خطر و تشویش لازم است که دفتر جامعی برای تنظیم مخارج و درآمد و هزینه

کشوری ترتیب داده و موازنه در عایدات و مخارج کشوری پیدا شود ؟

وزیر : اعلیحضرتا - دو سال .

شاه - این مدت زیاد است، من میخوام هم به کمترین وقت و زودتر از اینها این دفتر

تهیه شود .

در این بین که شاه با وزیر صحبت میکرد و بین آن دو اختلاف بود ، حسن فرصت

یافته بعرض رسانید :

اعلیحضرتا - من میتوانم بودجه کل کشور را در ظرف چهل روز ترتیب داده و در

دفتری تنظیم نموده و تقدیم دارم .

شاه - چه میگیری ؟ در مدت چهل روز ؟ معلوم میشود که تو از کارهای دولتی

و وضع اداری کشور بیخبری ، چه نخست وزیر مدتی خیلی زیادتر از این را برای انجام

این عمل لازم میداند ؟

حسن دوباره برای شاه توضیح داده و تصریح کرد عملی را که منظور شاه است بیشتر از

چهل روز وقت نمیخواهد و حاضر است مسئولیت این امر را بعهده بگیرد که بطرز احسن

و اکمل آنرا در ظرف چهل روز انجام داده و تقدیم نماید .

شاه خیلی شاد و خوشحال شده امر داد مستوفیان دیوان و منشیان دفتری بحسن

کمک و دستیاری نموده هرچه را که خواهان است از معلومات اداری و اسناد و مدارک

و صورت درآمد و عایدات را در اختیار حسن بگذارد .

با این وضع حسن داخل کار شد . او کاملاً اطمینان و یقین داشت که این عمل را

در ظرف چهل روز ساخته و پرداخته میکند .

آرایش خوان را درختی دیدم چون درخت ترنج و همه شاخ و برگ و بار آن از شکر ساخته بودند و اندر آن هزار صورت و تمثال همه از شکر پرداخته بودند. مطبخ سلطان بیرون قصر است و پنجاه غلام همیشه در آنجا ملازم باشند و از کوشک راه به مطبخ است در زیر زمین و ترتیب ایشان چنان مهیا بود که هر روزه چهارده شتروار برف به شربتخانه سلطان بردندی و از آنجا بیشتر امراء و خواص را راتبها بودی و اگر مردم شهر و رنجوران طلبیدندی، هم بدادندی.

آنروز که سلطان بفتح خلیج رفتی ده هزار مرد بمزد گرفتند، در پیش دهل و بوق و سرنا میزدند، فوجی از لشکر بر عقب میشدی و از پس اسبان شتران با علم و سرقدها و از پس ایشان شتران با عماریها میآمدند.

سلطان مردی جوان، تمام هیکل، پاک صورت، از فرزندان امیر المؤمنین حسین بن علی صلوات الله علیهما بدی، سرسترده بودی بر استری نشسته بود، زین و لگامی بی تکلف چنانکه ز روسیم بر آن نبود پیراهنی پوشیده سفید، با فوطه‌ای فراخ. گفتند قیمت آن پیراهن ده هزار دینار باشد و عمامه‌ای از آن بر سر، تازیانه‌ای قیمتی در دست گرفته در پیش او سیصد مرد پیاده میرفتند همه جامه‌های زربفت روسی پوشیده و میان بسته بازوبین و تبر. چتردار سلطان بر اسبی نشسته، دستاری مرصع بر سر و جامه‌ای پوشیده که قیمت آن هزار دینار باشد چتری به دست دارد که همه مرصع به جواهر است مجمره داران از چپ و راست بخور و عود میسوزانند هر کجا سلطان به مردم رسیدی او را تعظیم کردند و صلوات فرستادندی از پس او وزیر میآمدی با قاضی القضاة و فوجی انبوه از اهل علم و ارکان دولت این سلطان المستنصر بالله ابوتمیم معدین علی بود.

ناصر خسرو در مدح المستنصر بالله قصیده‌ای دارد که میگوید:

فاطمیم فاطمیم فاطمی ناتو بمیری زغم‌ای ظاهری
 مر عقلا را بخراسان منم برسفها حجت مستنصری

مبدء انقلاب و آغاز تحول دوزندگی او

بواسطه خوابی که در ماه جمادی الآخر سنه ۳۷۴ در جوجانان دید بقصد

وصول بحقیقت بسفر قبله عازم و با برادر کهنتر خود ابوسعید و یک غلام هندی روانه حجاز شدند. این مسافرت که هفت سال طول کشیده و با عودت ببلخ، در جمادی الاخر سنه ۳۳۳ و دیدار برادر دیگر خود خواجه ابوالفتح عبدالجلیل خاتمه یافته، مبدء یک دوره جدید زندگی گانی او است. در این سفر چهار بار حج کرده و شمال شرقی و غربی و جنوبی و مرکز ایران و ممالک و بلاد ارمنستان و آسیای صغیر و حلب و طرابلس شام و سوریه و فلسطین و جزیره العرب و مصر (که قریب سه سال آنجا بوده) و قیروان در تونس و نوبه و سودان را سیاحت کرده و پس از آنکه اغلب ایام خود را در پایتخت خلفای فاطمی یعنی مصر بسر برده و در آنجا داخل مذهب اسمعیلیه و طریقه فاطمیان شده بقصد ترویج آن مذهب و نشر دعوت فاطمی در خراسان بوطن خویش عودت نموده است. مشارالیه درجات سیر باطنیه را طی کرده و از مراتب مستجیب و مأذون و داعی بالاتر رفته بمقام حجتی رسیده و یکی از حجت‌های ۱۲ گانه فاطمیان در ۱۲ جزیره نشر دعوت شده از طرف امام فاطمی آن زمان ابوتمیم معد بن علی المستنصر بالله «بعنوان حجت خراسان» تعیین شد و باین مأموریت یعنی دعوت مردم بطریقه اسمعیلیه و بیعت فاطمیان در ممالک خراسان «بمعنی وسیع این خطه در آن زمان» و سرپرستی شیعیان آن سامان و بقول خودش شبانی ربّه متابعان دین حق بایران برگشت. باین فقره در اشعار او اشارات لایحصریهست و در زاد المسافرین هم گوید «و من نوشته الهی را که اندر آفاق و انفس است بمتابعان خاندان حق نمائیم بدستوریکه از خداوند روز خویش یافته ایم اندر جزیره خراسان».

اسم. و کنیه و لقب خلیفه فاطمی المستنصر بالله در اشعار او مکرر ذکر شده است تفصیل مسافرت حج و مصر که از روی یادداشت‌های روزنامه سفر خود ناصر خسرو پس از مراجعت ببلخ بقلم خودش نوشته شده موضوع کتاب سفرنامه او است که بقول خودش شرح مسافرتی است بمسافت. ۲۲۲ فرسنگ. در آخر سفرنامه مشارالیه قصد خود را بر سفر دیگری بجانب مشرق اظهار میکند و وعده میدهد که سفرنامه آن مسافرت را نیز بعدها ضمیمه این سفرنامه بکند ولی معلوم نیست که این قصد بموقع فعل آمده یا نه.

ناصر خسرو در این سفر همه جا و در هر شهری در پی جستن حقیقت و پیدا کردن جواب سؤالات و اشکالاتی که در ظاهر تنزیل و دین اسلام و احکام و شرائع بنظرش معقول نمیآمد پیش علما و دانایان و حکمای هر بلد از پیشوایان مذاهب مختلفه و طرق متعدده اسلام و فلاسفه و منجمین و اطباء و سایر ارباب فنون و همچنین دانشمندان نصاری و یهود و صابئین (ظاهراً حرانیین) و مانویان و هندوان و علمای ملل و اقوام مختلفه از سندی و ترک و روم و عرب و عجم رفته و با آنها «چون و چرا» آغاز نموده و در مشکلات و معضلات مسائلی که در دل داشته مباحثات کرده ولی برای این مسائل غامضه که مکنون ضمیرش بود جواب حلی شافی نیافته تا عاقبت بقاهره (مصر) رسیده و در آنجا بتوسط یکی از دعاة یا نقبای فاطمیان که اسم او را نمی برد ولی او را «دربان شهر» علم مینامد و ظاهراً «باب» یعنی حجت مصر یا حجت اعظم منظور بوده داخل طریقه باطنیه اسمعیلیه شده و از مراتب هفتگانه (بعدها نه گانه) باطنیه چهار درجه پیموده یعنی از درجه مستجیب که در درجه اول است و مهر خموشی بردهن میگذارد و درجات مأذون و داعی (که دوباره زبانش باز میشود) گذشته بدرجه حجتی رسید. اگرچه بعضی اشعار او موهم اینست که این منصب بعدها با و در خراسان از مصر رسید.

عودت بوطن و افراشتن علم دعوت

مدت توقف ناصر خسرو در شهر خود یعنی بلخ معلوم نیست در موقع مراجعت از مصر و حجاز بوطن خود پنجاه سال تمام قمری از عمر او گذشته بود. فرار او از بلخ بهر حال قبل از سنه ۴۰۳ هـ که تاریخ تألیف زادالمسافرین است واقع شده چه در آن کتاب از نفی بلد شدن خود حرف میزند و چون هم غالب قصاید و اشعار او که در دست است و هم اغلب مصنفات او بعد از هجرت از بلخ نوشته شده از کار او در بلخ پس از عودت از سفر مصر اطلاعی در دسترس مان نیست جز آنکه مسلم است که زهد و ترک دنیا و عبادت اختیار کرده و بشوق و همت تمام مشغول نشر دعوت فاطمی در خفا بوده و داعیان و مأذونا باطراف میفرستاد و بترویج مذهب شیعه سبعیه اسمعیلیه

میپرداخت و قطعاً به واسطه شهرت و معروفیت تمامی که در فضل و حکمت و - قدرت عظیمی که در فن مناظره شفاهی و کتبی او را بوده در کار خود پیشرفت نیز داشته و به واسطه همین فقره و مباحثات با علمای اهل سنت کم کم دشمنان وی زیاد شده و ظاهراً به سبب خصومت علما و غوغای عامه و هجوم آنها بر ضد او امرای سلجوقی در صدد آزار او بر آمده و او را تبعید کردند و ناچار فراری و متواری گشته و از خانه و خانمان خود که در آن همه گونه راحت و عزت و ناز داشته آواره شد و مردم خراسان از خویش و بیگانه از او دوری جستند از بعضی فقرات اشعار و کلمات او گاهی استنباط میشود که شورش و ازدحامی بر ضد او شده و مردم جاهل بر خلاف او بر خاسته و هجوم باو و خانه اش کردند و حتی شاید خانه او را خراب کرده اند ولی به هر حال اخراج و تبعید او از طرف سلجوقیان شده چنانکه صریحاً در اشعار خود ذکر میکند معلوم نیست که این کار در زمان ابوسلیمان چغری بیک داود ابن میکائیل بن سلجوق واقع شد که پایتخت او مرو بود و بلخ را نیز در قلمرو داشت یا بعد از وفات او در سنه ۱۰۵۰ء که آلب ارسلان پسر وی امیر خراسان و بعد سلطان شد. ظاهر آدوره حکومت آلب ارسلان در تعصب بر ضد شیعه (رافضیان) از زمان پدرش سخت تر و بدتر بوده خصوصاً نظام الملک که دشمن بزرگ همه مذاهب غیر سنی بود دبیر و وزیر او بوده .

نقطه اقامت ناصر خسرو بعد از عودت به خراسان هم درست معلوم نیست که در خود شهر بلخ در خانه خود ساکن بوده چنانکه از جامع التواریخ رشیدالدین (به نقل برون) از آن ظاهر است یا چنانکه دبستان المذاهب روایت میکند در سانج (بانون و جیم) که قریه ای بوده از نواحی بلخ، مقیم بوده است . خلاصه باید گفت که ناصر خسرو ایام آخر عمر را در محنت و ذلت غربت و در بدری و پنهانی و تواری گذرانده و تعصب عوام تا بدانجا کشیده بود که پیروان او را هم به قتل میرساندند و شکنجه و آزار میدادند چنانکه خود گوید روزی پنهانی بشهری وارد شده و به کفش دوزی برای دوختن کفش خود رجوع کردم در همین اوان غوغائی از آن سوی بازار برآمد و کفش دوز برای تماشای غوغا به او گفت

اندکی صبر کن تا به بینم قضیه چیست ؟ با گزن کفاشی از حجره بیرون شد و چون باز آمد قطعه‌ای گوشت بر سر گزن داشت . ناصر خسرو پرسید که این چیست ؟ کفاش گفت پاره‌ای گوشت از تن یکی از مریدان ناصر خسرو است که مردم به قتل آورده‌اند و من تیمناً و برای ثواب این قطعه گوشت را همراه آوردم !

ناصر خسرو که تابدین پایه خود و یارانش را مورد غضب عوام میدید کفش خود را برگرفت و در حالیکه بروزگار عبرت بار تأسف میخورد از آن شهر خارج شد . در نتیجه این تعصبات بی‌جا و ناروا ناصر خسرو اواخر عمر را از خلق روی پوشانید و در درهٔ یمکان به انزوا و عزلت و فقر گذرانید و هم خود در بیان حال خویش اشعاری سوزناک و جالب سروده است که بیتی چند از دیوان او در اینجا نقل میشود .

ناصر خسرو در آوارگی خود به یمکان گوید

بریکی مانده به یمکان دره زندانی	بگذر ای باد دل افروز خراسانی
خالی از نعمت و از ضیعت و دهقانی	اندرین تنگی بی‌راحت بنشسته
از دلش راحت و از تنش تن‌آسانی	برده این چرخ جفا پیشهٔ بیدادی
تن گدازنده تر از نال زمستانی	دل پر اندوه تر از نار پر از دانه
روی زی زشتی و آشفتن و ویرانی	داده‌آن صورت و آن هیکل آبادان
آن رخ روشن چون لالهٔ بستانی	گشت چون برگ‌خزانی زغم غربت
دستگیرش نه جزاز رحمت یزدانی	روی برتافته از خویش چو بیگانه
ترك و تازی و عراقی و خراسانی	بیگناهی شده همواره برو دشمن
نه مرا داد خدا و ند سلیمانی	چه سخن گویم من با سپه دیوان
بانگ دارند همی چون سگ کهدانی	پیش نایند همی هیچ مگر کز دور
بگه حجت یارب تو همی دانی	از چنین خصم یکی دشت نیندیشم
خویشتمن را نکند مرد نگهبانی	لیکن از عقل روانیست که از دیوان
با گروهی همه چون غول بیابانی	مرد هشیار سخن‌دان چه سخن گوید
پیش گوساله نشاید که قران خوانی	کی سزد حجت بیهوده سوی جاهل
نان جو را که دهد زیرهٔ کرمانی	نکند با سفها مرد سخن ضایع

آن همی گوید امروز مرا بد دین
روی زی حضرت آل نبی آوردم
اگر ازخانه و از اهل جدا ماندم
پیش داعی من امروز چو افسانه ست
داغ مستنصر بالله نهادستم
آن خداوند که صد شکر کند قیصر
چون ببغداد فرود آئی پیش آرد
سنگ یمگان دره زی من رهی از طاعت
نعمت عالم باقی چو مرا دادی

که بجز نام نداند ز مسلمانی
تا بدادند مرا نعمت دو جهانی
جفت گشتستم با حکمت لقمانی
حکمت ثابت بن قره حرانی
بر برو سمینه و بر پهنه پیشانی
گر به باب الذهب آردش بدربانی
دیو عباسی فرزند به قربانی
فضلها دارد بر لؤلؤ عمانی
چه بر اندیشم از این بی مزه فانی

مسبب اصلی تبعید و آزار او

بعضی از مورخین و نویسندگان را عقیده بر اینست که تبعید ناصر خسرو به امر و اشاره خلفای عباسی بوده است چنانکه در یکی از اشعارش بر آن اشاره کرده گوید :

ای خداوند این کبود خراس
داد من بیگمان بحق بدهی
وز گروهی که با رسول و کتاب
باهمه اذیت و آزار و ناروائیها که در آخر عمر نسبت به او از طرف مخالفین وارد آمده باز هم در همان حال انزوا از کوشش و فعالیت و ترویج عقیده خود نسبت به خلفای فاطمی خودداری نداشته است و نیز يك قسمت عمده تصنیفات خود را در آن گوشه تنهایی بوجود آورده است.

خراسانی بودن او محل تردید نیست

این چند بیت را هم در باره مسقط الرأس خود خراسان که در يك قصیده گفته است
گرچه مرا اصل خراسا نیست
از پس پیری و مهی و سری
دوستی هترت و خانه رسول
کرد مرا یمکی و مازندری
شکی نیست که نشو و نمای او هم در خراسان بوده و در دوره جوانی و تحصیل خود در آنجا گذرانیده است بهر حال هنگام انزوای خود در یمگان همیشه از مفارقت و دوری از خراسان بی قرار و افسرده بوده در این باره اشعاری مؤثر و سوزناک سروده که اشتیاق و علاقه مندی او را به خراسان نشان میدهد .

مراهل فضل و هنر را نه عام و نادان را

سلام کن زمن از باد مر خراسان را

خراسانرا که بی من حال تو چون

در جای دیگر گوید ،

اگر تو نبستی بی من دگر کون

که پرسد زین فریب خوار و محزون

مرا باری دگر گونست احوال

ذکر خلافت المستعلی بالله

چون مستنصر بعالم جاودانی شتافت پیروان خلفای فاطمی دو فرقه شدند فرقه‌ای بامستعلی بیعت کرده‌ها و را برمسند خلافت نشاندند و زمره‌ای بنا بر معتقدات خویش که اعتبار نص اول دارد بنام نزار دعوت می‌کردند و حسن صباح از جمله فرقه دوم و از طرفداران جدی نزار بود و نزاری قهستانی نیز در سلک هواخواهان المصطفی لدین الله نزار انتظام داشت. چون مستعلی برمسند خلافت تکیه زد خواست که برادر خود نزار را از زمان بردارد و نزار از خوف به جانب اسکندریه رفت غلام پدرش که والی آنجا بود مستعلی را خلع کرده نزار را به خلافت برگرفت و مستعلی لشکری عظیم به اسکندریه فرستاد تا حاکم آن ولایت را که متابعت نزار کرده بود گرفته کشتند و نزار را اسیر کرده با دوپسرش نزد مستعلی آوردند و به دستور مستعلی نزار را در قاهره محبوس کردند تا وفات یافت و چون هفت سال از حکومت مستعلی برآمد به زخم کارد یکی از هوی‌خواهان نزار کشته شد مدت عمر او بیست و هشت سال بود.

ذکر خلافت الامر به احکام الله

در روز وفات پدرش المستعلی بالله اشراف ملک باوی بیعت کردند و در عهد او اهل فرنگ به حدود ممالک وی درآمدند الامر به احکام الله امیرالجبوش را با لشکری جرار به دفع ایشان نامزد نمود امیرالجبوش به موجب فرموده آمر روی به مخالفان نهاده جنگ سختی مابین امیرالجبوش و اهل فرنگ واقع گردید. مخالفین به تنگ آمده مایل به صلح شدند.

امیرالجبوش تن درنداد و عاقبت آنها مراجعت نموده عازم عسقلان شدند و والی آن ولایت شمس‌الخلافة با آن جماعت در مخالفت امر اتفاق نمود. امر امر کرد تا امیرالجبوش به دفع آن حادثه اقدام کند امیرالجبوش به جانب عسقلان لشکر کشیده شمس‌الخلافة را بقتل آورده و فرنگان منهزم شدند.

در زمان خلافت امر به احکام الله جماعت نزاریه که دشمنان امیرالجبوش

بودند او را ناگاه کشتند و مدت چهل روز از خانه او به قصر آمر که داماد امیر - الجیوش بود نقود و اجناس میکشیدند و آقسنقر را که یکی از آزادگان دولت خلیفه بود او را هم فدائیان نزاریه در جامع موصل به زخم کارد هلاک کردند و دراوان خلافت آمر دعوت نزاریه در ولایت شام اشتهار یافت و بعضی از قلاع آن دیار به دست ایشان افتاد و در چهارم ذیقعدة سنه اربع و عشرين و خمسامة (۵۲۴) طائفه از غلاة مذهب نزاریه الامر به احکام الله را به قصاص نزار زخمی مهلك زدند و چون او پسری نداشت الحافظ لدین الله ابوسیمون عبدالحمید را که یکی از اولاد المستنصر بالله بود ولیعهد کردند مدت سلطنت آمر بیست و نه سال بود .

ذکر خلافت الحافظ لدین الله

بعد از فوت آمر امرا و وزراء و اعیان مصر با او بیعت کردند و حافظ ابوعلی احمدبن فضل ابن امیر الجیوش را تربیت کرده و وزارت داده مرتبه او را رفیع گردانید فدائیان نزاری ابوعلی را در ابتدای اقتدار به قتل رسانیدند و دیگری قائم مقام ابوعلی شده او نیز پس از چند روز به قتل رسید و حافظ پسر خویش حسن را بجای وزیر ثانی نصب و حسن را شوخ دیده و خیره روی گفتند چه در یک شب چهل امیر را بکشت پدر از کار و رفتار پسر خوفناک شد جمعی قصد قتل حسن کردند و حسن ایشان را نیز سیاست نمود بقیه امرا و سایر بزرگان به عرض خلیفه رسانیدند که اگر پسر خود را به ما نخواهی سپرد ترا با او از میان برخواهیم داشت و حافظ در این امر متحیر شده عاقبت به یکی از اطباء یهودی امر نمود حسن را زهر داد و در جمادی الاخر سنه اربع و اربعین و خمسامة (۵۴۴) الحافظ لدین الله به مصر وفات یافت . مدت خلافتش بیست سال بود و زمان حیاتش هشتاد سال .

ذکر خلافت الظافر لدین الله

چون حافظ رخت به سرای عقبی کشید خلایق با پسرش بیعت کردند و در ایام دولت او صاحب طبریة خواست که خطبه به نام عباسیه خواند جماعت نزاریه فریاد و فغان به آسمان رسانیدند و خطیب را زدند و منبر را بسوختند و آن مهم در

عهدۀ تعویق مانده و در سنه تسع و اربعین و خمسّمآته (۵۴۹) ظافر به قتل رسید . مدت خلافت او پنج سال و شش ماه بود .

ذکر خلافت الفائز بنصر الله

در روز قتل پدرش با او بیعت کردند و فائز در آن زمان پنجساله بود و چون خلیفه شد وزارت به ملک صالح داد و چون ملک صالح بر مسند وزارت تکیه زد فرمود تا جثه ظافر را بعظمت و شوکت تمام در مدفن آبا و اجدادش بخاک سپردند و در زمان ولادت فائز عبدالؤمن بر ولایت مغرب استیلا یافت و بسیاری از ممالک که در تحت تسخیر اهل فرنگ آمده بود مستخلص گردانید .

گویند که فائز جوانی خوش طبع بود و فاضل اما از عمر و حکومت زیاده برخوردار نیافت و حظی نگرفت . بقولی شش سال و دوماه به امر خلافت قیام نموده و در صفر سنه خمس و خمسين و خمسّمآة (۵۵۵) در دوران جوانی عالم فانی را وداع گفت . بعضی زمان سلطنتش را کمتر از آن گفته اند .

ذکر خلافت العاضد لدین الله

در روز وفات پدرش الفائز بالله اعیان ملک باوی بیعت کردند العاضد آخرین خلفای علویه اسمعیلیه است در ایام دولت او اهل فرنگ روی به مصر نهادند و چون نزدیک به مصر رسیدند رعب بر مصریان استیلا یافته طالب صلح گشتند و بعد از گفتگوهای بسیار بر مبلغ هزار هزار دینار مهم مصالحه قرار یافت به شرط آنکه بعضی از آن فوری و بقیه بعدها پرداخت گردد . محصلان فرنگ جهت تحصیل وجه مصالحه به شهر رفتند این معنی بر ارباب مصر به غایت گران آمد و به آن راضی شدند که پناه به نورالدین محمود والی شام برند تا از عار نصاری دور شوند و شاپور که وزیر عاضد بود صد هزار دینار تسلیم معاندان نمود و در ادای باقی مال راه - سماطلت سپردن گرفت و به اشارت عاضد نامه به نورالدین محمود نوشته از استیلاء فرنگ استغاثه نمود و چون نورالدین محمود بر حقیقت حال اطلاع یافت اسدالدین شیرکوه را با هشتاد هزار سوار به دفع مخالفان نامزد فرمود و چون شیرکوه به -

نواحی مصر رسید اهل فرنگ از قدوم او خبر یافته خائب و خاسر به دیار خود بازگشته گریزان شدند .

شیر کوه در ربیع الاخر سنه اربع و خمسين و خمسمائة به قاهره مصر رسید و عاضد خلیفه از برای او خلعت فرستاد و عهدنامه به خط خویش نوشت و او را به منصب وزارت نوید داد و در خلال این احوال شاپور وزیر که عاضد به واسطه استیلا و استبداد و خودخواهی او آزرده خاطر بود از برای مشورت در امور ملک روزی به وثاق شیر کوه میرفت و در اثناء سیر علی ابن صلاح الدین یوسف بن نجم الدین ایوب که برادرزاده اسدالدین شیر کوه بود با طائفه از امراء نورالدین محمود آمده او را بگرفتند و چون این خبر بعاضد رسیده قاصدی فرستاد سر وزیر را طلب داشت و شامیان به موجب فرموده عمل نمودند و بعد از قتل شاپور اسدالدین شیر کوه وزیر شد و چون شصت و پنج روز به رتق و فتق امور قیام نموده سفر آخرت اختیار کرد . و بعد از فوت او عاضد زمام وزارت در کف کفایت صلاح الدین ایوبی سپرد . و او را بحل و عقد - مهمات منصوب نمود تا در جمعه ثانی محرم سنه سبع و خمسين و خمسمائة ۵۵۷ فرمود که نام عاضد از خطبه افکنده به اسم المستضی به نورالله عباسی خواندند و دولت خلفاء اسمعیلیه انقطاع پذیرفته و سبب این قضیه آن بود که صلاح الدین یوسف چون به منصب عم خویش رسید به کمک بهاءالدین قراقوش که از امراء شیرکوه به مزید شوکت امتیاز داشت ارکان دولت عاضدی را بی اختیار ساخت و چون این خبر به سمع نورالدین محمود رسید به صلاح الدین یوسف پیغام داد که مناسب چنان مینماید که رؤس مناظر و وجوه دنانیر به اسم و لقب مستضی مزین و سنور گردد و صلاح الدین این معنی را در تعویق افکنده جواب داد که مدتهاست که مصریان در سلک متابعت و مطاوعت علویان انحراط و انتظام دارند و اگر این صورت سمت ظهور یابد ممکن که فتنه روی نماید که تدارک آن به سهولت دست ندهد چه صلاح الدین حکومت مملکت در دل شیرین کرده صلاح در آن ندید که عاضد را از میان برگیرد تا نورالدین محمود به مصر آید و بی اختیار گردد و چون جواب صلاح الدین به سمع نورالدین محمود رسید بر مزاجش گران آمد و بار دیگر

خبر فرستاد که اسدالدین اهتمام نموده نگذارد که نام عاضد را در خطبه ذکر کنند و چون صلاح الدین نمیتوانست که با والی مخالفت کند اندیشناک شده با خواص و محرمان خویش درین باب مشورت فرمود زمره گفتند که اگر نام عاضد را از خطبه بیفکنیم یحتمل که مصریان غوغا کنند و مهم به نتیجه نرسد و فرقه‌ای دیگر تقریر کردند که نورالدین محمود ما را باینولایت فرستاده چگونه با او مخالفت کنیم و در این اثنا عاضد به مرض صعب مبتلا گشته یکی از طرفداران خلفای عباسی گفت که اگر کسی این دلیری نمیکند امروز که روز جمعه است میروم و خطبه به نام مستضی میخوانم و آن شخص در همانروز به مسجد جامع رفته پیش از خطیب به منبر برآمده و دعای مستضی بر زبان آورده هیچکس بروی انکار نکرد و بعد از وی خطیب آمده به دستور سابق خطبه خواند و در جمعه دیگر بنا بر فرموده صلاح الدین یوسف خطباء مملکت نام عاضد را از خطبه افکنده اسم مستضی را در آن درج کردند و در خلال این احوال مرض عاضد سخت ازدیاد پذیرفته ارکان دولت این قضیه موحش را از وی پنهان داشتند و با هم گفتند در اینحال این خبر ناخوش با او - چگونه گوئیم اگر صحت یابد مسموع او گردد و در عاشر محرم عاضد به دار بقا انتقال کرد صلاح الدین یوسف به مراسم تعزیت قیام نمود بر خزاین و دفاین خلفاء اسمعیلیه مستولی گشت فسبحان الحی الدائم لایزول ملکه . آورده‌اند که العاضد - لدین الله به مکارم اخلاق و محاسن شیم موصوف و مذکور بود کرمی بیغایت و سخاوت بی نهایت داشت .

مجموع خلفاء فاطمی که بعضی از ایشان در مغرب و برخی در مصر حکومت کرده‌اند از مهدی تا عاضد چهارده تن بودند مهدی و پسرش قائم و منصور قائم در افریقیه و بعضی از بلاد غربی به خلافت قیام نموده‌اند و چون نوبت به معز رسید مصر را نیز در تحت تصرف آورده آن بلده فاخره را دارالملک ساخت چنانچه در این اوراق سمت گزارش یافت . بعد از وی عزیز و حاکم و ظاهر و مستنصر و مستعلی و آمر و حافظ و ظافر و فایز و عاضد علی الترتیب خلافت کردند . بروجهی که رقمزده کلک بیان گشت از مبداء ظهور مهدی تا انقراض ایام عاضد دو یست و شصت و هشت سال بود

روزگار هیچ عطیه‌ای نداد که در استرداد آن الحاح نمود .
 بالجمله چون خبر درگذشت عاضد و انقطاع دولت فاطمیان از مصر به بغداد
 رسید و ضیع و شریف و امیر و مأمور اظهار فرح و شادمانی کردند شهر را آئین بستند و
 علم مسرت به اوج مهر و ماه برافراشتند و کوسهای بشارت کوفتند، خلیفه از برای
 نورالدین محمود خلعتی گرانمایه و هدایای قیمتی فرستاد و صلاح الدین نیز از
 دارالخلافه به عطایای عالی و ارجمند سرافراز گشت.

فرمانروایان مصر قبل از خلفای فاطمی

اکنون که خلاصه‌ای از دوران حکومت و سرگذشت خلفای فاطمی مصر از
 آغاز تا پایان از نظر خوانندگان گرامی گذشت بی‌مناسبت نیست در باب دو خاندان
 طولونیه و اخشیدیه نیز که سالیانی چند با اقتدار تمام در نواحی مصر و شام از طرف
 خلفای عباسی حکومت کرده و بعداً به مخالفت آنان قیام کرده‌اند سطوری چند
 نگاشته آید .

سرگذشت و تاریخ دوره زمامداری سلسله خلفای فاطمی که در صفحات پیش
 بچاپ رسیده از سال ۲۹۷ هجری مطابق ۹۰۹ میلادی تا ۵۶۷ هجری مطابق ۱۱۷۱
 میلادی به طول انجامیده است .

خلفای این سلسله از آغاز این نهضت که با همت و کوشش عبیدالله المهدی
 مؤسس خلفای فاطمی در مغرب صورت گرفت ، تا آخرین ایشان العاضد لدین الله
 جمعاً چهارده تن بودند . مدت خلافت و زمامداری ایشان دویست و شصت و هشت
 سال به طول انجامید که قسمت اعظم ایام قدرت خلافت و زمامداری آنان در مصر بود .
 اگر چه تاریخ حکومت‌های بزرگ و کوچک اسلامی در مصر و شام و سایر
 ممالک افریقا مفصل و بسیار جالب توجه میباشد ، اما تفصیل مفصل آنها که خود
 کتاب قطوری را تشکیل میدهد در اینجا و این کتاب مناسبتی ندارد ولی بجا و
 مناسب است که برای مزید آگاهی علاقه‌مندان و خوانندگان محترم این کتاب، از
 دو سلسله حکومت‌های قبل از خلفای فاطمی نیز که در مصر و شام قبل از خلفای

بنی عباسی به حکومت منصوب شده بودند یادی بشود . این دوطایفه پس ازچندی به واسطه عدم رضایت از اوضاع و مشاهدات رفتار و کردار ناپسند خلفای عباسی ، علم طغیان و مخالفت برضد این خلفا برپا داشته ، حکومت مستقلی تشکیل داده ، از نفوذ و اطاعت عباسیان خود را آزاد ساختند .

یکی از آن دو سلسله خاندان بنی طولون میباشد که از سال ۲۵۴ هجری برابر ۸۶۸ میلادی تا سال ۲۹۲ هجری برابر ۹۰۵ میلادی در مصر حکومت با اقتداری را تشکیل داده خود را از زیر تسلط و نفوذ خلفای عباسی نجات دادند .

مصر و شام در تاریخ اسلام غالباً تحت حکومت و اداره مسلمانان بوده است . مسلمین شام را در بین سنوات ۱۴ و ۱۷ هجری (۶۳۵ - ۶۷۸ م) و مصر را در ۲۱ هجری (۶۴۱ م) به تصرف خود در آوردند . مصر از تاریخی که به دست مسلمین افتاد تا سال ۲۵۴ هجری (۸۶۸ م) دارای حکومتی مجزا بود و حکام آن ناحیه از جانب بنی امیه و بنی عباس انتخاب میشدند . به روایتی تعداد این حکام نود و هشت تن بود . در سال ۲۵۴ هجری (۸۶۸ م) احمد بن طولون حکمران جدید مصر جهت خود سلطنتی تشکیل داد که مدت ۳۷ سال دوام نمود و بعد از اندکی فترت ، آل اخشید سلطنت مصر را در دست گرفتند و مقام آن سلسله هم به خلفای فاطمی که بزرگترین سلسله سلاطین مصر در دوره قرون وسطی محسوب میشد ، رسید .

در زمان خلفای فاطمی مصر ، در شام نیز سلسله های مستقل چندی ایجاد گردید مانند امرای آل مرداس و بوری و اتابکان زنگی ولی همینکه صلاح الدین ایوبی ظهور کرد و سلسله ایوبی را تشکیل داد شام مجدداً ضمیمه مصر شد و این حال دوام داشت تا اینکه هردو مملکت به تصرف سلاطین عثمانی درآمد .

زمامداران بنی طولون در مصر

(از سال ۲۵۴ تا ۲۹۲ هجری برابر ۷۶۸ تا ۹۰۵ میلادی)

طولون از غلامان امرای سامانی است که او را حکمران سامانی به عنوان هدیه پیش مأمون خلیفه عباسی فرستاده بود و طولون نزد مأمون در بغداد و سامره

به مناصب عالیّه رسیده بود . پسرش احمد در سال . ۲۴ هجری حائز مقامات پدر شد و در ۲۵۴ هجری (۸۶۸ م) به نیابت حکومت مأمور مصر گردید و چیزی نگذشت که شام را نیز بر حوزه حکومتی خود افزود و دو مملکت مصر و شام از این تاریخ تا سال انقراض سلسله طولونی (۲۹۲ هجری - ۹۰۵ م) تحت حکومت و اداره ایشان بود . اسرای طولونی در تاریخ به حشمت و شکوه پایتخت خود «القطائع» مابین (الفسطاط و محل القاهره) و ایجاد آثار و ابنیه خیریه معروفند .

اسامی سلسله بنی طولون و مدت زمامداریشان

- | | |
|---------------------------|-------------------------------|
| احمد بن طولون | ۲۵۴ هجری = ۸۶۸ میلادی . |
| خمارویه بن احمد | ۲۷۰ هجری = ۸۸۳ میلادی . |
| جیش ابوالعسا کربن خمارویه | ۲۸۲ هجری = ۸۹۵ میلادی . |
| هارون بن خمارویه | ۲۸۳ هجری = ۸۹۶ میلادی . |
| شیمان بن احمد | ۲۹۲ هجری = ۸۰۵ - ۹۰۴ میلادی . |
- انقراض این سلسله به دست حکام و مأمورین خلفای بنی عباس صورت گرفت .

زمامداری آل اخشید در مصر

(از ۳۲۳ تا ۳۵۸ هجری مطابق ۹۳۵ تا ۹۶۹ میلادی)

بعد از قلیل مدتی که در آن ایام حکام خلفای عباسی در مصر و شام قدرتی موقتی بهم رسانیده بودند محمد الاخشید سلسله مستقل دیگری در این نواحی تشکیل داد . اخشید عنوان رسمی و عمومی اسرای فرغانه است و پدر محمد یعنی (طغج) پسر یکی از سرداران لشکر فرغانه بود که در خدمت خلیفه عباسی در بغداد سیزست و به تدریج ترقی یافته به حکومت دمشق منصوب شد ولی بعدها طرف بی مهری قرار گرفت و در حبس افتاد در همانجا جان سپرد .

پسر طغج یعنی محمد در سال ۳۱۸ به حکومت دمشق و در سال ۳۲۱ به حکومت مصر نامزد شد ولی محمد تا سال ۳۲۳ (۹۳۵ م) به مأموریت خود نرفت

و این تاریخ اخیر ابتدای دولت اوست، چه چهار سال بعد از آن یعنی در ۳۲۷ هجری (۹۳۸ م) برای تلافی بی‌التفاتی که در حق پدرش رفته بود لقب اخشیدی اختیار نموده و در ۳۳۰ هجری (۹۴۱ م) شام و حرمین شریفین را نیز به متصرفات خویش افزود .

اسامی سلسله حکام اخشیدی

- محمد الاخشید بن طفج ۳۲۳ هجری = ۹۳۵ میلادی .
 - ابوالقاسم عنگور بن الاخشید ۳۳۴ هجری = ۹۴۶ میلادی .
 - ابوالحسن علی بن الاخشید ۳۴۹ هجری = ۹۶۰ میلادی .
 - ابوالمسک کافور (ازخواجه سرایان) ۳۵۵ هجری = ۹۶۶ میلادی .
 - ابوالفوارس احمد بن علی ۳۵۷ - ۳۵۸ هجری ۹۶۸ - ۹۶۹ میلادی .
- (انقراض این سلسله بدست فاطمیان صورت وقوع یافت) .

خلفای فاطمی

(از ۲۹۷ تا ۵۶۷ هجری مطابق ۹۰۹ تا ۱۱۷۱ میلادی)

فاطمیان مانند ادارسه خود را از فرزندان حضرت فاطمه دختر حضرت رسول علیها السلام میدانستند . ادارسه راه را برای پیشرفت کار فاطمیان صاف کرده بودند چه در ایام تسلط ایشان دعای متعددی از طرف آنان در میان برابره نفوذ یافته و عقاید شیعی را در میان آن قبایل ترویج داده بودند و این مقدمات موقعی که عبیدالله خود را مهدی خوانده و عنوان خلیفه و امیرالمؤمنین اختیار نمود پیشرفت او را آسان تر ساخت . عبیدالله المهدی در سال ۲۹۷ هجری - ۹۰۹ م) آخرین اثری را که از امرای اغلبی مانده بود بر طرف ساخته و بزودی شمال افریقا را با استثنای متعلقات امرای ادریسی در سرکش مالک شد .

پایتخت فاطمیان ابتدا در شهر « مهدیه » نزدیک تونس قرار داشت . نیم قرن بعد خلفای فاطمی مصر و شام را نیز به متصرفات خود افزودند و جوهر سردار ایشان

مصر را از قبضه تسلط امیر صغیر آخرین امراء اخشیدی در سال ۳۰۶ هجری (۹۶۹ م) بیرون آورد و قلعه القاهره را در دره نیل ساخت و این قلعه اساس شهر حالیه قاهره گردید .
شام جنوبی نیز در همین ایام مسخر شد و حلب در سال ۳۸۱ هجری (۹۹۱ م) به ممالک فاطمی ضمیمه گشت و در این دوره دولت ایشان از بادیه الشام و نهر العاصی تا سواحل مراکش وسعت داشت .

انتقال مرکز حکومتی فاطمیان از قیروان و مهدیه به قاهره باعث از دست رفتن متصرفات غربی ایشان گردید . نورمان ها نیز جزیره صقلیه (سیسیل) را در سال ۴۶۳ هجری (۱۰۷۱ م) و مالطه (مالت) در ۴۳۸ هجری (۱۱۴۶ م) و مهدیه و قیروان را در ۴۴۴ هجری (۱۱۴۸ م) گرفتند ولی قدرت فاطمیان در مصر و شام سالها بدون تزلزل محفوظ ماند و دامنه ثروت و تجارت ایشان به ممالک اطراف دریای مدیترانه نیز کشیده شد . دولت فاطمی مصر به دست صلاح الدین ایوبی در سال ۵۶۷ هجری برابر (۱۱۷۱ میلادی) پایان یافت .

خلفای فاطمی مصر

مهدی ابو محمد عبیدالله المهدی	۲۹۷ هجری = ۹۰۹ میلادی
قائم ابو القاسم محمد	۳۲۲ هجری = ۹۳۴ میلادی
منصور ابوطاهر اسماعیل	۳۳۴ هجری = ۹۴۵ میلادی
معز ابو تمیم معد	۳۴۱ هجری = ۹۵۲ میلادی
عزیز ابو منصور نزار	۳۶۵ هجری = ۹۷۵ میلادی
حاکم ابوعلی منصور	۳۸۶ هجری = ۹۹۶ میلادی
ظاهر ابو الحسن علی	۴۱۱ هجری = ۱۰۲۰ میلادی
مستنصر ابو تمیم	۴۲۷ هجری = ۱۰۳۵ میلادی
مستعلی ابو القاسم احمد	۴۸۷ هجری = ۱۰۹۴ میلادی
منصور امیر ابوعلی	۴۹۵ هجری = ۱۱۰۱ میلادی

حافظ ابوالمیمون عبدالمجید	۵۲۴ هجری = ۱۱۳۰ میلادی
ظافر ابوالمنصور اسماعیل	۵۴۴ هجری = ۱۱۴۹ میلادی
فائز ابوالقاسم علی	۵۴۹ هجری = ۱۱۵۴ میلادی
عاضد ابو محمد عبدالله	۵۵۵-۵۶۷ ه - ۱۱۶۰-۱۱۷۱ م

(انقراض این سلسله بدست ایوبیان صورت گرفت).

پایان فصل اول تاریخچه نهضت خلفای فاطمی در افریقا

که از کتب معتبر قدیم و جدید خودی و بیگانه

ترجمه و اقتباس شده است

فهرست مندرجات فصل دوم از اینقرار است

- | | |
|--|-------------------|
| ۱- گفتار نخستین | ۹- حدیث |
| ۲- عقاید فاطمیان | ۱۰- فقه |
| ۳- آئین دعوت خلفای فاطمی | ۱۱- لغت و نحو |
| ۴- مراکز علم و دانش فاطمیان | ۱۲- تاریخ نگاری |
| ۵- علوم و ادبیات فاطمیان | ۱۳- سیرت نگاری |
| ۶- نویسندگان معروف دعوت دردوره فاطمیان | ۱۴- علوم فلسفی |
| ۷- کتب و مصنفات دعوت | ۱۵- انشاء و کتابت |
| ۸- قرائت و تفسیر | |

فهرست کتب و مدارک این کتاب

برای مزید آگاهی خوانندگان و علاقمندان محترم یاد آور میشود که بیشتر از مطالب و مندرجات این کتاب (خلفای فاطمی) از روی مدارک صحیح و کتب معتبره و مشهور دانشمندان و مورخین نامی خودی و یگانه که به زبانهای مختلف انتشار یافته، اقتباس و ترجمه شده است. فهرست آن کتب از قرار تفصیل ذیل است :

از کتب چاپ عربی

اسامی کتب	نام مؤلفین
۱- اتعاظ الحنفاء	مقریزی
۲- اخبار العلماء باخبار الحکماء	قفطی
۳- الاشارة الى من نال الوزارة	ابن منجب الصیرفی
۴- الکامل فی التاریخ	ابن الاثیر
۵- الروضتین فی اخبار الدولتین	ابوشامة المقدسی
۶- الفاطمیون فی مصر	دکتر حسن ابراهیم حسن
۷- الفرق بین الفرق	بغدادی
۸- الفهرست	ابن ندیم
۹- المغرب فی حلی المغرب	ابن سعید
۱۰- الملل والنحل	شهرستانی
۱۱- المواعظ والاعتبار فی ذکر الخطط والاثار	مقریزی
۱۲- النجوم الزاهرة	ابن تغری بردی
۱۳- بغیة الوعاة	سیوطی
۱۴- تاریخ ابن خلدون	ابن خلدون
۱۵- تاریخ مصر	ابن میسر
۱۶- حسن المحاضرة	سیوطی
۱۷- راحة العقل	سیدنا احمد حمید الدین کرمانی
۱۸- رسائل اخوان الصفا	امام احمد بن عبدالله
۱۹- صبح الاعشی	قلقشندی
۲۰- عیون الانباء	ابن ابی اصیبعه
۲۱- عیون المعارف وریاض کل مبصروعارف	شیخ شرف علی سیدھپوری
۲۲- فتوح البلدان	بلاذری
۲۳- فی ادب مصر الفاطمیة	دکتر محمد کامل حسین
۲۴- کتاب الکشف	سیدنا جعفر بن منصور الیمن
۲۵- معجم الادباء	یاقوت الحموی

نام مؤلفین

اسامی کتب

یاقوت الحموی
ابن خلیکان
ثعالبی

۲۶- معجم البلدان
۲۷- وفيات الاعیان
۲۸- یتیمۃ الدھر

از کتب خطی عربی

سیدنا احمد بن ابراہیم النیشاپوری
سیدنا القاضی النعمان بن محمد
سیدنا احمد حمید الدین کرمانی
سیدنا بدر الجمالی
سیدنا المؤید فی الدین شیرازی
سیدنا القاضی النعمان بن محمد
اسماعیل بن عبدالرسول
سیدنا القاضی النعمان بن محمد
سیدنا القاضی النعمان بن محمد
سیدنا القاضی النعمان بن محمد
الامیر تمیم
سیدنا المؤید فی الدین شیرازی
سیدنا علی بن الحسین
محمد بن محمد الیمانی
سیدنا المؤید فی الدین شیرازی
سیدنا ادریس بن حسن
سیدنا ابوالبرکات

۱- استتار الامام
۲- افتتاح الدعوة
۳- الرسالة الواعظة
۴- المجالس المستنصریہ
۵- المجالس المؤیدیہ
۶- المجالس والمسائرات
۷- المجموع فی فہرست الکتب
۸- الہمة فی آداب اتباع الائمہ
۹- تأویل دعائم اسلام
۱۰- دعائم اسلام
۱۱- دیوان الامیر تمیم
۱۲- دیوان سیدنا المؤید
۱۳- رسالۃ البسملة
۱۴- سیرۃ جعفر الحاجب
۱۵- سیرۃ الاستاذ جوذر
۱۶- سیرۃ سیدنا المؤید
۱۷- عیون الاخبار
۱۸- مجالس حکمہ

از کتب اردو و فارسی

۱- آثار علمیہ علمویہ
۲- البیان فی علوم القرآن (مقدمہ تفسیر حقانی)
۳- اسلامی کتب خانہ (کتابخانہ های اسلامی)
۴- البیرونی
۵- اندلس کی آثار علمیہ (مقالہ) آثار علمیہ اندلس
۶- اخبار الاندلس (جلد سوم)
۷- بینات باہرات
۸- تاریخ فلسفہ اسلام
۹- تاریخ عرب
سید سبط الحسن ہنسوی
ابو محمد عبدالحق حقانی
دکتر اولگا پنتو
سید حسن برنی
انیس خوری
محمد خلیل الرحمن
شیخ عبدالقیوم ایدو کیم برہانپوری
دی بوتر
موسیو سیدیو

<u>نام مؤلفین</u>	<u>اسامی کتب</u>
جرجی زیدان	۱۰۔ تمدن اسلام
مسیولینان	۱۱۔ تمدن عرب
دکتر زاہد علی	۱۲۔ تاریخ فاطمین مصر
سیدنا ناصر خسرو	۱۳۔ خوان الاخوان
سیدنا ناصر خسرو	۱۴۔ دیوان ناصر خسرو
شبلی نعمانی	۱۵۔ رسائل شبلی
سیدنا ناصر خسرو	۱۶۔ سفرنامہ سیدنا ناصر خسرو
قاضی احمد میان اختر جو نا گدھی	۱۷۔ طبقات الامم
	۱۸۔ طبقات الاطباء
دکتر جوزلف ہیل	۱۹۔ عربون کاتمدن (تمدن عرب)
	۲۰۔ عہد فاطمی مین مصر کامحرم
دکتر سید مجتبیٰ حسن موکانپوری	(محرم در عہد فاطمی در مصر)
نیاز فتحپوری	۲۱۔ مجموعہ استفسار وجواب جلد سوم
پورفیسردی دی پارتولد	۲۲۔ مسلمانوں کی تہذیب (تہذیب مسلمانان)
حکیم دکتر غلام جیلانی خانصاحب	۲۳۔ مخزن الجواهر
سیدنا ناصر خسرو	۲۴۔ وجہ الدین

یادآوری

در صفحہ مقابل (۴۸) سر صفحہ بجای «کتب و مدارک»
«کتاب و مدارک» چاپ شدہ، تصحیح فرمائیںد.

خطا به حضرت سیدنا داکتر ابوطاهر سیف الدین
رئیس دانشگاه اسلامی علیگره در
پیشگاه اعلیحضرت همایون
محمد رضا شاه پهلوی
شاهنشاه ایران

بمناسبت اهمیت و ارزش این بیانات پرمغز تاریخی که از طرف رئیس
دانشگاه اسلامی علیگره مرد عالیقدر پیشوای بزرگ و امام جماعت بهره که از
طرفداران و پیروان خلافت امام مستعلی فرزند دوم المستنصر بالله خلیفه فاطمی
میباشند تشکیلات و مرکز مهم ایشان در شهر بمبئی و شهرهای (سورت و گجرات)
در استان بمبئی است، بیانات مذکور بچاپ میرسد .

حضرت سیدنا داکتر ابوطاهر سیف الدین که پیشوا و رئیس با اقتدار جماعت بهره
میباشند ریاست افتخاری دانشگاه بزرگ اسلامی علیگره را نیز برعهده دارند .
تمام بزرگان و پادشاهان و رؤسای جمهور و نخست وزیران و رجال کشورهای
دور و نزدیک که بعنوان میهمان برای دیدار بهندوستان رسماً دعوت میشوند
برحسب برنامه‌ای که از طرف دولت هندوستان برای میهمانان محترم دولت تنظیم
میشود، یکی از برنامه‌ها و دیدنیهای ایشان همانا پذیرائی در دانشگاه نامبرده و
ملاحظه تشکیلات عظیم آن و دریافت دکترای افتخاری از آن دانشگاه است که از
طرف حضرت سیدنا ابوطاهر سیف الدین رئیس افتخاری دانشگاه بمیهمانان عالیقدر
دولت هند اعطاء میشود .

هنگام تشریف فرمائی اعلیحضرت هما یون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران به هندوستان و مسافرت رسمی که بان کشور بنا بدعوت رسمی دولت هند (در سال ۱۳۳۵ خورشیدی) نمودند در برنامه پذیرائی از معظم له تشریف فرمائی شاهنشاه ایران بدانشگاه علیگره نیز قرار داشت .

شاهنشاه ایران بنا بدعوت هیئت رئیسه دانشگاه علیگره بدانشگاه مذکور تشریف فرما شدند و مورد استقبال شایان و تجلیل و احترام هیئت رئیسه و استادان و دانش جویان دانشگاه و جمعیتی متجاوز از هفت هزار نفر از بزرگان لشکری و کشوری و مردان نامی خودی و بیگانه در بمبئی قرار گرفتند .

حضرت سیدنا شخصاً باتفاق هیئت رئیسه و تمام استادان و مسئولین دانشگاه باستقبال شاهنشاه تاد رگه ورودی دانشگاه حضور یافته بمعظم له خوش آمد گفتند . پس از پذیرائی مجلل و باشکوهی که از طرف استادان و هیئت رئیسه دانشگاه و دانش جویان و جمعیت عظیم میهمانان نسبت بشاهنشاه بعمل آمد و نطق ها و خطابه هائی که از طرف جناب آقای مورارجی دسای نخست وزیر سابق استان بمبئی (که اکنون وزیر دارائی هندوستان در دهلی میباشند) و آقای دکتر ذاکر حسین معاون فعلی رئیس جمهور هند (که در آن زمان رئیس و سرپرست مسئول دانشگاه علیگره بودند) و چندتن از دانشمندان و بزرگان عالی مقام هند ایراد شد مراسم اعطای دکترای افتخاری دانش بر گزار گردید .

حضرت سیدنا ابوطاهر سیف الدین هنگام اعطای دکترای دانش به شاهنشاه، نطق مهمی ایراد نمودند که از نظر اهمیت و ارزش آن گفتار صمیمانه که دارای نکات مهم تاریخی درباره خدمات دانشمندان نامی ایران و ایرانیان در قرون گذشته میباشد برای ماندن یادگار از آن روز تاریخی در این کتاب بچاپ میرسد .

بیانات تاریخی رئیس دانشگاه اسلامی علیگره در پیشگاه
 اعلیحضرت همایون شاهنشاه هنگام تشریف فرمائی
 بدانشگاه و اعطای دکترای افتخاری دانش

بحضور شاهنشاه ایران

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

برای تقدیم به پیشگاه با عظمت میهمان ارجمند و عالیقدری
 شاهشاه مانند اعلیحضرت همایونی هدیه و پیشکشی در نزد ما برتر
 و مهمتر از (دکترای دانش) نبود. ما اکنون همان را تقدیم داشته و اعلیحضرت
 نیز نه در مقابل مرتبه بلند خویش بلکه بانظر عطوفتی که نسبت بتوانائی و کمی
 استطاعت ما داشتند آنرا پذیرفته و مایه بهترین مسرت و خوشوقتی ما گردیدند.

شاهشاه :

امروز برای ما جای بسی افتخار است که وجودی محترم مانند اعلیحضرت
 این جامعه اسلامی ما را بورد مسعود خود مزین و بهترین موقعیتی برای اظهار
 علاقه و مراتب عقیدت مندانه به مهمترین مرکز اسلامی هند فراهم فرمودند. هرچند
 که این دانشگاه در طی زندگی ۵۰ ساله خود اغلب شخصیت‌های بزرگ دنیا را
 بخود راه یافته دیده است ولی عرایض و تبریک و شادباش‌های صمیمانه‌ای را که
 امروز نسبت به تشریف فرمائی اعلیحضرت تقدیم میدارد بهترین اسباب تسکین و
 آرامش خاطر خویش میداند، زیرا آنچه را که امروز از آثار فرهنگی و ادبی ایران و هند
 در روی کره ارض مشاهده میشود دانشگاه اسلامی علیگره از تمام آنها زنده و جاویدان‌تر،
 با اثرتر و پرشکوه‌تر است.

وقتی که گفته میشود روابط عمیق و دوهزاروپانصد ساله دو کشور بسیار دیرین و قدیم است خود دلیل مبرهنی بر استحکام و استواری آن روابط میباشد و از اینرو است که پیوسته زنده و شاداب است. در حقیقت استقبال و پذیرائی از اعلیحضرت در دانشگاه علیگره تصدیق و اعتراف بعلم و فنون ایران و فرهنگ آن مملکت در هند است. اعلیحضرت با تشریف فرمائی خود باین محل، سعادت و افتخاری را که سالیان دراز در طلب آن بودیم بما ارزانی داشته وراثت تاریخی و فرهنگی ما را که در طی ادوار متمادی متدرجاً از سینه بسینه پارت رسیده است بمبارک قدوم خویش ممهور و ثبت فرمودند. ورود موكب شاهانه باین مرکز ما را بیاد آن گنجینه های علم و هنری که در هر عهد و زمان گذشته از کشور ایران بتمام نقاط اسلام و بویژه بهندوستان سرازیر بود میاندازد. چنانچه (جان نثار) بحیثیت یک خادم علوم و ادبیات فاطمی بخواهم کلیه آنها را بشمار بیاورم نه اینکه در یک ساعت بلکه در تمام روزهم از عهده آن برنخواهم آمد. همچنانکه در ابتدای اسلام (کشور ایران) شخصیت جلیل القدری رامانند سلمان فارسی بماداد درقرون و زمانهای بعدی نیز بزرگان دین و دانشمندی امثال ابو حاتم الرازی - ابویعقوب السجستانی - شیخ بوعلی سینا - حمیدالدین کرمانی و مؤید الشیرازی که همه آنان از ارکان سلسله خلفای فاطمی و ترجمان فلسفه و ادب بشمار میروند بما ارزانی داشت.

کشور ایران علما و دانشمندی را بخود دیده که هر کدام در زمان خود بزیور هدایت و رشاد آراسته مصنفات گهربار هر یک از آنها زینت بخش کتابخانه های امروز ما میباشد. علوم فلسفه، فقه، تفسیر، طب، منطق، نجوم حدیث و علم الکلام و همچنین گنجینه های پربهای علوم معقول و منقول همه از کشور ایران بسایر نقاط و اقطار دنیا رسیده و میرسد و ما رهین منت تمام آنها بوده و هستیم.

(جان نثار) مراتب تشکر و سپاسگزاری را بحضور شاهنشاه تقدیم داشته و امیدوارم که روابط بین دانشگاه تهران و علیگره نه تنها به ارسال کتب و تذکاریه، بلکه با مبادله و آمدورفت استادان و دانشجویان برقرار گردد. (جان نثار) عقیده دارد که

با وسایل فرهنگی بهتر میتوان روابط رفت و آمد و بازرگانی را ترقی داد زیرا در دنیای امروز تمام افکار و جد و جهدها تنها در راه فرهنگ محدود نبوده بلکه بامور مادی نیز مؤثر است، علاوه بر سود طرفین، برای دیگران نیز سرمشق و مثال روشنی در بر خواهد داشت (جان نثار) بحیثیت استاد دانشگاه اسلامی و میزبان اخلاص مند موکب همایونی مجدداً در مقام عرض تشکر برآمده اطمینان دارم که روابط حسنه دو کشور ایران و هند سبب خواهد شد که تمدن و فرهنگ خاوری که همانا نشان گامهای بزرگان و نیاکان ماست در ایجاد امن و آرامش و روابط بین کشورهای دنیا و بخصوص ممالک آسیائی نسبت بیکدیگر مؤثر و روشن واقع گردد.

از صمیم دل دعا می نمایم که اعلیحضرت پیوسته سالم و کامروا بوده در انجام مساعی خود در راه بهبودی مملکت و مردم ایران موفق و کامیاب باشند و ملت ایران در تحت توجهات اعلیحضرت همایونی روز بروز پیروزمند گردند. آمین

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

اعلیحضرت شاهنشاه **محمد رضا شاه پهلوی** در برابر احساسات صمیمانه و پذیرائی های گرم رئیس محترم و هیئت رئیسه و تمام دانش آموزان آن دانشگاه بلند مرتبه و همچنین مقامات عالیة هند و مسلمانان استان بمبئی و نمایندگان ممالک اسلامی که شرف حضور داشتند و نیز جمعیت عظیم حاضرین از هر طبقه و مقام که در حدود هفت هزار نفر بودند با سخنرانی صمیمانه خود اظهار خشنودی و سپاسگزاری فرموده پیش از پیش بسط روابط دوستی و فرهنگی ایران و هند را خواستار شدند.

رئیس دانشگاه عالی علیگره پس از یک سخنرانی بسیار صمیمانه و عرض خیر مقدم از طرف استادان و دانش آموزان دانشگاه دیپلم دکترای افتخاری دانش را با یک حلقه از گل و گلابتون زیبا شخصاً بحضور شاهنشاه نیاز نمودند.

در این هنگام احساسات پر شور و بی نظیری از طرف حاضرین نسبت به میهمان عالیقدر ملت و دولت هندوستان اعلیحضرت **محمد رضا شاه پهلوی** شاهنشاه ایران ابراز گردید، آن مجلس تاریخی با خوشیهای فراوان پایان یافت.

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 Rp. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

Account No.

Call No.

Date: 12.4.55

Call No. 336

<p>Page No. 70 and 71 lots of missg.</p>	<p>22</p>	<p>336</p>	

DATE LABEL

آغاز

فصل دوم کتاب

شامل ۱۵ بخش

در باب عقاید - آئین دعوت - مراکز علم - نویسندگان -

کتاب معتبر: قرائت - فقه - حدیث - لغت و تاریخ

مسیرة فلسفه - و تشکیلات اداری

و اجتماعی دوران فاطمیان

در مصر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گفتار نخستین

در سال یکصد و چهل و هشت هجری بعد از وفات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شیعیان بچندین فرقه منقسم گردیدند که مهمترین و مشهورترین آنها دو فرقه بودند.

یک فرقه آن کسانی هستند که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را قبول باامت و نسلاً بعد نسل تا امام دوازدهم حضرت محمد بن حسن عسگری را قبول دارند. این فرقه بنام امامیه یا اثنا عشریه یا فقط بنام «شیعه» معروف اند.

فرقه دوم آن کسانی بودند که اسمعیل بن جعفر صادق را امام خود دانسته و بعد از او فرزندش امام محمد بن اسمعیل و سپس امامت را در نسل او قائلند. فرزندان او همانهایی هستند که بنام خلفای دولت فاطمی از سال ۲۹۷ الی ۵۲۴ هجری بر کشور مصر و ممالک عرب سلطنت کردند.

چون خلفای ظالم بنی امیه و خلفای غاصب بنی عباس نتوانستند ظهور و پیشرفت و ترقی دولت فاطمی را که در برابر مظالم و بیدادگری های آنان قیام کرده بودند مشاهده کنند نویسندگان و خطبا را و ادار بمخالفت های ناروا و حملات شدیدی علیه عقاید آنان نموده و برای بطلان اصل و نسب و عقاید ایشان بجعل روایات و بعضی حکایات دروغ و بی اساس پرداختند. از اینجهت تا به امروز هم درخصوص نسب و عقاید فاطمیان بین مورخین اختلاف زیادی مشاهده میشود در هر حال سلاطین با عظمت این خانواده با توجهی که بنشر علوم داشتند باب پراهمیتی بتاریخ اسلام

اضافه کردند و بر لوح ادبیات و فلسفه نقش ثابت و برجسته‌ای ثبت نمودند .
 لکن آراء اہم مورخین باہم اتفاق ندارد و سببش این است کہ تاریخ شروع دعوت فاطمیان در دست آنان نیست و از کتبی ہم کہ تاریخ دعوت از آنها مشہود است بسبب اختلاف عقاید بر آنها تجاہل عارفانہ میورزند . از اینرو راجع بہ دورہ «ستر» یعنی دوران مخفی آنچه را کہ نوشته‌اند اساسش بر تاریخ حقیقی نبوده بلکہ مبتنی بر نوشته‌های بی اساسی است کہ از گفته‌های خیالی و غرض آمیز اقتباس شدہ است .
 ابتدای تاریخ فاطمیان در نزد آنها مانند خوابی است کہ بصورتہای مختلف تعبیر شدہ و از کثرت اوہام و اغراض دشمنانہ حقایق را پوشانیدہ است .
 بطوریکہ نہ تاریخ قدیم میتواند آنها را راهنمایی کند و نہ مورخین جدید قادرند تشنگان وادی حقیقت را سیراب نمایند .

در ہر صورت بعد از امام محمد بن اسمعیل امام عبداللہ الرضی و بعد از او امام احمد الوفی و امام حسین التقی ہریک برای خود «ستر» اختیار نمودہ و در حالت مخفی بسر میبردند . زیرا در زمان آنها شیعیان و ائمہ طاہرین و بالخصوص بنی فاطمہ در منتهای فشار و سختی بودند و اہل بیت گرفتار در بدری . خفت و پریشان حالی بودند با این ہمہ در دوران اختفای این ائمہ گروندگانی از طرف آنان مردم را دعوت مینمودند .

بعد از «دوران ستر» بنی فاطمہ موفق بہ تشکیل یک دولت قوی و عظیم الشانی شدند کہ دنیای متمدن نظیرش را تا آن روز در خاور کم دیدہ بود . این سلطنت در بخشہای مختلف قلمرو خویش باستحکامات منظم ترتیب قوای زمینی و کشتی‌های جنگی و بالاخرہ تساوی و ہواداری در امور دین مشہور است از ہمہ مہمتر بواسطہ علم و ہنرپروری آنست کہ شہرہ آفاق شد و ہنوز آثار تمدن آن باقی و آشکار است .
 فاطمیان میراثی گرانبہا بشکل «جامعہ ازہر» و خدمات مہم دیگر کہ در صفحات آیندہ از نظر قارئین محترم خواہد گذشت از خود باقی گذاشتند کہ از روی ہمین بنا میتوان کوشش آنها را در راہ اشاعت علم و ہنر استنباط کرد . (۱)

کاروان رفته و اندازه جاهش پیدا است زان نشانها که بهر راهگذر افتاده است
 بعد از تشکیل سلطنت فاطمیان شروع پیرده برداری از روی علوم مخفی خود
 نموده و بوسیله مجالس تأویلیه عقاید خود را تبلیغ و به اشاعت دانش اهل بیت
 پرداختند . برای تشکیل آنگونه مجالس در قصر امام اطاق مخصوصی بود که در آن
 داعی الدعات در برابر بزرگان دولت و علماء و گماشتگان قصر و اهل شهر موعظه
 مینمود . سیدنا القاضی النعمان میگوید که امام معز کتابی بمن عنایت فرمود که
 در مجالس برای مؤمنین بخوانم در آن مجالس باندازای ازدحام میشد که جای
 نشستن نبود و کثرت جمعیت از حد صدا میگذشت^(۱) امام ظاهر برای حفظ کتاب
 دعائم الاسلام حکم عمومی صادر نمود و برای حافظ آن انعامی مقرر کرد^(۲)
 مقریزی میگوید که امام ظاهر برای حفظ کتاب «مختصر الفقه» تصنیف یعقوب بن کلس
 امر عمومی صادر نمود^(۳) در دیوان سیدنا المؤید قطعه ذیل درج است که آنرا امام
 مستنصر برای سیدنا المؤید فی الدین فرستاده بود که تا او علوم اهل بیت را در میان
 مردم نشر دهد .

وطود علم اعجز المرتقی

یا حجة مشهورة فی الوری

فی الغرب یا صاح وفی المشرق

شیعتنا قد عدسوا رشد هم

و کن لهم کالوالد المشفق^(۴)

فانشر لهم باشئت من علمنا

یعنی ای حجتی که مشهور آفاقی . ای کوه علم . ای که صعود کنندگان را بعجز
 سیآوری . شیعیان مادر مشرق و مغرب سرگردانند . تو برای آنان مانند پدر مهربانی
 باش و طبق رضایت خود علم ما را در میان آنها نشر ده .

سیدنا المؤید فی الدین برای انجام این حکم مجالس مهمی در مصر دایر
 کرد که تا امروز هم طالبان علم و ادب بنظر قدر و منزلت بآنها مینگرند .
 این ائمه علاوه بر علوم فاطمیان بعلوم و فنون دیگر هم توجه وافر داشته
 و در قدردانی علماء و تکریم آنها دقیقه ای فروگذار نمی نمودند . در باره این موضوع

۲ - و فیات الاعیان ۲/۳۳۴

۴ - دیوان سیدنا المؤید

۱ - المجالس والمسائرات

۳ - خطط المقریزی

سیدنا القاضی النعمان میگوید و دیدم معز را که میفرمود ما از دیدن علماء و اعیان که مشغول فرا گرفتن علم و حکمت هستند خوشحال میشویم همانطور که پدری فرزند عزیز خود را در اکتساب فضائل می بیند خوشحال میشود. (۱)

لذت و فرحیکه در مطالعه علم و حکمت برای ائمه دست میداد از اظهارات امام معز آشکار است که میگفت . لطف و لذتی که من از مطالعه علم و دانش حس میکنم بخدا قسم اگر اهل دنیا هم همه اینطور حس میکردند یقیناً آنها نیز دنیا را ترک میگفتند . اگر خداوند تعالی جهت امور ظاهری و حفاظت معاملات دنیوی تکلیفی برای ما معین نکرده بود ما بطور حتم برای تحصیل علم و دانش از دنیا صرفنظر میکردیم .

خلفای فاطمی توجه فوق العاده‌ای به اهل علم و کمال داشتند و از اینرو دربار آنان مجمع علماء و فضلاء شده بود . شهرت عالم نوازی و عالم دوستی ائمه فاطمی سبب شد که عده زیادی از علماء و ادباء و فلاسفه و حکماء و فقها و شعراء بدربار مصر روی آورند و اکثر آنها مورد الطاف شاهانه واقع و از ندمای خاص دربار شدند و بعضی از آنها بعد از کسب فیض و علم به سیهن خود مراجعت مینمودند . سیدنا جعفر بن منصور الیمنی و سیدنا ابوحاتم الرازی در عهد قائمی وارد شدند . سیدنا المؤید فی الدین از شیراز و سیدنا مالک بن مالک از یمن به مصر آمدند . طیب ماهر بغداد مذهب بن نقاش بدمشق رفت ولی نتوانست در آنجا زندگانی بطوردلخواه فراهم سازد . آخر الامر بمصر رفت و در آنجا آسوده و ثروتمند شد . (۲) عبدالوهاب بن علی مالکی که یکی از علمای فقه بود و در بغداد به افلاس افتاده بود روی بمصر آورد هرچند که او مسلک مخالفی داشت ولی چون عالم بود مورد اعزاز و تکریم واقع شد .

فاطمیان که حامی علم و دانش بودند مدارس و دانشگاهها و کتابخانهها و دارالفنون را تشکیل دادند که در دوره آنها اساتید و ارباب علم و دانش واقسام آلات و ادوات علمی تهیه شده بود . درهای آن خزانه علم و ادب بروی افراد برایگان

گشوده بود تا که مردم در تمام اوقات آنچه را که میخواستند و میتوانستند استفاده نمایند. خلفای فاطمی همیشه در این دارالعلوم مجالس تحقیق منعقد مینمودند و علماء و اساتید و طالبین فضل و هنر در آن مجالس شرکت میکردند. این گونه مجالس بر حسب شعبات مختلف خود از ریاضی داناها و پزشگان و اهل منطق و غیره تشکیل میگردد و در آنها علمای هر طبقه با لباس مخصوص بخود شرکت مینمودند برای ترقی علوم هیئت و نجوم در اکثر مراکز رصدخانه هائی بنا نموده بودند و علمای ادب و استادان فن را از آسیا و اندلس دعوت میکردند.

ائمه فاطمی در فلسفه و حکمت نیز پیشقدم بودند. در عهد آنها همانطوریکه مصر مرکز علوم دینی^(۱) بود مهد فلسفه و حکمت نیز شد. علم فلسفه را آنها موقعی نشرو ترقی دادند که در کشورهای دیگر مترادف با کفر و الحاد بود. شوق و افریکه ائمه برای توسعه علم داشتند در هر کجا که میشنیدند اهل کمال یا شخص فلسفه دانی وجود دارد بدون فوت وقت او را بدان مرکز علم دعوت میکردند.

جبرائیل بن بختیشوع را به مصر دعوت کرد ولی او معذرت

خواست^(۲) امام حاکم برای دعوت ابن الهشیم هیئتی را روانه

امام عزیز

شام کرد - امام مستنصر بوسیله وزیر فلاحی و بوساطت والی حلب از ابوالعلاء المعری دعوت نمود.^(۳)

۱- Histarg Saracone - ۲ - اخبار الحكماء ۳ - ابن شاعر و فیلسوف

شامی در سال ۲۶۳ هجری قصبه معرة النعمان (که از قصبات بین حلب و حمص در شام واقع است) بدنیا آمد. اسمش احمد بن عبدالله بن سلیمان بود. هنوز چهار ساله بود که مبتلا به آبله گردید و از نعمت بینائی محروم شد - لیکن قوه حافظه او تلافی زوال بینائی او را نمود. بطوریکه تا امروز هم کارهای علمی او نظیر کارهای علمی بزرگان صاحب چشم مورد تقدیر و احترام طبقه دانشمندان است. در سال ۴۳۹ هجری سیدنا ناصر خسرو بملاقات ابوالعلاء موفق شد در آن موقع شهرت ابوالعلاء همه شهر را فرا گرفته بود و اموال فراوانی در میان فقراء و سواکنین تقسیم مینمود. تألیفات او تقریباً بشصت میرسد

بقیه حاشیه در صفحه بعد

ائمه فاطمی همانطوریکه در سیاست و کشورداری بانصاف و مروت و عدالت رفتار میکردند در علم دوستی و هنرپروری نیز دامن خود را از هرگونه رفتار تعصب آمیز پاک نگاه میداشتند نه فقط علماء و فقهای غیر فاطمی از فیوضات ایشان برخوردار و بهره مند بودند بلکه علمای غیرمسلمان نیز از فیض آنان بهره ور میشدند. ابوالفتح منصور بن مقشّر پزشک خاص امام عزیز و امام حاکم بود و بعد از مرگ او اسحق بن ابراهیم بن بطاس بجای او منصوب شد.

علم دوستی و هنر پروری فاطمیان از کتابخانه های آنها پیداست که چه ذخائر علمی گرانبها و نادری را گردآورده بودند در کتابخانه مخصوص قصر امام کتابهای نادری دیده میشد که قبل از آن در جایی دیده نشده بود مقریزی در کتاب خود وقایعی را ذکر میکند که بزرگی و عظمت آنرا بخوبی میرساند. این کتابخانه یکی از عجایب روزگار بود که در تمام ممالک اسلام کتابخانه ای بزرگتر از آن وجود نداشت. تعداد کتب این کتابخانه قریب ششصد و یک هزار جلد بود (۱).

هنگامیکه انقلاب زمانه و شیوه های رنگین روزگار دولت فاطمی را منقرض ساخت این کتابخانه ها و مراکز علمی هم برباد رفت. تعجب و افسوس در اینجاست که حتی خود صلاح الدین هم هنگامیکه این کتابخانه را ویران مینمودند چیزی نگفت و از خود ابراز هیچگونه احساسات نکرد (۲).

فاطمیان نه فقط در میدان سیاست یکه تاز بودند بلکه در محافل علم و ادب هم از دیگران پیش بودند. داعیان فرقه فاطمی که خود را با زیور علم آراسته و از احتیاجات روزگار نیز بی نیاز بودند با حربه زبان و قلم خود را در مجالس و عظ

بقیه حاشیه از صفحه قبل

که معروف تر از همه «سقط الزند» و «لزومیات» که هر دو بنظم است و دیگر رساله الغفران» میباشد کتاب اخیر الذکر نامه ایست بنام علی بن منصور حلبی که در آن عقاید اسلام را بطور واضح و آشکار و بدون پرده مورد بحث قرار داده. اذیت و آزار بحیوانات در نزد او پسندیده نبود چنانکه برای پافشاری بر سر همین عقیده خود بخوردن نباتات اکتفا مینمود. در سال ۴۴ هجری ابوالعلاء برحمت حق پیوسته دارفانی را وداع گفت.

۱ - مقریزی $\frac{۲}{۲۵۵}$ ۲ - رسائل شیلی (بمنوان کتابخانه مرکزی)

و تأویلیه ظاهر و آشکار نموده و عقاید خود را تبلیغ مینمودند . علاوه بر سلسله تبلیغات پیوسته با علماء و فقهای ادیان دیگر نیز مناظره و بحث داشتند . سیدنا حاتم الرازی با ابو ذکریا الرازی مباحثه مینمود سیدنا مؤید شیرازی در دربار ملک ابو کالیجار البویهی عده‌ای از فضلاء معتزلی و سنی را در مباحثه شکست داد . علاوه بر این با فیلسوف مشهور عرب ابوالعلاء معری و ثغوری مباحثه نمود و آنان را از برتری خویش سبوت ساخت .

در سده‌های چهارم و پنجم و ششم هجری در عالم اسلام فکر نوین بظهور پیوست زیرا که داعیان فرقه فاطمی با تألیفات و تصنیفات خود افکار خویش را ظاهر مینمودند . اثر فلسفه و حکمت آنان در بعضی از تألیفات متفکرین اسلامی بخوبی آشکار است . فارابی در کتاب لوح و قلم خود در بحث توحید و از فلسفه فاطمیان صحبت میکند « تربیت علمی ابن‌الهیثم در سایه امام حاکم بعمل آمد . شیخ ابوعلی سینا یکی از علمای اسمعیلیه بود که تا امروز هم بواسطه کفایت مقام و فلسفه و طب او را بنام بزرگ شیخ‌الرئیس مینامند .

غزالی که مذهب تسنن داشت و در تألیفات خود نسبت با اسمعیلیه شدیداً حمله و مخالفتها نشان داده است ولی با وجود همه آنها نتوانسته است از تأثیر فلسفه آنها محفوظ بماند و در کتاب « مشکوة الانوار » او این اثرات بخوبی آشکار است این عربی و سهروردی و غیره از شاگردان مکتب حکمت اسماعیلیه بوده‌اند . شهرت اسماعیلیه را در خاور میتوان از کتاب فلسفی « اخوان الصفا » که معروفیت و اثر فلسفی آن قابل انکار نیست درک نمود هنگامیکه فاطمیان در میدان سیاست نمودار شدند علماء این موضوع را مورد بحث قرار داده و بر خلاف آنان فتوی نوشتند .

این گروه شامل علماء اهل تسنن و علماء معتزله و مورخین بودند از علمای اهل سنت ابو عبد الله بن رزام سعد بن محمد ابو عثمان العنابی . القیروانی و ابوبکر الباقلانی را میتوان نام برد . شخص اخیر الذکر اسماعیلیه را مورد طعن قرار داده و دو رساله بنام « کشف الاسرار و هتک الستار » و « الرد علی القرامطه بررد » آنان نوشت .

عبد القاهر البغدادی در کتاب « الفرق بین الفرق » بر ضد فاطمیان شدیداً صحبت

کرده است . اخو محسن محمد ابوالحسین بن العبید الشریف الدمشقی نسب فاطمیان را مورد حمله قرار داده است . غزالی بحکم خلیفه عباسی المستظهر بالله کتاب «فضائل الباطنیه و فضائل المستظهریه» را نوشت و در آن مانند دو کتاب دیگر خود بنام «القسطاس» و «المنقذ من الضلال» فاطمیان را مورد حمله قرار داد . ثابت ابن اسلام النحوی و مالک بن ابی الفضائل الیمانی در کتاب خود بنام «کشف الاسرار باطنیه و اخبار القرامطه» نسبت بفاطمیان شدیداً مخالفت ورزیده است . علاوه بر این تصنیفات ذهبی . ابن الجوزی . و ابن تمیمه . نویری . عمری و قلقشندی همگی در کتب و اظهارات تعصب آمیز خود برخلاف فاطمیان شدیدترین حملات را بکار برده و از امانت به آنان کوتاهی ننموده اند

از علماء معتزله علی بن سعید الاصطخری کتابی نوشت و اسماعیل ابن احمد البستی رساله «کشف الاسرار الباطنیه» را تألیف کرد .

مورخین نه فقط نسب فاطمیان را مورد حمله قرار دادند بلکه عقاید آنها را نیز بطرز بدی وانمود کردند از متقدمین ابن عداری . نویری . عمری و قلقشندی و سیوطی و غیره کسانی بودند که در مقابل شیعیان مخصوصاً فاطمیان تعصب زیادی بخرج میدادند . عده ای از مصنفین نیز باندازه ای شیعه و فاطمیان و قرامطه و غیره را باهم مخلوط نموده اند که امتیازی بعقاید آنان قائل نبودند . از این رو متأخرین بواسطه همان تصنیفات متقدمین از رسیدن بحقایق بازماندند . مورخین عصر حاضر علاوه بر تألیفات متقدمین به تألیفات مستشرقین مانند لوئی . ماسینیون شتروتمان . دی جویه . جوینار و ایوانف استفاده نموده و تا حدی برنوشتن حقایق کاسیاب شدند ولی از طرف دیگر طرز بیان آنان موضوع را بیش از پیش بغرنج و پیچیده نموده است .

در مصر دکتر محمد کامل حسین راجع بدعوت فاطمیان مطالبی از بعضی کتب شرقی اقتباس نموده است و مطالبی نوشته است که با حقایق تطبیق نمیکند . معلوم میشود که مشارالیه با وجود دسترسی که به کتب شرقی و غربی درباره اسماعیلی ها مانند دیگران داشته شاید بواسطه تعصبات مذهبی از درک حقایق آنطور که شایسته بوده قاصر مانده است . او در اثر احساسات مذهبی مانند پیشینیان

خواه و ناخواه الفاضلی ناشایست بکار برده است که از حقیقت دور و بهیچ وجه شایسته توجه نیست علاوه بر آن مقدمه نامبرده کتاب دیگری بنام « فی ادب مصر الفاطمیه » نوشته است و در آنجا راجع به پیشرفت و ترقی علم و ادب که از زمان امام معز شروع میشود بحث مینماید . با وجود این از نشو و نمای ادبیاتی که قبل از امام معز از طرف خلفای فاطمی شروع و تکوین یافته بوده اسمی نمیبرد .



علوم و ادبیات فاطمیان

برای مطالعه کتب و تواریخ فاطمیان دانستن اصطلاحات
عقاید فاطمیان و عقاید صحیح آنان در وهله اول شرط اصلی است چون ادبیات
 و علوم فاطمیان با عقاید و اصطلاحات آنان بهم مربوطند . از اینرو ما بدگر بعضی
 از عقاید آنان میپردازیم .

یادآوری این مطلب برای آنستکه مورخین قدیم بنا به تعصب خصمانه ای که نسبت
 بمذهب تشیع داشتند عقاید فاطمیان را بصورت های مختلف و غلط انتشار و جلوه داده اند
 و همچنین با کمال تأسف مورخین اسلامی و مستشرقین اخیر هم با وجود مطالعه
 کتب فاطمیان از توضیح و بیان حقیقت در باره عقاید آنها نیز کورکورانه از مورخین
 مغرض قدیمی پیروی کرده اند و تحت تأثیر اکاذیب قرار گرفته اند و بهمین جهت تمام
 مساعی جمیله مشعشع و خدمات ذقیمت و حسن نیت فاطمیان را نسبت بعالم اسلام
 و تشیع و کوشش آنان را در راه ترویج تمدن اسلامی ندیده انگاشته اند .

ما در حالیکه بتوضیح عقاید فاطمیان میپردازیم برفع اشتباهات مورخین و
 مستشرقین جدید و رد اتهاماتی که بفاطمیان وارد کرده اند خواهیم پرداخت .
 خدمات فاطمیان را وقتی میتوان درک نمود که عقاید آنان را نیز مورد مطالعه قرار
 دهیم تا بتوانیم عقاید غلطی را که مورخین متعصب با نشر اکاذیب جلوه داده اند
 برطرف و حقیقت را برای ضبط تاریخ بیطرفانه بیادگار گذاریم .

مخالفین ائمه طاهرین و خلفای فاطمی از هیچگونه تهمت و افتراء نسبت به آن
 بزرگواران کوتاهی ندانستند، چنانچه در روضة الصفا ذکر شد که فساق بنی امیه بنا به عداوت
 دینی و دنیوی که با حضرت علی امیرالمؤمنین علیه السلام داشتند و برفضل آنحضرت
 آسمان وزمین گواهی میداد برای پیشرفت مقاصد شوم خود حتی آیات قرآنی را هم برحسب
 دلخواه و مقاصد پلید خود تغییر میدادند . منجمله معاویه و اصحاب او سمره بن جندب را

که یکی از صحابه بود به زر فریفته و وادار ساختند که روایة نماید که آیه
و من الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا ويشهد الله على ما في
قلبه و هو الدالخصام در شأن حضرت علی امیر المؤمنین نازل شده و آیه دیگر
و من الناس يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله در شأن قاتل او ابن ملجم وارد گشته است.
 فاطمیان با تحکیم و اقتدار و سلطه خود در مصر بطرز مؤثری شروع به تبلیغ
 عقاید خود کردند. هر گاه کتب دعاوی آنان را بدقت بررسی نمائیم باینموضوع پی
 خواهیم برد که مطالب و گفته‌های مورخین راجع بعقاید فاطمیان سرتاسر تهمت و
 دروغ محض است.

فاطمیان ائمه خود را بشرمیدانستند و بآنها عقیده داشتند و هرگز گمان الوهیت
 درباره آنان نکردند. ایشان حیات و سمات ائمه خود را مانند زندگی و مرگ هر
 بشری میدانستند بنا بعقیده ایشان بعد از حضرت امام حسین امامت بفرزند او منتقل
 و سپس تا قیام قیامت بمنصب امامت در اولاد فاطمه علیها سلام از نسل امام حسین
 «علیه السلام» برجای خواهد ماند.

پدر در زمان حیات خود امامت را بفرزند خود تفویض مینماید یعنی تا این اسرواقع
 نشود مرگ آن امام فرا نمیرسد لهذا در هیچ موقع زمین از وجود امام خالی نخواهد بود.
 هر امامی دارای علوم الهی و وارث علم و تأویل است. تمام علوم شریعت را
 دارا و از اسرار و رموز و معانی حروف مقطعات قرآنی واقف و دانا است.
 معرفت امام بر هر مؤمنی لازم و هر گاه بدون معرفت امام شخص از دنیا برود
 بمرگ جاهلیت مرده است (من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة -
 حدیث نبوی) نجات هر مؤمنی بسته به معرفت او نسبت بامام است.
 پس از اینکه معرفت امام حاصل شد ولایت او هم فرض و واجب است پس
 از این رو فرائض هر شیعه هفت چیز است.

۱- ولایت ۲- طهارت ۳- صلوة ۴- زکوة ۵- صوم ۶- حج ۷- جهاد
 افضل از تمام این فرائض ولایت است که بدون آن هیچ عملی پسندیده درگاه
 خداوندی واقع نمیشود.

سیدنا مؤید شیرازی میگوید « در زمان حیات پیغمبر ولایت او محور فرائض بود پس از او ولایت بهر کس منتقل شود محور اصلی همان امام خواهد بود (۱) » بنا بر عقیده اسماعیلیه در انبیاء و مرسلین هفت نفر «نطقاء» بودند که برای هر یک آنها قائم مقامی بنام «وصی» میبود . هر وصی در زمان ناطق بنام (صامت) هم خوانده میشود .

ناطق اول حضرت آدم و وصیش حضرت شیث بود . ناطق دوم حضرت نوح و وصیش سام بود . ناطق سوم حضرت ابراهیم و وصیش حضرت اسماعیل بود ناطق چهارم حضرت موسی و وصیش حضرت هارون بود . ناطق پنجم حضرت عیسی و وصیش شمعون بود . ناطق ششم سرورد و عالم حضرت رسول اکرم و وصیش حضرت علی «علیه السلام» بود .

بنیای مذهب فرقه اسماعیلیه این است که حضرت علی علیه السلام جانشین و وصی و خلیفه بلا فصل پیغمبر است و احادیث زیادی در شأن آن حضرت بیان میکنند . از جمله حدیث شریف «انا مدینه العلم و علی بابها» . «فمن اراد العلم والحكمة فلیأتها من بابها» و «انا المنذر و علی الهادی بعدی» و حدیث «علی منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لابی بعدی» شیعه اسماعیلیه نبی مرسل را باین جهت «ناطق» مینامند که او کتاب و شریعت را از جانب خدا آورده و بیان میکند و قائم مقام یا جانشین او را از این رو «صامت» میخوانند که در امور ظاهری خاموشی اختیار مینماید . نبی صاحب تنزیل و وصی صاحب تأویل است .

تمام فرق شیعه قائل بتأویلند و راجع بوجوب آن از قرآن کریم دلائلی ذکر مینمایند (۲) آنها در این آیه

۱ - المجالس مؤیدیه

۲ - (۱) - كذلك یجتبک ربک و یعملک من تأویل الاحادیث - سوره یوسف آیه ۶

(۲) - سأنبئک بتأویل ما لم تسطع علیه صبرا - سوره کهف ۳۷۸ - و کذا لک

مکننا لیسف فی الارض ولنعلمه من تأویل الاحادیث (یوسف) ۲۱

هو الذي انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتابات و آخر
متشابهات . فاما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و
ابتغاء - تأويليه وما يعلم تأويله الا الله و الراسخون في العلم يقولون آما به
كل من عند ربنا و ما يذكر الا او الالباب . (۱)

بر لفظ الله وقف نمیکنند - میگویند خدا و آن کسانی که صاحب علم اند از علم
تأویل باخبرند لیکن تنها فرقه‌ای که علم تأویل را بحد کمال رسانیدند همان اسماعیلیه
بودند داعیان این فرقه در خصوص احکام و قصص انبیاء تصانیف مستقلی از خود
داشته‌اند . تأویل قرآن از این سبب مورد قبول است که در احادیث هم راجع بظاهر
و باطن قرآن اشاراتی شده است . قرآن دریای بی ساحلی است که در ژرف آن خداوند
متعال گوهرهای گرانبهائی مخفی نموده است . هر حرفی از آن دارای معانی نوینی
میباشد . حضرات صحابه و اهل بیت و صاحبان کشف از این دریا درهای گرانبهائی
بدست آورده‌اند که هر یک از آنها دلیل بر معجزه قرآن و صداقت پیغمبر اسلام
می باشد . (۲)

هر علمی دارای دو جنبه است . جلی و خفی یا ظاهر و باطن . عموماً اول
باید بظاهر پی برد و بعد با ذوق به تحقیق و باطن آن رسید . لهذا اگر در قرآن
علوم مخفی و مستور نهفته است باعث شگفت نیست از احادیث و اقوال اصحاب
پیغمبر چنین بر میآید که در علم قرآن اسراری هم پوشیده شده است . حضرت پیغمبر
سفرماید هر گاه آنچه را که من میدانم شما هم بدانید کمتر میخندیدید و بیشتر گریه
میکردید و ایضاً فرمود علوم چندی مستور است که کسی جز عارفان ربانی از آنها
اطلاعی ندارند .

۱ - اوست کسی که کتاب را بر تونازل نمود و در آن کتاب آیاتی بطور محکم
و آیاتی بطور متشابه وجود دارند پس کسانی که در دلشان کجی است تابع آیات
متشابه آن شده و از تأویل دلخواه خود راه فتنه را اختیار میکنند - در صورتیکه تأویل
قرآن را کسی جز خدا و آن کسانی که در علم راسخ‌اند نمیدانند آنها میگویند ما بان
ایمان آوردیم - همه از جانب خداست و کسی پند گرفته نمیشود مگر اینکه از صاحبان
فهم باشد .

۲ - الیهان فی علوم القرآن - مقدمه تفسیر حقانی ابو محمد ابوالحق ص ۴۸۸

شریعت تمام انبیاء مبتنی است بر رموز و اسرار و امثال که بصورت تأویل بیان شده است یعنی احکام هر شریعتی منتهی باصل مقصد میشود. تأویل در زبان عربی بمعنی بطرف اول رفتن است. تأویل را حکمت شرع و راز دین و روح علم مینامند. بنیاد تأویل بر مثل و مَثول است یعنی بطوریکه هر ظاهری را باطن و هر مشبه را مشبه به و هر مستعار له را مستعار منه است. هر مثلی را نیز مَثولی در بر میباشد. همان گونه که راسخین در علم میدانند خدا امثال و مَثولات را آفریده است - جسم انسان مثل و نفس او مَثول یا این دنیا مثال و آخرت مَثول است^(۱) بهمین نحو ظاهر از باطن، مرئی از غیر مرئی و محسوسات از معقولات جدا است.

در مسئله توحید فرقه اسماعیلیه حتی اطلاق لفظ « واحد » را بر ذات خدا خلاف شأن خداوندی میدانند. حکماء فیثاغورثیین از همین عدد واحد مقابله میکنند، در صورتی که اینها ذات خداوندی را از همین مطالب هم منزه میدانند. چون واحد از معدودات بشمار میآید و از مخلوقات خداست - خدا را بصفتی نمیتوان وصف کرد و نه به مدحی ستود. هر گاه ذات او را بصفتی متصف نمائیم دلیل بر ازدیاد در ذات اوست که مترادف با شَرک میشود. اگر ما او را صانع بخوانیم مقتضی است که با او صنعت و مصنوع هر دو باشد. همینطور اگر او را قادر بنامیم قدرت و مقدور علیه نیز به همراه او ثابت میشود. تمام صفات همین حال را دارند. اطلاق یک صفت سبب شرکت دو چیز دیگر با او میشود که جمعاً سه تا میگردد و بجای اقرار بتوحید گرفتار اعتقاد به تثلیث میگردیم - راجع باینموضوع از امام محمد باقر «علیه السلام» روایت شده که فرمود: خداوند باین لحاظ عالم است که بهر کس بخواهد علم مپیبخشد. معنی عالم نه این است که علم از ذات اوست. خدا قادر است، نه باین معنی که قدرت از ذات اوست بلکه باین لحاظ که هر که را بخواهد قدرت میدهد.

در فلسفه توحید فرقه اسماعیلیه خدا را بهیچ صفتی موصوف نمیکند چون او را خالق هر چیز حتی اسماء بی صفات میدانند. در نزد آنان تمام صفات خداوندی در حدود اسماء حسنی است، میگویند اگر اسمی مرکب از حروف هجاء باشد معرفت

خدا را میرساند پس چرا یکنفر بنده برگزیده خدا که عطا کرده معرفت صحیح خداوندیست ، مشمول آن صفات و اسماء واقع نشود ؟
طبق نظریه مثل و ممشول آنان ، این عالم جسمانی مثل عالم روحانی است .
در این عالم مثل « القلم » یا « السابق » مثل نبی یا امام بعد اوست و مثل -
« اللوح » یا « التالی » مثل وصی یا حجت یعنی نایب امام است .
از لحاظ نظریه مثل و ممشول در عالم جسمانی تمام صفات بر امام درست و
صادق میآید چون او مثل « القلم » یا عبارت دیگر لفظ مقابل « السابق » است
در خصوص این نظریه ابن هانی اندلسی در شعر ذیل که در مدح امام معز گفته
است توضیح میدهد .

ماشئت لاما شأت الاقدار * فاحکم فانت الواحد القهار

همین قسم اشعار است که مورد مغالطه متقدمین واقع شده و ائمه فاطمی را
بدعوی بر الوهیت متهم نموده است . هر گاه آن مورخین کمترین معلوماتی راجع
بنظریه مثل و ممشول میداشتند اینگونه توهین را بر ائمه فاطمی روا نمیداشتند .
شکی نیست که اسماعیلیه بر امور باطن زیاد عقیده مند بودند و اهل سنت و
جماعت را اهل ظاهر مینامیدند در صورتیکه آنها هم از امور ظاهری غافل نبودند
و عقیده داشتند که برای هر باطنی ظاهری ضروری و واجب است .
باطن و ظاهر را مانند لباس و دامن میدانستند که در هیچ موقع از هم جدا
نمیشوند هر دو را مانند روح و جسم لازم و ملزوم یکدیگر میدانستند . با پیروی
قرآن و سنت عمل کردن بظواهر عبادات عملیه یعنی طهارت صلوات - زکوات - صوم
حج و جهاد را بر هر مؤمنی واجب میدانند . بعد از عمل بظواهر پابندی به باطن
یعنی عبادت عملیه را نیز لازم میشمردند برخلاف آنچه که بعضی از مورخین فاطمیان را
متهم نموده اند آنها در هیچ موقع عبادتی را باطل و بیمورد قرار ندادند . سیدنا
القاضی النعمان کتابی در علم فقه موسوم بدعائم الاسلام نوشته که در آن طرز عبادات را
بیان نموده است . هر گاه فاطمیان عبادات را باطل ورد میکردند امام معز حکم
بتألیف کتاب مذکور نمیداد در کتاب « المجالس المستنصریه » که در عهد امام

سستنتصر تألیف شده است ابتدا بظاهر عبادات و بعد بتأویل آنها سخن گفته است . هر گاه فاطمیان بترك ورد عبادت‌های ظاهری قائل بودند مصنفین و داعیان آنها در کتابهای خود راجع بظواهر حرفی نمیزدند و تأکید در اعمال نمیکردند . سیدنا احمد حمیدالدین کرمانی در کتاب « راحة العقل » خود ابتدا خوانندگان را بخواندن کتاب « دعائم الاسلام » دعوت مینماید تا مردم بواسطه فلسفه از عبادات غافل نباشند . فاطمیان بنیاد تأویل را بر ظاهر نهاده و معتقد بظاهر و باطن و همچنین مؤمن بعلم و عمل بودند . سیدنا مؤید شیرازی میگوید :

فاننا لاهل علم وعمل * لله دنا بهما عز وجل

ائمه فاطمی بعلمای تأویل دستور داده بودند که در واقع تبلیغ شنوندگان خود را متوجه این امر سازند که مبادا فقط بمعرفت باطن اکتفا نموده و دست از شریعت ظاهر بردارند . سیدنا القاضی النعمان در هر مجلسی این امر ائمه را یادآور میشد و میگفت برای معرفت و پی بردن بباطن ، اعمال ظاهری هم لازم و ضروری است . چنانکه ائمه فاطمی بترك احکام شریعت قائل میبودند . پس چرا پرده معصیت آن دسته از داعیان خود را که دست از شریعت ظاهری برداشته بودند بکنار میزدند ؟

یکی از داعیان علی بن فضل در اواخر دوران « ستر » در یمن مشغول تبلیغ بود ولی در هنگامیکه نامبرده از راه منحرف شد امام وقت از او بیزار شد و از وی دوری جست و حسین بن فرح را برای مبارزه و مناظره با او و دفع فتنه به انجام امور ساخت (۱) موقعی که قرامطه محرمات را مباح کردند امام مهدی آنها را از حوزه دعوت خارج و با آنان جنگ کرد و با آنها بمبارزه نیز پرداخت . اصولاً از ابتدای سلطنت فاطمیان همیشه مابین آنها و قرامطه اختلاف بود و بهمین نحو فاطمیان بافرقه « دروزیه » هم مخالفت داشتند . سیدنا احمد حمیدالدین کرمانی با امر امام حاکم رساله‌ای بررد آنها نوشت .

مخالفین فاطمیان آنها را به تعطیل در امر شریعت متهم می ساختند و حال آنکه فاطمیان خود را منسوب به پیغمبر حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و او را جد خود میدانستند . آنها خود را پیرو احکام اسلام و در اشاعت آن پیوسته جدیت داشتند . در تعمیر مساجد و انعقاد مجالس دینی و جمعیت‌های باشکوه مذهبی در بین ممالک اسلامی بینظیر بودند در قلمرو حکومت خود امر به بنای مساجد و ترویج احکام و علوم اسلامی مینمودند . تا حال هم پیروان آنها بهمان طریق مساجد را جایگاه عبادت می دانند . بعلاوه ادبیات فاطمیان شاهد این ادعا است که تاچه اندازه در دعوت شریعت و سنت پافشاری داشتند . سیدنا مؤید شیرازی میگوید (۱) ما چگونه میتوانیم شرع انبیاء را ترک گوئیم و حال آنکه بغیر از آن ما را مرجعی نیست . ای خدا ، لعنت کن منکر شرع را و او را به بدترین مصائب مبتلا ساز ای خدا ، تو منکرین را لعنتی بفرست که فضح و مهلک باشد . ای خدا ، تو قالی و غالی را لعنت کن و کسی از آنها را بر روی زمین باقی نگذار . ای خدا ، ما از آن قبیل اشخاص بری هستیم و آنان را از مخالفین اوامر الهی میدانیم - پس خوار و ذلیل گردان آن کسانی را که بما تهمت زدند . «

سیدنا احمد حمیدالدین کرمانی میگوید « در عالم طبیعت نفس را آلوده ساختن از آتش که بروغن نسوزد تیزتر خواهد بود . این آلودگی‌ها را فقط شریعت و احکام آن میتواند رفع کند . آن کسانی که خود را پابند به شریعت ساختند و خویش را مقید به تکالیف و احکام آن نمودند در حقیقت برادران ما هستند و آنان در هر مقامی لذت خواهند برد و برعکس کسانی که خود را از زیر بار شریعت بدر بردند و احکام آنرا ترک

(۱) - فكيف شرع الانبياء ندفع

بنوره في الدرجات ترتقى

يارب فالعن جاحدي الشرائع

والعن الهی من یری الاباحة

والعن الهی غالياً و قالباً

فاخزهم و اخز من رمانا

و ما لنا الا اليه مرجع

وبالكرام الكاتبين نلتقى

وارسهم بافضح الفجائع

بلمنة فاضحة مجتاحة

ولا تذر في الارض منهم باقيا

بريبة و لقه الهوانا

(دیوان سیدنا مؤید شیرازی)

گفتند بخود ستم نمودند . خداوند درباره آنان آنچه میداند حکم خواهد کرد و او سریع الحساب است» (۱) .

سیدنا مؤیدشیرازی در یکی از مجالس خود میگوید . « پناه بجوئید از قومیکه خود را شیعه مینامند و اعمال آنها از کفر بدتر است . مخالفت با احکام شرع و حرام را حلال و خود را در وادی هلاکت میاندازند . اینگونه اشخاص برای دین و مؤمنین خطرناکترند از کسانی که از روی بغض و عداوت بسوی امام خودنیزه میافکنند (۲) »

کسیکه استجابت دعوت میکند شخص دعوت کننده از او عهد و شرایطی میگیرد که آنرا در نزد اسماعیلیه « عهد الاولیاء » مینامند . مقریزی و بغدادی هر دو راجع باین مطلب در کتابهای خود نقل میکنند . در آن عهدنامه درج است که « شهادت بده که بجز خدا معبودی نیست و محمد ﷺ بنده و رسول اوست . و شهادت بده باینکه جنت و جهنم . موت و بعث همه حق اند . اقرار کن که در اوقات معینه نماز برپاداری . زکوة بدهی و حج بروی و بزیارت قبر پیغمبر مشرف بشوی و در راه خدا جهاد کنی و پابند بفرائض ظاهری و باطنی خدا و رسول ﷺ باشی » مورخین با اقتباس از عهدنامه مذکور فاطمیان را متهم نموده اند که آنها به احوال بعد از مرگ قائل نبوده اند در صورتیکه چقدر این مطلب خلاف واقع است .

(۱) - ان النفس بكونها في عالم الطبيعة ظهور الرذائل فيها سبق اليها من سبق النار الى النفط وليس يدفع عنها تلك الرذائل الا الشريعة و احكامها فمن لزم الامور و راضى نفسه بالقيام تحت اثقاله فهو اخونا حقاً يجد لذة في نفسه عند كل مقام صدق . و من فسق عنه بان يقوم بالبعض و يترك البعض او يخل بالكل فما يضره الله و يفعل الله به الواجب في حكمه و هو سريع الحساب . (راحة العقل)

(۲) - استعيذوا بالله من قوم يقولون بافواههم انهم شيعة و هم من طلائع الكفر و الالحاد شرطلية يستوطنون مركب الاباحة و يميلون ميل الراحة و لا يزالون كذلك حتى يحلوا من تكاليف الشريعة كل عقد و يردوا من مهاوى الردى في تحليل المحرمات شرور و هولاء اضر بالدين بالمؤمنين ممن شهر سيفه و شرع رمحه الى ائمتهم بالبغضاء . (المجالس المؤيدية)

در عبادت‌های ظاهری اسماعیلیه با اهل تستن متفق‌اند . این اتفاق را از کتاب «دعائم الاسلام» که در فقه نوشته شده و از کتاب «المجالس المستنصریه» که راجع بمواعظ است میتوان دریافت .

بین اسماعیلیه و مذهب اثناعشریه شیعه اختلاف راجع بمهدی آخر زمان وجود دارد . اثناعشریه قائلند که آن مهدی موعود که بشارت ظهورش را خود پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داده است امام دوازدهم میباشد که در سن پنج تا هفت سالگی در شهر سامره غایب و بعد از غیبت ظاهری ظهور خواهد نمود و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد . اما اسماعیلیه معتقدند که امام یازدهم خودشان عبدالله بن حسین المستور همان مهدی است که بنام «اولین امام دور ظهور» خوانده میشود بعد از او نه ائمه دیگر آمدند که همه را ائمه دور ظهور مینامند . سپس امام ابوالقاسم طیب به امامت رسید و چهار سال پنهان بود و آن دور را عهد ستر مینامند . بعد از آن از نسل امام طیب نسل بعد نسل امام پیدا خواهد شد و آخرین آنها هم امام «قائم‌القیامه» خواهد بود . از این موضوع این نکته روشن میشود که فاطمیان ائمه خود را در دایره بشر می‌شمردند و مرگ را برای آنها قائل بودند . ائمه فاطمی نه هیچ وقت خود را خدا خوانده‌اند و نه معتقدین و پیروان آنها ایشان را خدا دانسته‌اند .

سیدنا احمد حمیدالدین کرمانی مینویسد (۱) : این گفته اصحاب شما که امیرالمؤمنین خداست کلمه کفر است . ممکن است آسمان بترکد و زمین شق شود و کوهها سرنگون گردند زیرا آنها غیر از خدا بنده‌ای را معبود دانسته‌اند . اینگونه احساسات برخلاف خداوند ، آیا شریک برای خدا قائل شدند ؟ چه حرف بزرگی

۱ - واما قول اصحابك ان المعبود تعالی هو امیر المؤمنین فتقول کفر تکاد السموات یتفطرن منه و تشق الارض و تخر الجبال هذا ان دعواته المعبود غیراً فی الجساره علی الله حین جعلوا تعالی شریکاً ما اعظمها و بالجرأة علی الله تعالی حین جعلوا المعبود غیره تعالی ما قطعها ولقد قالوا عظیماً و افتروا الشمایین و ان ذلك الا کفر محض فما امیر المؤمنین الاعبد لله خاضع وله طائع یسجد لوجهه الکریم و یعظمه غایة التعظیم و باسمه یتفتح و علیه فی اموره یتوکل و امره الیه یتفوض (الرسالة الواعظة)

است . چه جرأتی که غیر از خدا کسی را معبود خود قرار دادن - چه گفته شرم انگیز است - آنها حرف بزرگی زدند و کفر محض و گناه صریح نموده اند - امیرالمؤمنین خود بنده خداست و در مقابل خدا فروتن و مطیع است و او را سجده میکند و به بزرگی خداوند سرتکریم و تعظیم فرود میآورد . تمام کارهای خود را باسم او شروع مینماید . و یا توکل به او آغاز هر کاری میگذارد . و امورات خود را با او تفویض مینماید . امام معز میگوید (۱) . راجع به بعضیها بما خبر رسیده است که آنها درباره ما غلو میکنند و نسبت بما اغراق میورزند و مدعی هستند که بما محبت دارند و برای ما مردم را دعوت میکنند اینگونه اشخاص حرفهای غلوآمیزی بما نسبت میدهند که نه خودمان آنها را گفته ایم و نه کسی درباره ما گفته است و ما از دروغ و کذب آنها بخدا پناه میبریم . ما از بندگان خدائیم . و مخلوق او - ما غیر از علمی که تعلیم یافته ایم از خود علمی نداریم - خداوند علمی را که بجد ما پیغمبر عطا فرموده بود ما وارث آنیم و ما نیز آنرا بورااث میسپاریم - ما از علم همان قدر میدانیم که او میخواهد - ما ادعای پیغمبری و نبوت نداریم - ما فقط حافظ مقام امامت هستیم حلال و حرام ما با احکام قرآن یکی است .

سورخین تهمت دیگری هم بائمه فاطمی بسته اند مبنی بر اینکه آنها ادعای علم غیبت میکرده اند ما وقتیکه اینگونه تهمت هارا با گفته مذکوره امام معز مقایسه مینمائیم و میسنجیم سیفهمیم که تا چه اندازه آنها دروغ پردازی و یاوه سرایی نموده اند . آنها فقط برای تسکین احساسات متعصبانه خود اینگونه خرافات را تراشیده اند . از خطبه ها و گفته های خود ائمه و تصنیفات شعراء و داعیان زمان آنان بخوبی

۱ - ینتهی الینا اخبار بعض من یزعم یتولانا و بعض من یدعی انه یدعوا الینا من الغلوفینا و القول . بمالم فقله فی انفسنا و بمالم یسمعه احد منا ، حتی کانهم اعلم منا یقولونه فینا و نحن نبرأ الی الله من کذبهم علینا و تقولهم فینا و نحن عباد من عباد الله مخلوقون مربوبون لاعلم لنا الا ما علمتنا و صار الینا عن نبیه جدنا محمد (صلعم) بما اودعه الله ایاه و اورثنا من بعده و اورثنا من بعده و اودعناه لانحیط من علمه الا بما شاء و لامن غیبه الا ما اطلع علیه منا من ارتضاه کیف احب و شاء لاندعی النبوة و الرسالة بل نحن المستحفظون علی الامامة حلالنا من کتاب الله و حرامنا منه - (المجالس و المسائرات)

برمیآید که نه امام‌ها چنان ادعائی نموده‌اند و نه معتقدین بآنها اینگونه ادعاها را بآنان نسبت داده‌اند. هرگاه ما بخواهیم تاریخ فاطمیان را بدون مطالعه علوم و ادبیات زمان آنها مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم و فقط بگفته مورخین متعصب آنزمان و یا بنوشته‌های مورخین متأخر که نیز مطالب خود را از همان متقدمین گرفته‌اند اعتماد نمائیم تحقیقات ما بی‌نهایت سطحی و بدون ارزش خواهد بود. ما باین نکته اعتراف داریم و واقف هستیم که بعضی از مورخین اخیر با کوششهای زیاد موفق شده‌اند که برخی از روایات و افسانه‌های مورخین قدیم را تکذیب و رد نمایند. سیدنا قاضی النعمان میگوید: « ما با کسانی که غلو میکنند کاری نداریم. چون آنها جلو اولیاء خدا را گرفته و امامت را رفع میکنند و بزعم خودشان ائمه را دانای بغیب و واقف بر اسرار میدانند - در صورتیکه فقط خدا عالم‌الغیب است و او بغیر از برگزیدگان خود کسی را مطلع باسرارغیب نمیکند خداوند به رسولش میفرماید: بگو غیر از خدا کسی از غیب خبر ندارد و ایضاً میفرماید ای رسول بگو که من مالک خوبی و بدی خودم نیستم - اگر من علم غیب میدانستم خوبیهایی زیاد برای خود ذخیره میکردم و هیچ شری نمیتوانست بمن پرسد. (۱) در این شکی نیست که بعضی از اشخاص که غلو میکردند گمراه و فاسق بودند - غیب‌دانی امام را از صفات او میدانستند ولی این رویه تنها خدعه و مکاری بود که میخواستند مردم را باینکه امام غیب نمیداند و از شواهدات ظاهری خود چیزی از غیب‌دانی امام نمیدیدند از ایمان به امامت منحرف سازند بطوریکه این خدعه تا اندازه‌ای کارگر افتاد که حتی بعضی از مردم در همان موقع منحرف شدند و امروز هم برخی از مورخین بهمان گمراهی مبتلا هستند.

۱ - فانالاقول مقاله الغلاة الضالون المبطلون الصادون عن اولیاءالله الدافعون اما ستم الزاعمون انهم يعلمون غیب الله و ماتخفی صدور عباده تعالی الله الذی تفرد بعلم ذلک دون خلقه ولم یطلع علی ماشاء منه الا من ارتضى من رسله قال جل ثناؤه: قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله وقال لنبيه صلی الله علیه و علی آله: قل لا املک لنفسی نفعاً ولا ضرراً الا ماشاء الله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما سنی السوء. (کتاب الهمة)

دیگر اینکه هیچوقت مورخین باین فکر نبودند که اتهامات آنها با هم متضاد میباشند اگر ائمه خود را دانای علم غیب معرفی مینمودند پس چرا علوم هیئت و نجوم را فقط برای خود محدود نمودند؟ آنها آن علوم را ترقی و نشر دادند و ماهرین آنها را برای استفاده از رصد گاهها مجاز ساختند - مختصر اینکه نشر و اشاعت علم هیئت و نجوم دلیل بارزی است بر اینکه ائمه فاطمی دعوی علم غیب نموده اند. ترقی علم هیئت را در زمان فاطمیان طوری جلوه داده بودند باینکه هر انسانی میتواند بوسیله این علم خبر از آینده بدهد و در پرتو آن دعوی دانستن بعلم غیب بنمایند. راست است که چون دل بکثافت تعصب آلوده باشد تمام خوبیهای طرف در آن بصورت عیب دیده میشود؟.

در ترقی علم هیئت کوششهای ائمه فاطمی چیز تازه ای نبود - در زمان سلطنت بنی عباس نیز راجع باین علم جدیتهای و کوششهای وافر شده است - پس چه چیز باعث شد که خلفاء بنی عباس را مورد اتهام قرار ندادند؟.

ادبیات عهد فاطمی آئینه افکار و احساسات ائمه است. ما میتوانیم حقایق را در آن ادبیات جستجو نمائیم. سیدنا القاضی النعمان میگوید. « روزی خدمت امام نشسته بودم و در علم نجوم بحث میکردیم امام معز فرمود کسی که علم نجوم را برای حساب و ماه و اوقات شب و روز و دیدن قدرت الهی و ایمان بتوحید دوست دارد یقیناً قابل تحسین است ولی کسی که آنرا بمنظور دانستن مغیبات و آگاه شدن بر اسرار و احوال قضا و قدر بخواهد بدون شک در گمراهی و ضلالت است. امام منصور از این علم واقف شد و مکرر بمن فرمود بخدا من نظری باین علم ندارم مگر برای عقیده بتوحید خداوند و قدرت او و عجائب او - من جنگ هائی را بررسی نموده ام ولی در هیچکدام از آنها چیزی من باب علم نجوم نیافته ام (۱).

۱ - ذکر الامام المعز لدين الله يوماً النجمته والمنجمين من نظرائي النجمه ليعلم عدة السنين والحساب ومواقيت الليل والنهار وليعتبر بذلك عظيم قدرة الله جل ذكره وما في ذلك من الدلائل على توحيدة لا شريك له فقد احسن واصاب و من تعاطى بذلك علم غيب الله والقضاء بقية باورقی در صفحه بعد

سیدنا القاضی النعمان در کتاب خود مینویسد . « آنطوریکه گمراهان و دروغ پردازان فکر میکنند نه ائمه خدا هستند و نه انبیاء - نه بر آنها وحی نازل میشود و نه واقف بر اسرار غیب هستند » (۱) .

سیدنا جعفر بن منصور الیمن میگوید : « خداوند بنوح فرمود بگو ای مردم که در نزد من نه از طرف خدا خزانه ایست و نه از غیب باخبرم و نه اینکه من ملکی هستم . اینموضوع دلیل بر آنستکه پیغمبران و ائمه چیزی جز وحی و تأییداتی که از سوی خدا بآنها میرسد ندارند » (۲) .

امیر تمیم ابن امام معز در قصیده خود که در مدح برادرش امام عزیز سروده است میگوید . « علم غیب فقط برای خدا است و ائمه چیزی را جز آنچه از جدشان بایشان رسیده است نمیدانند » (۳) .

عقاید و ادبیات فاطمیان میرساند که تا چه اندازه ائمه پا کدامن بوده اند . کوششهای تعصب آمیز و اتهاماتی که بآنها وارد نموده اند میرساند که قلم در دست حسودان و دشمنان بوده و آنچه خواسته اند نوشته اند و سیاهی دلهای خود را بر روی صفحات تاریخ منعکس نموده اند .

بقیه باورقی از صفحه قبل

بما یكون قد اسأ و اخطأ ولقد كان المنصور بالله من اعلم الناس بها و لقد قال لی غیر مرة والله ما نظرت فیها الا طلباً لعلم توحید الله و تأثیر قدرة و عجائب خلقه لقد عانيت ما عانيت من الحروب و غیرها فما عملت فی شیء من ذلك باختيار منی دلائل النجوم و لا التفت الله .
(کتاب المجالس و المسائرات) .

۱- دعائم السلام .

۲ - قال له تعالی قل لا اقول لكم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب و لا اقول انی ملک و هذا قول نوح علیه السلام الذی ذکر الله فی کتابه عنه و کل هذا دلیل علی ان الرسل و الائمة لا یعلمون الا ما علمهم الله بوحیه و تأییده و نوره (کتاب الکشف) .

۳ - وان جمیع الغیب لله وحده و ما علمت منه الائمة انما

تبارک من رب و من صمد و تر
رووه عن المختار جدهم الطهر

(دیوان الامیر تمیم)

آئین دعوت خلفای فاطمی

آئین دعوت در زمان خلفای فاطمی آئین دعوت بسیار مرتب بود که حتی تا امروز هم در تاریخ نظیر آن دیده نشده است. برای آنها اولین افتخاری است که دعوت مذهبی را با سیاست مملکتی آن توأمآ انجام داده‌اند. بنی‌عباس هم سازمان تبلیغی داشتند ولی شوکت و قدرت آنان بازوال سلطنتشان از میان رفت. پیروان معتزله هم دعوت میکردند ولی فعالیتشان از حدود مذهبی تجاوز ننمود. دعوت فاطمیان قبل از سلطنت آنها نیز جاری و برقرار بوده. فاطمیان آئین دعوت خود را بر اساس تأویل و پایه مثل و مسمول نهاده بودند و آنها با مشاهدات محسوسه یعنی گردش فلک و نظام عالم و تقسیم ماه و روز و ساعات آئین خود را منظم نمودند ماه و روز و ساعات را مثل و در مقابل آنها حدود را «مسمول» قرار داده بودند همانطوریکه سال بدوازده ماه و ماه سی روز و روز به بیست و چهار ساعت تقسیم میشود بهمان طریق نیز آئین خود را تقسیم بندی و تنظیم نموده بودند و برای هر قسمتی فرائض مخصوصی تعیین نموده بودند.

خلفای فاطمی برای دعوت دین شخصی را برمیگزیدند که دارای علم و فضیلت و صاحب فصاحت و بلاغت و کاردان در مناظره و مباحثه باشد و در انجام خدمت نیز شایسته باشد. این شخص برگزیده را «باب‌الابواب» مینامیدند. او بر تمام جزایر^(۱) دوازده گانه فرمانروا بود. منصب «باب‌الابواب» از تمام مناصب عالی‌تر و بعد از منصب امامت بود. در هر جزیره حجتی مقرر میشد که بر تمام داعیان آن جزیره ناظر و آمر بود و نیابت امامت را بعهدده داشت.

۱ - تمام جهان را بدوازده جزیره تقسیم نموده بودند. عرب - ترك - بربر - زنگبار - حبشه - خزر - یمن - فارس - روم - هند - سند و صقالیه. این تقسیم جغرافیائی نیست بلکه مختلط است. لفظ جزیره مشتق از جزر که بمعنی تقسیم کردن است آمده است.

برای هر حجتی در هر جزیره داعیانی مقرر بودند که مردم را تبلیغ مینمودند و کسانی که وارد در جرگه دعوت میشدند پس از دادن عهد و میثاق بآنان تعلیم علم داده میشد .

برای هر داعی اشخاصی مقرر بودند که مردم را درباره عقایدشان و صحبت‌های آنان تشویق و راهنمایی نمایند . اشخاص نیز با مردم مناظره مینمودند و بنقطه‌های ضعف آنان پی میبردند برای اینگونه اشخاص شرایطی معین شده بود که میبایست با مطالعات زیاد دارای معلومات و زهد و تقوی باشند . میبایست ماهر در علم مناظره باشند و پایند به احکام شریعت بوده و سیاست مملکت را هم در نظر بگیرند . در آئین دعوت این بزرگترین منصبی بود که میتوان به بلندی مقام و کمال صاحبان آن پی برد . ترتیب دعوت را طوری منظم نموده بودند که هیچ شهری بدون مبلغ نبود . امام معز در این خصوص میگوید « خداوند، ولایت و معرفت ما و اطاعت او امر ما و توجه بسوی ما را بر مردم واجب گردانید ولی ما از راه مهر و محبت برای هدایت مردم در هر جزیره مبلغی فرستادیم تا آنها را هدایت کند » .

منصب فوق فقط در « عهد ظهور » جاری بود . بعد از غیبت امام هر داعی مطلقاً حافظ شریعت و معلم علوم باطنی است و او نایب امام غائب و صاحب اختیار او امر است . نامبرده دارای دو معاون است که یکی بنام « مأذون » و دیگری بنام « مکاسره » نامیده میشوند .

مراکز علم و دانش فاطمیان

دانش فاطمیان

خلفای فاطمی نه فقط علم دوست و عالم پرور بودند بلکه خودشان نیز هر کدام منبع علم و سرچشمه ادب بشمار می آمدند. مجالس و محافل آنان مرکز نشر علوم بود. روزانه محافل و مجالس علمی در محضر ایشان منعقد میگردید. و در آن مجالس پیرامون هر علمی بحث و گفتگو میشد. خود ائمه نیز گاهی از اوقات مردم را از افکار خویش مستفیض و بهره مند میفرمودند. وجود پیشوادرجمع علماء مانند آفتاب درخشانی بود که ادباء وقت از آن کسب نور مینمودند. آنها بدون هیچگونه قید و شرطی در هر مجلسی حضور بهم رسانیده و دانش خود را بمردم میرسانیدند. در خلوت هم گماشتگان و خدمتگذاران خود را تعلیم میدادند. غرض از اینکه در آشکار و نهان درسفر و حضر همه مردم را ازدانش خود بهره مند مینمودند. اینان بهر کجا که قدم مینهادند علم نیز سایه وار با ایشان در حرکت بود.

سیدنا القاضی النعمان در هر دو جلد کتاب خود بنام «المجالس والمسائرات» در پیرامون علوم و حکمت ائمه داد سخن میدهد که از آن ذوق و شوق ادبی ائمه کاملاً روشن است. سیدنا القاضی النعمان باندازه ای در جمع آوری کلمات حکمت و بیانات ادبی خلفای فاطمی دقت نموده است که میزان اعطای دانش از طرف خداوند بائمه فاطمی را بخوبی آشکار مینماید.

علاوه بر تعلیماتی که ائمه خود بمردم میدادند در تصحیح تألیفات و نوشته های داعیان خود نیز همراهی و مساعدت مینمودند مجالس تأویلیه قبل از بیان بنظر امام رسانیده میشد و هر کتاب یا دیوانی که تنظیم میشد قبلاً میبایستی مورد گواهی امام شده باشد.

در مساجد نیز ائمه به نشر و تبلیغ علوم میپرداختند. در خطب آنها راجع

به الوهیت . مابعدالطبیعه تدبیر و سیاست عقاید و احکام و مواعظ و اخلاقیات گفتگو میکردند . خلاصه اینکه در هر محفل و مجلس ائمه به نشر و توسعه علم و ادب میکوشیدند و سعی بلیغ مینمودند . ائمه بدعاة خود اجازه داده بودند که برخی از مردم را در خانه های خود تعلیم دهند تا مراتب لازمه علم را طی نمایند . سیدنا ملک بن مالک در عهد مستنصر از یمن بمصر آمد و بدستور امام درخانه سیدنا المؤید مسکن گزید و از علوم اهل بیت درس میآموخت . علاوه بر پایتخت و مرکز خلافت در سایر شهرها نیز دعاة مأمور بودند که طالبان علم را بخانه های خود راه دهند سیدنا المؤید در کتاب سیره خود ذکر میکند که ناسبرده در شیراز در منزل خود مشغول تدریس علوم باطنی بود .

البته خواص اهل علم باین طریقه از سرچشمه دانش سیراب بودند ولی ائمه برای آنکه عوام نیز از علوم بهره ببرند در مساجد و مراکز عمومی مجلس درس و بحث و تدریس و تبلیغ را منعقد میکردند .

هنگامیکه قاهره مرکز خلافت شد و دولت وقت بر سراقندار

مساجد آمد جامع عمرو بن العاص (جامع عتیق - تاج الجوامع) نیز

مرکز تبلیغات واقع گردید در سال ۳۵۹ هجری جامع ابن طولون نیز یکی از مراکز تبلیغ و تعلیم شد چندی نگذشت که فاطمیان برای تبلیغات منظم خود شالوده جامع از هر را ریختند .

در سال ۳۶۱ هجری این کانون علم تکمیل شد . بعد از امام معز هرامامی که روی کار آمد چیزی براین تشکیلات علمی اضافه نموده امام عزیز آنرا مسجد جامع خواند و در نزدیکی آن برای فقها « دارالجماعت » بنا کرد که اغلب روزها بعد از نماز ظهر الی عصر در آن مکان مذاکرات علمی و بحث دینی میشد . بحکم امام عزیز و بوسیله وزیرش سیدنا یعقوب بن کلس جهت فقها وظیفه معین شده بود و برای ترقی و ترویج این مراکز دانش و علم از سایر شهرها و نقاط دور دست نیز علماء و فقها را باین مکان دعوت مینمودند و حتی برای آنها حقوقی معین بود علماء

و طلاب برای استفاده از مجالس وعظ و بحث و فقه از مسافت‌های بسیار دور بسوی این مرکز علم و دانش میشتافتند همگی حلقه وار مینشستند و از اساتید خود تعلیم میگرفتند. داعی الدعاة بپائون نیز تعلیم میداد و اجتماع آنها جداگانه بود در همین مسجد یا مرکز علم قاضی عبدالعزیز بن محمد بن نعمان از روی کتاب جد خود « اختلاف الاصول والمذاهب » درس میگفت. قائد جوهر کتابخانه در آن تشکیل داد که بعداً مورد توجه عالمیان واقع گردید.

امام حاکم هنگامیکه کتب دارالحکمة را بجامع ازهر و جامع حاکم و جامع منفس منتقل نمود نیمی از تمام کتب سهم جامع ازهر شد. جامع ازهر نه فقط مرکز دعوت فاطمیان بود بلکه علمای شافعی و حنفی و غیره هم در آن اجتماع میکردند. فاطمیان در علم و حکمت هیچگاه تعصب بخرج نمیدادند و در مقابل علمای شیعه و سنی با گشاده رویی رفتار میکردند. میگویند در سال ۳۸۲ هجری جعفری را مفتی مقرر کرده بودند. بدفعات در همین جامع ازهر فقها بر همان مسلک و روش خود که بوده‌اند نسبت به مخالفین فاطمی فتوی داده‌اند امام حاکم در عهد خود دو نفر عالم مالکی را برای تعلیم فقه دعوت نمود^(۱) و بهمین نحو سایر امام‌ها نیز هر یک در عهد خود علماء و فقهای از مذاهب غیر بمصر دعوت میکردند. عبدالسلام بن محمد بن بندار ابویوسف القزوینی « شیخ المعتزله » چهل سال در مصر بسر برد^(۲).

خلاصه اینکه در سایه حمایت ائمه فاطمی از علوم. علمای غیر فاطمی هم با آزادی کامل به نشر علوم و عقاید خود میپرداختند و اغلب با همین علماء مناظره و مکاسره میکردند و بعلم نوازی و دعوت صادقانه فاطمیان مردم تمجید میکردند.

در زمان فاطمیان علاوه بر جامع ازهر. جامع حاکم - جامع راشد - جامع منفس - جامع قرافه - جامع الرصد - جامع الفیله و جامع اقرم هم تاسیس شد و اغلب در مساجد مجالس تدریس منعقد میگردد.

۲- النجوم الزاهرة ۵/ ۱۵۴

۱- النجوم الزاهرة ۴/ ۱۷۲

جامع حاکم را امام عزیز در سال ۳۸۰ بنا نمود و بعد از وفات او در سال ۴۰۳ هجری امام حاکم آنرا تکمیل کرد و آنرا بفرش و قندیل و چراغ مزین ساخت (۱) در سال ۴۰۴ هجری املاکی بر آن و بجهت سایر مساجد وقف نمود (۲) در تاریخ ۱۷ ربیع الاخر سال ۳۹۳ هجری جامع راشد را شروع و در رمضان سال ۳۹۵ هجری تکمیل نمودند و در سال ۴۰۴ هجری با قندیلهای سنگین نقره‌ای تزئین شد (۳) محراب آنرا هیئت دان مشهور علی بن یونس تعیین نمود .

جامع منفس در عهد حاکم بنا شد . امام حاکم در شهرهای دیگر و همچنین قاهره نیز مساجدی از نو بنا یا تعمیر نمود مسبحی میگوید در سال ۴۰۴ هجری امام حاکم برای ۸۳ مسجد ماهیانه بمبلغ ۹۲۲۰ درهم مقرر گردانید و مجدداً برای هر مسجد ۱۲ دینار عطیه میداد و در سال بعد یعنی ۴۰۵ هجری امام حاکم املاکی برای معاش مؤذنها و فقها و کارمندان مساجد و داروخانه‌ها و کفن اموات وقف کرد (۴) .

در زمان امام حاکم سه مسجد دیگر موجود بود که الحال اثری از آنها باقی نیست (۵) مسجد قرافه از یاد گارهای عهد عزیزی و جامع اقرم مربوط بزمان آمر . جامع الرصد از بناهای عهد افضل بن بدر الجمالی است .

در اینجا یک سؤال پیش می‌آید و آن اینست که چرا فاطمیان تا این اندازه توجه به بنا و تعمیر مساجد داشتند در صورتیکه جای تعجب نیست و لازم بتذکر است که مسلمانها همیشه مساجد خود را مقام علم و ادب و نشر گاه مذهب و عدالت میدانستند و اغلب اجتماعات دینی و غیر دینی در مساجد برقرار میگردد و فاطمیان نیز از این موضوع غافل نبودند و در تعمیر مساجد کمال اهتمام را داشتند و از این رهگذر در فن ساختمان هم ترقی شایان توجهی کردند (۶) از طرز ساختمان مساجد قاهره چنین برمی‌آید که اهالی مصر در فن ساختمان از مردمان غرب ماهرتر و استادتر بوده‌اند و در انتخاب ضروریات ساختمان و ریزه کاری در آن از غربی‌ها جلوتر بوده و توجه

۱- الفاطمیون فی مصر ص ۱۲۶ ۲- مقریز ۴/۵۵ ۳- مقریزی ۴/۸۴
 ۴- الخطط التوفیقیة ۵- دکتر مجتبی حسن کانپوری ۶- تاریخ عرب ص ۳۶۹

بیشتر داشته‌اند تنها چیزی که در آن مساجد بنظر نمیرسید نقش و نگار و تزئینات است که در قصور شاهان اسپانیا (الحمراء) مشاهده میشود (۱).

سیدنا القاضی النعمان میگوید: « هنگامیکه امام معز مردم را

قصر

بسوی علم و دانش سوق میداد مرا نیز کتابی عنایت فرمود

که امر کرد در روزهای جمعه در مجالسی که در کاخ خلافت منعقد میشد در برابر مؤمنین قرائت نمایم. در موقع خواندن کتاب مذکور باندازه‌ای ازدحام و جمعیت میشد که جائی برای تازه وارد در مجلس نبود و اجتماع از حد صدا بیشتر میشد (۲).

در غرب و یاد مصر یاد هر کجا که چنین مجلسی برپا میشد در یکی از اطاقهای

قصر امامی بود بدین ترتیب ائمه قسمتی از کاخهای خود را وقف اشاعت و دعوت نموده بودند تا علماء و دعاة در مجالس مزبور علوم اهل بیت را نشر دهند.

این مجالس بنام « مجالس حکمت تأویلیه » مشهور بود. برای علماء و فضلا

و شاهزادگان و کارمندان دولت و مسافرین و گماشتگان هر یک مجالس درس و بحث جداگانه تشکیل میشد (۳) - همینطور برای بانوان نیز مجالس جداگانه بود (۴)

داعی‌الدعاة در هر مجلسی و برای هر طبقه‌ای به مناسبت حال و علم و دانش خودشان صحبت میکرد ناطقین میبایستی قبلاً گفته‌های خود را نوشته و بنظر امام وقت برسانند

تا تصدیق و اجازه قرائت آن داده شود و بمهر امام نیز میبایستی ممهور شده باشد بعد از خاتمه مجلس شنوندگان برای تبرک امضاء و مهر امام را میبوسیدند. در

اینگونه مجالس ازدحام از حد میگذشت تا بجائی که در یکی از مجالس قاضی النعمان ۱۱ نفر از کثرت جمعیت بحال اغماء افتادند.

ترتیب مجالس تقریباً همه شبیه بهم و یکسان بود. ابتدای هر مجلس با حمد

خدا و بمدح پیغمبر و صلوات بر او سپس به بیان نصایح و پس از آن شرح آیه‌ای از

قرآن یا حدیثی تأویل میشد. در آخر با ذکر برخی نصایح و اندرز و یا حمد و صلوات

و دعا مجلس پایان میپذیرفت.

۱- تاریخ عرب ص ۶۹ ۲- المجالس والسائرات.

۳- خطط $\frac{۳}{۳۲۶}$

۴- خطط $\frac{۱}{۳۹۱}$

در حال حاضر کتب مجالس چهار کتاب است .

اسم اصلی این کتاب «تربیت المؤمنین و معرفة حدود الدین»
۱- تأویل الدعائم میباشد این کتاب مانند سایر کتب القاضی النعمان مرجع اساسی
 است . نامبرده در اول کتابی بنام «دعائم الاسلام» در عملیات فقه تألیف و تصنیف کرد
 و سپس کتابی در تأویل عملیات ظاهری و عبادات نوشت که بنام «تأویل الدعائم»
 مشهور است . همچنین کتاب «المجالس المستنصریه» که در عبادت‌های ظاهری و
 تقریباً شبیه کتاب «دعائم الاسلام» و در تأویل است و میتوان آنرا در ردیف کتاب
 «تأویل الدعائم» شمرد .

این کتاب مجموعه ایست مشتمل بر هشتصد مجلس که سیدنا
۲- المجالس المؤیدیه مؤید شیرازی تصنیف نموده است .

در این کتاب اسرار را تأویل و بطور بسیار ساده بیان مینمایند . این کتاب در
 هشت جلد و در هر جلد صد مجلس نوشته شده است . سومین داعی مطلق در کشور
 یمن سیدنا حاتم بن ابراهیم متوفی ۱۶ محرم سنه ۵۱۶ هجری میباشد وی خلاصه‌ای
 از کتاب فوق‌الذکر را نوشته است که بنام «جامع الحقایق» مشهور است این کتاب در
 دو جلد خلاصه شده و هر جلدی دارای نه باب است . بعضی از ابواب معروف آن
 عبارتند از :

توحید - مبداء - رسول - وصی - امام - حدود وصی - وجوب تأویل رد الغلاة
 و اهل تناسخ . در باب سیزدهمین از کتاب مذکور شرح مذاکراتیکه بین مؤلف
 و «ابوالعلاء المعری» واقع شده نوشته است . سیدنا مؤید شیرازی در مجالس خود
 هر آیه یا حدیثی را که تأویل مینمود برای آن دلائلی میآورد که مستمعین آنرا
 باتسکین خاطر میپذیرفتند و نامبرده مجالس خود را باندازه‌ای ادبیانه اداره میکرد که
 در پایان بفلسفه مایل میشد وی در زبان عربی باندازه‌ای ماهر بود که شاعر مشهور
 عرب ابوالعلاء معری کمالات او را میستود مؤید شیرازی مجالس گذشته خود را در
 ابتدای هر مجلسی خلاصه مینمود و سپس نکات جدیدی بر آنها میافزود وی همیشه
 میکوشید که کلام خود را با سجع ادا کند .

۳- المجالس المستنصریه

نویسنده این کتاب سیدنا بدرالجمالی است. (۱) مجالس آن راجع بابتدای تأویل است شنوندگان و خوانندگان آن از علم باطن چندان بهره نمیبردند زیرا که از علم تأویل در آن بطور سطحی بحث شده و بعمق اسرار و رموز نرسیده است در این کتاب بیشتر راجع بعلم فقه و احکام شریعت بحث شده و این دو علم بیشتر طرف توجه شده اند اصولاً سیدنا بدرالجمالی بیشتر بعلم فقه مایل بوده درحالیکه سیدنا مؤید شیرازی بیشتر بطرف فلسفه توجه داشته است در هر حال هر دو کتاب مجموعه ای از ذوق و لطافت است «مصرع» این شرابی است که هم پخته و هم خام خوش است.

در کتاب المجالس مستنصریه . امام مستنصر را امام نوزدهم فرض نموده و بر عدد نوزده احکام شریعت را تطبیق کرده است برای فهمیدن و درک موضوعات دینی عددی را بطور محور فکر فرض نمودن از عجایب افکار بشر نیست .

فیثاغوریون در تعلیمات فلسفه خود اعدادی را فرض میکردند . عبرانیها عدد هشت را محور عقاید خود قرار داده بودند و این همان عددیست که منسوب به بابلیهای قدیم است بهمین نحو زرتشتیها و مانویها و خرمیها بعدد پنچ عقیده مند بودند مصریهای قدیم بعدد سه قائل بودند . غرض اینکه اینموضوع عدد در تاریخ ادیان و مذاهب سابقه دارد و دیده شده است که هر کدام از آنها عددی را در تعلیمات دینی خود محور ذکر قرار میدادند .

برخی از مورخین فاطمیان را متهم به تسبیح نموده و آنان را (سبعه) لقب داده بودند و بمردم وانمود میکردند که آنها بعدد هفت قائل و عقاید خود را بر آن عدد انحصار کرده اند . در کتاب المجالس المستنصریه این امر را تردید و برپیرامون عدد نوزده بحث میکند اصولاً فاطمیان بهیچ عددی قائل نبودند و بنیاد تعلیمات خود را بر اعداد ننهاده بودند آنها علاوه بر عدد هفت بر اعداد دیگری هم افهام و تفهیم کردند . سیدنا المؤید میگوید « تهمت تسبیح » بر شما ظلم است .

عدد هفت از جمله اعدادیست که دشمنان شما آنرا ترک گفتند. انسان بهر چیزی دشمن میشود که بر آن اطلاعی ندارد (۱).

این کتاب در دوره امام آمر بتوسط سیدنا ابوالبرکات بن بشر الحلبی
۴- مجالس الحکمه که یکی از داعیان بود تألیف و تصنیف شد. این کتاب
 مشتمل بر شصت مجلس است که همان مجلس را سیدی لقمان جی بن حبیب الله (متوفی
 بتاریخ هشتم جمادی الاخری ۱۱۷۳ هجری) اساس نگارش تألیف خود بنام
 «المختصرات الوجیهیه فی الطاعة و قبول الامر والنهی علی کل حال» قرار داده است.
 ائمه فاطمی نه فقط به وقف ایوان و کاخهای خود برای مجالس تأویل قناعت
 و اکتفا کردند بلکه کتابخانه هائی نیز تشکیل دادند. در اوائل سلطنت ائمه فاطمی
 دعوات مختلف بجمع آوری کتب نادره پرداختند تا اینکه مکتبه قصر سرتاج تمام
 کتابخانه های دنیای آنروز شد (۲).

بعد از فوت سیدنا، وزیر یعقوب بن کلس تمام مجموعه های او را باین کتابخانه
 منتقل نمود. این کتابخانه مشتمل بر چهل کتابخانه منفرد بود. در یکی از این
 کتابخانه ها که مربوط بعلوم قدیمه و فلسفه بود هیچده هزار جلد کتاب نگهداری میشد.
 راجع بتعداد کتب در این کتابخانه در میان مورخین اختلاف نظر موجود است.
 ابن الطویر دویست هزار جلد مینویسد. ابن ابی واصل یکصد و سی هزار جلد
 یادداشت مینماید و ابن ابی طی ششصد هزار جلد میگوید این اختلاف شاید از این
 جهت است که نسخه های مختلف یک کتاب را هم مستقلاً بحساب آورده اند چونکه یکی
 از خصوصیات این کتابخانه وجود نسخه های متعدد یک کتاب بود که هر کدام امتیازی
 خاص داشت. مثلاً در یک موقع امام عزیز کتاب «العین» را از متصدی کتابخانه
 خواست و او سی و سه نسخه از همان کتاب را حاضر کرد که یکی از آنها نسخه خود
 مصنف یعنی خایل بن بصری بود (۳). در این کتابخانه هزار و دویست نسخه از تاریخ طبری
 بود و صد نسخه از کتاب الجماهر لابن درید و دو هزار و پانصد نسخه از قرآن کریم (۴).

۱- المجالس المؤیدیه.

۲- الفاطمیون فی مصر

۴- رسائل شبلی.

۳- خطط ۲
۳۵۳

هر چند که از تعیین تعداد کتب در این کتابخانه قاصریم ولی آنچه هست مسلماً از صدویست هزار جلد تجاوز مینمود . با وجود آنکه در دوران فاطمیان چندین بار این کتابخانه مورد دستبرد واقع شده صلاح‌الدین ایوبی بعد از فتح مصر صدویست هزار جلد از کتب آنرا بوزیر خود الفاضل داد و بقیه کتابها را با وجود اینکه هر هفته دو مرتبه قسمتی از کتب مذکور حراج میشد مدتی بطول انجامید تا کلیه کتب بفروش رفت^(۱) تعداد کتب شاید بیش از اینها بوده باشد با آنکه در زمان مستنصر این کتابخانه دستخوش فساد نظامیان واقع شد باز هم بقول ابن میسر در نزد وزیر امام بنام افضل بن بدر الجمالی پانصد هزار جلد کتاب بود^(۲) . در عهد مستنصر بلوایی در میان سپاهیان وی افتاد . این اختلاف در بین لشکریان حبشی و سپاهیان ترک او واقع شد . آخر الامر در سال ۶۱۴ با تدبیر ناصرالدوله سپاهیان حبشی را شکست داد و از امام مستنصر تقاضای پاداش نمود . یکی از همراهان او بنام ابوالفرج محمد بن جعفر المغربي تعداد کتبی که دریافت نمود بر بیست و پنج شتر حمل کرد در حالیکه مطالبه او فقط پنج هزار دینار بود و حال آنکه ارزش کتابهایی که باو داده شده بود بیش از صد هزار دینار بود^(۳) در ماه صفر سنه ۶۴۱ ناصرالدوله شکست خورد و تمام هستی او پیغمما رفت منجمله کتابهایی که در خانه المغربي بود نیز غارت شد . در این فتنه عمارات زیادی مورد تاخت و تاز واقع گردید و کتابخانه قصر امام نیز بغارت رفت ولی تعدادی از کتب آن در اندرون کتابخانه محفوظ مانده دستخوش تاراج نشد . مخالفین از پوست چرمی کتابها کفش درست کردند و اوراق آنها را میسوزانیدند و میگفتند این کتب از قصر امام است مذهباً برخلاف عقاید ماست مقداری از آن کتابها را به اطراف پراکنده و قسمتی از آنها که دستخوش آتش و پیغمما قرار نگرفت در زیر خاک پنهان کردند و آن جایگاه بشکل تلی برآمده بود و آنرا « تل الکتب » خواندند که امروز آثار آن تل هنوز باقی است^(۴) نابودی کتابخانه

۱- کتب الروضتین -

۲- اخبار مصر ص ۵۷ .

۳- مقریزی $\frac{۱}{۴۰۸}$

۴- دکتر اولنگاپتو

قصر فاطمیان بهمین جا ختم نشده . بلکه در سنه ۵۶۷ هجری هنگامیکه صلاح‌الدین ایوبی مصر را فتح نمود در خرابی و ویرانی آن شرکت کرد و بوزیر خود فاضل عبدالرحیم صدو بیست هزار جلد کتاب داد و بقیه را بطور حراج بمردم فروخت در سال ۵۷۲ هجری کاتب صلاح‌الدین بنام عمادالدین اصفهانی قسمتی از آن کتب را خریداری کرد . ولی از او پول آن کتابها گرفته نشد (۱) در این کتابخانه از علوم فقه و حدیث و علم‌الکلام و نجوم و عقاید و کیمیا و لغت و نحو و تاریخ و جغرافیا کتابهای زیادی وجود داشت . دعوات فاطمیان بعلم و عمل هر دو اهمیت میدادند و مردم را به تحصیل آنها ترغیب مینمودند .

دعوات فاطمی این کتابها را مورد مطالعه قرار داده و بعد درمباحث و مناظره خود را حاضر مینمودند . سیدنا الرازی - سیدنا القاضی النعمان - سیدنا احمد حمیدالدین کرمانی و سیدنا مؤید شیرازی که از ستاره گان آسمان دعوت فاطمیان بودند علوم و دانش خود را بعد از ائمه از این کتابخانه اکتساب می نمودند . علاوه بر این کتابخانه در قصر محل مخفی دیگری نیز بود که مقریزی آنرا «خزائن القصر الداخلي» مینامد . برای آن راه مخفی وجود داشت در این محل کتب عالی مخصوص داعیان و علماء بود و هر کسی را بدان دسترسی نبود . ارباب علم و فضل میتوانند از کاخهای فاطمیان و کتابخانه عظیم آن استفاده نموده به بلندی مدارج علوم فاطمیان پی ببرند .

در دوره امارت فاطمیان هر دارالعلم مرکز تعلیمات و علم

و دانش یا بعبارت دیگر مرکز علمی بود در سال ۳۹۵ هجری

دارالعلم

امام حاکم این مرکز دانش را بنا نمود و کتب بسیاری در آن جمع آوری کرد هر چند که در تمام بلاد اسلامی کتابخانه های زیاد وجود داشت ولی در قرن سوم بلکه در قرن چهارم هجری هنوز کتابخانه عمومی درجائی وجود نداشت اولین کسی که پی باین موضوع برد

و آنرا تنظیم کرد امام حاکم بود این بزرگوار کتابخانه مزبور را برای عموم افتتاح کرد تا همه مردم بتوانند از کتب آن استفاده نمایند ، در هنگام افتتاح کتابخانه مذکور عده زیادی از قراء و سنجمین و اطباء و فقها و شعرا حاضر بودند جایگاه مدعوین را با طرز بسیار جالبی تزیین و راههای ورودی را با پرده های گرانبها مزین نموده بودند که بسیار جالب توجه بود .

برای مطالعه و نقل کتابت هر کتابی صلاهی عام میدادند و برای کتابت نسخه های کتب ، تمام ادوات لازمه مانند قلم و دوات و غیره از طرف کتابخانه مهیا میشد (۱) . علاوه بر کتابخانه در همان محل اغلب فقها و ریاضی دانها بطور دائمی مسکن داشتند و با هم به بحث و مناظره میپرداختند . مصارف این دانشمندان از حقوق ماهیانه و بخششهایی بود که بانان داده میشد . در یک موقع امام حاکم تمام علماء را برای مناظره علمی دعوت نمود و هر گروهی را بعد از انجام مناظره انعام و اکرام فرمود (۲) . از سیوطی روایت شده که جنادة بن محمد بن الحسین الازدی والهروی ابواسامة الغوی النحوی بمصر آمده بودند حافظ عبدالغنی بن سعید و ابواسحاق علی ابن سلیمان المعدی النحوی با آنها مصاحبت داشتند و در دارالعلم با هم مباحثه میکردند (۳) . علاوه بر آنچه گذشت و از دانشمندانی که یاد شد در این دارالعلم دانشمندی نایبنا بنام ابوالفضل جعفر در میان آنها بود که امام حاکم با او اکرام و بذل عنایت بسیار میکرد و او را مأمور تدریس نحو و لغت نمود و او را به لقب « اعلم العلماء » مفتخر ساخت . ابوبکر الانطاکی یکی دیگر از علمای فقه مالکی را مأمور بتعلیم فقه مالکی نمود (۴) از این مطالب چنین استنباط میشود که دارالعلم مذکور همیشه مرکز تعلیم و تربیت علمی بوده است با تأسیس جامعه الازهر و دارالعلم ، ائمه فاطمی در تأسیس کتابخانه های عمومی در دنیای اسلام مقدم بر همه واقع شدند .

متصدی این دارالعلم قاضی عبدالعزیز بن محمد بن نعمان بود (۵) - در سال

۱- رسائل شبلی ۲- خطط ۲/۲۳۵ ۳- بقیه الوعاة ص ۲۱۳ .

۴- رساله رمضانیه - سکینه . فتح مبین سنه ۱۳۶۷ هجری ص ۲۵۲-۲۵۳ .

۵- النجوم الظاهره ۴/۴۲۲

۵۱۶ هجری بواسطه خرابیهاییکه بآن مرکز تعلیم و تربیت وارد آمده بود بدست افضل بن بدرالجمالی تعطیل شد ولی باز درروزگار امام آمر بوسیله وزیرش مأمون البطائیچی افتتاح شد و داعی بن عبدالحقیق را بسرپرستی آن دارالعلم تعیین نمود و ابومحمد بن حسن بن آدم هم درکار اداره این مرکز دانش با او مساعدت و همکاری میکرد (۱).

این دارالعلم مرکز تبلیغات دینی نیز بود (۲) در این مکان طلاب و داعیان اجتماع نموده و به مباحثه مطالب دینی میپرداختند و همچنین داعی الدعاة بافقها شور و مذاکره مینمود (۳) خلاصه اینککه مساجد و کاخ و دارالعلم فاطمیان هم مراکز علمی و هم جایگاه تبلیغات و دعوت بود.

۳- خطط ۲/۲۶۶

۲- صبح الاعشی ۳/۳۶۶

۱- خطط ۲/۳۳۷

علوم و ادبیات فاطمیان

علوم فاطمیان را باید متابعت علوم اهل بیت اطهار دانست. همان علومیکه آفاق و انفس از آن بهره بر میگیرند. همان علومیکه عقلاً و منطقاً وابسته به پیغمبر ﷺ و وراثین اوست. در تفسیر و تشریح آن علوم، چون با اصطلاحات فاطمی توأم است آنرا ادبیات فاطمیان مینامند. اساس علوم فاطمیان اقرار بتوحید و تبلیغ دین است. این همان مرکز حقیقی و اصل تعبیرات و اصطلاحات است که بعد از توحید و رسالت و وصایت و امامت و اصول دین از مهمات علوم فاطمی میباشد. در تحت عناوین فوق نه یک و نه دو بلکه هزاران کتاب و مؤلفات بنظر میرسد که بر حقیقت واجب الوجود محققانه صحبت میکند. تحقیقات و تفحصات ائمه فاطمی و دعاة آنان در این زمینه قابل تقدیر است. توحید همان موضوع مشکلی است که علماء و محققین از پی بردن به آن حقایق اظهار عجز مینمایند. لیکن علمای دوره فاطمیان باندازه ای با حسن سلیقه حق آنرا ادا نموده اند که قابل تحسین و تکریم همگان است. در نظر بعضی از مورخین، عهد فاطمیان همان عهدیست که در اواخر قرن سوم هجری با ظهور عبدالله المهدی شروع و در قرن ششم هجری و بازمان خلیفه العاضد لدین الله به پایان میرسد. ولی مورخین به اصل حقیقت توجه نکرده اند زیرا قبل از ظهور امام مهدی یعنی از همان زمان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تاریخ و ادبیات فاطمی شروع میشود.

باعتراف علما و دانشمندان مسلمین امیرالمؤمنین علی علیه السلام از بزرگترین مردانی است که در طول تاریخ بشری پدید آمده و نمونه کاملی از انسان واقعی است که گفتار و کردار آن بزرگوار سرمشق برای کسانی است که میخواهند در طریق تکامل قدم بردارند. نمونه ای از بیانات و فرمایشات گرانبهای این راد سرد بزرگ اسلام همان

نهج البلاغه است که شامل ۲۴۲ خطبه و ۷۸ نامه و ۹۸ نصایح و راهنمایی‌هایی است که عظمت افکار نورانی آن بزرگوار را می‌رساند این کتاب مشتمل بر علوم هیئت، ظهور آفرینش، الوهیت، مابعدالطبیعه اخلاقیات و سیاست و غیره می‌باشد که بسیاری از علماء و فضلاء و دانشمندان عالم اسلام که در راه ترقی و پیشرفت علوم از آن بهره مند شده‌اند، این کتاب بعد از کلام خدا از کلام هر مخلوقی بالاتر است.

دومین کتاب مجموعه علوی است که مملو از فصاحت و بلاغت می‌باشد و آن دعاهائی است که در صحیفه علوی درج شده است این ادعیه علاوه بر روش مناجات و استغاثه بدرگاه باری تعالی مشتمل بر نصایح مفیده و تهذیب اخلاق و تعالیم عالیه اجتماعی است در این صحیفه آنچه از دعا نوشته شده همه دارای شأن و جلالتی است که از ابتداء تا انتها بیک روش است در صورتیکه این ادعیه در یک زمان برشته تحریر درنیامده‌اند. بعضی در روزگار جوانی و برخی در دوران پیری انشاد شده‌اند. برعکس در کلام ادباء سیاق عبارت نسبت به سنین عمر متفاوت است. از لحاظ ادبی بودن برنوشته‌های دیگران امتیاز دارد. خواننده این ادعیه بخوبی احساس مینماید که از ظلمت پرورشائی وارد شده. برای سوزش قلب و تزکیه نفس و اطمینان روح خواندن این ادعیه و اثرات آن بتجربه رسیده است.

علاوه بر نشر، کتابی هم در نظم بنام دیوان امیرالمؤمنین علی علیه السلام در دست است آنحضرت با کلمات معجزنمای خود تهذیب اخلاق، شهاست، و شجاعت فداکاری و ایثار را بامواعظ و نصایح که برای زنده بودن هر قوم و جماعتی لازم است بیان مینماید^(۱).

کتاب صحیفه سجادیه که منسوب بحضرت امام زین العابدین علیه السلام است مجموعه ایست از دعاها که بزیورآل محمد معروف است کتابی است که از آن شأن و جلالت اهل بیت اطهار پیدا است و عظمت آن در دنیای تشیع از مسلمات است.

این دعاها علاوه بر بلاغت و فصاحت و محسناتی که در بر دارد از شاهکارهای

ادبیات عرب بشمار میرود . پیداست که این دعاها از افکار عالیّه یک فرد مقدسی میباشد که خداوند بزرگ را بر آن مخاطب قرار داده است . در این دعاها عقاید دینی را با زهد و تقوی توأمآ جلوه داده و بالطفی خاص و بیانی مطلوب روح را مجذوب مینماید . در هنگام قرائت این دعاها فکر آدمی بسوی معانی دقیق و جذاب آن متوجه میگردد و هیبت و جلالتی از پروردگار در انسان ایجاد میکند . از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایات و احادیثی بمارسیده است که نه تنها شیعیان بلکه اهل تسنن نیز از آنها استفاده میکردند کتاب فلسفی امام احمد لمستور که بنام رسائل اخوان الصفا مشهور است هنوز شهرت جهانی دارد .

تاریخ گواهی میدهد که در دوران خلیفه مأمون عباسی فلسفه یونان باندازه ای نفوذ پیدا کرد بطوری که عقاید مذهبی مردم را تحت تأثیر خود قرار داده بود مردم پیشتر بطرف فلسفه یونان رفته و عقایدشان درباره شریعت اسلام سست گردیده بود جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام احساس این خطر را نموده و با همان علوم متداوله و فلسفه اصول توحید و نبوت و امامت و معاد را ثابت نمود . توجه و علاقمندی آن بزرگواران تنها به ترویج علوم معموله نبود بلکه منظورشان همان ترویج دین بود خود امام میفرماید مردم شریعت را عوض کرده اند . بر ما فرض است که مردم را آگاه سازیم که شریعت در حقیقت بر فلسفه و حکمت دور میزنند . از این رو ما از راه علوم متداوله وجود روح و آخرت را ثابت کرده ایم تا مردم بوسیله آن بیشتر واقف بر دین شوند . مسائل مختلفی از دین مورد بحث قرار گرفته که آن مسائل جمعاً ۵۲ جزوه است و خلاصه آن رساله ها را در یک رساله جمع کرده اند نام آن « جامعه » است مقاصد دین را بیان داشته و مبانی آن علوم از چهار قسم کتاب گرفته شده که عبارتند از کتب فلاسفه - کتب انبیاء - کتب طبیعیون و کتب الهیون . برای اثبات نفس و قوای مختلفه و اعمال آنها این تألیفات از بهترین کتبی است که مورد اطمینان است . نصایحی که شخص را متوجه حقیقت و عالم معنی مینماید در این تألیفات قابل ملاحظه است خوبیهای دیگر این تصنیفات آنست که

مسائل بسیار مهم و فلسفی را در عبارات ساده و سلیس و عوام‌فهم بیان میکند. (۱)

علوم و ادبیات فاطمی را از ابتدای آن تا دوران امام مهدی بطور اختصار شرح دادیم، علماء و دانشمندان عهد فاطمی و همچنین علماء و دانشمندان زمانهای بعد نه فقط در نگهداری کتب دعوت و کتابهای مهم اسلامی از قبیل نهج البلاغه . صحیفه علویه . صحیفه سجادیه و مجموعه روایات از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و سایر مقالات اخوان الصفا کوشیدند بلکه در تصانیف و تألیفات خود اغلب آن کتب را شرح و بسط داده‌اند .

حدیث مشهوری که « اگر قرار داده شود زمین و آسمان در یک کفه ترازو برابری نمیکند با کلمه اخلاص » از طرف امام تأویل گردیده است .

و تفسیر مختصری راجع باین حدیث سیدنا حمیدالدین احمد کرمانی در کتاب خود بنام « راحت العقل » بیان مینماید عقاید فاطمیان مبنی بر همان کتابها است که اصطلاحات آنها نیز از همان کتب مأخوذ است . کتاب کم نظیر « دعائم الاسلام » که از تصنیفات سیدنا قاضی النعمان است راجع به حدیثی است از حضرت امام محمد باقر که اصول اسلام را در هفت اصل قرار داده است . در شرح توحید و بحث شریعت مقالات چندی از امام محمد باقر علیه السلام و سایر ائمه خصوصاً حضرت علی علیه السلام در دست است .

سیدنا حمیدالدین کرمانی و سیدنا مؤید شیرازی و سایر دعاة تصنیفات خود را برهون رسالات اخوان الصفا میدانند .

نویسندگان معروف دعوت

در دوره فاطمیان

پیش از قیام دولت فاطمیان تبلیغ دین اغلب درخفاء انجام میگرفت و لهذا اکثر علماء و دعاة پابند تقیه بودند . از اینرو ما از آن علما و دعاة اطلاع درستی بجز از نام بعضی از آنها در دست نداریم . داعی حسین بن فرح بن حوشب بن - زادان الکوفی در تاریخ دعوت بنام منصور الیمن یا فقط باسم ابوالقاسم خوانده میشود این مرد از نسل عقیل ابن ابی طالب است . (۱)

چه حسین بن احمد اورا برای تبلیغ به یمن فرستاد . در هنگام رفتن علی بن فضل هم با او بود . که بعداً با وی مخالف شد و ابوالقاسم با او جنگید قبل از ابوالقاسم احمد بن خلیع در یمن مبلغ بود که آخر الامر پادشاه یمن اورا زندانی کرد و در زندان جان سپرد (۲) . در سال ۲۷۰ هجری ابوالقاسم علناً بدعوت مشغول و بعد از دو سال کوشش تمام یمن را تصرف و وفاتش بسال ۳۰۲ هجری اتفاق افتاد . ابوالقاسم الهیثم را که خواهرزاده احمد بن خلیع بود برای دعوت بطرف سند و ابو محمد عبدالله بن عباس الشادیری را بمصر فرستاد . بعد از وفات ابوالقاسم ابو محمد عبدالله بن عباس الشادیری جانشین او شد (۳) . ابو عبدالله الشیعی بامر امام حسین بن احمد المستور بطرف یمن رفت و از آنجا ابوالقاسم نامبرده را ببلاد غرب فرستاد . نام مشهور ابو عبدالله الشیعی حسین بن احمد بن ذکریا است . وطن اصلی اش کوفه و در شهر بصره در بازار پارچه فروشان محتسب بود (۴) . قبل از نهضت دو نفر از دعاة بنام فیروز و ابو جعفر الخزری از داعیان و معتمدین خاص امام مهدی بودند . امام مهدی در موقع رفتن ابو جعفر

۱- عیون الاخبار جلد پنجم

۲- عیون الاخبار جلد پنجم

۳- عیون الاخبار جلد پنجم

۴- ابن خلدون

الخزری از سلمیه خانواده خود را با او همراه کرد . بعد از ظهور امام مهدی نامبرده خانواده او را به رقاده رسانید و در همانجا فوت کرد^(۱) .

در موقع سفر امام مهدی بغرب نماینده او ابوعلی در مصر بود . اسمش حسین بن احمد بن داود بن محمد و از اولاد مسلم بن عقیل بن ابی طالب بود^(۲) بعد از ظهور امام مهدی نامبرده ببلاد غرب رفت و از طرف امام مهدی بعنوان مبلغ بروم فرستاده شد پادشاه روم او را گرفته و زندانی کرد بعد از پنج سال که در زندان بود آزاد و دوباره بخدمت امام مهدی رسید و بقیه عمر را بنوشتن کتاب پرداخت^(۳) این شخص از نویسندگان بزرگ بشمار میآید . تصانیف او زیاد است که از همه مشهورتر کتاب « امهات الاسلام » را باید نام برد^(۴) .

وفاتش بروز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاول ۳۲۱ هجری اتفاق افتاد . بعد از وفاتش امام مهدی فرزند او را بنام ابوالحسن محمد بن حسن ابن احمد بجانشینی وی انتخاب نمود بیت المال را هم باو سپرد^(۵) . نامبرده در نزد امام مهدی و امام قائم و امام منصور و امام معز مقامی ارجمند داشت^(۶) .

در کتاب « استتار الامام » نام بعضی از داعیان مانند ابوغفیر و ابوسلامه و ابوالحسن بن الترمذی ذکر میشود . در دوران این دو داعی ظهور علماء و داعیان بازبان و قلم مشغول بانجام امر دعوت بودند که ما بذکر نام بعضی از آنها میپردازیم .

۱- سیدنا ابو حاتم ابن حمدان الرازی^(۷) .

در شهرهای ری و طبرستان و اصفهان و آذربایجان مشغول دعوت بود از کوششهای او بود که حاکم ری المروزی را که یک نفر سنی مذهب بود داخل در آئین تشیع کرد^(۸) و از نفوذ همان حاکم بود که اسرا و رؤسای چندی دعوت او را پذیرفتند . پال کراوس مینویسد که ابو حاتم یک نفر مبلغ زبردست اسمعیلی بود . او باندازه ای در امر تبلیغ جدیت کرد که در امور سیاسی شهرهای طبرستان و دیلم و اصفهان و ری دست یافت

۱- عیون الاخبار جلد پنجم ۲- عیون الاخبار جلد پنجم ۳- عیون الاخبار

۴- کتاب الازهار ۵- عیون الاخبار ۶- سیره جعفر الحاجب

۷- ابن حجر عسقلانی (نام او احمد بن حماد بن احمد الوسامی الیشی) ص ۴ .

۸- سیاست نامه

اسفاربن شیرویه و برداویدج دیلمی وعده‌ای دیگر از کابر دولت بواسطه تبلیغات او بدین آئین گرویدند^(۱). در فلسفه ولغت و علم فقه استعداد کافی داشت در فصاحت و بلاغت بی‌مثل بود و در سال ۳۲۲ هجری وفات یافت.

کتاب «اعلام النبوه» از کتبی است که نبوت را با دلائل محکم به اثبات میرساند و اعتراضات محمد بن ذکریای رازی را که یکی از فلاسفه معروف زمان خود بود بطریق جالبی رد میکند. این شخص مناظره‌ای با سیدنا ابو حاتم کرد.

در کتاب دیگر بنام «الاصلاح» به اصلاح کتاب «المحصول» مصنفه داعی النسفی میپردازد^(۲). نامبرده بعضی از نوشته‌های داعی مذکور را راجع بامور ماوراء الطبیعه و قضا و قدر انتقاد میکند. داعی ابو یعقوب سحبتانی در کتاب «النصرت» خود بحمایت از استاد خویش شرحی نوشته است. در کتاب «الاصلاح» نامی از کتاب «النسفی» برده نشده بلکه این موضوع از کتاب «الریاض» سیدنا احمد حمیدالدین کرمانی معلوم است. از تمام این مطالب چنین معلوم میشود که در آن زمان فلاسفه و نویسندگان برای اظهار خیالات خود همه گونه آزادی داشته‌اند و در اظهار عقاید خود مانعی در راه آنها نبوده است.

مشهورترین کتب سیدنا رازی کتابی است بنام «الزینة»^(۳) که مشتمل بر هزار صفحه است در این کتاب آیات قرآن و احادیث را تشریح و آن را به عربی منتشر نموده است.

این کتاب را موقعی که خدمت امام قائم بردند بسیار مورد توجه وی واقع شد و بفرزندش امام منصور هدیه کرد و او را باختفای کتاب مذکور توصیه نمود. این کتاب در سال ۳۲۲ نوشته شده^(۴) ابن الندیم کتاب دیگری بنام الجامع نام

۱- رسائل فلسفیه ۲- عبدالقاهر بغدادی الفرق بین الفرق صفحه ۲۶۷ و ناصر

خسرو در زاد المسافرین نقل میکند. ۳- در مقدمه کتاب «الزینة» سیدنا رازی مینویسد

«هذا کتاب فیه معانی اسماء و استنتاجات اللفاظ و عبارات عن کلمات عربیة یحتاج الفقهاء الی

معرفتها و لا یستغنی الادباء عنها و فی تعلمها نفع کبیر و زینة عظیمة بكل ذی دین و مروءة الفناء

علی الفاظ العلماء ۴- عیون الاخبار جلد پنجم

میبرد ولی آن کتاب فعلا در دست نیست (۱).

۲ - سیدنا ابو عبد الله بن احمد النسفی البرذعی (۲).

سیدنا النسفی از شاگردان سیدنا حسین بن علی المروزی است. نامبرده مانند استاد خود به نشر و اشاعت دین و نفوذ به امراء دولت پرداخت. در خراسان و بخارا در امر تبلیغ کامیاب شد (۳). نصر بن احمد سامانی که حاکم خراسان و بلاد بین النهرین و از مخالفین اسمعیلیه بود سیدنا حسین بن علی المروزی را که استاد سیدنا النسفی بود زندانی کرد و عاقبت او را کشت. اما سیدنا النسفی به نحوی او را دعوت به آئین کرد که نه فقط اجابت نمود بلکه خونبهای استاد را هم به او پرداخت. خونبهای استاد مذکور مبلغ ۱۱۹ هزار دینار بود که سیدنا النسفی آنرا بحضور امام مهدی فرستاد (۴). بتدریج سیدنا النسفی نفوذ کاملی در کارها و روحیه نصر بن احمد سامانی پیدا کرده آشکارا با مرتب تبلیغ میپرداخت. مردمیکه پیرو آئین سنت و جماعت بودند چون وضع را بدین منوال مشاهده نمودند در سال ۳۳۱ هجری بقتل عام فرقه شیعیان اسمعیلی پرداختند و او نیز در آن قتل عام شهید شد.

سیدنا النسفی در علم و ادبیات و فلسفه اسمعیلیه ید طولائی داشت که از کتاب «المحصل» او پیدا است. تصنیف دیگری بنام «کون العالم» دارد که راجع به افلاک بحث میکند (۵). علاوه بر دو کتاب مذکور کتابهای دیگری دارد که ابن الندیم آنها را به اسامی «عنوان الدین» و «اصول الشرع» و «الدعوت المنجیه» ذکر میکند.

۳- سیدنا ابو یعقوب اسحاق بن احمد السنجری یا السجستانی

این دانشمند یکی از مبلغین در بلاد شرق و مقلب به دندان بود و از حامیان نسفی و در فلسفه تسلطی تام داشت بطوریکه فلسفه یکی از سلاحهای بود که برخلاف مذهب بکار برده بود. در زمان او مسئله نبوت و رسالت از مسائل مهم

۱- الفهرست صفحه ۶۴۶ - ۲- بنام الشیخ الحمید نیز معروف است

۳- عبید الله المهدی صفحه ۲۴۸ - ۴- الفهرست صفحه ۲۶۶

۵- راهنمایی درباره آداب اسمعیلیه.

متفکرین اسلامی بود. نامبرده در کتاب « اثبات النبوات » خود بحث مفصلی راجع به مسئله نبوت و رسالت دارد. تصنیفات زیادی در فلسفه از وی باقی است که مهمترین آنها کتاب « الینایع » است. در این کتاب راجع بعالم عقل و نفس. زمان و مکان. خلقت. عبادت. ملک. بهشت و دوزخ. قیامت. ثواب و عقاب بحث میکند. مطالب این کتاب باندازه‌ای مهم بود که مورد توجه و تقلید نویسندگان دیگر واقع گردید. سیدنا ادریس عمادالدین کتاب « زهرالمعانی » خود را از روی مطالب این کتاب تألیف و تنظیم کرد.

در سال ۳۳۱ هجری در قتل عام فرقه اسمعیلیه در دوره نصر بن احمد سامانی این نویسنده هم با نسفی در شهر بخارا بدار آویخته شدند.

۴- سیدنا جعفر بن منصور الیمن.

از افتخارات زمان امام معز وجود دو تن از شخصیت‌های مهم اسلامی بود که یکی در نگارش تأویل و دیگری در علم فقه بحد کمال رسیده بودند. سیدنا جعفر بن منصور الیمن یکی از نویسندگان مشهور فرقه اسمعیلیه بود که در علم تأویل بعد از پدر خود ابوالقاسم بن فرح بن حوشب در دربار امام معز بمنصب « باب‌الابواب » رسید. عظمت و بلندی مقام سیدنا جعفر از نوشته‌های ادریس عمادالدین پیداست. در هنگامی که سیدنا قاضی النعمان مریض شد پس از بهبودی خدمت امام معز رسید. امام از او پرسید که در دوران ناخوشی‌ات چه کسانی بعیادتت آمدند نامبرده اسامی تمام افراد را ذکر نمود و از سیدنا جعفر نامی در میان نیاورد بلکه به کنایه از او شکایت هم نمود بعد از مدتی امام معز کتابی نزد سیدنا قاضی النعمان آورد و باو گفت به بین نویسنده این کتاب کیست؟ سیدنا قاضی النعمان فصولی چند از اسرار و اشارات آنرا ملاحظه و بدون تأمل کلمه سبحان الله بر زبان جاری نمود و گفت چه کسی غیر از امام میتواند چنین کتابی را بنویسد. امام معز فرمود این کتاب از تصنیفات مولانا جعفر است. سیدنا قاضی فوراً از نزد امام مرخص و بدیدار سیدنا جعفر شتافت و مراتب ادب را بجای آورد (۱)

از مصنفات سیدنا جعفر کتاب « تأویل الزکوة » « کتاب الفرائض » و « الشواهد والبیان » « اسرار النطقاء » و « سرائر النطقا » را میتوان نام برد . در کتاب اخیر الذکر راجع بعلم باطن و تاریخ انبیاست و در تنظیم دعوت دین شرایحی در بر دارد « کتاب الشواهد والبیان » مربوط به آیات قرآنی و اشاره بحضرت اسیر المؤمنین علی علیه السلام است .

۵- سیدنا القاضی النعمان بن محمد .

دومین شخصیت مهم اسلامی در دوران امام معز سیدنا القاضی ابوحنیفه النعمان بن ابی عبدالله محمد بن منصور این حیون التمیمی المغربی است . نامبرده در امر دعوت دین فقط بنام مختصر سیدنا القاضی النعمان مشهور است . از آغاز زندگانی او اطلاعی در دست نیست ولی در سال ۳۵۱ هجری نامبرده بر جنازه پدر خود ابو عبدالله محمد نماز گذاشت . او را در قیروان بخاک سپرد^(۱) . بنا بقول ابن خلکان سیدنا القاضی النعمان در ابتدا پیرو مذهب مالکی بود و بعداً دعوت اسمعیلیه را پذیرفت . مورخین شیعه میگویند که نامبرده در اوایل پیرو مذهب مالکی و بعداً اثنی عشری شده و در آخر مذهب اسمعیلیه داشت^(۲) ابوالمحاسن میگوید که او قبل از اسمعیلی پیرو مذهب حنفی بود^(۳) رأی ابن خلکان از سایرین بحقیقت نزدیکتر است . چون در آن موقع در شمال افریقا و شهرهای اندلس مذهب مالکی وسعت و پیروان زیاد داشت . بنا به رأی بعضی از مورخین سیدنا قاضی النعمان در ابتدای طفولیت اسمعیلی بود ولی تقیه میکرد و است در سال ۳۹۷ هجری هنگامیکه امام مهدی اساس دولت فاطمیه را بنا نهاد سیدنا قاضی النعمان در علم فقه بسیار مشهور بود . امام او را دعوت کرد و در بعضی نواحی سمت قضاوت را با او گذار فرمود بعد از امام مهدی امام قائم نیز او را قاضی شهر طرابلس کرد در عهد منصورى زمانیکه شهر منصوریه بنا شد نامبرده در آن شهر قاضی بود علاوه بر قضاوت در شهر منصوریه ، شغل قضاوت در شهرهای قیروان و مهدیه نیز بعهد مشارالیه بود^(۴) نامبرده یکی از ندیمان و هم جلیسان امام قائم و

۱- وفيات الاعیان ۲/ ۱۶۶

۲- المستدرک ۳/ ۳۱۳

۳- النجوم الزاهرة

۴- المجالس والمسائرات

امام منصور و امام معز بود . بطوریکه در کتاب « المجالس والمسائرات » خود قسمتی از گفته‌ها و افعالی که شخصاً از ائمه نامبرده دیده یا شنیده بود بیان مینماید او در سال ۳۶۲ هجری به اتفاق امام معز بمصر رفت . در آنوقت قاضی مصر ابوطاهر محمد بن احمد الذهلی بود . امام معز قاضی نامبرده را در مقام خود باقی گذاشت ولی با وحکم کرد که هیچ امری را بدون مشورت با قاضی النعمان قضاوت ننماید سیدنا قاضی النعمان در ۳۶۳ هجری وفات کرد .

سیدنا قاضی النعمان یکی از فضیلتی معروف زمان خود و در بسیاری از علوم سرآمد همه بود . اگر ممکن است که یکنفر در بسیاری از علوم مانند فقه . وعظ . نویسندگی . تاریخ . شعروادب عالم باشد این شخص همان قاضی النعمان است . کمالات مختلف او بمصداق این شعر است .

ولیس لله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد

از ابن خلکان روایت کرده‌اند که میگفت قاضی النعمان در علم فقه دارای بزرگترین مقام است ^(۱) ابن زولاق میگوید که قاضی النعمان در علم فقه و لغت و شعر ید طولائی داشت . علاوه بر گفته‌های مورخین تصنیفات وی بهترین گواه بر علم و فضل و دانش اوست .

در علوم مختلفه فقه و تاریخ و موعظه و عقاید و تأویل جمعاً ۴ ۴ کتاب نوشته است فعلاً فقط نیمی از آن کتب در دست است مهمترین آنها کتاب « دعائم الاسلام » است که در دو جلد بزرگ تنظیم و در آن راجع بحلال و حرام احکامات فقه نوشته شده است و بر تمام کتب فقهی فاطمیان برتری دارد . این کتاب را امام معز شخصاً بسیدنا قاضی النعمان دیکته کرده است ^(۲) امام حاکم در سال ۳۹۱ هجری نامه‌ای به یمن برای هارون بن محمد نوشت و او را در امور حلال و حرام بعمل کردن بر فتاوی کتاب « دعائم الاسلام » توصیه نمود ^(۳) .

ابن خلکان روایت میکند که امام ظاهر حکمی صادر نمود که نگهداری

۱- ابن خلکان ۲- عیون الاخبار جلد ششم ۳- وفيات الاعیان

کتاب مزبور نزد هر شخصی از ضروریات است و حافظ آن مستحق انعام خواهد بود^(۱) علاوه بر ائمه داعیان دین هم از این کتاب تعریف و تمجید نموده اند . سیدنا احمد حمیدالدین کرمانی در کتاب « راحت العقل » خود از این کتاب نام میبرد . سیدنا مؤید شیرازی مجالس خود را با آیات قرآن و قسمتی از کتاب « دعائم الاسلام » شروع مینمود . از اهمیت این کتاب همینقدر بس که تا باسروز سند رسمی علم فقه اسمعیلیه است .

سیدنا قاضی النعمان اولین دانشمند اسمعیلی است که مسائل فقه این مذهب را تدوین کرد . بقدری کتاب مذکور جامع است که فتاوی آن در هر امر حکم قطعی را در بر دارد . الهامات فقهی این کتاب درجه کمال نویسنده آنرا گواهی میدهد .

دومین اثر سیدنا قاضی النعمان کتابی است بنام « المجالس والمسائرات » که در امور سیاسی و تاریخی و مذهبی و ادبی مقام ارجمندی را دارا است . تاریخ دولت فاطمی و امور اجتماعی آن زمان را شرح میدهد و در خصوص اختلافات بین فاطمیان و امویان صحبت میکند . بعضی از وقایع مهم اسلامی را تشریح مینماید بطوریکه برای اولین بار در تاریخ اسلام ما میتوانیم از این کتاب اطلاع حاصل نمائیم که در هنگام حمله بیزانسیون بجزیره اقریطش باوجود آنکه تابع حکومت عباسیان بودند دست حاجت به پیش امام معز دراز کردند . از لحاظ وقایع تاریخی و مذهبی تمام احوالات ائمه مخصوصاً امام معز و همچنین از عقاید و اصول و طرز دعوت اسمعیلی میتوان از این تألیف اطلاعات کافی کسب نمود . در این کتاب اغلب گفته ها و افعال امام مهدی، امام قائم، امام منصور، امام معز ضبط شده است . همچنین از وقایع و فرامین ائمه در آن ذکر شده و از منطق نشریات فاطمیان در آن نقل گردیده است .

از مطالعه این کتاب چنین استنباط میشود که بینش ائمه فاطمی در امور سیاسی تا چه اندازه روشن و چقدر از واقعیات مطلع بوده اند .

علاوه بر فن تاریخ این کتاب در فن نویسندگی و انشاء پردازی نیز دارای مقام ارجمندی است طرز تنظیم مطالب آن در بعضی قسمت ادیبانه در برخی قسمت محدثانه

و مورخانه است . در فن عبارت پردازی و ترتیب کلمات و الفاظ بی اندازه سلیس و روان است . از مطالعه این کتاب مطلب مهمی در خصوص سیدنا القاضی بر ما روشن میشود که با وجود صغرسن امام معز دعوت فاطمیه را باو تعلیم میداد از این حقیقت پی بدرجه علوم امام میبریم . این از کلمات کیماثر امام بود که نه تنها سیدنا القاضی را در علم فقه یکتای زمانه کرد بلکه در تمام علوم مختلفه اقتدار شایانی یافت .

۶- سیدنا ابوالفرج یعقوب بن یوسف بن کلس الوزیر .

ولادتش در بغداد هیجدهم شعبان سال ۳۵۶ هجری که به محسنات اخلاقیات اسلام توجهی پیدا کرده بود مذهب اسلام را پذیرفت . در زمان کافور الاخشیدی به مصر رفت و در ملازمت او تجربیاتی در علم زراعت حاصل کرد و کم کم مورد توجه او شد . از ذکاوت و دیانت او کافور تمجید میکند .

کافور باصحاب خود دستور داده بود که بدون نوشته سیدنا یعقوب پولی از خزانه گرفته نشود^(۱) کافور را وزیری بود بنام ابوالفضل جعفر بن فرات المعروف به ابن حنزابه^(۲) که نسبت باو عداوت میورزید و در پی آن بود که او را از مقام خویش عزل نماید چه که ترس آنرا داشت که مبادا روزی مقام وزارت هم باو تفویض گردد در سال ۳۵۷ هجری کافور وفات کرد . ابن الفرات تمام معتمدین او را دستگیر نمود که در بین آنها سیدنا یعقوب هم بود . سیدنا یعقوب با پرداخت وجهی خود را خلاص و بطور مخفی خویش را با امام معز رسانید و همانطور در نزد امام ماند و با سر دعوت مشغول شد .

در سال ۳۶۲ هجری امام معز وارد مصر شد و سیدنا یعقوب هم همراه او بود . امام امور عالی را بوی محول گردانید و بطوری در انجام این وظیفه جدیت بخرج داد که از فسطاط و سرحد آن روزانه در حدود پنجاه هزار تا یکصد و بیست هزار دینار خراج گرفته میشد^(۳) بعد از وفات امام معز در محرم ۳۶۷ هجری امام عزیز او را وزیر خود خواند . این اولین وزیری است که در عهد فاطمیان به منصب وزارت رسیده است .

۱- عیون الاخبار جلد ششم ۲- الفاطمیون فی مصر ۳- الفاطمیون فی مصر

قبل از امام عزیز کسیکه امور مهم را اداره میکرد او را مشاور مینامیدند .
امام عزیز علوج بن حسن را معاون سیدنا یعقوب قرار داد این دو نفر باتفاق امور
اداری مملکت را اداره میکردند .

علاوه بر انتظامات کشوری سیدنا یعقوب در علم و کمال هم سرآمد اقران بود .
باندازه‌ای بعلوم توجه داشت که در خانه خود اطاقهای جداگانه برای علماء و ادباء
و شعرا و فضلا و متکلمین مخصوص گردانیده بود . خودش تمام روز بنوشتن کتب
طب و فقه و ادب اشتغال داشت و با سایر علماء مذاکره مینمود^(۱) برای هر یک از
دانشمندان حقوقی مقرر کرده بود و هر هفته در روزهای جمعه مجلسی منعقد میگردد
که در آن حسین بن عبدالرحیم الزلازلی نویسنده کتاب « الاسجاع » و طیب تیمی
المقدسی حضور مییافتند^(۲) طیب تیمی المقدسی کتابی بنام « مادة البقاء »
باصلاح فساد الهواء والتحرز من ضرر الاوباء بنام سیدنا یعقوب در پنج جلد ضخیم نوشت
علاوه بر این در شبهای سه شنبه مجلسی برای مناظره تشکیل میگردد که در آن علماء
و شعراء توجه مخصوصی بآن مجلس داشتند سیدنا یعقوب هم در اهتمام آن جدیت
میکرد . سیدنا یعقوب جامع الازهر را بصورت یک مجمع علمی در آورد و برای استادان
آن حقوقی مقرر گردانید .

در مجالس جمعه سیدنا یعقوب مصنفات خود را میخواند و در موقع ختم مجلس
شعراء را بخواندن قصائد خود اجازت میفرمود تا از این راه بآنها عطایائی داده شود
از شعراء ابو حامد احمد بن محمد الانطاکی المعروف بابی الرقعمق و عبدالله بن محمد بن
ابی الجوع شرکت مینمودند و با سیدنا همراهی میکردند و در زمان شاعر اخیر الذکر
بعنوان شکایت از سیدنا وزیر اشعار زیر را سرود .

یدالوزیر هی الدنيا فان المت	رأیت فی کل شئی ذلک الا لما
تأمل الملك وانظر فرط علتہ	من اجله واسأل القرطاس والقلم
وشاهد البيض فی الاغمد حائمة	الی العدی و کثیراً ماروین دما

۱- ابن خلیکان ۳۳۴ - ۲- اخبار الحكماء صفحه ۷۳

وانفس الناس بالشكوى قد اتصلت
 هل ينهض المجد الا ان يؤيده
 لولا العزيز و آراء الوزير معا
 فقل لهذا و هذا انما شرف
 كلا كمالم يزل في الصالحات يدا
 ولا اصابكما احداث دهر كما
 ولا انمحت عنك يا مولائي عافية
 كانما اشعرت من اجله سقما
 ساق يقدم في انهاضه قدما
 تحيفتنا خطوب تشعب الامما
 لا او هن الله ركنيه ولا انهدما
 مبسوطة و لسانا ناطقا وفما
 ولا طوى لكما ما عشتما علما
 فقد مسحوت بما اوليتني العدا (۱)

ترجمه « دست وزیر دنیا است ؛ پس اگر آن دست دردمند شد آن درد را در تمام چیزها میبیند احوال مملکت را بدقت ملاحظه کن و بوسیله کاغذ و قلم بمرضی که مملکت را گرفته است پی ببر . آن شمشیرهایی که در مقابل دشمن به پیچ و خم در میآید و در چند موقع با خون آنها سیراب شده بود اکنون در غلاف مانده است . روانهای مردم شکایت دارند گویا بسبب آن آنها هم مریض شده اند . عزت و بزرگی بدست نیامد اگر او بساقهای قدم هائیکه در راه عظمت و بزرگی برداشته میشدند کمک نمیکرد . اگر اندیشه و رأی امام عزیز و تدابیر وزیر او نبود مصائبی بر ما میرسید که جمعیت هائی را پراکنده مینمود . بهردوی آنها بگو که شما مجسمه شرافت هستید . خداوند آن شرافت را از انهدام محفوظ بدارد .

شما هر دو از خوبی دستهایتان گشوده و زبانهایتان گویا است . پیش آمدهای زمانه بشما آسیبی نرساند و پرچم دولت شما را سرنگون نکند . ای آقای من از تو تندرستی دور مباد که تو با نعمتهای فراوان خود فقر را از مادور گردانیدی . با وجود کثرت مشاغل در فن تصنیف و تألیف یگانه روزگار خود بود . تنها نوشته های او در رشته های خاصی نبود بلکه وی بر علوم مختلفه احاطه داشت . کتابهای « فی القراءات » و « فی علم الابدان و صلاحها » و « فی الفقه مما سمعه من المعز و العزيز » و « مختصر الفقه » و « فی الادیان » « فی آداب رسول الله ﷺ »

و « مناسک الحج الکبیر » از تألیفات سیدنا یعقوب است که امروزه در دسترس میباشد از کتاب « مختصر الفقه » و « مناسک الحج الکبیر » سایر تصنیفات او از آسیب زمانه محفوظ نماند .

اهمیت کتاب مختصر الفقه باندازه‌ای بود که امام ظاهر مردم را بنگهداری کتاب مذکور توصیه میفرمود و برای حافظ آن انعامی مقرر گردانید (۱) - در جامع الازهر مصر از روی این کتاب تدریس میشد و فتاوی صادر میگردید .

نویسنده کتاب زیچ حاکمی علی بن عبدالرحمن المصری سیدنا یعقوب را « برأس العلما » و « حکیم الحکما » ملقب گردانیده و نوشته ادبی او را تمجید کرد (۲) . سیدنا یعقوب در بیست و یکم شوال . ۳۸ هجری سخت مریض شد . امام عزیز بعیادتش رفت و فرمود ای یعقوب اگر بهبودی تو بوسیله مال ممکن است حاضرم سلطنتم را در راه تو خرج کنم و اگر بفدیه جان تو سالم میماند حاضرم فرزندم را در راه تو فدا کنم (۳) ولی مرضش روز بروز شدت یافت و در تاریخ چهارم ذی الحجه . ۳۸ دارفانی را وداع گفت . امام عزیز از وفات او خیلی متأثر گردید و شعراء در ماتمش گریه و زاری کردند . ابن خالکان میگوید که تقریباً صد شاعر در مرگش مرثیه گفتند و بهر نفر از آنها نیز از طرف امام صله داده شد .

۷ - سیدنا احمد حمیدالدین عبدالله کرمانی .

در قرن پنجم هجری در عالم اسلام علوم فلسفه رو بترقی بود و فلاسفه بزرگ مانند الفارابی و ابن سینا شهرت فراوان داشتند . در همین زمان ادبیات فاطمی ما را به فیلسوف دیگری بنام سیدنا کرمانی متوجه مینماید که نامش در تاریخ اسلام تا کنون مخفی مانده است . سیدنا حمیدالدین یکی از دعوت کنندگان فیلسوفی بود که تصانیف خود را با نهایت فصاحت مینگاشت و دین حق را با دلائل فلسفی اثبات کرد .

افکارش بسیار عالی و مبلغی بلند پایه بود . فلسفه او همانطور که حامی و حافظ مذهب بود علوم دیگر را نیز حفظ مینمود و آنرا برای ترویج دین بکار میبرد .

۱- خطط مقریزی ۳/۶ ۲- عیون الاخبار جلد ششم ۳- خطط مقریزی ۳/۶

سیدنا کرمانی از اهل کرمان و معروف به حجة العراقین بود . در زمان حاکم بمصر آمد و در خدمت او بود . افکار فلسفی وی او را بطرف ترقی سوق داد . سیدنا ادریس عمادالدین نوشته های او را مجموعاً نوزده جلد مینویسد (۱) که ما ذیلاً نام برخی از آنها را ذکر میکنیم .

کتاب المصاییح فی اثبات الامامة - این کتاب مشتمل بر دو مقاله و چهارده مصاییح است و دارای یکصد و پنج دلیل میباشد در مقاله اول در اثبات صانع و اثبات نفس و موضوع ثواب و عذاب و ضروریات تأویل صحبت مینماید . در مقاله دوم در پیرامون عصمت امام و امامت اسمعیل بن جعفر و انتقال امامت در ذریه او بحث مینماید . در زمان حاکم فرقه « دروزی » پیداشدند .

کتاب الاقوال الذهبیه - مجموعه ای است که مطالبش راجع به امامت نوشته شده است . سیدنا ابوحاتم الرازی در رد محمد بن زکریا رازی کتابی نوشت که سیدنا حمیدالدین آنرا تکمیل نمود . در موضوع عقیده راجع بمابعدالطبیعه نیز سیدنا حمیدالدین کتابی بنام « الریاض » نوشت و در آن از اختلافی که بین سیدنا ابوحاتم رازی و سیدنا ابویعقوب السبختانی در مورد کتاب المحصول تصنیف نسفی بوجود آمده بود رد کرد .

این کتاب مشتمل برده باب است که در موضوعهای نفس ، حرکات ، اقسام عالم ، قضا و قدر ، توحید و مبداء بحث مینماید .

یکی از ادبای عرب بنام الجاحظ انتقاداتی بر بعضی از گفته های حضرت علی علیه السلام نموده بود و سیدنا حمیدالدین در جوابش کتابی بنام « معاصم الهدی » نوشت . از تصنیفات مهم او کتاب « راحة العقل » است و از این کتاب میتوان پی به افکار فلسفی سیدنا حمیدالدین برد .

اگر از وی جز این تألیف هم باقی نمانده بود باز هم از متفکرین بزرگ روزگار خود بشمار میرفت . در این کتاب موضوع های عالم امر و عالم خلق و عالم دین را با دلایل بسیار و واضحی شرح میدهد . و مدعی است که تمام این مطالب با قانون

(میزان الدیانتہ) ارتباط دارد . ضمناً مطالب مهمی مانند توحید . عقل . نفس . رسالت . وصایت و امامت . افلاک دهگانه . (ارکان چهارگانه ، طبیعت . نفس نامیه . نفس حسیه . نفس ناطقه) . دوران هفتگانه قیامت وبعث را در این کتاب مورد بحث قرار داده و ثابت کرده است که امر این دعوت بر آفاق وانفس مشهود است - این کتاب در سال ۱۳۰۶ هجری نوشته شده است^(۱)

۸ - سیدنا المؤید فی الدین ابو نصر هبة الله بن الموسی بن علی بن محمد الشیرازی السلمانی .

سیدنا مؤید الشیرازی در قرن چهارم هجری در شهر شیراز بدنیا آمد . پدرش در زمان حاکمی حجة در فارس بود^(۲) . تعلیم و تربیتش در سایه پدر و از طفولیت علوم فاطمی بوی آموخته شد . از آرزوهای پدرش بود که فرزندش بتواند مقام او را حفظ کند بعد از پدر در شیراز به امر دعوت مشغول شد . و با کوششهای فراوان او مردم بیشتر بمذهب اسمعیلیه گرویدند .

ابو کالیجار البویهی با او عداوت ورزید ولی سیدنا چنان با حسن اخلاق با او پیش آمد که پس از چندی دعوت اسمعیلیه را پذیرفت . در دربار سلطان با عده‌ای از علمای شیعه و سنی و معتزله مناظره نمود و برتری دانش خویش را بر آنها ثابت نمود . علوم اهل بیت و فقه فاطمی را بسطان تعلیم میداد و در سلطنت او علناً به امر تبلیغ میپرداخت . در شهر اهواز مسجد ویرانی را تعمیر و بر روی محراب آن اساسی ائمه را نقش نمود . در این مسجد اذان بطریق اهل تشیع (حی علی خیر العمل) معمول شد و هر جمعه بنام امام المستنصر بالله خلیفه فاطمی خطبه میخواندند . اهل تسنن از این رویه و کار سیدنا المؤید بدربار خلیفه عباسی شکایت بردند . سلطان از خوف عباسیان تقیه میکرد

۱ - Some Unknown Ismaili Authors P.374

۲ - نه تنها پدر سیدنا مؤید بلکه آباء و اجداد او در زمان خلفای فاطمی به امور دعوت اشتغال داشتند . در تأیید این موضوع اشعار ذیل در دیوان سیدنا مؤید مندرج است :-

وان ابن موسی و آباؤه معاهد حقهم عامرة
وقد خدمو کم و ما نشرت لواء الفتوح بد ناشره

وسیدنا مؤید نیز ترك وطن نموده به مصر رفت. بعد از سختیها و مشکلات زیاد در سال ۴۳۷ هجری بشهر قاهره رسید بزرگان دولت مانند تستری و یا زوزی که از علم و کمال سیدنا باخبر بودند از ترس تزلزل مقام خود با توسل به حیل‌های زیاد نمیگذاشتند که بخدمت امام برسند. بیش از یکسال برین منوال گذشت وسیدنا در این اندیشه بود که مباد از این سفر پر زحمت منظورش حاصل نشود و زمانی با خود میگفت من مانند پروانه‌ای بسوی آن شمع آمده‌ام که در هفت‌حجاب پنهان است. هنگامی باین خیال خود را خوش میداشت که آن شمع نورانی با وجود پنهانی بودنش در هفت‌حجاب از حال او آگاه است و به آرزوهایش دانا. زمانی میگفت که من در امر دعوت صمیمانه خدمت نموده‌ام پس چگونه ممکن است که من از این نور محروم مانم.

شاید مرا مورد امتحان قرار داده‌اند؟ وجه خوب است که از عهده این آزمایش بخوبی برآیم. آخر الامر اینوضع سپری شده و به پیشگاه امامت مستنصری باریافت. امام مستنصر بنام او نامه نوشت تا در میان مردم به نشر علوم اهل بیت پردازد. از این نامه پیدا است که سیدنا در نزد امام چه مقام و منزلت بزرگی را دارا بوده است این چند شعر نمونه از آن نامه است

يا حجة مشهورة في الوري	و طود علم اعجز الرتقى
شيعتنا قد عدموا رشدهم	في الغرب يا صاح وفي المشرق
فانشر لهم ماشئت من علمنا	و كن لهم كالوالد المشفق
ان كنت في دعوتنا آخرا	لا فقد تجاوزت مدى السبق
مثلك لا يوجد فيمن مضى	من سائر الناس ولا من بقى

ترجمه - ای حجت مشهور آفاق وای کوه علمی که بالا روندگان را عاجز میکنی. شیعیان ما در شرق و غرب سرگردانند تو مانند پدری مهربان علم ما را در میان آنان رواج ده. هرچند که تو در امر دعوت مؤخری ولی از گذشتگان سبقت گرفته‌ای. از گذشته گان و از ماندگان کسی همانند تو نیست.

سیدنا مؤید «باب الابواب» امام مستنصر بود. چه که از او از لحاظ علم و فضیلت شخص جامع و در بیان اظهارات و افکار و قدرت بیان و فصاحت و بلاغت

کم نظیر بود . در ادبیات عرب ید طولائی داشت . و از بحثی که راجع به تحریم گوشت با ابوالعلاء معری نموده آشکار است^(۱) ابوالعلاء معترف به قابلیت او بود . چنانکه در یکی از گفته های خود میگوید : «حجة های تو غالب آمد اگر با افلاطون یا ارسطو هم بحث میکردی یقیناً آنان را شکست میدادی^(۲)» کسانی که از مقام شعری و فلسفی ابوالعلاء با اطلاعند میتوانند که از این نکته پی به بلندی مقام سیدنا مؤید برند . علاوه بر این در دربار سلطان ابوکالیجار البویهی با عده ای از علمای شیعه و سنی و معتزله مناظره و بحث نموده و همه را شکست داد . همچنین ثغوری و ابن راوندی هم در بحث با وی قاصر آمده اند .

او استاد ناصر خسرو شاعر مشهور فارسی زبان بود . ناصر در اشعار خویش او را میستاید . علوم اهل بیت را بسیدنا ملک بن مالک تعلیم داد و از این لحاظ به استادی خود در امر دعوت به مردمان یمن و هند هم افتخار یافت و از تصنیفات مهم و مشهور وی کتابی است بنام «المجالس المؤیدیه» . این کتاب مجموعه ای است از مجالسی که در محافل راجع بعلم تأویل بیان کرده است . از این مجالس معلوم میشود که سیدنا مؤید در امر دعوت چه مقام بلندی را حائز بوده است . این کتاب مانند تأویل کتاب «دعائم الاسلام» که تأویل در علم فقه نوشته شده است معتبر میباشد . تمام کسانی که بعد از تألیف این کتاب در علم فقه و تأویل چیزی نوشته اند از این تصنیف نقل قول و اقتباس نموده اند . طرز استدلال و طریقه بیان مطالب سیدنا بسیار قابل تقدیر و توجه است . بطوریکه در ضمن علوم الهی در پیرامون مضامینی مانند وجود خدا . توحید . روح . حشر و نشر . ثواب و عذاب . بحث نموده است . و درباره موجودات عالم و تفریق مجردات گفته های منطقی و فلسفی و طرز استدلال وی تقریباً اختصاص بخودش دارد .

علماء و محققین آگاهند که تأویل هم یکی از علوم بلند پایه قرآن است . سیدنا مؤید باندازه ای در این علم ماهر و بخوبی از عهده برآمده است که قسمت

۱- ترجمه مناظرات بانگلیسی تألیف پرفسور مارگولث ص ۱۹۲

۲- معجم الادباء ۳/ ۳۰۳

ادبی را هم در آن ملحوظ داشته است اشخاصی که با ادبیات عرب آشنائی کامل نداشته باشند نمیتوانند از لطائف نوشته های وی بهره مند شوند. مسائل بسیار دقیق را در همین تألیف خویش حل و عوام فهم نموده است. محور دانش او در تأویل اغلب بر همان قانون مثل و تشبیه دور میزند. از این رو هر موضوعی کاملاً واضح و روشن بیان شده است و تشبیهات و تمثیلات او با عقل مقرون میباشد.

سیدنا علاوه بر علم نگارش تأویل در فن تاریخ نویسی هم مقام بلندی را داشت. از کتاب «السیرة المؤیدیه» این امر بخوبی آشکار است که نامبرده نه فقط در دنیای علم و ادب، بلکه در میدان سیاست هم مقام بلندی را دارا بوده است.

سیدنا مؤید گذشته از اینکه ادیبی کم نظیر بود، شاعری بلند پایه نیز بشمار میرفت. دیوان او مشتمل بر قصاید زیادی است که در اغلب آن قصاید راجع به عقاید فاطمیان و دعوت آنها صحبت نموده است. سیدنا علاوه بر ادبیات عرب، در زبان فارسی نیز تسلط داشت. ولی برعکس ناصر خسرو بیشتر تصنیفات وی بزبان عربی است. تنها کتابی که بزبان فارسی از او باقی مانده است «بنیاد تأویل» است که گویا ترجمه از کتاب «اساس التأویل» سیدنا قاضی است. اشعار بسیاری هم بفارسی سروده است.

سیدنا مؤید ادیب، شاعر، مورخ و دانشمند زمان خود بوده. ولی تمام این کمالات و فضائل وی تحت الشعاع یک هنر وی بود. و آن این بود که او بهترین مبلغ و دانشمندترین علمای اهل بیت شناخته میشد. در سال ۴۷ هجری وفات یافت و امام مستنصر بر جنازه او نماز گذارد و در دارالعلم مصر نیز بخاک سپرده شد.^(۲)

۹ - سیدنا ناصر خسرو

نام اصلیش ابو معین حمیدالدین ناصر بن خمر و بن حارث قبادیانی است. در سفرنامه خود خویش را بنام معین ناصر خسرو نامیده است. وطنش خراسان لقبش حجة یا حجة خراسانی است. قبل از قبول دعوت فاطمی در شهر خراسان وزیر بود^(۳) تحصیلات وی چندان زیاد نبود ولی در اثر ذهن روشنی که داشت به علوم بسیاری راه یافت، فلسفه را بسیار دوست میداشت، و اغلب بمطالعه کتب سقراط و افلاطون

۱- عیون الاخبار جلد هفتم ۲- اولیری ص ۱۹۹ ۳- سفرنامه ۵۴ .

و ارسطو میپرداخت. بعد از سیر و سیاحت تمام بلاد اسلامی در سال ۴۳۹ هجری یعنی دو سال بعد از ورود استادش سیدنا مؤید به مصر رسید. شش سال بفرافرا گرفتن علوم باطنی در نزد سیدنا مؤید مشغول بود^(۱) در بیست و ششم جمادی الآخر ۴۴۰ هجری به وطن خویش مراجعت کرد و در آنجا به امر دعوت مشغول شد. حسن بن صباح در نتیجه تبلیغات وی بمذهب اسمعیلیه گروید^(۲) در سال ۴۸۰ هجری در سن ۸۶ سالگی بدرود حیات گفت^(۳) حکیم ناصر خسرو را نمیتوان از علمای دعوت بشمار آورد. زیرا آثار وی عموماً در راه ترویج فلسفه و عرفان میباشد و تألیفات وی بزبان فارسی است.

تصنیفات و تألیفات ناصر خسرو بسیار است که از همه معروفتر سفرنامه او است. در این کتاب اوضاع ممالک و وقایعی را که دیده است شرح میدهد.

عظمت شهر قاهره و رفاه مردم مصر و ترقی صنایع و امور مملکت داری و معاملات تجارتی و اوضاع دین و شریعت را مورد بحث قرار داده است. نامبرده با وجود اینکه شهرهای بزرگ و خوش آب و هوای دیگر را در عراق و ایران و غیره دیده است مع هذا شهر قاهره بنظرش از همه شهرها بهتر جلوه گر شده است. در سفرنامه خود امام مستنصر و سیدنا مؤید و سیدنا القاضی النعمان را مدح کرده است.

در «کتاب وجه دین» او شایعاتی است از کتب «دعائم الاسلام» و «اساس-التأویل» و «تأویل الزکوة» و «المجالس المؤیدیه» در این کتاب از زادالمسافرین خود بطور اختصار نام میبرد که آنها مختصری است از کتاب «راحة العقل» برای مطالعه عموم از ذکر بعضی از اصطلاحات اسمعیلی پرهیز و از اساسی برخی از عناصر فاطمی صرف نظر شده است. از اینرو این کتاب تا به امروز در نزد اقوام دیگر هم محفوظ مانده است. مضامینی که در این کتاب مورد بحث واقع شده اند جمعاً ۲۷ موضوع است که مهمترین آنها عبارتند از ماده. زمان. مکان. حرکت. عقل. روح. نفس و غیره.

در برخی از فصول این کتاب برگفته های محمد بن ذکریارازی انتقاد شده است. در کتاب «خوان الاخوان» هم راجع بمطالب فوق از کتاب زادالمسافرین

۱- دیوان ناصر خسرو ص ۳۱۳-۳۱۴
 ۲- اولیری ص ۲۰۹
 ۳- ایوانو میخوئیسد که ناصر خسرو یکی از سالهای میان ۴۶۰-۴۷۰ وفات نموده است.

اسم میبرد . در این کتاب سعی شده است که بجای اصطلاحات عربی حتی المقدور کلمات فارسی بکار رود . حتی اقتباسات عربی آنهم بفارسی ترجمه شده است . (۱)

در این کتاب حکیم ناصر خسرو از کتابهای دیگر خود بنام «مصباح» «مفتاح» «دلایل» «دلیل المتحرین» و «گشایش و رهایش» یاد میکند . از کتابهای عربی بنام «سوس البقاء» و «رسالة الباهره» و «كشف المحجوب» نام میبرد .

قصائد ناصر خسرو تقریباً همه بیک شیوه سروده شده اند یعنی ابتدا از عالم فطرت صحبت مینماید و بعد راجع با انقلابات زمانه و سپس بمدح امام مستنصر میپردازد و پس از آن بطلب حسن سلوک و دعا بحق امام گفتگو میکند و در دو قصیده خود از استاد خویش سیدنا مؤید توصیف مینماید .

علاوه بر دیوان ، حکیم ناصر خسرو صاحب دو منظومه دیگر است که یکی بنام «روشنائی نامه» و دیگری بنام «سعادت نامه» معروفست . شماره تألیفات حکیم ناصر خسرو تقریباً زیاد است (۲) .

۱- حکیم ناصر خسرو یکی از ادبای با افتخار زبان فارسی است . آقای سید حسن تقی زاده در سال ۱۹۲۹ دیوان وی را چاپ و منتشر نموده است . جناب آقای تقی زاده از روی دیوان ناصر خسرو که از دیوان دو شاعر بحتری و عنصری بزرگتر است نتیجه میگیرد که بایستی در عربی هم دارای دیوانی باشد . و این فرضیه ممکن است صحیح باشد که حکیم دارای دیوان دیگری بوده است .

۲- دیوان حکیم ناصر خسرو ص ۱۷۶ .

تصنیفات دعوت

تاریخ بر این مطلب گواه است که در دوره فاطمیان تا چه اندازه بحفظ کتب و تشکیل کتابخانه‌ها میکوشیدند. علماء و فضلائى که در سایه علوم فاطمیان پرورش یافته بودند با تألیفات و تصنیفات خود کتب زیادی را بکتابخانه‌های آن زمان افزودند. در این فصل بذکر آن کتابهائی پرداخته میشود که بقلم دعاة و یا علمای دعوت نوشته شده است. دعاتی که در یمن و هندوستان بودند با وجود اوضاع نامساعد آن زمان، توانستند علوم و ادبیات فاطمیان را تا حدی از آسیب حوادث مصون دارند. در عهد امام مستعلی و امام آمر یعنی هنگامیکه خلافت فاطمیان رو بزوال بود آثار و علوم و ادبیات فاطمیان به یمن منتقل گردید، و در آنجا از طرف دعاة محافظت میشد، اگر بواسطه دورانندیشی ائمه فاطمی و هدایت آنان نمیبود امروز از ادبیات فاطمیان بهره‌ای نداشتیم. اغتشاشی که در زمان مستنصر بالله روی داد با حملات و استیلای صلاح‌الدین ایوبی اغلب آن کتابخانه‌ها یا طعمه حریق و یا به دریا ریخته شد امروز در مصر «تل الکتب» از آن خرابکاریهای ناروای تاریخی حکایت مینماید.

در یمن و هندوستان با وجود مظالمی که بر دعاة میشد باز هم در حفظ کتب میکوشیدند، و با امروز میتوانیم از آن ذخیره یعنی بقیه آن کتب گرانبها استفاده نمائیم. نه تنها علماء دعوت از آن دعاة تقدیر میکنند بلکه مورخین و مستشرقینی که از کتب ایشان استفاده نموده‌اند بکوشش و زحمات آنان در علوم مختلف معترف‌اند. کتب ذیل عبارتند از همان کتب دعوتیکه در زمان فاطمیان نوشته شده است:

۱- **داعی ابوعلی** که اسم اصلیش حسین بن احمد بن داود بن محمد بود و در چهاردهم ربیع الاول سال ۳۲۱ هجری وفات نمود. از تألیفات او کتاب مشهور «اسمات الاسلام» است که در شریعت نوشته شده و در اثبات تأویل است.

۲- **سیدنا ابو حاتم بن حمدان رازی** که وفاتش بسال ۳۲۲ هجری اتفاق

افتاده و از تألیفات وی کتاب ۱- الزینة است که راجع به جغرافیا و احوال ملل میباشد .
 ۲- اعلام النبوة که در فلسفه اسماعیلی است . ۳- کتاب الجامع که در علم فقه
 نوشته شده . ۴- کتاب الاصلاح که راجع به آن سیدنا حمیدالدین کرمانی در کتاب
 خود الرياض شرحی بر آن نوشته است .

۳- سیدنا ابویعقوب اسحاق بن احمد السجستانی که در سال ۳۳۱ هجری

در بخارا شهید شد و از تألیفات وی آنچه بجا مانده است عبارتند از : ۱- اساس الدعوة .

۲- کشف المحجوب . ۳- تأویل الشرایع . ۴- سوس البقاء . ۵- رساله الباهرة .

۶- کتاب الافتخار که مشتمل است بر ۱۷ باب : (۱) التوحید . (۲) امرالله .

(۳) الاصلین . (۴) الجدوالفتح والخیال . (۵) الحروف السبعة العلویة . (۶) الرسالة .

(۷) الوصایة . (۸) الامامة . (۹) القيامة . (۱۰) البعث . (۱۱) الثواب

والعقاب . (۱۲) ماخذ التأویل من القرآن . (۱۳) الوضوء والطهارة . (۱۴) الصلوة .

(۱۵) الزکوة . (۱۶) الصوم . (۱۷) الحج الى بیت الله . ۷- اثبات النبوة که مشتمل

بر هفت مقاله : (۱) التفاوت الموجود فی المخلوقین . (۲) وجوب الرسالة .

(۳) اثبات النبوة من جهة الاشياء الطبيعية . (۴) اثبات النبوة من جهة الاشياء

الروحانية . (۵) الانبياء كانوا متفقين فی الحقائق و كانوا مختلفين فی الظواهر .

(۶) کمیات ادوارهم وما بین کل دور و دور الآخر . (۷) عجائب الموجودات

فی القرآن والشریعت والدلائل علی اثبات نبوة محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و هر مقاله منقسم بدوازده

فصل است . ۸- الموازین که منقسم بر نوزده جزء است : باری تعالی - الامر - الکلمه -

العقل - السابق - الهیولی - النفس - العرش - الصورة - الشمس - القمر و غیره

و هر جزئی را میزان مینامند . ۹- کتاب الینایع که مشتمل بر چهل فصل میباشد در مبدء -

الامر - العقل - النفس - مقصد الخلقیه - انسان - العبادة - فرشته - الجنة - جهنم -

الکثرة والوحدة و غیره و هر فصلی بنام ینبوع نامیده میشود . ۱۰- سلم النجاة که

در مسأله نبوت و امامت بحث مینماید . ۱۱- کتاب النصره فی شرح مقاله الشيخ

الحمید فی کتاب المحصول ۱۲- المقالید فی معنی الامر ۱۳- کتاب مسیات الاحزان .

۱۴- کتاب سرائر المعاد والمعاش . ۱۵- کتاب الوعظ در اخلاقیات . ۱۶- خزینة الادله .

- ۱۷- کتاب الغرائب فی معنى الاكسیر كه بنام معرفت الاكسیرهم شناخته شده .
- ۱۸- كتاب مونس القلوب . ۱۹- رسالة فی تألیف الارواح . ۲- رساله الامن من الحیرات .
- ۴- سيدنا ابو عبدالله محمد بن احمد النسفی البرذعی كه در سال ۳۳۱ هجری با سيدنا ابو يعقوب در تر كستان شهید شد تألیفات وی عبارتند از : ۱- كتاب المحصول ۲- كتاب كون العالم ۳- كتاب عنوان الدين ۴- كتاب اموال الشرايع ۵- كتاب الدعوة المنجيه .
- ۵- سيدنا جعفر بن منصور الیمن كه تألیفات معروف وی عبارتند از :
- ۱- تأویل الزكوة . ۲- العالم والغلام . ۳- اسرار النطقاء . ۴- سرائر النطقاء .
- ۵- كتاب الفرائض وحدود الدين . ۶- كتاب الرضاع فی الباطن . ۷- تأویل سورة النساء .
- ۸- تأویل الحروف المعجمه . ۹- الشواهد والبیان فی اثبات مقام امیر المؤمنین والائمة .
- ۱۰- كتاب الكشف . ۱۱- سيرة ابی القاسم بن فرح . ۱۲- كتاب الفترات والقرانات .
- ۶- امام ابو الظاهر اسماعیل المنصور بالله كه در ۲۸ شوال سال ۳۴۱ هجری وفات نمود از تألیفات وی عبارتند از : ۱- تثبیت الامامة لمولانا علی ابن ابیطالب ۲- كتاب الوصية .
- ۷- امام ابو تمیم معد المعز لدين الله كه وفاتش در ربیع الثانی ۳۶۵ هجری اتفاق افتاد تألیفات او عبارتند از : ۱- كتاب تأویل الشريعة ۲- الرسالة الى حسن الاعصم القرمطی ۳- الروضة ۴- الرسالة الميحيه ۵- مناجات .
- ۸- سيدنا القاضي النعمان بن محمد كه یکی از مشهورترین نویسندگان دوره اقتدار وعظمت فاطمیان بود و در ماه جمادى الآخر سال ۳۶۳ وفات یافت . تألیفات مهم وی عبارتند از : ۱- كتاب الايضاح مشتمل بر ۲۲۰ جزء كه (از بین رفته) ۲- مختصر الايضاح كه (از بین رفته) ۳- كتاب الاخبار فی الفقه مشتمل بر ۱۳ جزء ۴- مختصر الآثار فیما روى عن الائمة الاطهار ۵- دعائم الاسلام فی ذكر الحلال والحرام والقضايا والاحكام ۶- منهاج الفرائض ۷- الاقتصار در فقه ۸- الارجوزة المنتخبه ۹- الاتفاق والافتراق ۱۰- كتاب المقتصر

- ۱۱- کتاب النبوع . ۱۲- شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار مشتمل بر ۱۶ فصل . ۱۳- قصیده ذات المحن . ۱۴- قصیده ذات المنن (از بین رفته) . ۱۵- کتاب مناقب بنی هاشم و مثالب بنی امیه . ۱۶- افتتاح الدعوة و ابتداء الدوله . ۱۷- تأویل الدعائم . ۱۸- اساس التأویل . ۱۹- کتاب التوحید و الامامه من خطب امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام . ۲۰- اثبات الحقائق فی معرفة توحید الخالق . ۲۱- کتاب حدود المعرفة فی تفسیر القرآن و التنبیه علی التأویل . ۲۲- کتاب فی الامامه . ۲۳- اختلاف اصول المذاهب . ۲۴- نهج السبیل الی معرفة علم التأویل . ۲۵- کتاب عبادت یوم و لیل (از بین رفته) . ۲۶- کتاب الطهارة مشتمل بر سه جزء طهارت و صلوة و خبائث . ۲۷- قصیده المختاره . ۲۸- کتاب الهمة فی آداب اتباع الائمة . ۲۹- الرسالة المصریه فی الرد علی الشافعی (از بین رفته) . ۳۰- کتاب الرد علی احمد سریج البغدادی (از بین رفته) . ۳۱- رساله ذات البیان فی الرد علی ابن قتیبه . ۳۲- دامغ الموجز فی الرد علی العتقی (از بین رفته) . ۳۳- کتاب الدعاء مشتمل بر دو جزء . ۳۴- کتاب الحلی و الثیاب . ۳۵- کتاب الشروط (از بین رفته) . ۳۶- کتاب مقامات الائمة (از بین رفته) . ۳۷- کتاب تأویل الرؤیا (از بین رفته) . ۳۸- کتاب التقریر و التعنیف لمن لم یعلم العلم و یتعاطی التعنیف . ۳۹- کتاب کیفیة الصلوة علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم (از بین رفته) . ۴۰- تربیت المؤمنین . ۴۱- کتاب التعقب و الانقیاد . ۴۲- کتاب المجالس و المسائرات المواقف و التوقعات . ۴۳- کتاب معالم الهدی که در پند و اندرز است . ۴۴- کتاب مفاتیح النعمة . ۴۵- کتاب الحروف . ۴۶- کتاب موازه التأویل- کتبی که منسوب بوی دانسته اند عبارتند از : - تقویم الاحکام - سیره الائمة - الراحة و التلی . ۹- المنصور الجوزری که در ۳۵ هجری وفات نمود و از تألیفات او سیره الاستاد جوذر در دست است .

۱- الامیر تمیم بن الامام معد المعز لدین الله که بسال ۳۳۷ هجری وفات نمود و از شعرای مشهور دوره فاطمی است و دیوان وی مشتمل بر قصیده و غزلیات و غیره میباشد .

سیدنا ابو الفرج یعقوب بن یوسف بن کلس الوزیر که وفاتش در چهارم ماه

- ذی الحجہ ۳۸۰ هجری اتفاق افتاده و از تألیفات وی کتب ذیل را باید نام برد:
- کتاب الفقه - مناسک الحج الكبير - کتاب القرائت - کتاب الادیان - کتاب آداب رسول الله - کتاب فی علم الابدان وصلاحها .
- ۱۲ - محمد بن محمد الیمانی که تألیف معروف وی کتاب سیرة جعفر الحاجب در دست است .
- ۱۳ - محمد بن زید وفاتش بسال ۳۸۶ و در عهد امام عزیز میزیسته است . از تألیفات او کتاب البلاغ میباشد .
- ۱۴ - حسن (یا محسن) بن محمد المہدی (یا شاید المیبوزی) که رساله الی جماعة اهل ری از تألیفات اوست .
- ۱۵ - سیدنا احمد بن ابراهیم (یا محمد) النیسابوری که تألیفات معروف وی عبارتند از:
- کتاب استتار الامام و تفرق الدعاء فی الجزائر لطلبه و استقامه - کتاب الموجزة الکافیة فی آداب الدعاء والحدود - کتاب الظاهرة فی معرفة الدار الآخرة که مشتمل بر هفت باب است .
- ۱۶ - داعی عبدالعزیز بن محمد بن سیدنا قاضی النعمان که ولادتش در سال ۳۵۵ هجری بود و در سال ۴۰۱ هجری بقتل رسید . از تألیفات مهم وی کتاب البلاغ الاکبر و الناموس الاعظم فی اصول الدین مشهور است .
- ۱۷ - سیدنا احمد حمید الدین بن عبدالله کرمانی تاریخ وفاتش بدرستی معلوم نیست ولی بعد از ۴۱۱ هجری اتفاق افتاده است - از تألیفات وی باید کتب زیر را نام برد :
- کتاب راحة العقل - کتاب الرياض - کتاب المصایح فی اثبات الامامه - کتاب تنبیه الهادی و المستهدی که بر ۲۸ باب و ۱۹۶ فصل تقسیم شده است . کتاب معاصم الهدی - کتاب الاصابة فی تفضیل علی صلی الله علی الصحابه - کتاب الاقوال الذهبية - کتاب الوصیة - ثلاث عشرة رسالة - رسالة النظم فی مقابلة العوالم لبعضها بعضاً - الرسالة الرضیة فی جواب من يقول بقدم الجواهر و حدث الصورة - الرسالة المضیئة فی الامر

والآمر والمأمور - الرسالة اللازمة في صوم شهر رمضان وحينه - الرسالة الروضة في الأزل والازل والازلية - الرسالة الزاهرة - الرسالة الحاوية في الليل والنهار - رساله ای به اسم البشارات بالامام الحاکم باسرالله مشتمل برچهاردہ فصل - الرسالة الواعظ - الرسالة الكافية في الرد على الهاروني الحسنی الزیدی - کتاب الخزائن في فنون علم والتأويل .
تألیفات ذیل نیز بنام سیدنا حمیدالدین ثبت شده است .

الرسالة الوحيدة في المعاد - رسالة الفهرست - کتاب میدان العقل - کتاب تاج العقول - کتاب الحدائق - کتاب النقد والالزام - رسالة اكليل النفس وتاجها - کتاب المقابس - رسالة المغاوز - الرسالة التأويلية - المجالس البغدادية والمصريه - رسالة الشعرى في الخواص .

۱۸ - داعی ابو الفوارس احمد بن يعقوب که در زمان امام حاکم میزیسته و از تألیفات وی کتاب الرسالة فی الامامه مشهور است .

۱۹ - حسین بن عامر که او نیز در زمان امام حاکم میزیسته، از تألیفات وی دیوان و کتاب الارجوزة موجودند .

۲۰ - زید بن محمد نامبرده نیز در عهد امام حاکم میزیسته و از تألیفات وی المکنونه که در دو جزء تنظیم شده و معروف است .

۲۱ - سیدنا هبة الله المؤید فی الدین الشیرازی متوفی بسال ۴۷ هجری و از تألیفات وی کتب ذیل معروفند: المجالس المؤیدیه که در هشت جلد تنظیم شده و دارای هشتصد مجلس میباشد - دیوان مشتمل بر قصائد - السیره المؤیدیه که سرگذشت وی از ۴۲۹ تا ۴۵۰ را شامل است - شرح المعاد - کتاب الايضاح والتبصیر فی فضل يوم الغدير که در دو باب است - الابتداء والانتهاء - جامع الحقائق فی تحریم اللحوم والالبان - نهج العبادة - المسأله والاجوبه - نهج الهداية للمهتدين - بنیاد تأویل - المسائل السبعون (کتاب اخیر الذکر بفارسی ترجمه شده و مترجم مینویسد : « این کتابی است ترجمه کردش بنده خداوند زمان فرمان گذار و سخن گوئی از در سرای خویش بدستوری یار خدای سخن گوینان آن راهجویان الامام المستنصر بالله

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه وعلی آباءه الطاهرين وابتائه الاکرمین واز زبان تازی این کتاب را پیاری زبان گزارش کرد»).

۲۲- سیدنا المکر بن علی بن محمد الصلیحی که صاحب کتاب حدیثه الارواح است .

۲۳- سیدنا شهریار بن الحسن که در عهد مستنصر بالله میزیسته و داعی الدعای فارس و کرمان بوده و از تألیفات وی کتب زیر موجودند :
رسالة فی معنی قول الله تعالی إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا - رساله فی الرد علی من ینکر العالم الروحانی - قصیده .

۲۴- سیدنا بدر الجمالی که در دوره امام مستنصر بالله میزیسته و صاحب قلم و شمشیر هردو بوده و در سال ۴۸۸ هجری وفات نموده و کتاب مشهور المجالس المستنصریه که مشتمل بر ۳۵ مجلس است از تألیفات او است .

۲۵- حسن بن محبوب که در عهد امام مستنصر بالله میزیسته و از شعراء درباری بوده و دیوانی مشتمل بر قصائد در وصف امام مستنصر بالله و غیره از او باقی است .

۲۶- سیدنا ناصر خسرو که تمام تألیفات وی بزبان فارسی است و وفاتش بسال ۴۸۰ هجری اتفاق افتاده و از تألیفات وی: دیوان- روشنائی نامه- سعادت نامه- وجه الدین- زاد المسافرین- سفرنامه - دلائل المتحیرین- خوان الاخوان- مصباح- مفتاح- دلائل- گشایش و رهایش مشهورند . کتب زیر را نیز باونسبت داده اند اما در این خصوص یقین حاصل نیست : کنز الحقائق - هفت باب- اکسیر اعظم - قانون اعظم - دستور اعظم- کتاب المستوفی- تفسیر قرآن - مرآة المحققین- رساله در جواب نود و یک فقره- بستان العقل - رساله آفاق و انفس - ارشاد السالکین- رساله در دعوت روحانیون و تسخیر کواکب- اصول ادب- شش فصل سیدنا ناصر- گوهر ریز .

۲۷- سیدنا یحیی بن لثمک بن مالک متوفی در ۲۸ ماه جمادی الاخر سال ۵۲۰ هجری و صاحب فی بیان الارض ما علیها من معادن است .

۲۸- امام ابوعلی منصور الامر باحکام الله متوفی در سوم ماه ذی قعدة ۵۲۴ هـ

هجری و صاحب دو کتاب یکی بنام رساله الهدایة الامریة و دیگری بنام ا کلمة می باشد .

۲۹- سیدنا محمد بن علی بن ابی یزید که در عهد امر میزیسته و از تألیفات وی

کتاب المطبخ - و ضیاء العقول - و اشعار فی معرفة النفس مشهور است .

۳۰- سیدنا ابوالبرکات بن بشر الحلبی که کتاب مجالس الحکمة وی

معروف است .

۳۱- سیدنا الخطاب بن حسن بن ابی الحفاظ الهمدانی از داعی الدعاء شهر

یمن و متوفی در ماه صفر ۳۳۰ ه و صاحب تألیفات زیراست :

کتاب النفس مشتمل بر سه باب در معرفت النفس و ظهور النفس و وجود النفس -

کتاب منیرة البصائر مشتمل بر ده باب که عبارتند از توحید - امامة - ناطق - اساسیت و وصایت -

نقل و معاد - استماله - ثواب و عقاب - عدل - هبوط الی دار العمل و صعود و ارتقاء - کتاب

النعیم - رساله فی بیان اعجاز القرآن - کتاب غایة الموالید - دیوان که مشتمل بر ۳ قطعه

و قصیده است - قصیده التیمییه که در آن از فضائل حضرت علی امیر المؤمنین علیه السلام است .

قرائت و تفسیر

علم قرائت و تفسیر از همان اوائل اسلام در مصر جاری بود ولی در زمان فاطمیان ترقیات درخشانی نمود که در نتیجه توجّهات آنان بود. قرائت قرآن در ابتدا و اختتام هر مجلس و محفلی از ضروریات بود و بقراء قرآن انعام و جوایز داده میشد که همین امر موجب ازدیاد عدّه قراء و توجه مردم بقرائت قرآن شد. اغلب قراء از طرف امام بدریافت جوایز مفتخر میشدند. فاطمیان با وجود عقیده‌ای که بباطن قرآن داشتند نسبت بطواهر قرآن هم نهایت اهتمام بخرج میدادند و در تمام مساجد و مجامع برای قرائت و تفسیر قرآن وسایلی فراهم کرده بودند که هر روزه بر تعداد مفسرین و قراء افزوده میشد. یکی از وظایف ائمه فاطمیان قرائت قرآن بود بطوریکه نحوه قرائت آنان بنام قرائت اهل بیت نامیده میشد. علاوه بر آن اغلب دعاة حافظ و قاری قرآن بودند. سیدنا قاضی النعمان اغلب تصانیف خود را به آیات قرآنی ابتداء مینماید و هم چنین از آیات استدلال و شاهد کلام می‌آورد. سیدنا مؤید شیرازی نیز در تمام نوشته‌هایش و مخصوصاً در کتاب «المجالس» خود از آیات قرآنی دلیل می‌آورد. ابن منجب صیرفی در کتاب «دیوان الرسائل» خود مینویسد که یکی از شرایط ریاست دیوان انشاء نگاری آن بود که حافظ قرآن باشد و نیز احاطه بر علم تفسیر و معانی داشته باشد. فاطمیان علاوه بر تأویل باطنی قرآن بحفظ ظواهر آن نیز همت میگماشتند. در کتاب «اساس التأویل» و تأویل الدعائم و «المجالس المستنصریه» و «المجالس- المؤیدیه» آیات بسیاری از قرآن بطور مفصل تفسیر شده است. این کتب از جمله تألیفاتی است که مخصوص علم تفسیراند در صورتیکه در اغلب کتب تأویل هم مقدمه‌ای از تفسیر و بیان ذکر شده است. اغلب دعاة با علومیکه از ائمه کسب مینمودند آیات قرآن را نیز تفسیر میکردند. امام معز بقاضی النعمان امر کرد که آن آیاتی را که بیشتر مورد نصیحت و راهنمایی جامعه بود تفسیر و توضیح نماید. قاضی النعمان بر حسب فرموده امام عمل نمود بطوریکه بقدری مورد توجه امام واقع گردید که او را جایزه و انعام

کرامت فرمود. این امر خود موجب تشویق قاضی النعمان شد و در این کار بیشتر توجه و صرف وقت نمود تا بجائی که فقط تفسیر سوره «المائدة» را در ششصد صفحه نوشت. از همین مثال روشن است که ائمه کرام تا چه حد به علوم قرآنی و آداب دین مبین اسلام توجه داشتند. علاوه بر این در عهد فاطمیان قراء و مفسرین دانشمندی وجود داشتند که از خود کتب و تألیفاتی در علم قرائت و تفسیر باقی گذاشته اند. عبدالعزیز علی بن محمد بن اسحاق البصری که بنام «ابن الامام» مشهور است یکی از قاریان معروف زمان خود بوده است. نامبرده علوم را از ابوبکر بن عبدالله بن مالک آموخت و سپس دانشمندان بزرگی مانند طاهر بن غلبون و مکی ابن ابی طالب از محضر او استفاده مینمودند. وفاتش در سال ۳۸۱ هجری اتفاق افتاد (۱) صاحب کتاب «شذرات الذهب» مینویسد که محمد بن زبان و ابن قریه و ابوبکر بن سیف از شاگردان او بودند (۲).

ابوبکر الادفوی محمد بن علی بن احمد المصری یکی از قاریان و نحویون زمان خود بود نامبرده از ابوجعفر النحاس نحوی (۳) و ابوعالم المظفر علوم قرآن را فرا گرفت و رئیس قراء و علماء زمان خود در مصر بود کتاب تفسیر «الاستفتاء فی علوم القرآن» را در یکصد و بیست جلد تألیف کرد و در ربیع الاول سال ۳۸۷ هجری وفات نمود (۴) سیوطی سال وفاتش را ۳۸۸ هجری نوشته است (۵).

فارس بن احمد بن موسی بن عمران از قاریان بنام بود. تألیف وی در علم قرائت بنام «المنشاء فی القرائة الثمان» معروف است. وفاتش را در سال ۴۰۶ هجری نوشته اند (۶). عبدالجبار بن احمد الطرطوسی از قراء معروف زمان خود بود و نیز سمت استادی بر ابوالظاهر اسمعیل داشت. کتاب «المجتبی فی القراء آة» تألیف او در علم قرائت از کتب معروف است. وفاتش در ۴۰۲ هجری اتفاق افتاده است (۷).

ابوالحسن علی بن ابراهیم از قراء و علمای زبردست زمان خود بوده و از ابوجعفر النحاس و بعضی از علمای مغرب زمین کسب علم نموده و شاگردان بسیاری هم

۱- حسن المحاضرة ۱/۲۸۰ - ۲ - شذرات الذهب ۲/۱۰۱ - ۳ - ادب الکتاب

۴ - شذرات الذهب ۲/۱۰۱ - ۵ - حسن المحاضرة ۱/۲۸۰ - ۶ - حسن المحاضرة ۱/۲۸۶

۷ - حسن المحاضرة ۱/۲۸۷

داشته است. تألیفات وی زیاد و از آن جمله اند: ۱- البرهان فی تفسیر القرآن مشتمل بر سی جلد ۲- علوم القرآن که در ده جلد تنظیم شده ۳- کتاب الموضح فی النحو که اسماعیل بن خلف الصقلی المقرئ که از شاگردان او بوده است در کتاب خود بنام « اعراب القرائة » از آن یاد میکند. وفاتش بسال ۳۰۴ هجری است^(۱). از حافظ سلفی روایت شده است^(۲) که عثمان بن علی بن عمر السرقوسی الصقلی یکی از ماهرین علم نحو و لغت بوده و نامبرده از شاگردان ابن الفحام و دارای تألیفات زیاد است.

۱- ابن خلکان $\frac{۱}{۳۳۳}$ ۲- یاقوت الحموی $\frac{۶}{۱۶۵}$

حدیث

ائمه فاطمی همانطور که بعلم قرائت و تفسیر توجه داشتند برای صحت و سقم احادیث هم اهتمام میورزیدند از این رو آنچه را که دعای مینوشتند بدقت ملاحظه مینمودند. سیدنا قاضی النعمان در کتاب شرح الاخبار خود احادیثی را که مورد تصدیق امام واقع شده است درج نموده و از احادیثی که صحت و سقم آنها معلوم نبوده اند صرف نظر کرده است مثلاً بعضی از روایاتی که در شان حضرت علی علیه السلام گفته شده بود بواسطه در دست نبودن سند صحت آنها از درج در کتاب خودداری نموده است. در کتاب دیگر خود بنام «المناقب والمثالب» فقط بروایات صحیح و احادیث معتبر پرداخته است. در کتاب «دعائم الاسلام» خود نیز فقط بد ذکر آن احادیث و روایاتی که با آیات قرآنی تطبیق شده اشاره نموده است. در زمان سلطنت فاطمیان محدثین فرق دیگر هم در راه اشاعه علم حدیث، خدمات بزرگی انجام داده اند. ابوبکر محمد بن علی بن حسن مصری که در سال ۲۸۲ هجری تولد یافته از زبان نسائی و ابوعلی حدیث های معتبر اخذ نموده و وفاتش در سال ۳۶۹ هجری بوده است. از معاصرین وی حسن بن رشیق ابوبکر محمد العسکری مصری هم از نسائی روایت میکند. بعداً دارقطنی و عبدالغنی بن سعید از او نقل حدیث میکنند. ابن الطحان در تاریخ خود مینویسد که: «من کسی را دانشمندتر از او در علم حدیث ندیده ام». حسن بن رشیق در سال ۲۸۳ هجری متولد و در سال ۳۷۰ هجری وفات نمود.

ابوالفتح عبدالواحد بن محمد معروف به ابن مسرور البلخی نیز از محدثین زبردست بود. وی از ابن سعید بن یونس نقل میکند و عبدالغنی ابن سعید هم از او نقل روایت میکند. نامبرده پس از مدت طولانی که در مصر بود در سال ۳۷۸ هجری وفات نمود.

ابو محمد عبدالغنی بن سعید الازدی در سال ۳۳۳ هجری متولد شد و بعد از

پنج سال یعنی در سال ۳۳۸ پدرش وفات نمود ، نامبرده از حمزة بن محمد معروف به ابوالقاسم الکنانی المصری و ابوبکر محمد العسکری و ابن مسرور البلیخی و دارقطنی نقل حدیث میکند . از دارقطنی پرسیدند که در علم حدیث کسی را فاضل دیده‌ای یا نه ؟ جواب داد که جوانی را در مصر سراغ دارم که آتش پاره ایست و به نام عبدالغنی معروف است . هنگامیکه دارقطنی از مصر کوچ میکرد به مشایعینی که از رفتن او اظهار تأسف نمودند تسلی میداد که من جانشینی مثل عبدالغنی برای شما میگذارم . عبدالغنی کتابی به نام « المؤلف والمختلف » نوشت و به خدمت دارقطنی آورد . دارقطنی باو گفت بخوان ، جواب داد چگونه بخوانم و حال آنکه این علوم از طرف خود شماست ، دارقطنی فرمود که در جمع آوری متفرقات خدمت بزرگی را انجام داده‌ای ، ^۱ همیشه دارقطنی میگفت که مانند عبدالغنی علامه‌ای پیدا نشده است ^۲ .

این محدث شهیر با ابواسامة جناده عالم علم لغت و ابوعلی الانطاکی که در قرائت قرآن به نام بود ، روابط دوستانه داشته است . این سه نفر همیشه در دارالعلم دور هم جمع میشدند و به نقل احادیث میپرداختند . امام حاکم نسبت به آنان مهربان و علاقه‌مند بود و هنگامی که بنای جامعه الازهر را گذاشت عبدالغنی را به سرپرستی آن گمارد . کتاب المؤلف والمختلف او در سال ۱۳۲۶ هجری در هندوستان بطبع رسید . نامبرده در ماه صفر ۹ . ۴ دارقطنی را وداع گفت . ^۳

در اواخر خلافت فاطمیان یکی از مشهورترین محدثین به نام حافظ السلفی که بسیار پرهیزکار بود و در علم حدیث و روایت نیز دست داشت پدید آمد ^۴ . و برای کسب علم وجستجو احادیث صحیح به اغلب ممالک اسلامی سفر نموده و با فضلا و شایخ ملاقات کرده از محضرشان بهره کافی میبرد . در بیشتر مسافرتها با پای

۱ - ابن خلکان $\frac{۱}{۳۰۵}$ ۲ - النجوم الزاهرة $\frac{۴}{۴۴۴}$ ۳ - النجوم الزاهرة $\frac{۴}{۱۷۹}$

۴ - حسن المعاصرة $\frac{۱}{۳۰۰}$

پیاده طی مسافت مینمود^۱ . در بغداد در خدمت ابوالحسن الهراس علوم فقه را تحصیل کرد و از خطیب تبریزی علم لغت آموخت . سپس به دمشق رفت و از علمای آنجا نیز استفاده نمود . آخر الامر در سال ۵۲۱ هجری به شهر اسکندریه رفت و در آنجا اقامت دائم اختیار نمود و مردم از دانش و فضل او مستفیض میشدند . در سال ۵۴۶ هجری هنگامیکه در اسکندریه وزیر عادل ابوالحسن علی بن السلار مدرسه‌ای بنا کرد ، امور اداره مدرسه را به او سپرد^۲ . از مسافت‌های بعیده مردم برای شنیدن احادیث به نزد او میشتافتند . جمال‌الدین عبدالرحمن بن حفص الصفرای الاسکندری و حافظ ابوالحسن علی بن فاضل السوری و حافظ شرف‌الدین اسکندری و غیره از شاگردان او بودند . هنگامیکه ابوحامد الغزالی به اسکندریه رفت در خصوص بعضی از احادیث با او بحث نمود . تصنیفات وی زیاد است و دارای ذوق شعر و ادب هم بوده به طوریکه بعضی از اشعار او تا بحال باقیمانده است . وفاتش بسال ۵۷۶ هجری اتفاق افتاد و عمر او را بیش از یکصد و پنچ سال گفته‌اند .

نام اصلی محمد بن العربی الاندلسی ، حافظ ابوبکر محمد بن عبدالله بوده است . نامبرده به مصر و اسکندریه سفر نموده و با علمای حدیث بحث مینمود . محدثین مصری اغلب احادیث را از او نقل میکنند . در سال ۴۹۳ هجری به وطن اصلیش اندلس مراجعت نمود^۳ . ابوالفضل محمد بن طاهر المقدسی برای تحقیق در حدیث مسافرت‌های زیاد به حجاز و شام و مصر و ایران نموده است . وفاتش در سال ۵۰۷ هجری در بغداد اتفاق افتاده است^۴ .

۱ - النجوم الزاهره $\frac{۱}{۸۷}$ ۲ - ابن خلکان $\frac{۱}{۳۱}$ ۳ - ابن خلکان $\frac{۱}{۴۸۹}$
 ۴ - ابن خلکان $\frac{۱}{۴۸۱}$

فقه

ترقی علم فقه در زمان فاطمیان قابل توجه و تمجید است . کتبی که در این علم در دوره فاطمیان نوشته شده بی نظیر و گرانبها است .

سیدنا قاضی النعمان یکی از فقهای نامی آن عهد است که کتاب او به نام - « دعائم الاسلام » نه فقط مورد استفاده شیعه اسمعیلیه بلکه مورد توجه شیعیان اثنی عشری هم هست . مذهب اسلام بدون شک یک مجموعه دستور حیات روحانی و زندگی است لیکن تا آنموقع کتابی نبود که آن دستورات آسمانی را به طور تفصیل توضیح داده و احکام قرآن را شرح دهد . کتاب « دعائم الاسلام » خدمات گرانبهائی به عالم اسلام نموده است . در این کتاب احادیث و سنت را به خوبی تشریح و وظایف و عبادات را بیان مینماید . احادیث و سنت در تفسیر قرآن اهمیت زیاد دارد و به سبب آن است که کمال عظمت قرآن را درک میتوان کرد ائمه فاطمی علم را از - خاندان نبوت به ارث داشتند . این کتاب سیدنا قاضی النعمان و سایر تألیفات او به خوبی ثابت مینماید که قرآن به خودی خود یک دستور جامع و سایر احکام سنت توضیح بر آن است . به طوریکه جدا شدن قرآن از احکام سنت نبوی غیر ممکن است .

سیدنا القاضی النعمان در زیر نظر امام قرآن را اصل قرار داده و با کمک احادیث و روایات به طوری احکام فقه را استنباط نمود که بعدها علماء دعوت از کتاب « دعائم الاسلام » در تألیفات خود استفاده بسیار نمودند چنانکه شیخ ابراهیم سیفی از باب النکاح آن کتابی به نام کتاب « النجاح فی معرفة احکام النکاح » نوشت . کتاب سیدنا در دو جلد است که در موضوعهای ولایت، طهارت، صلوة، زکوة، جهاد، حج، نکاح، و طلاق و غیره نوشته شده است . کتاب دیگری بنام « الايضاح » دارد که در ۲۲ جلد تنظیم شده است . مختصر همین کتاب به نام « مختصر الايضاح » مشهور است . علاوه بر

این دو کتاب کتاب الینبوع ، مختصر الآثار ، کتاب الطهارة ، کتاب المقتصر ، کتاب الاتفاق والافتراق از اوست .

علاوه بر سیدنا قاضی النعمان دو فرزندش به نام ابوالحسین علی و ابوعبدالله محمد در رکاب امام معز از مغرب به مصر آمدند و بعد از فوت پدر این دو پسر یکی بعد از دیگری منصب قضاوت یافتند . ابن خلکان میگوید که قاضی ابوالحسین علی عالم متبحر در فقه و ادب و شعر بود ، مسیحی مورخ مشهور در تاریخ خود اشعار را از او نقل میکند . همچنین ابومنصور ثعالبی در کتاب یتیمه الدهر ، اشعار چندی از او درج نموده است . وفاتش در ششم رجب ۳۷۳ هجری واقع گردید و بر جنازه او امام عزیز نماز گزارد . بعد از وفات قاضی ابوالحسین علی برادرش قاضی ابوعبدالله محمد به جای او نشست . امام عزیز برای او نوشت که اکنون منصب قضاوت بعد از برادر بتو محول میگردد و همیشه این منصب در خانواده شما باقی خواهد بود .^۱ قاضی ابوعبدالله خواهرزاده خود حسین بن علی را معاون خویش قرار داد . ابن خلکان مینویسد که قاضی محمد به اخلاق فاضله آراسته و در علوم فقه ماهر بود .^۲ ابن زولاق مورخ مینویسد که من به آن جاه و جلال که قاضی محمد را دیدم هیچ قاضی دیگر را نه در مصر و نه در عراق دارای آن عظمت و جلال ندیدم^۳ ، مردی بود صاحب زهد و تقوی ، شاعر معروف آن زمان عبدالله بن حسن جعفری سمرقندی در اشعار خود او را مدح میکند . وفاتش در تاریخ چهارم صفر ۳۹۹ هجری واقع شد و امام حاکم بر جنازه اش نماز خواند . بعد از وفات قاضی ابوعبدالله محمد خواهرزاده اش قاضی ابوعبدالله حسین به منصب قضاوت تعیین شد^۴ . نامبرده در علم فقه ید طولائی داشت و وی اولین قاضی بود که دارای مرتبه دعوت نیز بود و مجالس تأویلیه را خودش قرائت میکرد . در سال ۳۹۵ هجری در عهد امام حاکم بقتل رسید . بعد از او عبدالعزیز ابن محمد بن نعمان صاحب منصب قضاوت شد و وی در فقه مهارت

۳ - ابن خلکان $\frac{۲}{۱۶۸}$

۲ - ابن خلکان $\frac{۲}{۱۶۸}$

۱ - ابن خلکان $\frac{۲}{۱۶۷}$

۴ - الکندی س ۹۶

تام داشت . کتاب البلاغ الاکبر و الناموس الاعظم فی اصول دین از اوست . ضمناً متصدی دارالعلم نیز بود . کتاب «اختلاف اصول المذهب» را که از تألیفات جدش سیدنا قاضی النعمان بود تدریس مینمود . او در سال ۱۰۴ هجری بقتل رسید .

علاوه بر این فقهای مشهور در دوره فاطمیان فقهای دیگری نیز میزیستند مانند سیدنا یعقوب بن کلس که در علم فقه کتب «مختصر الفقه» و «الرسالة الوزیریه» از اوست ، تألیفات دیگری هم در علوم فقه در آن زمان شده است که کمال و عروج علم را در آن عهد میرساند .

ائمه فاطمی در راه علم و هنر هرگز تعصب به خرج نمیدادند به طوریکه در سایه عدالت آنان علاوه بر علمای اسمعیلی فضیلابی چندی از شیعه اثنی عشری و سنی هم به اوج عظمت و شهرت رسیدند . قائد و سردار معروف جوهر هنگامیکه به مصر وارد شد آزادی مذهب را اعلام نمود . در زمان فاطمیان نه فقط مسلمانان بلکه عده‌ای از یهود و نصاری نیز به مناصب عالییه رسیدند . هر چند که فاطمیان در امر دعوت بسیار همت میگماردند مع هذا کسی را مجبور به قبول این طریقت نمیکردند ، اگر آنها با پیروان مذاهب دیگر با سختی و فشار رفتار میکردند هرگز علماء و فضیلابی شافعی و مالکی به مصر نمیآمدند . امام معز وقتی مصر را فتح کرد قاضی القضاة مصر آنجا را به نام ابوطاهر در مقام خود باقی گذارد . در صورتیکه اگر طبق رویه فاتحان میخواست رفتار کند سببایستی او را برکنار کرده و سیدنا قاضی النعمان را بجای او بگمارد .

همین تثبیت ابوطاهر در مقام خود میرساند که دولت فاطمی تاچه اندازه نسبت به مذاهب سایر فرق احترام میگذاشته است . امام حاکم برای تدریس فقه مالکی مدرسه‌ای نیز تأسیس نمود و در جامع ازهر هم به علما و فقهای مذاهب دیگر از قبیل حنفی ، حنبلی ، مالکی و غیره اجازه تدریس و بحث‌های علمی داده و همچنین به آنها مانند علمای دیگر مقرری سی پرداخت . امام ظاهر نیز مانند پدرش تدریس اهل سنت را آزاد ساخت . در جامع ازهر و دارالعلم همیشه مجالس مناظره و مباحثه

تشکیل میشد. در نتیجه همین رفتار ائمه فاطمی بود که علمای بزرگ شافعی و مالکی از سایر بلاد اسلامی مهاجرت کرده و رو به مصر آوردند.

قاضی ابوالفضل محمد بن احمد بن عیسی از بغداد به مصر آمد
فقهای شافعی و در آنجا اقامت گزید و هزاران شاگرد را تعلیم داد و در سال ۴۴۱ هجری فوت نمود^۱.

ابوالقاسم نصر بن بشر بن علی از علماء و محققین فقه شافعی بود که در سال ۴۷۷ هجری درگذشت^۲. قاضی ابوالحسن علی بن الحسین الموصلی الخلعی در سال ۴۰۵ هجری در مصر متولد شد و در علم فقه ماهر و دارای تألیفات بسیار بود.

ابونصر احمد بن حسن شیرازی تألیفات او را در بیست جلد جمع آوری و نام آنرا «الخلعیات» گذاشت، او هرچند یکی از علمای به نام فقه شافعی بود در سال ۴۰۵ هجری منصب قضاوت فاطمیان به وی محول شد و در سال ۴۹۲ هجری دارفانی را وداع کرد، مسجد خلعی در «قرافه» منسوب باوست^۳.

ابوالفتح سلطان بن ابراهیم بن مسلم المقدسی از علمای فقه و از شاگردان شیخ نصر مقدسی بود. در سال ۴۴۲ هجری در بیت المقدس متولد شد و سپس به مصر آمد و در آنجا در سال ۵۱۸ وفات نمود^۴.

ابوالحجاج یوسف بن عبدالعزیز بن علی المیورقی از علمائی بود که در شهر اسکندریه اقامت داشت. در کتاب خود اختلافات بین فقها را توضیح و استدلال کرده است و فاتهش در سال ۵۲۳ هجری بود^۵.

علی بن جمیع بن نجا المخزومی مصری مؤلف کتاب الذخایر از شاگردان سلطان بن ابراهیم میباشد. او باوجود اینکه دارای مذهب شافعی بود در سال ۵۴۷ هجری

۳- حسن المعاضره ۱/۲۴۸

۲- حسن المعاضره ۱/۲۴۷

۱- حسن المعاضره ۱/۲۴۷

۵- حسن المعاضره ۱/۲۴۸

۴- حسن المعاضره ۱/۲۴۸

به منصب قضاوت رسید و در سال ۵۰ هجری وفات نمود^۱. از جمله تألیفات او کتاب « ادب القضاء » و کتاب « الجهر بسمله » است.

ابو محمد عبدالله بن رفاعه بن غدیر السعدی مصری قاضی شهر جیزه و از معاصرین قاضی خلعی بود و در سال ۵۶۱ هجری وفات کرد^۲.

قاضی القضاعی با وجود اینکه از پیروان مذهب شافعی بود مقام سرپرستی اداره انشاء را به او واگذار نموده بودند. اینها مطالبی است که عدالت و مساوات دولت فاطمی را کاملاً روشن میسازد. نامبرده دارای دو تألیف یکی بنام « فی مناقب - الامام الشافعی و الاخبار » و دیگری کتاب « الشهاب فی فقه الشافعیه » است^۳.

محمد بن سلیمان که مشهور بابوبکر النعال است از فقهای

فقهای مالکی

مشهور مالکی بود و شاگردان زیادی را تعلیم داده و در سال

۳۸۰ هجری وفات نمود.

ابوالقاسم الجوهری عبدالرحمن بن عبدالله الغافلی صاحب کتاب « مسند -

الموطاء » از اهالی مصر بود و در ماه رمضان ۳۸۰ هجری وفات نمود^۴.

عبدالوهاب بن علی یکی از علمای زمان خود بود به طوریکه صاحب تاریخ

بغداد مینویسد در علم فقه مالکی از او فاضلتر کسی نبوده، در اوائل عمر در بغداد

به حال فلاکت و پریشانی به سر میبرد و عاقبت الامر به مصر آمد و از طرف ائمه فاطمی

مورد تکریم و احترام شایسته واقع گردید و در سال ۴۲۲ هجری به سرای جاوید شتافت.

عبدالجلیل بن مخلوف المقلی از فقهای مشهور مالکی بود و چهل سال در مصر

صاحب محضر و فتوی بود و فاتهش در سال ۴۵۹ هجری اتفاق افتاد.

علی بن الحسن بن محمد بن عباس الفهری از علمای فقه بود و کتاب « فضائل

الممالک » از تألیفات اوست.

۱ - حسن المعاضره ۱/۳۳۸، ابن سیره ص ۹۵ - ۲ - حسن المعاضره ۱/۳۳۸، ابن سیره ص ۹۵

۳ - ابن خلکان ۱/۴۶۳ - ۴ - حسن المعاضره ۱/۳۵۶ - ۵ - حسن المعاضره ۱/۳۵۶

ابوبکر الطرطوسی محمد بن الولید که از اهالی اندلس بود و برای کسب علم به سمالک عراق و شام مسافرت نمود و آخر الامر در شهر اسکندریه اقامت دائمی گزید . مأمون البطائیجی که سمت وزارت داشت او را تکریم مینمود و کتاب «سراج الملک» از تألیفات اوست و وفاتش در سال ۵۲۵ هجری اتفاق افتاد . از شاگردان مشهور طرطوسی ، سندی ابن عفان بن ابراهیم الازدی است که بعد از استاد به جای وی نشست وی کتاب «شرح مدونه» را نوشت ، وفاتش در سال ۵۴۱ هجری بود .

لغت و نحو

در زمان فاطمیان علم نحو و لغت هم مانند سایر علوم ترقی شایانی نمود. در آن ایام ائمه فاطمی بطور کلی کعبه آمال دانشمندان و فضلا بودند که از بلاد دور دست دانشمندان برای کسب علوم بآنها روی میآوردند.

امام معز یک عالم نحوی بود، کتاب «المجالس والمسائرات» دلیل بر این گفته است. علاوه بر لغات عربی لغاتی از زبانهای سودانی و بربری و لاتینی نیز در آن دیده میشود که دلیل بر فضل نویسنده و گواه بر آن است که بر این زبانها نیز تسلط کامل داشته است.

کتاب «الزینه» بهترین کتابی است که در علم لغت بوسیله سیدنا ابوحاکم رازی نوشته شده است.

این کتاب موقعی که بنظر امام قائم رسید بسیار مورد توجه واقع شد. ابتدای کتاب با حمد و صلوات شروع میشود و سپس به فضیلت زبان عربی میپردازد^۱.

در این کتاب لغت در پیرامون اسماء الله وصفات خدا و اصطلاحات فقهی بطور تفصیل بحث مینماید و برای هر کلمه از استادان علم لغت شاهد میآورد. این کتاب نه فقط از علم لغت بلکه راجع بعلوم دیگر هم که در حقیقت مطابق ذوق هر طبقه از شعراء و ادباء و نویسندگان و وعاظ است، بحث مینماید.

سیدنا قاضی النعمان نه تنها یک عالم فقه بود بلکه در علم نحو و لغت هم مهارت و ید طولانی داشت.

در کتاب اساس التأویل «تأویل الدعائم» او این مطالب بخوبی واضح است که نامبرده در کلام عرب ید طولانی داشته است. و همچنین در کتاب «شرح الاخبار»

او و شرحی که راجع بخطبه های حضرت علی علیه السلام نوشته است لغوی بودن او را کاملاً ثابت مینماید .

تألیفات سیدنا قاضی النعمان مورد تصدیق و تصحیح امام معز واقع گردید^۱ سیدنا مؤید شیرازی نیز از ادباء و انشاء نویسان زمان خود بود . از کتاب المجالس المؤیدیه و السیرت المؤیدیه آشکاراست که نامبرده بادقت بمعانی عبارات مطالب را تاچه اندازه سلیس و روان نوشته است . علاوه برعربی در زبان فارسی نیز تسلط داشته و کتاب اساس التأویل را بفارسی ترجمه نموده است . شاعر معروف زبان فارسی ناصر خسرو علوی از شاگردان اوست .

بهمان قسمی که دربین فلاسفه و فضلا مجالس مناظره و مباحثه برپا میشد دربین لغویون و نحویون نیز آنگونه مجالس دائر میگرددید^۲ .

در دارالعلم میان ادبائی مانند جنادة الهروی ، حافظ عبدالغنی و ابواسحاق علی بن سلیمان اغلب میان آنها مباحثاتی جریان داشت .

فاطمیان باندازه ای بعلم لغت و نحو اهمیت میدادند که بجز افراد نحوی کسی را در اداره انشاء نگاری نمی پذیرفتند و هیچ نوشته بدون ملاحظه آنان منتشر نمیشد ، علمای علم لغت و نحو در زمان فاطمی بسیار بودند . از آنجمله ابو عبدالله محمد بن جعفر تمیمی است که از طرف امام مأمور شد کتابی را تألیف کند که در آن حروف معجمه مطابق حروف عوامل نحوی باشد .

طرز نگارش این کتاب، بخصوص بخود او بود و تا کنون هم کسی نتوانسته است آنرا تقلید نماید . ابن خلیکان مینویسد که نویسندة آن معاصرین را مات و متأخرین را واله کرده است .

تألیف مشهور او کتابی است بنام « کتاب الجامع فی اللغة » و وفاتش در سال ۴۱۲ هجری اتفاق افتاد^۳ .

علی بن احمد المهبلی یکی از دانشمندان علم لغت و از مقربان امام معز و امام عزیز بود .

۱- کتاب التوحید والامامة فی شرح خطب امیر المؤمنین علیه السلام ص ۱۱ .

۲- بغیة الوعاة ص ۲۱۳ . ۳- ابن خلیکان ج ۱ ص ۵۱۳ .

شاعر معروف متنبی در زمان او سبزیست و با او هم کلام بود . کتابی بر رد کتاب «المقصود والممدود» نوشت^۱ .

علمای مصری روایات چندی از او نقل میکنند . ابویعقوب یوسف بن یعقوب سجزی و پسران او از شاگردان وی بودند . وفاتش در سال ۳۸۵ هجری اتفاق افتاد^۲ . ابوالحسن طاهر بن احمد بن بابشاد از نحویون زمان خود و تصحیح نگارشات در اداره نویسندگی بعهدہ او بود . در زمان المستنصر بالله سبزیست و از دربار مقرری دریافت مینمود .

از تألیفات مشهور او : ۱- المقدمة المشهورة و شرحها ۲- شرح الجمل للزجاجی ۳- شرح کتاب الاصول ابن سراج . در علم نحو نیز کتابی در ۱۵ جلد بنام تألیف الفرقه نوشته است .

این کتاب در میان شاگردان او دست بدست میگردید و مطالعه آنرا بشاگردانش توصیه نموده بود . بابشاد در آخر عمر گوشه عزلت اختیار کرد و در سال ۶۹۴ هجری وفات نمود^۳ .

علی بن جعفر بن علی اسعدی معروف بابن القطاع الصقلی یکی از ماهرین علم لغت بود و موقعیکه بمصر آمد مورد احترام وزیر افضل بن بدر الجمالی واقع و بتدریس ادبیات عرب مأمور گردید .

تألیفات او عبارتند از : ۱- کتاب الاسماء فی اللغة ۲- کتاب الافعال در سه جلد ۳- تاریخ صقلیه ۴- کتاب الدررة الخطیره فی شعراء جزیره در کتاب اخیر الذکر اسامی یکصد و هفتاد نفر از شعراء صقلیه را ذکر میکند و بیست هزار بیت شعرا ز آنها شاهد آورده است .

در ماه صفر ۵۱۰ هجری وفات یافت و در نزدیکی امام شافعی بخاک سپرده شد^۳ . علماء دیگر نیز در علم نحو و لغت سبزیستند که اسامی آنها بقرار ذیل است :

۱- ادب مصر الاسلامیه ص ۶۹ . ۲- بغیة الوعاة ص ۳۲۸ و معجم الادباء ج ۱۲ ص ۲۲۴ و انباء الروایة ج ۴ ص ۴۶۴ . ۳- النجوم الزاهرة ج ۵ ص ۱۰۵ و ابن خلیکان ج ۱ ص ۲۳۵ و بغیة الوعاة ص ۲۷۴ .

۱- محمد بن احمد البازودی ۲- محمد بن احمد العمیدی ۳- محمد بن احمد الجرجانی ۴- محمد بن الحسین بن عمیر الیمنی ۵- استاد قاضی القضاة محمد بن حمید بن حیدره ۶- محمد بن علی بن محمد ابوسهیل هروی واحمد بن مطرف وغیره .

بسیاری از علمای زمان فاطمی کسانی بودند که یا از بلاد دور دست بمصر آمده و در آنجا اقامت دائمی گزیدند و یا اینکه پس از مدتی به اوطان خود و یا ممالک دیگر اسلامی مراجعت و شاگردان بسیاری از خود در مصر بیادگار گذاشتند .

محمد بن عبدالله محمد بن ظفرالملکی در مکه متولد شد و در جوانی بمصر آمد و سپس به مهدیه رفت و باز به صقلیه مسافرت نمود و دوباره بمصر آمد و پس از مدتی بحلب رفت و در یک جنگ مذهبی (شیعه و سنی) کتب زیادی را از او بغارت بردند و آخر الامر بشهر حماة رفت و در آنجا در سال ۶۶۰ هجری وفات نمود .

در علم نحو پیش از علم لغت احاطه داشت تألیفات او عبارتند از : ینبوع الحیات فی التفسیر - التفسیر الکبیر - الاشتراک اللغوی - الاستنباط المعنوی - القواعد والبیان فی النحو - المطول فی شرح المقامات وغیره ^۱ .

محمد بن ابوالفرج الاکنانی الصقلی معروف بذکی نحوی از اهالی صقلیه بود و بتمام بلاد اسلامی مسافرت نمود و مدت زیادی در مصر اقامت داشت .

از استادان علم نحو بود و در سال ۶۱۰ هجری در اصفهان بدرود حیات گفت . محمد بن یحیی مدت مدیدی در مصر بود و سپس بشهر بطلموس رفت و از شاگردان قاضی القضاة بود و در علوم عربی مهارت داشت .

کتاب مشهور بنام « کتاب الناهج للقراءة باشهر الروایات » را نوشت و در سال ۵۰۱ هجری وفات نمود ^۲ .

ابراهیم بن محمد بن احمد هاشمی اقامتش در شهر کوفه بود و بممالک مصر و شام سفر نمود . در علم لغت و نحو ید طولائی داشت و علاوه بر این در سرودن شعر نیز صاحب ذوق و قریحه بود . قصیده‌ای برای امام مستنصر سرود و از وی پنج هزار دینار انعام دریافت داشت . در سال ۶۶۴ هجری وفات نمود ^۳ .

۱- بغیة الوعاة ص ۵۹ . ۲- بغیة الوعاة ص ۹۰ . ۳- بغیة الوعاة ص ۱۸۸ .

عبدالله ابن ابی سعید که از اهالی اندلس بود و بمصر آمد و در جامعه از هر بتدریس علم نحو و لغت مشغول و وفاتش در سال ۵۲ هجری واقع شد^۱. عبدالجبار بن محمد بن علی المعافری یکی از لغویون زمان خود بود و بعد از مدت مدیدی که بتعلیم علوم عربی مشغول بود به بغداد مسافرت کرد^۲.

حسن بن ولید که از اهالی قرطبه بود و مدت مدیدی در مصر بنام ابن العریف زندگی میکرد و وفاتش در سال ۳۶۷ هجری اتفاق افتاد^۳.

نصر بن صدقة القاسمی نحوی در مصر بتحصیل دانش مشغول شد و سپس بمعرة النعمان رفت و از صاحبین ابوالعلاء معری بوده. دیوان سقط الزند را نوشت و در مصر تقدیم امام حاکم نمود. امام کتاب را بی اندازه پسندید و ابوالعلاء را تعریف نمود. میگویند که والی حلب ابوالعلاء را بمصر دعوت نمود ولیکن نامبرده از رفتن بمصر معذرت خواست^۴.

علاوه بر شهر قاهره شهرهای فسطاط و اسکندریه نیز مراکز علوم نحو و لغت بود. بسیاری از علماء پس از کسب علم از این مراکز بممالک خود مراجعت میکردند و عدهای هم در این مراکز بدرود حیات گفتند. سیوطی محمد بن حمید الارقط الحسینی را نام میبرد و او را یکی از علمای علم نحو میداند از قاضی ادیب علوم قرآن و ادب را فرا گرفت و از اسوان بشهر قوص رفت و در آنجا در سال ۵۴۱ هجری وفات نمود^۵. قوص نیز یکی از مراکز علمی بود و چنین معلوم میشود که علاوه بر شهر قاهره مراکز دیگری در آن زمان بوده است.

۱- بغیة الوعاة ص ۲۸۲. ۲- بغیة الوعاة ص ۲۵۹. ۳- بغیة الوعاة ص ۲۳۰. ۴- بغیة الوعاة ص ۴۰. ۵- بغیة الوعاة ص ۴۰۳.

تاریخ نگاری

در عهد فاطمیان تاریخ نویسان مشهور و معروفی میزیستند که کتب تاریخ آنان مورد استفاده مورخین بزرگی مانند مقریزی قلمکشندی و سیوطی و غیره واقع گردیده و تا کنون هم مورخین از نگارشات آنان اقتباس مینمایند .

۱- **سیدنا قاضی النعمان** - در میان مورخین سیدنا قاضی النعمان حائز مرتبه اول است . علاوه بر دانستن علم فقه - نامبرده یکی از مورخین زبردست زمان خود بود . کتاب افتتاح الدعوة و قصیده ذات المحن او بخوبی میرساند که تا چه اندازه در این علم وارد بوده است . کتاب افتتاح الدعوة را با مرآة المعانی معز تألیف نمود که در آن از ابتدای سلطنت فاطمیان و امام مهدی و احوالات ابو عبد الله شیعی و فتوحات او در غرب بطور تفصیل ذکر مینماید .

کتاب قصیده ذات المحن او منظومه ای بود که راجع به بیدادگری های ابویزید مخلد بن کی داد گفته شده است .

کتاب شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار مجموعه ای از احادیث و روایاتی است که در شانزده فصل نوشته شده . در کتاب المجالس والمسائرات او نیز ذکری از واقعات آن زمان در آن نگارش یافته است .

۲- **فرغانی** - احمد بن عبدالله بن احمد فرغانی در سال ۳۲۷ هجری در مصر بدنیا آمد و پدرش نیز از مورخین نامی بود . از تألیفات مشهور او : سیرة کافور الاخشیدی - سیرة العزیز بالله الفاطمی و کتاب التاریخ است . وفاتش در سال ۳۹۸ هجری اتفاق افتاده است ^۱ .

۳- **ابن زولاق** - حسن بن ابراهیم الیشی بن زولاق در سال ۴۰۶ هجری متولد شد . نامش در زمره علمای مبرز مصر نوشته شده و در علم حدیث نیز دست داشت . از

شاگردان عبدالله بن دهبان بود . شوق وافری با سوختن و خواندن تاریخ داشت و همیشه این شعر را زمزمه میکرد « ما زلت تکتب فی التاریخ مجتهدا - حتی رأیتک فی التاریخ مکتوباً » (ترجمه) پیوسته در نوشتن تاریخ میکوشیدی تا اینکه نام خودت هم جزء تاریخ درآمد و از این جهان در گذشتی .

و از تألیفات او : سیره محمد بن طغج الاخشیدی - کتاب اخبار سیبویه مصری - سیره الماورائیین - کتاب فضائل مصر - سیره کافور - سیره جوهر - سیره المعز - سیره العزیز - تاریخ الکبیر^۱ اغلب این کتب در این زمان در دست نیست ولی اقتباساتی که از آنها در کتب مختلف شده است ارزش و وجود آنها را معلوم مینماید^۲ اهمیت کتب تاریخ ابن زولاق از این جهت است که شامل واقعاتی است که شخصاً برأی العین دیده و یا در مجاورت او اتفاق افتاده و شنیده است .

از اینرو ابن خلکان ، نویری ، ابن حجر ، سیوطی ، یاقوت ، مقریزی و دیگران کتب ابن زولاق را معتبر میدانند و از او نقل قول میکنند و او را مورخی عالیقدر یاد مینمایند . وفاتش در سال ۳۸۷ هجری اتفاق افتاد^۳ .

۴- المسبحی - الامیر المختار عز الملک محمد بن ابی القاسم عبدالله بن احمد المعروف به مسبحی در مصر متولد شد و تربیتش مانند یکنفر سرباز و از خادسین امام حاکم بود .

امام به لیاقت او پی برد و دو ایالت قیس و البهنسارا با او سپرد^۴ . مسبحی مردی بود بسیار عالم و فاضل . تألیفات وی مشتمل بر سی جلد است ، از آن جمله تاریخ الکبیر که مشتمل بر سی هزار صفحه است . در این کتاب راجع بامراء و رؤسا و بزرگان و ائمه فاطمی و همچنین در خصوص بناهای عالی و عجایب مصر و اوضاع رود نیل و حبوباتیکه در آن مملکت میروید صحبت شده است .

ضمناً مطالبی نیز راجع به طبقه از طبقات مردم و وضع عمومی و اجتماعی آنها

۱- بعض کتب مذکور در فوق در دارالکتب المصریه بچاپ رسیده اند .

۲- الفاطمیون فی مصر صفحه ۶ . ۳- معجم الادباء ج ۷ ص ۲۳۵ و

۴- الفاطمیون فی مصر صفحه ۸ . ابن خلکان ج ۱ ص ۱۳۴ .

شرح میدهد . این کتاب گرانمایه اکنون در دست نیست . فقط قسمتی از آن در کتاب اسکوریال نقل شده است .

اسامی دیگر تألیفات وی عبارتند از : ۱- کتاب التلویح والتصریح فی معانی الشعر ۲- کتاب الشجن والسکن ۳- جونة الماسطة ۴- کتاب الراح والارتیاح ۵- کتاب الفرق والشرق ۶- کتاب المختار الاغانی ومعانیها ۷- کتاب المفاتحه والمناکحة ۸- کتاب الطعام والادام ۹- کتاب درک البغیه ۱۰- کتاب الجوعان العریان ۱۱- کتاب القرآن والتمام ۱۲- کتاب الامثلة للدول المقبلة . بر علم نجوم نیز احاطه داشت و کتابی بنام «القضایا الصائبة فی معانی احکام النجوم» تألیف کرد . گاهی شعر هم میگفت و از آن جمله چند شعر در مرثیه که بمناسبت فوت پدر و همسر خود سروده در دست است . در نتیجه بلندی مقامی که در تاریخ نویسی داشت ملقب بمورخ الفاطمیین گردید، وفاتش در سال ۴۲ هجری اتفاق افتاد ۱ .

۵- القضاعی - ابو عبدالله محمد بن سلامه بن جعفر القضاعی از پیروان مذهب شافعی بود و در علوم تاریخ و فقه مقامی عالی داشت .

در زمان امام مستنصر منصب قضاوت را حائز بود و منشی وزیر جرجرائی شد . این دلیل روشنی است بر اینکه ائمه فاطمی نسبت با افراد مخالف روش خود هم بیک چشم نگاه میکردند .

از تألیفات او کتاب «مناقب الشافعی و اخباره» و کتاب «الانباء عن الانبياء» و تواریخ الخلفا - عیون المعارف و فنون اخبار الخلائف - کتاب شهاب النبوی - دستور معالم الحکم و مآثور مکارم الشیم .

حافظ بن عسا کر در تاریخ خود نام او را ذکر میکند، محمد بن برکاة هلال سعدی نحوی و ابو عبدالله الحمیدی از جمله علمای سهرزی بودند که از او استفادہ میکردند و وفاتش در سال ۴۵ هجری بوده است ۲ .

مأمون البطائیحی - ابو عبدالله محمد بن فاتک معروف بمأمون البطائیحی وزیر امام

۱- ابن خلکان ج ۱ ص ۱۵۵ و النجوم الزاهرة ج ۴ ص ۲۷۱ و المغرب صفحه ۶۶

۲- مصنف تاریخ بغداد . وحسن المحاضرة ج ۱ ص ۲۶۵ .

آمر بود^۱ وازاو لقب مأمون دریافت داشت. در امور سیاسی مرد با اطلاعی بود و بدستور او برای اولین بار ثبت اسامی مردم و چگونگی حالات آنها شروع شد که بنام اوراق التقی معروف است^۲ همچنین ثبت اسامی مسافرین نیز از یادگارهای اوست. بطائحه علاوه بر آنکه مردی سیاستمدار بود نیز دانشمند و فاضل و پرهیزکار بود.

کتاب التاریخ المأمونی را در تاریخ دولت فاطمی نوشت. و به پیروی از همین کتاب است که محمد بن ولید کتاب تاریخ سراج الملک را نوشت. ابو جعفر یوسف بن احمد هم «کتاب الایمان» را که از تألیفات بقراط بود و کتابی در شرح آن بنام «شرح المأمونی» تألیف نمود. وفاتش در سال ۱۹۰ هجری اتفاق افتاد.

۲- حسن المحاضرة ج ۱ ص ۲۳۲ و طبقات

۱- ابن خلکان ج ۱ ص ۴۱۲

الشافعیه ج ۳ ص ۶۳.

سیرة نگاری

سیرة نگاری یکی از شعبات علم تاریخ است . این علم از زمان فراغنه مصر در آن مملکت رواج داشت . چنانکه مصریهای قدیم سوانح عمری پادشاهان خود را در مقابرو معابد نقش میکردند . در دوره اسلامی نیز در مصر باین علم اهمیت داده شد . علماء و فضلاء احوالات بزرگان خود را مینوشتند . ابن اسحق کتابی در سیرة پیغمبر ﷺ نوشت . ابن هشام تألیفات زیادی در این علم دارد . عبدالله بن عبد - الحکیم کتابی در احوالات عمر بن عبدالعزیز نوشت و ابن الدایه تألیفی در سیرة احمد بن طولون و ابی الحیث دارد .^۱

فاطمیان آنچنانکه لازم بود باین علم توجه کامل داشتند . فرغانی کتابی بنام «سیرة العزیز بالله الفاطمی» و چنانکه گفته شد ابن زولاق کتبی در این علم بنام «سیرة جوهر» - «سیرة العزیز» و «سیرة المعز» و محمد بن محمد الیمانی کتابی در سیرة جعفر الحاجب نوشته است . مهمترین کتاب در این علم کتابی است بنام «کتاب سیرة الاستاد جوذر» که در این کتاب از احوالات امام معز خصوصاً مباحث قبل از فتح او در مصر ، بحث شده است و اوضاع آن زمان را تا حدی روشن می سازد .

استاد جوذر در خدمت امام مهدی بود و بعداً امام مهدی این غلام را بولیعهد خود بخشید .

حسن روابط این مخدوم و خادم طوری بود که در سال ۳۰۰ هجری هنگامی که امام قائم بیجنگ رفت خانواده خود را با او سپرد .

بعد از وفات امام مهدی ، امام قائم دعوتی از بزرگان مملکت بعمل آورد و این غلام را بجانشینی فرزند خود امام منصور تعیین^۲ و او را متصدی بیت المال نمود .

۱- عیون الاخبار جلد پنجم ۲- خطط مقریزی ج ۳-۶ ص

هنگامی که امام قائم وفات یافت فرزندش امام منصور این خبر را فقط به جوذر داد، زیرا در این موقع ابویزید در محاصره بود.

امام منصور بفوریت هرچه تمامتر عده‌ای را به سرپرستی یعقوب بن اسحق روانه جنگ کرد و جوذر را والی شهر مهدیه نمود و پس از پایان جنگ مردم را برفوت پدر خود آگاه ساخت، سپس جوذر را آزاد کرد و او را «مولی امیر المؤمنین» لقب داده و مجاز ساخت که در تمام نامه‌هایی که با امام و ولیعهد نوشته می‌شد نام خود را در ابتدا و انتهای نامه بنویسد. جوذر بعد از امام منصور از مقربان امام معز بود و بعد از فتح مصر مردم می‌گفتند که والی بلاد غرب جوذر خواهد بود. لکن او بواسطه اینکه از خدمت امام دور نشود این مقام و منصب را نپذیرفت و به همراه امام معز بمصر روانه شد ولی در راه اجل مهلتش نداد. سیدنا قاضی النعمان با امام او را غسل داد. این بود نمونه‌ای از طرز رفتار فاطمیان با غلامان و یاران و دوستان خود.

مؤلف این کتاب نه فقط در جمع آوری کردار و رفتار احترام آمیز امام معز و امام منصور نسبت با استاد جوذر توجه و دقت نموده بلکه احوالات خود استاد جوذر را هم دقیقاً مورد بحث قرار داده و نیز نامه‌هایی را که استاد جوذر به خدمت آن دو امام تقدیم داشته (و در حدود صد نامه می‌باشد) در کتاب خود ضبط کرده است. اشعاری از امام منصور و خطبه‌ای از امام معز نیز در این کتاب درج است. تألیف کوچکی از منصور الجوذری العزیزی در سال ۳۵ هجری در دست می‌باشد که نویسنده آن استاد جوذر بوده است و در آن خدمات ادبی و اجتماعی و تاریخی دوره فاطمیان درج گردیده است.

دومین کتابی که در علم سیره نگاری در زمان فاطمیان نوشته شده موسوم به «سیره المؤیدیه» تألیف مؤید شیرازی می‌باشد. مطالب این کتاب راجع بسوانح عمری خود مؤلف است و میتوان گفت که در این علم اولین نویسنده‌ای است که شرح حالات خود را منضم بحوادث تاریخی آن زمان نموده است. طرز نگارش و اسلوب آن مخصوص بخود مؤلف می‌باشد.

این کتاب مربوط بوقایعی است که در مدت ۲۱ سال یعنی از سال ۴۲۹ تا ۴۵۰ هجری اتفاق افتاده است .

سیدنا مؤید شیرازی از طرز زندگی و تبلیغات خود در شیراز و همچنین از خوفی که از حکام شیراز در دل داشت و نیز در خصوص مسافرت خود بمصر و مشاهدات خود در آنجا و همچنین راجع بسفر عراق و مکاتباتی که با امرای عراق و شام داشته و بالاخره از فتح حلب و خلافت عباسیان و مراجعت خود از مصر، همه را بطور تفصیل در آن نوشته است .

ضمناً وقایع مهم تاریخی را مورد بحث قرار داده و امور سیاسی و اجتماعی و تحولات اخلاقی و اقتصادی مردم فارس و عراق را نیز شرح داده است .
جای تأسف است که مورخین از چنین شخص جلیل القدری که خدمات گرانبهائی به پیشرفت مقاصد ملی ایران و تشیع نموده بطور شایسته یاد نمی کنند .
در صورتی که نامبرده یکی از مسببین فتح بغداد و شکست خلفای غاصب عباسیان بود و در نتیجه کوشش و زحمات او در شهرهای عراق، بنام ائمه فاطمی خطبه خواندند .
هر گاه به نقشه و نظریات و راهنمائیهای او عمل میشد انقراض خلافت عباسیان سریعتر و نفوذ شیعه بیشتر می شد و ایرانیان زودتر موفق بکسب استقلال ملی خود میشدند .

نامه هایی که با امرای عراق و شام و وزرای مصر نوشت شامل حوادث مهم و وقایع تاریخی است که از مطالب آن نامه ها بمدارج حکمت و فراست او میتوان پی برد . این روش سیره نگاری دارای ابتکارات و نکاتی است که میتواند مورد مورد استفاده مورخین قرار گیرد .

گذشته از اهمیت تاریخی سیدنا مؤید شیرازی اسلوب ادیبانه خود را در نوشتن این کتاب بکار برده و با وجود عدم توجهی که اهل قلم نسبت بمقام و فضل و دانش او نموده اند، فیلسوف نامی ابوالعلاء معری ادب و فضل و کمالات این مرد دانشمند را بخوبی ستوده است و از روانی کلام او تمجید مینماید .

در این سیره نگاری قدرت قلم و ادب نویسنده آن کاملاً مشهود است ، او

درترکیب عبارات و وضع کلمات حق نگارش را بخوبی ادا نموده بطوریکه نوشته های او تا با امروز هم مورد توجه و احترام است .

نامه های او بنام اسرای عراق و شام و وزیرای مصر از ابتداء و انتها مسجع است . سیدنا مؤید شیرازی در این فن استاد زمان خود بود، تا آنجا که ادباء و نویسندگان از طرز نگارش او پیروی میکردند .

اما تنها مورخین بودند که این چنین عالم جلیل القدری را فراموش کردند . سیدنا مؤید شیرازی دارای منصب «باب الابواب» بود و به علوم قرآنی سلطه و احاطه کامل داشت ، در عبارات و اشعار خود، اغلب از آیات قرآنی استفاده میکرد و بانندازه ای درتضمین آیات با شعارمهارت داشت که نظیر او تا کنون در این فن دیده نشده است .

علوم فلسفی

بطوریکه مشهود همگان است مراد از علوم فلسفی علوم می است که مربوط به مسائل ریاضی، نجوم، هیئت، طب و منطق می باشد و بدون داشتن این علوم کسی را نمیتوان فیلسوف نامید.

در دوره فاطمیان همچنانکه علوم ادبی مقام بلندی داشت، بهمان نسبت فلسفه نیز مورد توجه بود و رو به ترقی میرفت.

ائمه فاطمی علاوه بر فقها و ادباء، ریاضی دانان و علمای منطق و همچنین منجمان و پزشکان عالی مقام را در دربار خود می پذیرفتند. بحکماء و دانشمندان مساعدت بسیار مینمودند، کتابخانه های زیادی تأسیس میکردند، حتی آلات و ادوات علمی را نیز فراهم مینمودند. سالی دویست و پنجاه و هفت هزار دینار درآمد مراکز علمی بود که در راه تهیه ادوات علمی صرف میشد.

برای ترقی علم هیئت رصدخانه ها ساخته بودند و استادان عالی مقامی را از آسیا و افریقا دعوت کرده بودند. ائمه فاطمی در قلمرو خلافت خود تمام علوم فلسفی را رونق دادند و امام معز و امام حاکم خود نیز در علم نجوم و فلسفه ید طولانی داشتند. اکثر فلاسفه قاهره در دامن محبت ائمه فاطمی تربیت یافتند. سیدنا ابوحاتم رازی، داعی النسفی البردعی، سیدنا ابو یعقوب سجستانی، سیدنا حمیدالدین کرمانی و سیدنا مؤید شیرازی از علماء فلسفی آن زمان بودند.

موقعی که امام معز به مصر آمد منجم ماهری مانند ابو عبد الرحمن محمد بن - عبدالله بن محمد العتقی با او بود. بعد از امام معز این منجم عالیقدر مورد تقدیر و احترام امام عزیز بود ولی بواسطه اختلافی که با وزیر یعقوب پیدا کرد گوشه عزلت اختیار نمود. او علاوه بر تألیفاتش که در علم نجوم داشت کتاب «التاریخ جامع»

و کتاب «السبب لعلم العرب» نیز از اوست. وفاتش در سال ۳۸۵ هجری اتفاق افتاد^۱
منجم دیگری بنام ابو عبدالله بن القلانسی در زمان امام عزیز میزیسته است
که در سال ۳۸۶ فوت نموده است^۲

امام حاکم توجه خاصی بعلم نجوم داشت و بهمین سبب در بالای کوه مقطم
رصد خانه‌ای بنا و به ابوالحسن علی بن یونس دستور داد که زیحی تهیه نماید. علاوه
بر این رصد خانه، دانشگاهی نیز بنا نمود که در آن علوم ریاضی و طب و نجوم تدریس
میشد، کتب زیادی نیز در این علوم برای دانشگاه مذکور تهیه شد. مشهورترین
عالم طبیعی‌دان آن زمان ابن ابی‌الهیثم است که در علوم ریاضی و هیئت از بزرگان
زمان خود بود^۳ امام آسرحقوق گزافی برای منجمین زمان خود مقرر داشت و هر سال
برای تنظیم تقویم به آنها انعام و هدایا میداد. در عهد او رصدخانه دیگری شروع
بساختمان شد که منجمین زیر دست آن زمان مانند ابوالحسن بن ابی اسامة ابن
ابی العیش الطرابلسی، ابوالحسن علی بن سلیمان بن ایوب، ابوالبخاین سندالساغاتی-
الاسکندرانی ابومحمد عبدالکریم الصقلی مهندس عالی‌مقام و ابن الحلبی و ابن‌الهیثمی
و ابونصر از شاگردان سهل و ابن دیاب و مانند این اشخاص در آن دخالت داشتند.
ابن سنیدی در علم اصطراب ماهر بود او می‌نویسد^۴ که در سال ۳۵۰ هجری موقعی
که وزیر ابوالقاسم علی بن احمد کتابخانه را بازدید مینمود بقاضی ابوعبدالله القضاعی
و ابن خلف الوراق امر نمود که فهرستی از تمام کتب تهیه نموده و کتبی که مندرس
یا بدون جلد میباشند صحافی شود. من به‌مراه آندونقر بکتابخانه رفتیم، فقط در علم
نجوم و هندسه شش‌هزار و پانصد جلد کتاب موجود بود، ضمناً دولوح بنظر رسید
که یکی از مس و با دست بطلمیوس تهیه شده بود، دیگری از نقره بود که
ابوالحسن صوفی بنام عضدالدوله آنرا تنظیم کرده بود. وزنش سه هزار درهم و به
سه هزار دینار خریداری شده بود - ابن‌السنیدی در ۳۵۰ هجری وفات یافت^۵.

۱- تاریخ عمدة الکلام صفحه ۱۲۶ - ۲- اخبار الحکماء صفحه ۱۸۷ (۳- القفلی

صفحه ۲۶۷ - ۴- عیون لخبار جلد ششم - ۵- دکتر اولگا پتو - ۶- تاریخ فلسفه اسلام

ابوالحسن علی بن عبدالرحمن بن احمد بن یونسی از بزرگان علم هیئت بود و تمام عمر خود را در این علم صرف کرده و شبها در رصدخانه بسر میبرد. مشاهدات خود را در چهار جلد بنام زیج حاکی تألیف کرد که از تألیفات مهم علم هیئت است. ابن خلکان میگوید که من در این علم کتابی باین تفصیل و کاملی ندیده‌ام. قفطی این تألیف را بهترین دلیل و گواه بر فضل مؤلف آن میداند.

علمای مصر تا مدت مدیدی بر این زیج عمل میکردند. حکیم عمر خیام و خواجه نصیرالدین طوسی نیز از آن زیج استفاده نموده اند. جمال‌الدین نامی این زیج را بچین برد و در آنجا یک عالم هیئت چینی بنام جیولینگ بزبان چینی آنرا ترجمه کرد. ابن یونس انحراف نظام شمسی را در ۲۳ درجه و ۳۵ دقیقه یافته است که با تحقیقات جدیده^۱ مطابقت دارد. در قرن هیجدهم میلادی این زیج مورد توجه علمای اروپا واقع گردید. یک عالم فرانسوی بنام کامن آنرا بفرانسه ترجمه نمود در این زیج بیست و هشت کسوف و نقطه الاعتدالین درج است و نیز جدولی بر مشاهدات ماه و خورشید دارد^۲ این زیج در تمام ممالک شرق جانشین کتاب بطلمیوس گردید، ابن یونس اضلال (یعنی خطوط مماسه را) بکار میبرد و جدول های خود را از روی آن تنظیم نمود که بجدول ستینیه معروفند برای تنظیم تقویم طرق آسانتری را اختراع کرد.

این عالم بزرگ لنگر ساعت شماطه دار را نیز اختراع نمود. ابن یونس علاوه بر علوم هیئت بر علوم دیگر نیز دست داشت و نیز دارای ذوق شعر بود و اشعار زیادی از وی باقی است و وفاتش در سال ۳۹۹ اتفاق افتاد.

سیدنا ادریس عماد‌الدین مینویسد که دیوان او بالغ بر شش هزار بیت شعر است.

در قرن پانزدهم میلادی ریاضی دان معروف بنام ابوعلی محمد بن الحسن بن الهیثم میزیسته است این شخص از اهل بصره بود و پس از مسافرت به شام

۱- تمدن عرب ۲- الزیج الکبیر الحاکی در چهار جلد ترجمه فرانسه

بقاهره آمد و در خدمت امام حاکم بسر میبرد. مردی بود بسیار شریف و متقی و اوقات خود را بیشتر بتحصیل علوم و تحقیق در مسائل علمی و تألیف کتب میپرداخت. در سال ۴۳ هجری وفات نمود.

قوانین نور و عوامل مرئی از اکتشافات ابن الهیثم است^۱. مسئله نظر یعنی اختلاف رنگها و صور مختلف اشیاء را با کمک گفته‌های اقلیدس و بطلمیوس مورد تحقیق قرار داده است. این مسئله را ابن الهیثم علاوه بر تحقیقات یونانیها خودش حل نمود. در خصوص آئینه‌های Parabolic معوج و تعیین Focuo طریقه خاصی ایجاد نمود. راجر بیکن عالم فلسفه انگلیسی در این علم تحقیقاتی نموده که برپایه همان تحقیقات و زحمات علمای مصر قرار دارد

تحقیقات دیگر ابن الهیثم در خصوص اطاق تاریک Cobscura است و همچنین در خصوص سایه تحقیقاتی دارد. رساله بصریات او بزبانهای لاتینی و ایتالیائی ترجمه گردیده و کپلر در تحقیقات خود از آن استفاده نموده است. لئونارد دونچی که یکی از فلاسفه ایتالیائیست نیز از تحقیقات ابن الهیثم استفاده نموده است^۲. ابن الهیثم در ادوات عکس برداری هم توضیحاتی داده است انعکاس اشعه نور را مورد مطالعه قرار داد و اولین کسی است که وجود اثير (Ether) را در هوا ثابت نمود کتابهای او در دانشگاههای اسپانیا تدریس میشد و در قرن سیزدهم هجری راجر بیکن کتب او را از عربی بزبان لاتینی ترجمه و از روی مسئله نور بساختن عینک موفق شد^۳

ابن الهیثم تألیف خاصی در این باره دارد که مربوط بشیشه ذره بین است. دو کتاب در این موضوع موسوم به «فی المرایا المحرقة بالقطوع» و «فی المرایا المحرقة بالدوائر» نوشته که بزبان آلمانی ترجمه شده اند^۴ علاوه بر این بیشتر کتب او بزبانهای لاتینی و آلمانی ترجمه شده است.

۱- الینس خوری (پرفسور جامعه امریکائی بیروت) ۲- تاریخ تمدن عرب- دکتر

جذف هیل ص ۱۱۸-۱۱۹ ۳- الینس خوری ۴- انسیکلویدی دنیای اسلام ص ۳۸۲

کمالات او در هندسه و ریاضیات بعد اعلیٰ است. کتاب مجسطی را تفسیر نمود و کتابی بنام «المعلومات الهندسیة» تألیف کرد. کتب خطی هندسه او در پاریس موجودند. بعضی از کتب دیگر او در کتابخانه‌های اکسفورد و لیدن موجود است. کتاب دیگری بر نظریه اقلیدس نوشت که هرچند در آن تألیف از معلومات علمای گذشته استفاده نشده با وجود این کتابی قابل استفاده است. این کتاب واسطه ایست بین کتاب اقلیدس بنام «القواعد المفروضة والبراهین الاستقرائية» و کتاب آپونونیوس بنام «المحال المستویة السطوح»، و همچنین اتفاق رأی کتب سیمپسون Simpson و استوارت Stewart است^۱ از این رو به حل قواعد هندسی مساعدت شایانی نموده است^۲ ابن الهیثم در طب نیز دست داشت و بعضی از کتب جالینوس را بطور خلاصه عبری نوشته است. ذوق وافر و نیز بآموختن و دانستن فلسفه داشت، بطوریکه خوش معترف است در دوران جوانی در نتیجه شکی که بهر چیزی داشت جدیت مینمود تا آنرا از راه منطق و دلیل درک نماید، از کتب فلسفی ارسطو در این خصوص کمک میگرفت و در اثر مطالعه آنها تألیفاتی مستقل نوشت^۳.

دی بوئر میگوید شرقیها ابن الهیثم را چنانکه باید نشناخته و فراموش کرده‌اند. از شاگردان او فقط شخصی بنام ابوالوفا مبشر ابن فاتک نامبرده میشود. لیکن بعقیده دی بوئر ابن الهیثم شاگردان زیادی داشته است^۳.

تعصب مذهبی ایوبیان و عباسیان باندازه ای بود که نتوانستند فرقی بین عقاید و فلسفه فاطمیان قائل شوند. کسانی که با عقاید فلسفی فاطمیان همراه بودند در مذهب هم با آنها هم آهنگ بودند و بدین ترتیب هر عالم بعلم فلسفه فاطمیان را به «خروج عن الدین» متهم میساختند و کتب آنها قابل سوزانیدن و عنوم آنان را در خور نابود شدن میدانستند. حتی ابن الهیثم را نیز تکفیر کردند و تألیفات او را تا آنجائیکه میتوانستند از میان بردند.

موسی بن میمون که یکی از فلاسفه بود میگوید زمانی به بغداد رفته بودم

۱- تاریخ عرب ص ۴۰۰

۲- مخزن الجواهر ص ۱۹

۳- تاریخ فلسفه

در آنجا دیدم کتابخانه‌ای را آتش میزدند . کسی که متصدی این کار بود کتابی از ابن‌الهیثم را که بر روی جلد آن نقشه کره ارض ترسیم شده بود نشان میداد که آنرا دلیل بر کفر و الحاد مؤلف آن میدانستند . این بود قدردانی از ابن‌الهیثم^۱ . قفطی مورخ مشهور تألیفات ابن‌الهیثم را مجموعاً شصت و هفت جلد میداند که در علوم مختلفه تدوین گردیده بود و ابن ابی اصیبه تعداد تألیفات او را دویست جلد نوشته است . بیهقی او را بطلمیوس ثانی میخواند^۲ ، شاگرد ابن‌الهیثم بنام ابوالوفا مشربین فاتک یکی از علمای مصر بود مجالس او همیشه مجمع علماء و فضلاء بود و علوم مختلفه مورد بحث آنان بود

نامبرده زمان امام ظاهر و امام مستنصر را درک نموده و کتابی در سه جلد بنام « سیرة السنتنصریه » تألیف کرد^۳ . شاگردان زیادی را تربیت نمود که هر کدام از دانشمندان زمان خود بودند . سلامة ابن رحمون که از اطباء مشهور آن زمان بود یکی از شاگردان ابن‌الهیثم بشمار میرفت ، رزق الله منجم مشهور معترف بمراتب فضل علمی علی ابن‌الهیثم است^۴ .

ابوعلی مهندس مصری علاوه بر مهارت در علم هندسه یکی از ادباء و شعرای زمان خود بود که مطالب علمی را بزبان شعر درمیآورد . از اشعار او در علم هندسه این دوبیت است .

تقسم قلبی فی محبة معشر بکل فتی منهم هوائی منوط

کان فوادی سرکز و هم‌له محیطوا هوائی لدید خطوط^۵

در آن دوره علم طب یکی از شعبات فلسفه علم بشمار میرفت . در زمان فاطمیان اطباء بزرگ و متبحری میزیستند که همه دارای تألیفات بسیاری در علم طب بودند . خلفای فاطمی آن اطباء عالیقدر را همیشه مورد تشویق و محبت قرار میدادند . طبیب مخصوص امام مهدی یک نفر بنام ابو یعقوب بن اسحق بن سلیمان

۱- تاریخ فلسفه اسلام ص ۱۱۱

۲- تاریخ حکماء اسلام ص ۵۱

۳- معجم الادباء ج ۱۶ ص ۷۷

۴- القفطی ص ۱۷۴

۵- القفطی ص ۱۲۷

بود که علاوه بر علم طب در منطق هم دست داشت . او صدسال زندگی کرد ولی نه ازدواج کرد و نه مال اندوخت . تألیفات او بنام: ۱- «الادویة المفردة و الاغذیه» ۲- « کتاب فی الحمیات » ۳- کتاب «فی البول» ۴- « کتاب اسطقبات » ۵- کتاب « فی الحدود و الرسوم » ۶- کتاب « بستان الحکمة »^۱ .

طیب مشهور زمان امام معز یکنفر دیگر بنام موسی بن العیزار بود . امام پسران او را بنام اسحق و سلیمان منصب طبابت داده بود . موسی ابن العیزار در علوم طبی خصوصاً مفردات و مرکبات ماهر زمان خود بود ، کتاب « شراب الاصول » از تألیفات اوست در عهد امام معز طیب دیگری بنام سعید بن بطریق در اسکندریه میزیسته است . او در علم طب کتابی دارد که بزبانهای عربی و لاتینی ترجمه شده و در سال ۱۶۵۴ میلادی در آکسفورد بیچاپ رسیده است .

طیب دیگری بنام محمد بن احمد بن سعید التمیمی از بیت المقدس به مصر آمده بود و در خواص عقاقیر و ترکیب ادویه مهارت تام داشت . کتابی بنام « مادة البقاء باصلاح فساد الهواء و التحرز من ضرر الاوباء » بنام وزیر یعقوب بن کلس نوشت . وفاتش . ۳۷ هجری است^۲ .

طیب منصور بن مقشر نصرانی از اطبای خاص امام عزیز بود و در سال ۳۸۵ هجری در اثر ناخوشی نتوانست با امام عزیز بسفر رود . امام عزیز نامه ای بنام او نوشت و از مراتب علمی او قدر دانی کرد . این موضوع میرساند که خلفای فاطمی علماء و دانشمندان را از هر مذهب و نژادی که بودند گرامی داشته و با نظر احترام مینگریستند .

عمر بن علی الموصلی از اطبای زمان امام حاکم بود ، کتابی بنام «المنتخب فی علاج العین» تألیف کرد و در خصوص آب آوردن چشم روشی را انتخاب نمود که چشم را علاج میکرد .

سلامة بن رحمون ابوالخیر از ابوالوفا مبشر علم منطق را آموخت و کتاب

۱- ترجمه طبقات الامم ص ۱۴۵ ۲- القفطی ص ۷۴ و ص ۷۵

جالینوس را نیز در نزد کثیرالزقانی خواند. در منطق و فلسفه تألیفات زیادی دارد^۱ ابوالحسن علی بن رضوان در جیزه بدنیا آمد، پدرش مردی بی بضاعت بود ولی چون شوق بتحصیل علم داشت در ده سالگی بمصر رفت و مشغول تحصیل شد و در سن چهارده سالگی بمطالعه علم فلسفه پرداخت و در سی و دو سالگی شهرت او باندازه‌ای بود که از طرف امام حاکم ملقب بافسر الاطباء گردید.

در سایر بلاد اسلامی نیز اطباء مشهوری بودند که با ابن رضوان مکاتبه داشتند از آنجمله ابوالفرج جرجس بن یوحنا (معروف به الیبرودی دمشقی) از دمشق بمصر آمد و در مسائل طبی با او بحث مینمود. ابن ابی اصیبعه مینویسد که در مسائل و مباحث بسیار دقیق بود و کتب طب جالینوس را اکثراً شرح میداد^۲.

از بغداد نیز ابوالحسن المختار بن حسن المعروف باین بطلان با ابن رضوان بوسیله نامه در خصوص علم طب مباحثه میکرد ابن رضوان علاوه بر علم طب در علوم ادبی و حکمت نیز دست داشت. ابن رضوان طبعاً مردی نقاد بود و اغلب بر تألیفات ابوالفرج و حنین بن اسحق و ابوبکر محمد بن زکریا رازی انتقاد نوشته است، صورتی بسیار سیاه داشت و خوش منظر نبود، ابن بطلان بغدادی او را «تمساح الجن» مینامید^۳ نامبرده باین خرده گیریهای مردم اهمیت نداده در رساله‌ای مخصوص خرده گیری منقدین که او را تمساح الجن خوانده بودند نوشته و میگوید:

برای یک طبیب فاضل شکل و شمایل زیبا شرط نیست،

در حدود ۶۰ الی ۶۵ سال زیست و در سال ۴۵۳ دارفانی را وداع گفت. تألیفاتش به صد جلد میرسد و اغلب شرح هائی است که بر کتب بقراط و جالینوس و بطلمیوس نوشته است. اسامی بعضی از تألیفات او عبارتند: ۱- شرح کتاب «الصناعة الجلالی طوسی» ۲- رساله فی علاج الجذام ۳- کتاب تتبع مسائل الجنین ۴- مقالة فی الرد علی افرائیم وابن زرعه فی الاختلاف فی الملل ۵- مقالة فی الادویة المسهله ۶- کتاب فی حل شکوک الرازی علی کتب جالینوس ۷- کتاب فی الرد علی الرازی فی العلم الهی و اثبات الرسل.

۱- القفطی ص ۱۴۲ ۲- عیون الانباء ج ۲ ص ۱۴۱ ۳- عیون الانباء ج ۲ ص ۱۰۱

شاگردان زیادی داشت که از همه مشهور تر ابو کثیر بن حسن بن اسحاق و افرائیم بن الزفان بودند .

ابو اسحاق ابراهیم بن احمد بن ابراهیم الهرزی اشبیلی از دانشمندان علوم منطق و طب بود و در سال ۴۲۰ هجری در مصر وفات نمود^۱

ابو مروان عبدالملک فقیه بن مروان بن زهرا از اطبای مشهور زمان خویش بود و در اواخر عمر به آندلس رفت و در آنجا در سال ۴۲۲ بدرود حیات گفت^۲ .

حسن بن محمد بن حی تجیبی از اهالی قرطبه بود و در علم طب و هندسه و نجوم مهارت داشت . در تعدیل کواکب و طریقه (سد هانت) که یکی از رشته‌ها و شعب از طرق مذاهب هندی است تألیف مختصری دارد .

در سال ۴۴۲ از آندلس بمصر آمد ، سپس به یمن رفت و در آنجا در نزد علی بن محمد بن علی الصلیحی که از داعیان امام مستنصر بود بار یافت . صلیحی مقدمش را گرامی داشت و او را بنام سفیر به بغداد فرستاد و بعد از مراجعت از این سفر در سال ۴۵۶ وفات نمود^۳

افرائیم بن الزفان که در زمان امام حاکم ملقب بافسر الاطباء شد از شاگردان ابن رضوان است او در جمع و نقل کتب شوق وافر داشت . علاوه بر کتب طب کتابهای دیگر در کتابخانه خود موجود داشت . از نویسندگان او محمد بن سعید بن هشام الحجری المعروف بابن ملساقه بود ، میگویند که بعد از وفاتش کتب او را یکنفر عراقی خریداری نمود .

چون این خبر بافضل بن بدر الجمالی وزیر رسید این معامله را فسخ کرد و گفت این کتب را نمیتوان از مصر به مملکت دیگری منتقل نمود . و خود تمام بیست هزار جلد کتاب را خریداری و بکتابخانه عمومی هدیه کرد^۴ .

ابو جعفر بن یوسف حسدای از اطبای مشهور زمان امام امر بود ، شرحی بر کتاب « الایمان » بقراط نوشت آنرا بنام وزیر مأمون موسوم به « شرح المأمون » نام نهاد

۱- ترجمه طبقات الامم ص ۱۲۳ - ۲- ترجمه طبقات الامم ص ۱۲۹

۳- ترجمه طبقات الامم صفحه ۱۲۳ - ۴- عیون الانباء ج ۲ ص ۱۰۵

در زمان خلفای فاطمی علمای علم هیئت و ریاضی و اطباء و فلاسفه نامی زیاد بودند که از آنجمله : سیدنا ابوحاتم الرازی - سیدنا ابو یعقوب السجستانی - سیدنا احمد حمیدالدین کرمانی ، سیدنا مؤیدالشیرازی و غیره را میتوان نام برد . در میان فلاسفه آن زمان باید نام امیه بن الصلت را ذکر کرد ، نامبرده در سال ۴۸۹ هـ از اندلس بمصر آمد و تا زمان امام مستعلی در آنجا بود علاوه بر فلسفه در علوم و فنون دیگر نیز مهارت داشت . و ذوق شعر نیز در او بود .

از تألیفات اوست : «رسالة العمل بالاصطرلاب» کتاب «الوجیز فی علم الهيئة» کتاب «الادویة المفردة»، کتاب «تقویم الذهن» و «الرسالة المصریه» . شاگردان زیادی داشت که از همه مشهور تر ابو عبدالله الشامی و سلیمان - الفیاض الاسکندرانی و ظافر الحداد را باید نام برد .

انشاء و کتابت

تکمیل فن انشاء و نگارش از خدمات تاریخی فاطمیان میباشد . خلفای فاطمی همچنانکه بفلسفه و شعر و ادب علاقه مند بودند پرورش و تربیت نویسندگان بزرگ همت میگرداند .

علاوه بر علم و فضلی که خود داشتند صاحب ذوق سرشاری در نویسندگی نیز بودند . خلفای فاطمی در یکدست سیاست و در دست دیگر قلم داشتند و تصنیفات دعاة را نیز تصحیح مینمودند . در کتاب سیرت استاد جوذر خطبه های چندی از امام منصور و امام معز درج شده که اغلب آنها مسجع و مرصع است و علاوه بر روانی و سلاست نگارش مزین بآیات قرآنی نیز میباشد . در کتاب المجالس و المسائرات نامه هایی بقلم خلفای فاطمی مندرج است که نمونه ای از کمال انشاء نگاری است^۱ . در تصنیفات خودائمه مانند کتاب « تثبیت الامامه لمولانا علی بن ابی طالب »^۲ که از تألیفات امام منصور است و همچنین در تألیفات امام معز « تأویل الشریعه » « الوصیه » « الروضه » « مناجات » و « رساله المسیحیه » حسن عبارت پردازی و سلاست و روانی عبارات کاملاً مشهود و آشکار است^۲ .

کتاب « سجلات مستنصریه » که از تألیفات امام مستنصر است یکی از تألیفاتی

۱- یک نسخه از این کتاب در کتابخانه مدرسه مطالعات شرقی از دانشگاه های لندن

The library of the School of oriental studies London Istitution

۲- نامه های المستنصر بالله (بولتن مدرسه مطالعات شرقی از دانشگاه های لندن

بخش هفتم قسمت دوم صفحه ۴۰۳ سال ۱۹۳۴ .

The lettersa of Almostansar bilah (Bulltain of tho . School of the oriental

studies London VolVII Part II 1934 . . P 307

است که علاوه بر اسلوب نگارش دارای ارزش و اعتبار تاریخی چهل سال (از ۴۸۹ تا ۴۸۹ میباشد).

در این کتاب بیست و سه نامه که مربوط به سرزمین خلافت فاطمی و وقایع جلسات و اعیاد آن زمان میباشد درج است. سه مکتوب بنام سیدنا لمک بن مالک و سیدنا مؤید شیرازی است. از سیدنا مؤید شیرازی و سیدنا علی بن محمد صلیحی و سیدنا مکرم بن علی در این کتاب ذکر می‌گردد^۲

سه مکتوب دیگر از مادر امام مستنصر بالله که ابتدای یکی «الحمد لله ولی کل نعمه» و دیگری عنوان «الحمد لله علی نعمه» دارد شامل است، در جلد هفتم عیون الاخبار پنج مکتوب بطور کامل درج است.

همانطور که سابقاً گفته شد فن کتابت و نویسندگی مورد توجه خاص خلفای فاطمی بود. اداره مملکت و قلمرو وسیع آنان موجب شد که برای اداره امور مختلفه و تحکیم خلافت از نویسندگان زبردست استفاده شود.

سورخین حقوق و ظایفی را که خلفای فاطمی برای نویسندگان و دبیران خود معین کرده بودند نام می‌برند.

ابن طویر مینویسد «در عهد فاطمیان ترویج و اشاعت کلیه علوم و فنون بوسیله دیوان مجلس میشد. در آن دیوان نویسندگان متعددی مشغول انجام وظیفه بودند و بهر یک مقرری شایانی داده میشد.

«مقریزی مینویسد که در سال ۵۱۷ هجری ابوالبرکات بن ابی الایث متصدی

۱ - خط شماره های ۵۱ و ۵۲ و ۵۳

۲ - نامه های المستنصر بالله (بولتن مدرسه مطالعات شرقی از دانشگاههای

لندن بخش هفتم قسمت دوم صفحه ۲۰۷

۳ - سیدنا خاتم بن ابراهیم بن الحسین داعی مطلق سوم (متوفی در هفدهم محرم

۵۶۶ هجری)

دیوان مجلس بود و حقوق او از بیت المال داده میشد و حتی خوراک او از مطبخ خلافت و مرکب سوارری او نیز از طرف حکومت بود بلکه برای اولاد او نیز جیره روزانه آرد و گوشت و سایر لوازم زندگی تهیه میگرددید برای دبیران دیوان مجلس تمام لوازم از قبیل خوراک و پوشاک تهیه میشد حقوق خدمتگزار و دربانان و محافظین وی نیز از جانب دربار پرداخت میشد» ابن خیران که یکی از نویسندگان عهد مستنصری است سالیانه سه هزار دینار مقرر در یافت مینمود.

البته این توجه و علاقه مندی خاص و تسهیلات زندگی و انعاماتی که از طرف خلفای فاطمی میشد سبب گردید که نویسندگان بزرگ و دبیران عالیقدری بوجود آیند. در اداره دیوان دانشمندانی که با نحو و لغت عرب آشنائی کامل داشتند بکارگماشته میشدند تا اینکه نوشته های آنها از همه حیث ممتاز باشد. وزرای خاندان فاطمی هر کدام از نویسندگان نامی و زبردست زمان خود بودند زیرا یکی از شرایط رسیدن به منصب وزارت مهارت در فن نویسندگی بود. مثلاً فلاحی جرجرائی «یا زوری» «بابلی» ابن مغربی ابن مدیر و ابن انباری قبل از رسیدن بمقام وزارت آن دوره اداره دبیری را طی نموده بودند.

مورخین مینویسند که در دوره اول وزراء صاحب قلم و در دوره های بعد صاحب شمشیر میشدند یکی از انواع نوشته های لازمه دوره فاطمیان تسجیل و تثبیت و قایع روز بود که بدین وسیله تاریخ و وقایع را ثبت مینمودند. ابن منجب صیرفی در کتاب «قانون دیوان الرسائل» خود تمام خصوصیات و شرایطی را که برای یکنفر دبیر لازم است شرح میدهد و مینویسد یکنفر دبیر و کاتب باید متدین و پرهیزکار و امین و فصیح و بلیغ باشد و در ضمن با صول نویسندگی و رموز و نکات علوم قرآنی و اشعار عربی آشنا باشد همچنین دارای نسبی صحیح با ایمان و نسبت به زمامداران وقت و فادار باشد.

ابن منجب از نویسندگان قرن ششم هجری است و این همان ایامی است که دولت فاطمی رو بزوال میرفت و مخالفین آن بالعکس در حال ترقی بودند

و ازین رو هر آن احتمال خطر میرفت که خلیفه وقت از طرف مخالفین مسموم شود گماشتگان اشخاص با نفوذی بودند و این خود امری بسیار مهم تلقی می گردید .

خلفای فاطمی نظر به آزادی فکری و عملی که نسبت به تمام ادیان و توجه مخصوصی که باهل علم و دانشمندان داشتند در انتخاب نویسندگان، ابداً ترس و هراسی بخود راه نداده از این رو بسیاری از دبیران و نویسندگان نصرانی و غیر نصرانی را بسرکار میگماردند .

علاوه بر مذاهب دیگر عده زیادی از مسلمانانی را هم که برخلاف روش و آئین فاطمیان بودند بکار میگماردند . ابوالطاهر از زمان خلافت امام حاکم تا زمان امام ظاهر مقام دبیری را عهده دار بود .

دردوران المستنصر بالله قاضی ولی الدین بن خیران و پس از او ولی الدوله موسی بن حسن شغل دبیری داشتند . در زمان امام امر ابوالحسن علی بن ابی - اسامه علوی رئیس دیوان عالی بود . در سال ۵۲۲ هجری یعنی بعد از وفاتش پسر او ابومکارم جانشین پدر شد .

اشخاصی مانند ابن منجب صیرفی و قاضی کافی القضاة محمود بن القاضی الموفق اسعد بن قادوس و ابن ابی الدم در تحت ریاست ابومکارم بشغل دبیری مشغول بودند . علاوه بر اسامی فوق که برخی از آنها غیر فاطمی بودند . حسین بن قائد از زمان امام عزیز تا عهد امام حاکم منشی بود و همچنین صالح بن علی رود باری و کافی بن عبدون نصرانی و احمد بن محمد القشوری و زرعة بن عیسی بن نستورس الشافی نصرانی منصب دبیری داشتند مالک بن سعید فاروقی رئیس دیوان عالی امام حاکم بود . سیدنا مؤید شیرازی در کتاب خود مینویسد که در سال ۴۴۳ هجری خودش متصدی دیوان عالی کشور بود . مقریزی مینویسد که وزیر ابن المغربی بعد از استعفا از مقام وزارت بشغل دبیری در زمان امام امر مشغول شد .

در کتاب سیره استاد جو ذر آمده است که قائد جوهر نیز یکی از دبیران

آن زمان بود . از اسامی کتب فوق چنین بر میآید که نوشته‌های آنان بسیار زیاد و وافر است اما اکنون بیشتر آنها در دسترس نیست . اولین نگارشی که در زمان فاطمیان نوشته شده همان نامه ایست که امام مهدی بنام اهل مغرب نوشت . همچنین نوشتجات و فرامینی که از طرف امام قائم و امام منصور در خصوص شورش‌های که از طرف بخلد بن کی داده شده بود نشان میدهد که مجموعه ایست از مجمع وقایه . نامه قائد جوهر و نوشته های امام معز و امام عزیز نیز همه دارای سجع و قافیه میباشد و همچنین نوشته های سیدنا مؤید شیرازی و ابن خیران و ابن صیرفی و ابن الشخبار و غیره نیز همگی دارای اصول سجع و قافیه است . ابن منجب مینویسد که یکی از شرایط دبیری آن بود که کاتب میبایستی حافظ قرآن باشد و در نوشته های خود از آیات قرآن استفاده نماید و شاهد آورد .

تجنیس عبارات و ترکیب الفاظ روانی کلام از خصوصیات نویسندگان آن زمان بود . هنر نویسندۀ فاطمی در آغاز نگارش خود به حمد و ثنای الهی و سلام و صلوات بر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ائمه کرام میپرداخت و نام حضرت محمد را بعبارت « جد ائمه » ذکر مینمودند . هر چند که عباسیان می کوشیدند که نسب ائمه فاطمی را باطل و دروغ جلوه دهند .

در آن ایام اگر فرمانی از طرف داعی مطلق بعلمای شهرهای مختلف فرستاده میشد ابتدای آن به حمد و صلوات آغاز میشد .

خلفای فاطمی نه فقط حمد خدای را بجا میآوردند بلکه در تمام نوشته ها و امضای خود خویش را بنام عبدالله (بنده خدا) معرفی میکردند .

همانطور که در خطبه های خلفای فاطمی میتوان بعقاید و اصطلاحات آنان پی برد در فرامین و نوشته های آنان نیز عقاید فاطمیان آشکار است . در مواقع مخصوص و اعیاد بزرگ نگارشات ائمه که در تشریح و تأیل آیات قرآن و حاوی نصایح و اندرز بود صادر میگردد . مثلاً در روز عید سعید غدیر تعیین و لایت مولا حضرت امیرالمؤمنین علی عَلِيٌّ و همچنین در جلوس سایر ائمه فرامین خاصی جاری میشد .

راجع به عاشورا و وقایع کربلا و مصائب آن روز و نیز در خصوص رؤیت هلال ماه رمضان و فضیلت روزه مطالب سود مندی منتشر میگردید .
بعد از ذکر مطالب فوق اکنون بطور اجمال بذکر نام بعضی از نویسندگان آن عهد میپردازیم .

اولین کتابی که در عهد فاطمیان با قدرت قلم و شمشیر نوشته شد از تألیفات قائد اعظم ابوالحسن جوهرالصقلی است .

سیدنا جوهر اصلا از غلامان روسی بود و در خدمت امام معز بتدریج ترقی کرده از قائم‌دین نامی شد، تسخیر اغلب شهرهای مغرب فتح مصر یکی از کارهای برجسته اوست هنگامی که به مصر وارد میشد امام معز به بیشتر از بزرگان وامنای دولت و حتی فرزندان خود اسر نمود که در مقابل جوهر از اسب‌های خود پیاده شده و او را احترام کنند . جوهر علاوه بر فتح مصر با اصلاحات داخلی نیز پرداخت . شهر قاهره را او بنا نمود و جامع الازهر از خدمات بزرگ و تاریخی این مرد صاحب شمشیر و قلم است .

در موقع ورود بمصر، جوهر مردم شهر را امان داد و بموجب فرمانی هر کس را در دین و مذهب خود آزاد گذاشت . همین فرمان یکی از نوشته‌های تاریخی و پر اهمیت آن زمان است . مقریزی جوهر را در بلاغت میستاید . او همانطور که دستش به شمشیر آشنا بود همانگونه نیز با قلم سروکار داشت .

ابو محمد احمد بن علی بن خیران ملقب به ولی الدوله بعد از پدر خود متصدی دیوان امام طاهر بود و تا زمان مستنصر نیز در همین خدمت اشتغال داشت حقوقش سالی سه هزار دینار و مردی نیک کردار و سخی طبع و شاعر منش بود نامبرده مدتی دبیر دیوان انشاء نگاری بود . یاقوت از هلال بن محسن نقل میکند که نوشته‌های ابن خیران بسیار عالی و بلیغ و فصیح است . وفاتش در رمضان ۴۳۱ هجری اتفاق افتاده است .

بعد از ابن خیران در سال ۴۳۲ هجری محمد بن احمد بن محمد العمیدی دبیر مستنصر شد و در علم لغت و نجوم و نثر نویسی بسیار مهارت داشت نام بعضی

از تألیفاتش عبارتند از: ۱ - کتاب «تنقیح البلاغه» (در ده جلد) ۲ - کتاب الرشاد الی حل المنظوم . ۳ - کتاب الهدایه الی نظم المنشور . ۴ - انتزاعات القرآن . ۵ - کتاب العروض . ۶ - کتاب القوافی . او بعد از یک زندگی کوتاهی در سال ۴۳۳ بدرو د حیات گفت .

در سال ۴۳۳ هجری سیدنا مؤید شیرازی بمنصب سردبیری رسید . در کتاب سیره خود نامه‌های چندی را درج نموده که درجه فضل اسلوب انشاء پرداززی او را بحد اعلیٰ میرساند . در ادبیات آن زمان نظیر و مانند نداشت . تربیت ادبی و تحصیلات او در شیراز انجام شده بود خودش در مقابل و زیر یازوری ادعا کرد که در فن نویسندگی کسی به پایه و مایه او نیست .

مقالات و نوشته‌های او ادعای وی را ثابت و تأیید میکند و میرساند که در قلم و انشاء نگاری تاجدار بی مانند زمان خود بوده است . هنگامیکه سیدنا مؤید از مصر سفر نمود قاضی القضاعی و ابوالحسن علی بن الانباری بجای او بکارها رسیدگی میکردند .

ابوالفرج الموفقی نیز یکی از نویسندگان درجه اول زمان خود بوده است . از معاصرین او ابو علی حسن بن عبدا لصمد ملقب به ذو الفضیلتین است ، که از خطبای بزرگ آن زمان بوده ابوالفرج در علم شعر و ادب نیز استاد بود و از نوشته‌های وی چنین برمیآید که از ادبیات قبل از اسلام نیز اطلاع داشته نامبرده در سال ۴۸۶ هجری به قتل رسیده است - الشیخ الفاضل تاج الریاسه ابوالقاسم علی بن منحب بن سلیمان الصیرفی در ماه شعبان سال ۴۶۳ بدنیا آمد، و او دبیر افضل بن بدر الجمالی وزیر بود و از فضلاء و دانشمندان مصر بشمار می‌آمد در عهد امام مستعلی و امام آمر رسالاتی تدوین نمود نوشته‌های او تقریباً در چهار جلد بزرگ تنظیم شده است علاوه بر نویسندگی از مورخین زمان خود نیز بشمار میرفت . کتاب «عمدة المحادثة» و کتاب «عقائل الفضائل» و «کتاب استنزال الرحمه» و کتاب «منائح القرائح» «کتاب رد المظالم» «کتاب ملح الملح» «کتاب فی السكر» «کتاب قانون دیوان الرسائل» «کتاب الاشارة الی من نال الوزراة» از تألیفات

معروف او است ولی فقط دو کتاب اخیر الذکر او اسر و زرد دست است. هر چند که شاعر بود ولی اشعارش بیایه نثر او نمیرسید. در سال ۴۲۰ هجری و یا بقول یاقوت در سال ۵۵۰ دار فانی را وداع گفت. ابوالحسن علی بن احمد بن الحسن بن ابی اسامه از دبیران عهد امام آمر بود امام آمر او را اعزاز و اکرام بسیار مینمود و « بنام الشیخ الاجل کاتب الدست - الشریف » او را میخواند.

در عهد مستنصر نساء الملک منصب دبیری داشت و همچنین منشی امام مستعلی و امام آمر بود از معا و نین و همکاران ابن صیرفی شاعری بنام ابوالفتح محمود بن القاضی الموفق اسماعیل بن حمید الدمیاطی بود « این مرد از زمان وزارت افضل بن بدر الجمالی تا زمان ملک صالح طلائع بن و زیکک مشغول خدمت بود در شعر و نویسندگی مهارت زیاد داشت. وفاتش در سال ۵۵۱ اتفاق افتاد^۲ دوین دسته شاعر سردی بنام ابو علی حسن بن زبید الا نصاری بوده در علم لغت و ترکیب الفاظ ید طولائی داشت که ابن قادوس بر او رشک میورزید.

فاطمیان و بنی عباس

بطوریکه در کتب و تواریخ ما نندرو ضه الصفا و مجالس المومنین، کتاب ملل و نحل شهرستانی و کتب دیگر خودی و بیگانه مشاهد شده است نهضت و تشکیلات علویان و فاطمیان و ترویج تشیع در مصر بزرگترین لطمه به اقتدار و عظمت عباسیان وارد ساخته است. از طرف عباسیان که دشمن سرسخت و قوی پنجه نهضت، تشکیلات فاطمیان بودند تحمل دیدن پیشرفت علویان و فاطمیان را نداشتند، با تشکیلات و اقتدار عظیمی که در همه جا دارا بودند از هیچ گونه تهمت های ناروا و دروغ پردازیها در مجامع عمومی و خصوصی برای بدنام ساختن علویان و فاطمیان نداشتند حتی برای تکذیب انتساب خلفای فاطمی به خاندان رسالت فعالیت و کوشش داشتند. در زمان القادر بالله خلیفه عباسی بدستور و خواهش او و صرف هزینه بسیار، جمعی از اکا پر علمای مخالف را در بغداد و ادار به تشکیل

۲- این بیسرس ۹۷

۱- خطط مقریزی ج ۳ ص ۱۴۰

و تنظیم محضری برای تکذیب نسب فاطمیان، فراهم نمودند حتی، سید رضی - الدین موسوی را به اکراه و الحاح و ادا کردند که خط بر آن محضر نهاد، ولی چون از مجلس بیرون رفت به بطلان آن محضر اظهار داشت. آنچه که در آنجا نوشته شده است از روی اکراه و جبر و الحاح مخالفین بوده است. قطعه شعری که دلالت بر صحت نسب خلفای فاطمی به خاندان رسالت داشت سروده است که اسباب قهر و غضب خلیفه عباسی را نسبت به خود فراهم ساخته بود.

الیس الذل فی بلد الا عادی و بمصر الخلیفة العلوی

وقتی که از این نیرنگ ها و کوشش های ناروا نتیجه بدست نیاوردند از راه دیگر برای ایجاد هیجان عمومی بر ضد خلفای فاطمی برای پیشرفت مقاصد سوء خود و بدنام ساختن خلفای فاطمی در جامعه آنروزی اسلام که از هر جانب بطرف خلفای فاطمی روی آورده و آنها را ناجی مذهب و وطن خود میدانستند زیرا از مظالم خود سرانه و فساد کاری ناشایست و کشتار ناقص عباسیان نارضا و متنفر شده با خلفای فاطمی فداکارانه همکاری میکردند، آن پیش آمد برای خلفای بنی عباس بسیار ناگوار و خطرناک و غیر قابل تحمل بود.

برای رسیدن بمقصد خود و بدنام ساختن فاطمیان در جامعه اسلام. راه تازه و خطرناکتری را پیش گرفتند چند نفر از شعرا و نویسندگان را در لباس دوستی و علاقمندی صمیمانه نسبت به خلفای فاطمی تحریک و اودار به سرودن اشعاری اغراق آمیز که نسبت ادعای خدائی به آنها داده و با آن طرز ناپسند آنها را ستایش و تمجید میکردند عباسیان از آن نیرنگ خائنانه تا حدی برای بدنام ساختن فاطمیان سوء استفاده کرده آن تهمت ناروا را در نشریات و در مجامع بغداد انتشار میدادند که بعضی از آنها را هم نویسندگان و طرفداران عباسیان و مخالفین علویان و فاطمیان (از فرصت استفاده کرده) در تاریخ آن دوره درج نمودند، حتی بعضی از مورخین خودی و بیگانه کورکورانه آن لاطلائات را کتاب های خود انتشار داده اند که متأسفانه هنوز هم اثرات سوء آن باقیست.

یکی از شعرای عرب بنام ابن هانی اندلسی که بر حسب ظاهر از دوستان میخلص فاطمیان بود قطعه شعری اغراق آمیز در مدح امام معز خلیفه فاطمی گفته بود که مورد اعتراض سخت و نارضایتی امام معز گردیده آنرا برای خود توهین و ناسزا دانست .

بعضی از شعرا و نویسندگان آن دوره که از راه دوستی بی خردانه یا تملق مانند شعرای دوره حکومت های سابق در ایران که در مدیحه سرائی و اغراق گوئیهای خود برای خشنودی بزرگان و زمامداران وقت غلو کرده عبارات نامناسب و اغراق آمیز بکار میبردند (که صدها از آن امروزه هنوز در دیوان و کتابهای چاپ شده آنان در ایران موجود است) البته درد و روه فاطمیان هم که تا اندازه ای دوره شعر و ادب سجع و قافیه بود بدون تردید از این قبیل اشعار برای بزرگان می سرودند ولی نه آنطور اغراق و تهمت تجنیس عبارات و ترکیب الفاظ و روانی کلام از خصوصیات نویسندگان آن دوره بود ولی کفر گوئی و نسبت دادن خدا و پیغمبر و امثال آن درد و روه فاطمیان غیر ممکن و محال بوده زیرا آنها خود را بنده و مخلوق خدا میدانستند. (~~ببیندگان خدا~~) در فرامین و مکتوبات خصوصی و عمومی خود پس از بسم الله الرحمن الرحیم . ابتدا به حمد و ثنای الهی و سلام و صلوات بر پیغمبر اکرم حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ائمه گرام میپرداختند .

دورهٔ خلافت با عظمت و اقتدار المستنصر بالله فاطمی در مصر

از سال ۴۲۷ - ۴۸۷ هجری ۱۰۳۵ - ۱۰۹۳ میلادی بطول انجامید

المستنصر بالله که از اعظم خلفای فاطمی بود ، شصت سال در کمال اقتدار و عظمت امر خلافت و زمامداری را درید با کفایت خود داشت در نامه ها و فرامین خود که به هر جا میفرستاد در آغاز نگارش نامه خود پس از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین حمد و ثنای الهی و سلام و صلوات بر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ثنای ائمه طاهرین میپرداخت ، بسیاری از نامه ها و فرامین او مزین به آیات قرآنی بود که برای مزید آگاهی طالبان حق و راستی

و برای زینت بخش این تاریخچه چندین طغرا از نامه و فرامین المستنصر بالله خلیفه فاطمی را که به دعای و حکومت و فرمانداران کشوری خود نوشته است که بسیار جالب توجه و خواندنی است مبادرت بدرج آنها مینمائیم.

این نامه های با ارزش و قابل توجه که بهترین دلیل و گواه گویا بر یگانه پرستی و خداشناسی و ایمان کامل خلفای فاطمی بخدا و رسول و اعتقاد به کلام خدا (قرآن شریف) که بر حضرت محمد ﷺ نازل گشته است و همچنین احترام به مقدسات عالم اسلام (حرمین شریفین مکه و مدینه) که بر نامه و رفتار اساسی تمام خلفای فاطمی رضوان الله علیهم اجمعین بوده است میباشد.

نکته قابل توجه اینست که آنها نه همین در نامه ها و فرامین خود حمد و ثنای الهی را بجای آوردند، بلکه در پایان هر فرمان و کتابتی امضای خود را با کلمه عبدالله (بنده خدا) امضا میکردند و السلام علی من اتبع الهدی.

المستنصر بالله از خلفای با اقتدار فاطمی که مدت شصت سال خلافت کرد، و در زمان وی دعای و مبلغین فاطمیان در یمن و حجاز و عراق و هند و ستان و ایران بدعوت اشتغال داشتند.

هیچکس در اسلام موازی او زمامداری نکرده است

المستنصر بالله پس از شصت سال خلافت و زمامداری باشکوه و اقتدار و خدمات بسیار بعالم اسلام و تشیع در شهر قاهره داعی حق را لبیک گفته به سرای جاودانی شتافت - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ .

نامه های المستنصر بالله

(اقتباس از کتاب السجلات المستنصریة) که از طرف محقق و نویسنده نامی مصر آقای عبدالمنعم ماجد در سال ۱۹۴۵ میلادی در قاهره بچاپ رسیده است.

سجل رقم (۱)

بخط اليد الشريفة .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، الحمد لله رب العالمين .

من عبد الله ووليه : معدّ أبي تميم ، الإمام المستنصر بالله ، أمير المؤمنين ،
إلى الأمير ، تاج الدولة ، سيف الإمام ، المظفر في الدين ، نظام المؤمنين ،
على بن محمد الصليحي .

سلام عليك : فإن أمير المؤمنين يحمد < إليك > الله الذي لا إله إلا
هو ، ويسأله ان يصلّي على جدّه محمد ، خاتم النبيين و سيد المرسلين ،
صلّي الله عليه و على آله الطاهرين ، و الأئمة المهديين ، و سلم تسليمًا .
أما بعد : فالحمد لله أهل التمجيد و التمجيد ، و المرشد إلى معرفته
بالتعظيم و التوحيد ، ذى الآلاء الظاهرة ، و الآيات الباهرة ، و العزة القاهرة ،
الحاكم لأوليائه بالتمكين ، و لأنصار دينه بالمكان المكين ، مستخلص
الشكر منهم و مرتضيه ، و الأمر لهم بالوقوف عنده و العمل بما يقضيه ،
لقوله في محكم كتابه الكريم ، و تنزيله العزيز الحكيم : « و إِذْ تَأَذَّنَ
رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ ۱۴-۷ » و في موضع منه آخر :
« و سَيُجْزَى اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ۳- ۱۴۴ » .

يحمده أمير المؤمنين على سابع المنح التي ألهمه الاعتراف بها ،
و يشكره كثيراً على موالاتها و تقوية سببها ، و إن رفعه إلى المحل
السامي من خلافته ، و بؤاه المرقب العالی من شرف امامته ، و إيالة بريته

وسیاستهم بعدل سیرته، و إن عزز ذلك من أنعمه بما أوجب التحدث بذكره،
والإشادة بنشره، والإشاعة لشريف قدره، وجعل مواهبه لديه زاكية ما
اقترن بها تضاعف الشكر فهو حليفها، وعوارفه إليه نامة بمصافحة الحمد
لها فلا يزال أبداً يضيفها (١)، حمداً يكون لحق تطوله قاضياً، ولغامر إحسانه
داعياً، ويسأله أن يصلي على جده محمد رسول منقذ الأنام، وعلى أبيه
أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عمدة الإسلام، وعلى الأئمة المهديين
من ذريتهما كواكب الإيمان البررة الكرام، الذين تجلّت عن بصائرهم
الظلم، وانحسرت عن أنوارهم البهيم، ويسلم ويعظم تسليمه لديهم أجمعين،
هذا وسجل أمير المؤمنين وورد عليك في يوم عيد الفطر من سنة إحدى و
خمسین وأربعمائة ونصر الله تعالى عليه متظاھر، وجميل صنعه لديه متتابع
متوافر، وقد أعانه على قضاء فریضة شهر رمضان الذي شرفه على الشهور،
ونزل فيه القرآن المسطور، الهادي إلى نور الحلال من ظلمة الحرام، الكافي
في علوم الإيمان والإسلام، فبرز إلى مصلاه في شيعته وأنصار حقه ودعوته،
محفوظاً بأوليائه وجنوده، وجيوش دولته وعبيده، وهم في أكمل عُدّة،
وأوفر عُدّة، وأحسن هدى وخشوع، وأكمل تضرّع في صلواتهم و
خضوع، والكلمة بحمد الله ومنه متفّقة، والأمر جاریة على الإستقامة
مستوسقة، فقضى الخطبة والصلاة بالسكينة والنسك اللذين خصّه الله
تعالى منهما بما ارتضاه، وأثار البصائر وشحذ الخواطر، وشرح الصدور

(١) فی الاصل . اطيغها ، مع علامة خطأ .

و النواظر، و و ط د الشریعة و أقام قواعدها الرفیعة، و عاد إلى قصور الخلاقه،
 و مقامات الشرف و الإنافه، و الخضوع لله جلّ ذكره، قرینه التواضع له -
 تقدّست أسماؤه - یجمله و یزینه، و الأحوال بحضرتة قد جرت علی الإیثار،
 و أطردت علی سنن المراد و الاختیار، و هو یکرر حمد من منحه ذاك
 و خوله، و للاحتواء علی خلافته فی أرضه خوله^(۱)، و نقول: «الْحَمْدُ لِلَّهِ
 الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ ۖ: ۷: ۴۳» .

أعلمك أمير المؤمنين نبأ عيده السعيد، و مقامه الرشيد، ليقدّم إذاعته في
 عملك، و إشاعته في كلّ من بعد و قرب قبلك، ليتساوى في معرفته الكافّة،
 و يكثر و حمد الله على كريم أظافه، و تطالع بالكائن منك إن شاء الله،
 و السلام عليك و رحمة الله .

و كتب في اليوم المقدّم ذكره .

الحمد لله كثيراً، و صلواته على جدنا محمد، خاتم النبيين و سيّد
 المرسلين، و على آله الطاهرين، الأئمة البررة المهديين، و سلامه، و
 حسبنا الله و نعم الوكيل .

(۱) في الاصل . حوله .

بخط اليد الشريفة . (٢)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، الحمد لله رب العالمين .

من عبد الله ووليّه : معدّ أبي تميم ، الإمام المستنصر بالله ، أمير المؤمنين ،
إلى الأمير ، الأعزّ ، شمس المعالي ، منتجب الدولة وصفوتها ، ذى المجدّين ،
عبد المستنصر محمّد ، ابن الأمير ، الأجلّ ، الأوحد ، أمير الأمراء ، عمدة
الخلافة ، شرف المعالي ، تاج الدولة ، سيف الإمام ، المظفر فى الدين ،
نظام المؤمنين ، على بن محمّد الصليحي ، نصره الله و أظفّره .

سلام عليك : فإن أمير المؤمنين يحمد إليك الله الذى لا إله إلا هو ،
ويسأله أن يصلّى على جدّه محمّد ، خاتم النبيّين وسيد المرسلين ، > صلى الله
عليه < و على آله الطاهرين الأئمة المهديّين ، وسلم تسليمًا .

أمّا بعد : فالحمد لله الذى نعمه لا تُحصى عددًا ، القاصرة القوى دون
القيام بحق حمده إلا أن يجعل لها من معونته مددًا ، المُثنى على من زكا
أصلاً بطاعته وطاب مولدًا ، تلويحاً بقوله سبحانه : « وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ
نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذى خَبثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا ۗ - ٧ - ٥٨ » .

يحمده أمير المؤمنين إلهًا واحدًا صمدًا ، اختار لرسالته جدّه محمّدًا
فأوضح به الهدى جُدّدًا و شرّع له من الدين شرعًا مؤيدًا ، وشدّ منه بأخيه
على بن أبى طالب - صلّى الله عليه - عضدًا ، فحلّ بيان تأويله من لسانه
عقدًا ، و نسأله أن يصلّى عليهما صلوات أبدأ سرمدًا ، و على الأئمة من
ذريتهما الذين أقامهم لسماء الدين عمدًا ، وجعل فى كلّ عصر منهم وليًّا

مرشداً ، صفوة يبيتون لربهم قياماً وركعاً وسجداً ، ولما كنت المولود
الذي وضع في مهد الإيمان ، ورضع من در أولياء الزمان ، وكان والدك
الأمير ، الأجل ، الأوحده أمير الأمراء ، عمدة الإمامة ، تاج الدوله ، شرف
المعالي ، سيف الإمام ، المظفر في الدين ، نظام المؤمنين ، علي بن محمد
الصليحي - نصره الله وأظفره - ممن خدم الدين فاخدمه الله سبحانه الدنيا ،
و توصل بكلمات الله تعالى إليه فجعل كلمته العليا ، حتى ختمه الله - وله
الحمد - خاتم الملك ، برجال دين انتظموا في طاعته بنا انتظام الدر في
السلك ، يمارسون أهوالاً ، وينفرون خفافاً وثقالاً ، لا يطيقون على نومة
الذل جفونا ، ويصدقون المصاع إذا زاغت الأبصار وبلغت القلوب الحناجر
وتظنون بالله الظنونا ، هذا ولما عرف أمير المؤمنين أنك نجيب وابن نجيب ،
و فرع من شجر سقى من ماء تهذيب ، رأى و بالله توفيقه أن يمد إليك
بالإصطناع يداً هي الباسطة ليد أيبك ، و يطمح نحوك بجميل الإزدراع
عيناً يقر الله بها عينه فيك ، و أن يجعلك خليفة لدينه و دنياه ، و خلفاً صالحاً
في يومي مماته و مجياه ، و أن يشرفك من خاص ملابسه ، ما تباهى بمفاخره ،
و تختال في فاخره ، و أن يزيد في ألقابك ، الزيادة الباقي جمال ذكرها
في أعقابك ، لتنشر في المحاضر ، و تلى من فروق المنابر فعليك بتقوى الله
سبحانه و طاعته في سر أمرك و جهره ، و تدرع خشيته و مراقبته في عسر ما
نابك و يسره ، و طاعة امامك الذي بطاعته يقبل الله سبحانه منك الطاعة ، و
يتقلده عهد تملك الشفاعة ، و المحافظة على شريعة جدّه رسول الله صلى الله

عملاً بأوضاع صلاتها وزكاتها ، و وفاءً بحقوق مفروضاتها و مسنوناتها ،
وعلماً بخفيات رموزها ، واستخلاصاً لحقائقها من كنوزها ، و برّاً بوالديك
الذين جعلهما الله سبحانه لوجودك سبباً ، و حذراً من العقوق الذي يكدر
عليهما من الثقة بك مشرباً ، و اتخاذاً لأخويك : المكرّم منجب الدولة و
صنيعتها ، ذى السيفين أحمد ؛ و الأمير نجيب الدولة و غرسها ، ذى الفضلين
منصور^(١) ، عضدين بهما تعضد ، و سندن إليهما تستند ، لتجتمع كلمتكم
اجتماعاً عليه من الوفاء ضمان ، أن لا ينزع بينك وبينهما شيطان ، بل تكونوا
على اختلاف الجسوم نفساً واحدة ، و أعضاداً على حفظ البيت متعاضدة ،
تحنو عليها حنو الكبير على الصغير ، و ينقاد ان لك انقياد الصغير للكبير ،
و أن تشمل على رجال الدين و الولاة الذين هم قوادم الجناح الذي طرتم
به في أفق العلياء إشمال الأباء المشفقين على الأبناء ، و تستخلص به طاعتهم
من شوب الأقدار و الأقداء ، في اكناف بلادك ، > و أن تبسط العدل <
بسطاً تتناقل أخباره ، و تتألق في أقاصى الديار أنواره ، و تمنع لسان الظلم
أن يقول ، و جائل فكره أن يجول ، و أن تسير في الناس سيرة تجريها
محببتهم إلى نفسك و إمامك ، و تحسن معها تاريخ أمامك بمشيئة الله و عونيه .
هذا عهد أمير المؤمنين إليك فكن له قائلاً بالسمع و الطاعة ، باذلاً فيه

(١) في مكان آخر ، يقول : فزاد في لقب أكبرهم ، منتجب الدولة و صفوتها ،
ذا المجدين ؛ و في لقب الاوسط ، منجب الدولة و غرسها ، ذا السيفين ؛ و في لقب الاصغر ،
نجيب الدولة و صنيعتها ، ذا الفضلين ؛ فصار نجيب الدولة و صنيعتها ذو الفضلين ، نافلة
في الاحسان ، و زيادة في الفضل و الامتنان .

نهیة الاستطاعة ، والله تعالی یهدیک فی اتباع أمثله لأمثل الطريقة ، و یسلك (۱) بك مسالك من أسقاهم ماء غدقا من صوب رحمته لَمَا استقاموا علی الطريقة ، إن شاء الله ، والسلام علیك ورحمة الله .

و کتب فی شهر ربیع الآخر من سنة ست وخمسين وأربعمائة .
والحمد لله وصلواته علی جدنا محمد ، خاتم النبیین و سید المرسلین ،
و <علی> آله الطاهرين ، الأئمة المهديين ، و سلامه ، و حسبنا الله
و نعم الوکیل .

بخط اليد الشريفة . (۳)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، الحمد لله رب العالمين .
من عبد الله ووليه : معدّ أبي تميم ، الإمام المستنصر بالله ، أمير المؤمنين ،
ابن الظاهر لإعزاز دين الله ، أمير المؤمنين ، إلى الأمير ، الأجل ، أمير
الأمرء ، شرف المعالي ، تاج الدولة ، سيف الإمام ، المظفر في الدين ،
نظام المؤمنين ، علی بن محمد الصليحي ، نصره الله وأظفره .
سلام عليك : فإن أمير المؤمنين یحمد إليك الله <الذي> لا إله إلا هو ،
ويسأله أن یصلی علی جده محمد ، خاتم النبیین و سید المرسلین ، صلی الله
عليه وعلی آله الطاهرين ، الأئمة المهديين ، و سلم تسليما .
أما بعد : فالحمد لله الذي من ابداعه كل اسم و مسمى ، المرفوعة سماء
كبريائه عن أن يكون للأوهام إليها مسمى ، الناظم لأمر المؤمنين في

(۱) فی الاصل . و سلك .

مسلك أهل الذکر من آباءه الطاهرين - عليهم السلام - نظماً ، و هو الذکر الذی قال فيه ، سُبغت منه سبحانه علي عباده النعمی «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى ٢٠-١٢٤» .

يحمده أمير المؤمنين علي متوالي آلائه حمداً جماً ، ويسأله أن يصلي علي محمد جدّه خير من أوتي رسالة وعزماً ، وأولى جلاله وحكماً وعلي أبيه علي بن أبي طالب ، الفاصم عري الكفر بيأسه فصماً ، القاصم ظهره بحسامه قصماً ، المرسل من كنانة الله سبحانه علي أعدائه سهماً ، المحارب لرسول الله من كان له حرباً ، والمسالم من كان له سلماً ، وعلي الأئمة من ذريته ذرية من ختم الله تعالى به النبيين ختماً ، وحتّم فرض مودّته علي الأنام حتماً ، وجعل بين المقتبسين لأنوار هدايتهم وبين ظلم الضلال ردماً .

وإنّه عرض بحضرة أمير المؤمنين كتابك الوارد علي أيدي رسلك - أسعد بن عبد الله ، وعبد الله بن عليّ و محمد بن عصبه ، ومنصور بن حميد ، وموسى بن أبي حذيفة ، و ابراهيم بن أبي سلمه - دالاً علي مقامات خدمتك ، التي جرد الله فيها سيف نصره ، وأسعدك في جميعها سعادة من وفقه بطاعة وليّ دهره ، وأمدّه بدعاء امام عصره ، ومتضمناً الشكر لإمامك علي عناية التي جعلت شمس ميامنك من سمائها بازغة ، و حجة ظهورك علي أعدائك بالغة ، ووقف عليه أمير المؤمنين ووقوف العارف بكونك في نهار خدمته سارياً ، ومن مشارب الإخلاص في طاعته مشارباً ، وبسيف الانتماء إلى دولته ضارباً ، والله تعالى يدرك من حسن كفاءته درعاً حصيناً ،

و يفتح لأُمير المؤمنين بك وعلى يدك فتحاً مميّناً ، وأُمير المؤمنين يرى
لأمثالك ممن تميّز بحسن اعتقاده ، وجاهد^(أ) حق جهاده ، أن يقبل
عليهم بوجه الكرامة ، و يدلّل لهم قطوف ثمر انعامه ، على كون جزيل
ما يؤلى ، بالنسبة إلى ما أعدّه الله تعالى لهم من ثواب الآخرة قليلاً ،
يقول الله تعالى و من أصدق منه قِيلاً : « والآخرة أكبر درجاتٍ وأكبر
تفضيلاً ۱۷-۲۱ » و من أجل ذلك رأى - وبالله توفيقه - أن يستأنف تشريفك
من خلعه ، وخاصّ ملابسه ، بما يخلع به الزمان عليك ثوب بهائه ، فتخطر
معه من المجد في أفخر ردائه ، و يزيد في ألقابك و سِماتك ما يلوح
فجره من صدر سجلّ أمير المؤمنين و عنوانه ، و يبقى فخره على الدهر
يتعاقب أزمانه ، و يتوخى بتجدد التشريف و التقليل أولادك ، و يبلغك
من التنويه بذكورهم مرادك ، فزاد في لقب^(ب) أكبرهم ، منتجب الدولة
و صفوتها ، ذا المجدين ؛ و في لقب الأوسط ، منجب الدولة و غرسها ،
ذا السيفين ؛ و في لقب الأصغر ، نجيب الدولة و صنيعتها ، ذا الفضلين ،
فصار نجيب الدولة و صنيعتها ، ذو الفضلين ، نافلة في الإحسان ، و زيادة
في الفضل و الامتنان ، و ما خفى على أمير المؤمنين حال عقيلتك ، الحرّة ،
التقيّة ، كافلة المؤمنين ، الساعية في مصالح الدين ، انصبا با في شعب من
كان لذكر الله تعالى مما سياً و مصابحاً ، وانتظاماً في سلك من يؤمن بالله

(أ) في الاصل . و جهاد .

(ب) في السجل ، يذكر الالقاب بطريقة أخرى .

و رسوله و يعمل صالحاً ، و اهتماماً ، بالصالحات التي (١) تهتم لها مثلها
من الصالحات في جبر الكسير ، و معونة الفقير ، و التحنن على الكبير من
مؤمنين و الصغير ، و ستلقى شجر آمالها بالجزاء عن حسن أعمالها مثمراً ،
يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضراً ، فاشكر لله تعالى أنعمه في
وليك أن مد إليك بجميل الاصطناع يداً ، و أقامه وزراً من ورائك و
سنداً ، و أوجدك منه ولياً مرشداً ، فجعلك جلال مجد لا يبلى أبداً ، و
عضدك بإمام الهدى ، خلاف من اتخذ المضللين عضداً ، و اشدد أزرك
بحسن قبواه و كفالتة ، و اشرح صدرك بما ناجاك به لسان نصرته و إِيالته ،
و اعلم أنك ما دام أمير المؤمنين بصلاح شأنك كافلاً ، فإنك تفوز بأنوار
ملكك و جمعه عاجلاً ، و تأكل من ثمره إذا أثمر و ينعه آجلاً ، بمشيئة الله
تعالى و عونه . فأما ما حملته من الطافك التي ساقها سائق الإخلاص ، و
قربات المؤمنين المتقرب بها طالبوا الخلاص ، فقد جعل أمير المؤمنين القبول
لها ثمناً ، و ساق إليك و إليهم من صلواته و تزكيتة ما يكون لهم سكناً ،
فأما ما وصفتهم به من خلوص الاعتقاد ، و ركوب متون خيل الجد في
طاعتك و الاجتهاد ، فقد رضى أمير المؤمنين عنهم بما أظهرته من أعلام
رضاك ، و حميد مساعيهم الذي يذكركهم له اقتضاك ، و رغب إلى الله
تعالى أن يزيد الباقي منهم في إيمانه ، و يتعمد الماضي بعفوه و غفرانه .
و ورد إلى حضرة أمير المؤمنين كتاب صاحب مكة - حرسها الله -

(١) في الاصل . الذي .

يدكر أنك شددت معه حيازيم الجدد، بالتقوية من أمره و الشدد، وشهرت
 في نصرته حساماً ماضي الجدد، حتى عاد جموح مراكب مراده ذلولاً،
 وغرب من انتصب لعناده مغلولاً، فاستقامت أحوال الحرم الشريف بمقارنته
 هجرتك لنصره^(أ) و امتيار سحابه من بحرك، و أفاض في ثناء جميل،
 و شكر جزيل، أعجب أمير المؤمنين بهما، فاهتز طرباً لهما، فلقد كان
 على قلبه لأجل الحرم الشريف من الفكر، ما يوفى على الذكر، و لقد
 فعلت فعل الموفقين في المقال و الفعال، و حلت بما أتيت عقدة الإشكال،
 و تعين عليك أن تكون أنت و إياه يداً واحدة يبذل المجهود، فيما يرد
 ذلك المقام الشريف بالأمن و العماره إلى أحسن المعهود، و يقضى على
 ما أوقد فيه على مر الأيام من نار الظلم بالخمود، فيعود إلى ما قاله الله
 سبحانه: « وَ عَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ
 وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ٢ - ١٢٥ » و عهد إلى صاحب مكة بأن
 يتخذك ردها في صلاح ما هو له ملابس، و عهد إليك بأن لا تنزع عنك لباس
 إيلته الذي أنت لابس ليندى تبعاً^(ب) لكما - على البر و التقوى - عود من
 حرم الله سبحانه مائس، و يقتبس أنوار بر كاته في حمى الأمانة من هولها
 قابس، و أمير المؤمنين يسأل الله تعالى أن يجعلكما من عمار حرمه،
 و المتعلقين من الهدى في طاعة وليه بأقوى عصمة. و رسلك فقد بلا
 أمير المؤمنين أخبارهم، فرضى آثارهم، وبلغهم من التقرت إيثارهم، و ردهم

(أ) في الاصل . هجرتك لنصرته .

(ب) في الاصل . و تبعاً .

نحوك معمورة بالرضاء أرجاء صدورهم، ملائقة وجوههم بشر نجاح السعي
 في أمورهم، غير أنه قد استأثر الله من جملتهم محمد بن عَصِيَّة، والله تعالى
 يرحمه، فإنه واسع المغفرة لمن أدركه دعاء أمير المؤمنين وترحمه، وما
 يعلمك أمير المؤمنين به انه ندب لعمال^(١) دولته، ووزراء مملكته، أقدم
 أهلها في الخبرة بصلاحتها قدماً، وأطلقهم بالخطابة لساناً، وبالكتابة قلماً،
 والندب الذي هو جالينوس طبها. والحال محل الحبة من قلبها: الوزير،
 الأجل، أبا الفرج عبد الله بن محمد، أدام الله عزه وأسعده، وأحسن
 به الإمتناع^(ب)، وتولى عنه الدفاع وعضده، والله تعالى يبارك لأئمة المؤمنين
 في حسن اختياره، ويحسن المعونة لوزيره في إيرادها وإصداره، فاجعله
 وجهتك التي توليها في طلباتك، والغرض الذي ترميه بمخاطباتك و
 مكاتباتك بإذن الله تعالى، وقد صدر إليك من مجلسه ثبت بما حمل
 على أيدي رسلك وجددت النعمة فيه عليك.

فاعلم ذلك من رأى أمير المؤمنين ورسمه، واعمل عليه وبحكمه،
 إن شاء الله، والسلام عليك^(ت).

الحمد لله، و صلواته على رسوله سيّدنا محمد خاتم النبيين، وعلى
 أبرار عترته الأئمة الطاهرين، وسلامه، وحسبنا الله ونعم الوكيل.

(١) في الاصل . أعمال .

(ب) أي تكون به البلاد في منعة .

(ت) التاريخ غير مذکور، ولكننا نظن أن هذا السجل صدر في ٤٥٠ - ١٥٠٨ ؛

ذلك لان الوزير أبا الفرج عبد الله بن محمد، كان قد ولي الوزارة بعد أن قبض المستنصر
 على اليازوري، في المحرم من نفس السنة. انظر ابن الصيرفي، الإشارة، ص ٤٦ .

بخط اليد الشريفة . (٤)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، الحمد لله رب العالمين .

من عبد الله ووليّه : معدّ أبي تميم ، الإمام المستنصر بالله ، امير المؤمنين ،
إلى الأمير ، الأجلّ ، الأوحّد ، أمير الأمراء ، تاج الدولة ، سيف الامام ،
المظفر في الدين ، نظام المؤمنين ، عليّ بن محمّد الصليحيّ نصره الله وأظفروه .
سلام عليك : فإن أمير المؤمنين يحمد إيك الله الذي لا إله إلا هو ،
ويسأله أن يصليّ على جدّه محمّد ، خاتم النبيّين وسيّد المرسلين ، صليّ الله
عليه ، وعلى آله الطاهرين ، الأئمة المهديّين ، وسلم تسليمًا .

أما بعد : فالحمد لله فاتح المغالق ، وناصر أهل الحقائق ، ذي الطول
السابق ، والوعد الصادق ، والمحلّ بأسه و سطوته بكلّ منابذ لا وليائه
مفارق ، وباغ عليهم منافق ، الذي يقذف بالحق على الباطل فيدمغه فإذا
هو زاهق ، مديل الطاغين^(١) ، ومزيل العاصين ، ووليّ المؤمنين ، و
جاعل العاقبة للمتقين ، القاضى للأئمة من عترة رسوله - ﷺ - بخير ما قضى
به لأحد من أهل بيت النبيّين ، وعترة المرسلين ، ومختصّهم من نعمه بما
يعجز عن وصفه الواصفون ، القائل وقوله الحق : « وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ
مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ٢١ - ١٠٥ » .

يحمده امير المؤمنين حمد من أجلّ لديه صنيعته ، وحفظ في آبائه
الطاهرين وديعته ، وأعلىّ حزبه وشيعته ، ويسأله أن يصليّ على جدّه

(١) في الاصل . الطاغين .

محمد خیر رسول نزع بامته من السمات البهيمية ، و ركبهم في الصور
 الروحانية ، و نفعهم بالأسماع و الأبصار ، و أنقذهم و كانوا على شفا حفرة
 من النار ، صلى الله عليه و على أخيه أينا أمير المؤمنين على بن أبي طالب ،
 ترجمان تنزيهه ، و باب حكمته و تأويله ، الكاشف لحقائق الإيمان ،
 و القاطع لداير أهل البغي و العداوان ، و على الأئمة من آلهما أعلام الدين
 و الشهداء على العالمين ، و سلم تسليما . و إنه عرض بحضرة أمير المؤمنين
 كتابان وردا منك : أحدهما صدر عنك من صنعاء (أ) ، بتاريخ شعبان من
 سنة خمس و خمسين و أربعمئة ؛ و الآخر من مدينة الهجر (ب) ، بتاريخ شوال
 من هذه السنة ، يتضمن الأول منهما ذكر ما انتهى اليك عند قفولك من
 مكة - حرسها الله - من حال الخارجي الذي استغواه شيطانه ، و دعاه إلى
 مصرعه حينه و خذلانه ، و قيامه في قبائل مذحج و النخع و عبس فأنطق
 لسان الغي ، و دعا دعوة الإفك و البغي ، و استعصم بحصون تلك القبائل ،
 و أنسى أن الله فوق المعازل ، و ما كان من دلوفاك اليه في حزب الله
 المفلحين ، و أنصار دينه المخلصين ، فاستبحت حماه ، و أبدت غضراه (ت) ،
 و جعلته عظة للظالمين ، و عبرة للمعتبرين ، مستصحباً من عزم إمامك ما
 يدل لك الحزون ، و يقود اليك العصي الحرون ، ثم انكفأت إلى الجبال
 التي اقتصت أنبائها ، فدوّخت قللها ، و ملكت معاقلها ، و حسمت

(أ) هي حاضرة اليمن .

(ب) لعلها مدينة الهجر ، عاصمة بلاد البحرين .

(ت) الغضراء معناها الارض الحضراء ، أي أنه اكتسح أرضه .

غوائلها ، و اجتمع الكافة قبلك على سواء في النصيحة و الإعلان بشعار الدعوة الهادية ، و أنك في أثناء ذلك حتى ورد رسلك بما حُببت به من حضرة الإمامة ، و خصصت بسنائه من التشریف و الكرامة ، و تلقيتك ذلك بالإعظام ، و قيامك في شكر النعمة أحمد مقام ، و تصف استشراف متولى مكة - حرسها الله - إلى حلي^(۱) لما لك من الأمتعة و الأقوات ، فإنك تستخير الله تعالى و تتوخي له مقدماً للإعذار و اللين في المقال إن نجح أو أضر ، و إلا حاكمته إلى الله و هو خير الحاكمين ؛ ثم تسأل فيما يتعلق بعبد الله بن إبراهيم الحسيني قاضي مكة بنقل خدمته إلى ولد ولده لما ذكرته من صيانته ، و وصفته من أمانته .

و الثاني يشتمل على خبر اصدارك الكتاب الأول ، و ما كان من اقتصاصك حال المعروف بابن عراف و كفره النعمة ، و قطعه العصمة ، و استبداله السيئة بالحسنة ، و ما انتهت إليه حاله شيئاً شيئاً ، حتى مرّ شريداً طريداً ، قد سدّ الله في وجهه كل مسلك و طريق ، فكأنّما خرّ من السماء فتخطّفه الطير أو تهوى به الريح في مكان سحيق ، فإنك تقفو أثره صامداً لا استئصاله ، حاسماً لأسباب غيّه و ضلاله ؛ و ما أنبأت به من وفاة أسعد بن عبد الله - رحمه الله - على خير ما درج عليه شمل بحقائق الدين ، معتصم بمناصحة أمير المؤمنين و سأله من الاسترحام <له> و لجماعة من أمثاله من السابقين الأولين ، و وقف على جميع ما قصصته ، و أحاط العلم بما

(۱) من مدن اليمن .

أقتصصته، وأكثر أمير المؤمنين من حمد الله جلّت آلاؤه، على ما لا يزال
يُعليه من حدود الدين وأولياؤه، ويخفضه من مناكب أعدائه، ويقضى
به لأنصاره من الاعزاز والنصر، وللتناكبين عن طاعته بالذل والقهر،
وألفاك أمير المؤمنين في كل ما تصرفت فيه من المقال، وأخبرت به من
تصارييف الأحوال، موقفاً في رأيك مسدداً في مقاصدك وأنجائك،
سالكاً مناهج أوليائه الذين شرح الله بالهدى صدورهم، ويسرّ للحسنى
أمورهم، عاملاً بطاعة مولاك في مقاماتك، مستمداً من زكاة الاخلاص
في ولائه ما يحفظ عليك أسباب سعادتك فلا زلت برعايته محفوظاً في
الدين والنفس والحال، آيلاً من جميل صنع الله في أولاك وأخراك
إلى خير مآل؛ فأما الخارجي الذي حصده سيف الحق بجهله، وأبسله
الله بكسبه^(١) ولؤم فعله، فتلك عادة الله سبحانه عند أولياء دينه، وما
يمدّهم به من نصره وتمكينه، وكفى به عظة لو كانت تنفع العظّات،
أو يتصدّع بالاستبصار أغشية قلوب ذوى الجهالات، وما برح من آثار
مساعدتك أرج تتعطر به المحافل، ويتلوه في الأندية الأفاضل، والله
تعالى يمدك عن خدمة مولاك وإمامك بعونه، ويكلؤك في متقلبك
ومثواك بعينه؛ وأما ابن عراف الذي طبع على قلبه، وأخذ عن رشده،
ختم له بشرّ خواتم الأعمال، واستبدل بأضواء الهدى ظلم الضلال،
صار من الأخسرين أعمالاً الذين ضلّ سعيهم في الحياة الدنيا وهم

(١) في الاصل . بكسبه .

يحبسون أنهم يحسنون صنعا ، فقد اتصل بحضرة الإمامة نبؤه ، وقد ورد
ولده مكة - حرمها الله - واجتماعه بالشريف الأمير فخر المعالي ذي
المجدين - سلمه الله - وما أظهره من الإعراض عنه ، والحذر منه ، و
كوتب عن أمير المؤمنين بإخماد ما اتجأه ، واستئناف ما قصده و
أتاه ، و الآن فقد أمره أمير المؤمنين بأن يقود ولد عراف اليك قود
الجنيب^(ا) ، أو يحمله إلى الحضرة فيكون لها فيه الرأي المصيب ؛ وأما
عبد الله بن ابراهيم فقد وقع ما وصفته به أجمل مواقع ، وأجيب إلى ما
التمسته في ولد ولده ، وقد أجابك أمير المؤمنين إلى ما طلبته من الترحم
على أسعد و قدم ذلك عند ذكره ، فطوبى له و حسن مآب ، إذ جعله الله
ممن توفاه على نهج الأولياء المخلصين ، الذين تتوفاهم الملائكة
طيبين ؛ فالله تعالى يصلح أحوال المؤمنين قبلك ويختصهم بخير ما أعده
الله لذوي البصائر في الدين ، والمجتهدين في ولاء أئمتهم المجاهدين ،
و ينبغي أن تتحقق أن مكانك من حضرة أمير المؤمنين مكين ، و موقعك
من اثرته موقع القوى الأمين ، الذي أخلص لله ولوليه باطنه و ظاهره ،
وأحصد^(ب) على التمسك بعصم آدابه مرآثره^(ت) ، فقد كشف بالإرشاد
غطاء قلبه و بين له نهج الهدى فهو على بيته من ربه ، و تواصل إنهاء
ما يتو كف من أنباثك لتشملك بركات أدعية إمامك ، و تكنفك الميا من

(ا) الجنيب هو الطائع المنقاد .

(ب) في الاصل . حصد .

(ت) كتبها في الاصل من غير نقط ، و المرائر مفردا مريرة و هي الارادة .

من خلفك و أمامك ، و قد خوطب رسلك بما يذكر و نه لك ممّا يقوى
 نفسك ، و يشرح صدرك ، و يشدّ أزرلك ، و زاد أمير المؤمنين فى
 نعوتك : عمدة الخلافة ، لإِعتماده عليك ، و سكونه إليك ، و شرف
 كريمتك بالخطاب : بالفاضلة ، لما ظهر من فضلها ، و تميّزها بالدين
 و الخصائص على أبناء جنسها ، و لكما مزيد من احسان أمير المؤمنين
 و إدنائه النافع فى الدارين .

فاعلم ما خاطبك به أمير المؤمنين متشرفاً بخطابه ، و متجملًا بكريم
 جوابه ، و أجر على و تيرتك المرضية فى خدمته ، و سنتك المحمودة فى
 مناصحته ، إن شاء الله ، و السلام عليك و رحمة الله .

و كتب لتسع خلون من جمادى الأولى من سنة ست و خمسين
 و أربعمائة .

و الحمد لله ، و صلى الله على جدنا محمد رسوله خاتم النبيين ، و سيّد
 المرسلين ، و على آله الطاهرين ، الائمة الهادين ، ذرية النبوة ، و سلم
 تسليمًا ، و حسبنا الله و نعم الوكيل .

دوره فاطمیان و ترویج تشیع

بطوریکه در فصل اول و دوم این تاریخچه مکرر آمده است و همچنانکه در کتاب روضة الصفا و سایر تاریخ مهم استنباط میشود. خلفای فاطمی در اصول شیعی امامی و مروج مذهب تشیع و طرفداران حقیقت و خمسه طیبه بوده و در فروع نیز به مذهب شیعه عمل نموده اند.

فاطمیان و کارهای تاریخی آنان پس از ورود به مصر

همانطور که در فصل اول این کتاب ملاحظه میشود برای آگاهی علاقه مندان به تاریخ و دانستن حقیقت حال و تشکیلات خلفای فاطمی در مصر بعضی مطالب را از کتب مورخین خودی و بیگانه و منابع دوست و دشمن که در باره نهضت و تشکیلات خلفای فاطمی به زبانهای انگلیسی، عربی، هندی و فارسی نوشته اند جمع آوری و ترجمه کرده انتشار داده ایم (که بعضی از آنها مختصری با هم مشابیهت دارند).

این قسمت جالب توجه نیز از کتاب تاریخی عمر ابوالنصر که یکی از نویسندگان نامی مصر و دارای تألیفات تاریخی میباشد. از عربی ترجمه و اقتباس شده است. نامبرده از خلفای عباسی (که بنا به اعتقادات و احساسات نژادی و مذهبی خودش آنها را خلفای بحق اسلام دانسته طرفداری کرده) و همچنین دشمن سرسخت، نهضت حسن صباح و تشکیلات او در ایران میباشد، که در چندین فصل از کتاب خود با عبارات ناروا و بسیار زننده و تلخ نسبت به فاطمیان و حسن صباح شدیداً انتقاد و بدگوئی کرده است: زیرا بعقیده او نهضت و تشکیلات حسن صباح در آن دوره حساس (شورش و انقلاب استقلال طلبی ایرانیان و ممالکی که در زیر استیلای خلفای غاصب بنی عباس و ترکان سلجوقی رنج میبردند) اقدامات بیجا و ناروای (حسن صباح) به حکومت بزرگ اسلامی (مقصودش حکومت ترکان سلجوقی) و خلافت بزرگ و بحق اسلام (که منظورش خلافت بنی عباس بوده) شکست بزرگ و زیان جبران

ناپذیری بر حکومت‌های اسلامی و خلافت وارد ساخته است. ولی با همه اظهارات ناوای دشمنانه که مانند نویسندگان متعصب دوره زمامداری بنی‌امیه و خلافت بنی‌عباس و استیلا کنندگان دیگر در ایران که هرچه نوشته‌اند از روی تعصب و احساسات خشک مذهبی و نژادی و با تحریک و دستور مخالفین و جلب خشنودی و رضایت خاطر زمامداران آن دوره، پرا ز ظلم و جور و پیدادگری بوده، این نویسنده مصری نیز با همان تعصب و احساسات شدید مذهبی و پیروی از مورخین و نویسندگان آن دوره تاریک تاریخچه - خود را بنام و صف تاریخی قرن پنجم هجری « جمعیت های سری در - اسلام » و دشمنی شدید عباسیان و فاطمیان تألیف و جمع آوری نموده است .

با همه احساسات دشمنانه و تعصبات مذهبی و بدبینی که به نهضت و تشکیلات علویان و خلفای فاطمی در مصر داشته و دشمنی که نسبت به نهضت و تشکیلات حسن صباح در ایران دارا بوده، باز هم در آن کتاب تاریخی خود از درج قسمتی از کارهای با ارزش و تاریخی دوره خلفای فاطمی در مصر (در عین اینکه با عبارات زننده منظورش تنقید و بدگویی و نشان دادن خلافت‌های آنان در مقابل خلفای عباسی بوده) خود داری نکرده مطالب بسیار مهم و جالب توجهی را از تشکیلات و انتظام بی نظیر خلفای فاطمی در کتاب تاریخی خود انتشار داده است،

قسمتی از آنرا که مورد علاقمندی و توجه جامعه ما است برای مزید آگاهی حقیقت جویان در این فصل بچاپ میرسانیم .

قسمت اول در باب عقاید مذهبی و تشکیلات فرهنگی و تعلیمات خلفای فاطمی پس از استیلای در مصر میباشد شمه از آنرا بطور اختصار که در دیباچه فصل اول این کتاب که از یادداشت‌های ناشرین خودی و بیگانه اقتباس و ترجمه شده است انتشار داده‌ایم . قسمت دوم راجع به سرگذشت شگفت انگیز آغاز زندگانی و فعالیت و کوشش‌های جالب توجه حسن صباح و رفتن به نیشابور برای تحصیل و هم‌دستی او با خواجه نظام الملک

۱- بزعم او یکی از آن فکاربهای ترویج مذهب تشیع بوده (مترجم)

و عمر خیام در دانشگاه نیشابور که در زیر نظر و استادی امام موفق نیشابوری که از علمای بزرگ و سرآمد دانشمندان خراسان بوده، به تفصیل شرح داده است که عیناً آنرا در این فصل بچاپ میرسانیم.

در این فرصت لازم است که توجه قارئین عظام را به این نکته متوجه سازیم بطوریکه مشهود همگان است چندین مرتبه سرگذشت و تاریخچه حسن صباح و نظام الملک و عمر خیام را چه بناهای مختلف (سه یارد بستانی) و نامهای دیگر (که بیشتر آنها با حقیقت تاریخ وفق نداده اغلب آنها ناقص و یا کپی از کتب مغرضانه مورخان سابق که بیشترش تعصب آمیز دشمنانه و خیالی رنگ آمیزی شده است) تا حدیکه بعضی از آنها حتی همدرسی این سه نفر تا بغه را خیالی دانسته و از روی خیال خود چیزهای فانتزی بر سرگذشت آنان افزوده اند. ولی تحقیقات عمر ابوالنصر مؤلف (کتاب وصف تاریخ قرن پنجم) که ما این گزارش را از آن تاریخچه ترجمه و اقتباس کرده ایم با همه تعصبات و احساسات شدید مذهبی و بدبینی که نسبت بان دو تشکیلات داشته است تا حدی از نوشتن حقایق در باره خلفای فاطمی و حسن صباح چشم پوشی نکرده است.

این نکته نیز قابل توجه و دقت است که بیشتر اظهارات و گفته های نویسندگان در این تاریخچه از راه تنقید غیر دوستانه است، تا که به خوانندگان خود ثابت کنند نهضت فاطمیان و تشکیلات حسن صباح گناه بزرگ و کارهای خلاف مذهب و صلاح آن دوره با عظمت خلفای بحق بنی عباس که پرچمدار اسلام بوده اند و حکومت معظم سلاطین مسلمان سلجوقی که خدمتگزار و نگاهبان پرچم عالم اسلام بوده اند، برای نشان دادن گناهکاری مخالفین عباسیان و سلجوقیان بد رج آن گزارش (و کارهای ناروای آنان) اقدام کرده است. ولی بعقیده راست کرداران و سیهن پرستان قدیم و جدید ایران و ممالک رنج کشیده دیگر مشرق زمین، که در زیر تسلط و جور بیدادگری آنها بوده اند، عقیده شان اینست که رفتار و کردار بیشتر از خلفای غاصب بنی عباس برخلاف عدالت

و حقیقت اسلام و غاصبانه بوده است و مظالم و حشیا نه حکومت های یغماگر سلاطین و زمامداران ترکان سلجوقی که هزاران نفر از ایرانیان و عرب و غیره را بارفتار ظالمانه خود و لشکریان خونخوارشان نابود کرده، خانمان و زندگانی آنها را برباد داده بودند. (بدون تردید) رفتار و کردار آنان در تمام دوران تسلط و زمامداری غاصبانه شان پر از ظلم و بیادگری بوده و به هیچ وجه با حق و عدالت مطابقت نداشته است، نهضت فاطمیان و جنبش ملی حق خواهانه و میهن پرستانه شیخ الجبل حسن صباح و یارانش بموقع و برای بدست آوردن آزادی و استقلال ایران و رفع مظالم بیگانگان از ملت جور کشیده ایران بجا بوده است.

آئین و روش مذهبی و سیاسی فاطمیان پس از فتح مصر

ترجمه از کتاب تاریخچه عمر ابو النصر مصری در باره شمه ای از تشکیلات فرهنگی مذهبی و اداری خلفای فاطمی در مصر

وقتی که فاطمیان کشور مصر را در سال ۳۵۸ هجری (۹۶۹ میلادی) فتح کردند جوهر غلام المعز خلیفه فاطمی برای مخدوم خود خصوصاً و برای خانواده او خاندان علوی عموماً تبلیغ نموده دعوت ایشان را انتشار میداد.

پس از اینکه جوهر از کار بنا و بنیاد شهر قاهره فراغت یافت دستور داد که دیگر خطبه بنام عباسیان نخوانند و در عوض، خواندن خطبه را بنام المعز فاطمی اقامه نمود. و نیز اسر داد سکه بنام المعز خلیفه فاطمی زدند و پوشیدن لباس سیاه را که شعار عباسیان بود ممنوع نموده بجای آن پوشیدن لباس سفید را مقرر گردانید.

دعوت به مذهب شیعه در دوره تصدی جوهر در تمامی مساجد مصر مانند جامع عمر و جامع ابن طولون و جامع ازهر که جوهر آنها در دنیا له فتح مصر بنا نموده بود اجرا شده دعوت و تبلیغات مذهب شیعه بدست رئیس تبلیغات و معاونین و همدستان او از مبلغین و دعاة انجام میگرفت.

بنای مسجد در مصر آن اوقات منحصرأً برای انجام عبادات نبود بلکه ساختن آن از برای انجام مقاصد سیاسی و اجتماعی نیز بود و از اینجهت مساجد مراکز مهمه تمدن اسلامی گردید و جای اجتماع علما و فقها شده و محلی خاص برای انتشار اخبار مهم بود و چون مقصود عمده ایکه فاطمیان از سیاست خود در مصر داشتند جلب نظر عامه و توجه عمومی بجانب ایشان و داخل ساختن مردم در حوزه مذهب شیعه بود لذا آنها منتهای جهد و کوشش را در نشر تعلیمات این مذهب داشته و میخواستند مردم مصر را متمایل بخود کنند تا بنام مذهب، مقاصد مشروع سیاسی خود را انجام دهند و این عمل را بهترین وسیله برای پیشرفت منظور خود میدانستند. هنگامیکه فاطمیان مصر را فتح کردند در مصر دو مسجد بود: یکی جامع عمر در شهر فسطاط که مرکز داد و ستد و جنبش های تجارتنی و معاملات مردم بومی بوده و دیگری جامع ابن طولون که جزء حومه آنجا شمرده میشد. جوهر بزودی جامع الازهر را در قاهره پایتخت تازه فاطمیان بنا نمود و در جامع عمر در تاریخ ۹ شعبان ۳۵۸ پس از استیلاء یافتن بفسطاط چند روز بعد خطبه بنام المعز خوانده شد و ذکر نام المعز لدین الله در خطبه جمعه بجای نام خلیفه عباسی یکی از حوادث مهمه تاریخ بود.

خطیب ابتدا در خطبه خود شروع به ذکر فضائل علویان نمود و نامی از المعز لدین الله خلیفه فاطمی نبرد و نام خلیفه عباسی را هم بزبان نیاورد ولیکن بعد از سه ماه (در ذی القعدة ۳۵۸) خطیب ابتدا خطبه را بنام اهل بیت خوانده و در خطبه عباراتی را بدین شرح علاوه نمود.

« اللهم صل علی محمد المصطفی و علی اعلی المرتضی و علی فاطمة البتول و علی الحسن و الحسین سبطی الرسول ، الذین اذ هبت عنهم الرجس و طهرتهم - تطهیرا . اللهم صل علی ائمة الراشدین آباء امیر المؤمنین الهادی المهدیین » .
در رمضان ۳۵۹ جوهر دستور داد که بدیوارهای جامع عمر با مرکب سبز شعار علویان را بنویسند .

پس از آن دعوت شیعه در جامع ابن طولون هم رسمیت پیدا کرد. اذان مصر آنوقت مثل اذان اهل مدینه بوده (الله اکبر - الله اکبر) و اذان بهمین طور در مصر گفته میشد و با این صورت بود. تا اینکه جوهر به مصر ورود نمود و چون روز جمعه ۸ جمادی الاول سال ۳۵۹ رسید جوهر در جامع ابن طولون نماز گزارد و عبد المسیح بن عمر خطیب عباسی خطبه خواند. مؤذنین اذان گفتند و جمله (حی علی خیر العمل) را که جزء عبارات مألوفه نزد شیعه است جزء اذان آوردند و همینطور خطیب در خطبه خود نام اهل بیت و شمه‌ای از مآثر و مناقب و فضائل آنها را انشاد نمود.

جامع ازهر را فاطمیان مرکز نشر عقاید مذهبی خود قرار دادند
دعوت در جامع ازهر

که در جامع ازهر خوانده شد در هفتم رمضان سال سیصد و شصت و یک هجری بود. جوهر چیزی تازه در اذان و خطبه در مسجد ازهر داخل نکرده و از آنچه که در اذان و خطبه جامع عمر و جامع ابن طولون علاوه کرده بود در جامع ازهر خود داری نمود.

حال بدینگونه بود تا المعز لدین الله وارد مصر شد و دعوت فاطمیان پس از ورود او بطور فوق العاده شدت یافت. خلیفه فاطمی دستور داد که این عبارت را بر دیوارهای قدیمی مصر منقوش نمایند:

«خیر الناس بعد رسول ﷺ، امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام»
 (یعنی بهترین مردم بعد از رسول خدا امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام است.)
 در محرم ۳۶۳ هجری (۳۷۹) خلیفه المعز لدین الله نماز جمعه را در قاهره که جوهر در ماه رمضان ۳۵۸ در خارج باب النصر ایجاد کرده بود اقامه نمود و برای دعوت شیعی نمایشگاه‌های جدیدی در جامع ازهر ترتیب داده بودند.

سنی‌ها تکبیر نماز میت را فقط چهار بار میگفتند. المعز دستور داد نماز میت را بر حسب سنن تشیع قرا داده و در این کار از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام پیروی کنند. چنانکه وقتی یکی از بنی اعمام المعز وفات کرد خلیفه بر جنازه او

نماز خواند و هفت بار تکبیر گفت و بر جنازه دیگر در نماز پنج تکبیر گفت .

وقتی المعز لدین الله بمصر رسید جوهر را از حکومت مصر تغییر
رئیس تبلیغات
یاداعی الدعاء داد و خود شخصاً در نشر این دعوت قیام نمود و بعد از وی

خلفای دیگر فاطمی نیز عمل تبلیغ و دعوت را شخصاً عهده دار گردیدند .

خلفای فاطمی در نشر و ترویج مذهب شیعه از مبلغینی که آنها را بین
سربازان و لشکری ها داخل کرده بودند بنام خودشان دستیار ی خواسته و آنها
در امر ترویج و تبلیغ به ایشان کمک و همراهی مینمودند .

دعوت فاطمیان برای مذهب شیعه، بعد از فتح مصر بدست رئیس تبلیغات
که از رؤسای درجه اول و رجال بزرگ موظفین بود انجام میگرفت و المعز
برای او در کاخ شخصی خود جا و مکانی مخصوص قرار داده بود . ایجاد مرکز
ازهر و منظور از بنا و بنیاد آن ابتدا برای دعوت تشیع بود .

رئیس تبلیغات از برای نشر و ترویج تعلیمات فاطمیان دو از ده نفر نقیب
و سر دسته قرار داده بود ، همانطور نمایندگان و نوابی هم از جانب خود به دیگر
شهرها و ممالک فرستاده بود که این مذهب را ترویج مینمودند و فقهای رسمی
دولت را حاضر کرده و روزهای دو و شنبه و پنجشنبه را مجالس خطا به تشکیل
میدادند و از اصول مذهب شیعی برای دیگران سخنرانی میکردند مبلغین متن
سخنرانی ها را ابتدا تهیه کرده بعرض خلیفه میرسانیدند پس از اینکه خلیفه
آنها خوانده و امضا میکرد بموقع عمل و اجرا گذاشته میشد .

رئیس تبلیغات مجالس خود را در دو محل بزرگ از کاخ خلافت تشکیل
داده و بر کرسی خطا به در دیوانخانه عالی جلوس میکرد و شروع به سخنرانی
برای مردها میکرد پس از آن مجلسی مخصوص برای زنها تشکیل میداد که معروف
به مجلس تبلیغ بود و در این دو جا کنفرانس داده و عقاید مذہبی را یاد
میدادند . هنگامیکه از سخنرانی فراغت پیدا میکرد از منبر پائین آمده مردم دست
او را میبوسیدند و اوصاف سخنرانی را که دارای اسضای خلیفه بود بسرایشان
می کشید . گاهی هم رئیس تبلیغات از سران و بزرگان بنام هدیه یا صدقه که عبارت

از سه درهم و ثلث درهم بود پولی در (بین) این مجالس جمع آوری میکرد و هر کس که از سران و رؤسای جماعت سی و سه دینار میداد رقعہ و فرمانی بامضای خلیفه باو داده میشد که در آن نوشته شده بود (**بارک الله فیک و فی مالک و ولدک و دینک**) یعنی (خدا بتو و مالت و اولادت و دینت برکت بدهد) و آن شخص رقعہ را گرفته با آن افتخار مینمود و آنرا جزء ذخایر خود میگذاشت .

رئیس تبلیغات جلسات کنفرانس و سخن رانی را برای سادات و آل علی علیحده ترتیب میدادند و از برای خواص و شیوخ و رؤسای دولت هم مجلس مخصوص تشکیل میداد و نیز از برای عوام و کسانیکه از جاهای دور دست بمصر آمده بودند مجلسی مخصوص و از برای حرم و خواص زنهای درباری و بانوان دستگاه خلافت هم مجلسی بخصوص بود و دیگر زنهای هم در جامع الازهر در سخن رانی مخصوص بانوان حاضر میشدند .

در کاخ خلافت مجموعه بزرگی از کتاب بود که آنها را از برای نشر عقاید فاطمیان و مذهب شیعه تألیف و تنظیم کرده مضامین و محتویات آنها را بمردم یاد داده تلقین مینمودند خلفای فاطمی توجه مخصوص با این قسمت داشتند و کتابخانه کاخ خلافت دارای نفیس ترین کتابها بود و بر تمامی کتابخانه های دیگر مصر و جاهای دیگر ترجیح داشت و مابین سایر کتابخانه های کشور اسلامی از همه ممتاز بود .

خلفای فاطمی نه تنها در نشر دعوت خود و تبلیغاتی که میکردند بفضایل و مناقب اهل بیت و محامد آنها توجه داشتند و نسبت بخلفای بنی امیه و بنی عباس و کسانیکه علی عليه السلام را یاری نکرده بودند یا بخاندان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم جور و ستم روا داشته در غصب حقوق آنها اقدام نموده بودند تکذیب و طعن میکردند .
خلفای فاطمی فضایل علی و اولاد او را بعد ها جزء نقوش مسکوکات خود نموده و بر دیوارهای مساجد و معابد مصر و شهرهاییکه در تحت تسلط و تصرف آنها بود آن فضائل را رسم و ثبت مینمودند .

فصل سوم

در فصول گذشته کیفیت پیدایش خلافت فاطمیان در مصر و اقدامات و خدمات آنان را به عالم اسلام و تشیع و ادب و فرهنگ و علوم شرح دادیم و پایان کار آنان را بقلم آوردیم.

بی‌مناسبت نیست سطری چند در باب اهمیت و علت پیدایش خلافت فاطمی و کیفیت اوضاع اجتماعی آن زمان و هم‌چنین حقانیت و توجه آنان به عالم اسلام و مذهب شیعه نیز نوشته شود و مخصوصاً این نکته روشن شود که قیام این خاندان بسیار بجا و بموقع بوده و موجب بر آن بوده است که حقانیت اسلام پنهان نماند.

نهضت بسیار بجا و تشکیلات متین و حقیقت خواهانه علویان و فاطمیان در افریقا که در نتیجه مظالم بی‌رحمانه و وحشت آور خلاف اسلام و عدالت اجتماعی و فساد کاری بنی‌امیه بود و پس از آن هم مظالم بی‌رحمانه خلفای عباسی که در ظلم و بیدادگری و کشتار بیرحمانه از بنی‌امیه سبقت گرفته کارهای شوم و ننگینی را در دوران اقتدار و خلافت و زمامداری خود بعرضه ظهور درآوردند (باستثنای چند نفر آنها) بقیه شان با رفتار و کردار ناشایست خود اسلام و اسلامیت را رسوا و بدنام ساختند.

در همان دوران بیدادگری خلفای غاصب بنی‌عباس روزنه امید از افریقا جلوه‌گری کرده عالم اسلام را از رسوائی و خلافتکاری بنی‌امیه و بنی‌عباس که بنام اسلام و اسلامیت انجام میدادند نجات داد.

بطوریکه در تواریخ خودی و بیگانه آمده است بعضی از زمامداران غاصب بنی‌عباس مانند متوکل عباسی و پیروانش نسبت به ائمه طاهرین علیهم‌السلام حد اکثر بدرفتاری را کرده هزاران تن از اولاد علی و فاطمه را قتل عام و زندانی کردند.

در چنین وضع ناگوار خطرناکی که نسبت به طالبین حق و عدالت رفتار میشد نهضت عظیمی از افریقا بنام دعوت فاطمیان پدیدار گردید و پس از پایان دادن اوضاع ناگوار دوران تاریک و ننگین بازماندگان نیمه جان بنی‌امیه، بدترین شکست را به دشمنان مشترک ایران و تشیع و ائمه طاهرین یعنی خلفای غاصب بنی‌عباس وارد ساختند.

بطوریکه در تواریخ و نبشته‌های خودی و بیگانه ملاحظه شده است یک

قسمت مهم از پیشرفت عباسیان و درهم شکستن بنی امیه با همت و کوشش و فداکاریهای ایرانیان میهن پرست که از ییداد گری و خلافتکاری بنی امیه نسبت به ایران و ایرانیان و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین به تنگ آمده بودند انجام گرفت برای نجات از مظالم و بی عدالتی و تعصب شدید بنی امیه که بر خلاف انصاف و عدالت و آئین اسلام بود جمعی فداکار دلیر و شرافتمند از جان گذشته مانند بهشتی روان اباسلم خراسانی و یاران فداکارش دستگاه ننگین و چرکین مخلوط با تعصب نژادی بنی امیه را بر هم زده برای پیشرفت عباسیان و نجات میهن با فداکاری های بی مانندی آنها را در مقابل بنی امیه تقویت و همراهی کرده بر کرسی اقتدار نشاندند. همینکه زمامداران حق ناشناس بنی عباس با همراهی ایرانیان بر کرسی اقتدار و زمامداری تسلط یافتند در نهایت ناجوانمردی و عدم حقیقتشناسی یک یک از آنان را با بدترین طرزی نابود و پراکنده ساختند.

در اینجا لازم است که این نکته بسیار مهم و دقیق را نیز یادآور شویم. پیشرفت و پیروزمندی خلفای عباسی در برابر بنی امیه از طرفی با همت و کوشش وطن پرستانه ایرانیان فداکار انجام گرفت که آغاز آن از خراسان بتوسط اباسلم خراسانی و یاران فداکار و وطنپرست آن شاد روان بود که دستگاه ظالمانه بنی امیه را از هم پاشیده سرنگون ساختند

از جانب دیگر نیز از طرف حقیقت جویان ائمه طاهرین (صلوات الله علیهم) که از ظلم و جور و ییداد گری بنی امیه بتنگ آمده بودند با امید زیاد که بنی عباس بنی اعمام و از سلسله و بستگان آنها میباشند نیز برای پیشرفت و تقویت آنها با کوشش و همراهی شیعیان خود کوتاهی نکردند ولی در مقابل آن همراهی های گرانبهای (حق خواهان) خلفای عباسی با بدترین طرز ظالمانه و خوانخوارانه ای نسبت به آن بزرگواران رفتار و تلافی کرده و از کشتار و حبس و تبعید سادات علوی و فاطمی خودداری نکردند.

اینک شاهدهی گویا از تاریخچه یکی از مخالفین فاطمیان و تشیع : که در این باره در کتاب تاریخ خود انتشار داده است انتشار میدهم

هر کسی تاریخ اسلامی را مطالعه کند می بیند که یاران علی بن اقتباس و ترجمه از ابیطالب علیه السلام و اولادوی از ائمه طاهرین چگونه تصمیم کتاب تاریخی عمر گرفتند که با مبارزه و جدال با اموی ها درنهمان و آشکار در آغاز ابوالنصر مصری کار بخلافت برسند (بعقیده شیعیان امامت به حق) و پس از

آن باتفاق و همدستی با بنی اعمام و پسرعموهای خودشان از بنی عباس چه تصمیمی اتخاذ نمودند. آنها تقریباً یقین داشتند که هر وقت پیروزی بدست آید خلافت و امامت بحق بایشان برمیگردد نه بدیگری. پس هنگامیکه اموی ها در امر حکومت مغلوب شدند بنی عباس پس از تسلط به کارها. خلافت بنی اعمام خود را که علویین بودند انکار کرده به جنگ وجدال و کشتار آنان شروع نمودند چنانکه اموی ها هم پیش از آن همان رفتار ظالمانه را داشتند. بهره علویان در این میان بسیار کم و ناچیز و حتی هیچ بود. ولیکن عباسی ها در میانه این انقلابات و بهم خوردگی بخصوص در اوایل کار خود توانستند بر مخالفین خود تسلط پیدا کنند و آنانرا مغلوب سازند زیرا که مال و رجال و سلاح در دست آنها بود و چون کار بدست ایشان افتاد با علویین منتهای بد رفتاری را بخرج داده و از هیچگونه ظلم و تعدی نسبت بآنها کوتاهی نکردند چنانکه اغلب ایشان را تبعید یا زندانی نموده یا کشته و نابود ساختند و بطوری بد رفتاری در باره ایشان کردند که بعضی از آنها ناچار شده بنای محاربه و نزاع با بنی اعمام خود در نهانی و عیان گذاردند و مبلغین خود را در هر گوشه و کنار و شهر و دیار بکار واداشته و در انتظار پیروزی و ظفر و موقع پیشرفت خود بودند.

در قرن دهم میلادی چهارم هجری غنچه اقبال و نصیب علویین شکفته گردید زیرا که یکی از دعاة و مبلغین علویان توانست بر قسمت شمالی افریقا تسلط یافته دولت فاطمیان را در آنجا در حدود قیروان تأسیس نماید و هنگامیکه شهر مهدیه را بنا نمودند بآنجا انتقال یافتند و پس از پیروزی اولیه خویش بر مصر مسلط گردیده و خلافت فاطمیان را در آنجا اعلان کردند. ولیکن دولت عباسی هم منطور بقدرت خود باقی بود و بر بیشتر شهرها و قسمت های کشور اسلامی تسلط و نفوذ داشت و دولت فاطمیان ناچار بودند که اگر آشکارا نتوانند با آنها مجادله و جنگ کنند محرمانه و نهان با آنان جنگیده تا اینکه بدین وسیله بر تمام کشورهای اسلامی از شرق تا غرب تسلط پیدا کنند.

وضعیت ناگوار و
تاریک بنی عباس
اوضاع سیاسی دولت عباسی خیلی مناسب از برای پیشرفت فاطمیین بود زیرا که ضعف و ناتوانی در دولت امپراطوری پردامنه و بلاد دور دست آن کشور وسیع روی داده و یکی پس از دیگری دچار انکسار و اختلال شده بود وقتی که قرن یازدهم رسید و آفتاب دولت عباسی اعلان غروب

خود را شروع نمود انقلاب و آشوب در کشور ایشان بدرجه‌ای توسعه یافت که فاطمین توانستند بخواطر جمعی منظور خود را که از هم گسیختن رشته انتظام دولت مخاصم ایشان بود انجام داده و بر کشورهای اسلامی با نفوذی هرچه تمامتر تسلط و استیلا پیدا کنند.

در اواخر قرن یازدهم میلادی ضعف نفوذ دولت عباسی امری واقع و انجام شده بود و از صد سال قبل از این تاریخ خلفای بنی عباس

از سستی و ضعف طوری شده بودند که امر خلافت از دست آنها درآمده و بدست سران سپاه از ایرانیان و ترک افتاده بود و آنگاه که خلفای عباسی ازدیاد نفوذ ترک‌ها و ایرانیان و زعمای بلاد و شهرستانها و استقلال ایشان را در هر جا دیدند و خود را عاجز و ناتوان از جنگ و جدال و مطیع کردن آنان مشاهده کردند حکمت ایشان چنین اقتضا کرد که استقلال غالب این امراء و سران و سرکردگان محلی را تصدیق کنند، پس امپراطوری یکطرفه نیرومند و با اقتدار دوره رشید و مأمون و معتصم، به دولت‌های کوچکی که بعضی با دیگری در راه بسط و توسعه خود مبارزه نموده و با هم می‌جنگیدند تبدیل شد.

ایران در اواخر قرن دهم میلادی میدانی دامن‌دار برای این کشمکش و اختلاف شده و نیروی سپاهیان دولت سامانی که ایرانی اصیل بودند با نیرو و سپاه دولت بویهی که از دیلم بشمار می‌آمدند بنای منازعه و جدال را گذاشتند اولیها بر قسمت ماوراء النهر و خراسان و سیستان مسلط بودند در صورتیکه بویهرها بر خوزستان و فارس و کرمان و عراق عجم تسلط داشتند و آنها قدرت و تسلط خود را بجائی رسانیدند که خلیفه عباسی را تحت نفوذ خود در آورده و بسطت خویش معترف نمودند.

نخستین بار ضعف و سستی و شکست بزرگ که در دولت سامانی آشکار شد و یکی از موالیان ترک استقلال یافته و در غزنین دولتی تأسیس کرد و آن بعد از ایجاد حکومتی بود که در غزنین تشکیل داده و مقدمه دولتی بزرگ و با عظمت و نیرومند گردید، که بر هندوستان مسلط شده و اسلام را بهند برده و رواج داد و آن دولت غزنوی‌ها بود موقعی که سلطان محمود غزنوی طلوع کرد از سامانی‌ها قسمت شرقی کشور ایران را انتزاع نمود همانطور که ترکها را تا ماوراء کاشمر رانده و از خلیفه عباسی هم منشور حکومت کشورهایی را که بر آن استیلا یافته بود دریافت نمود و سلطنت خود را در آنجا پابرجا و استوار گردانیده و بعد از آن شهرهای دیگر را یکی بعد از دیگری

از دست آنها انتزاع نمود و هنگامیکه سلطان محمود وفات یافت کشور امپراطوری او بین فرزندان او قسمت شد و ما بین ایشان اختلاف افتاد و نواحی ایران و قسمت های دیگر از شهرهای خاور زمین بدوره پیشین و کشمکش های سابق خود بازگشت نمود.

اما خلافت عباسی در این دوره عبارت بود از نفوذ مذهبی ولی سیاست بیشتر بدست دیگران بود زیرا که حکومت از صد سال پیش از آن

خلافت

بنی عباس

از خلفا انتزاع شده حتی در خود بغداد برای ایشان قدرت و قوتی نبود و امرای بویهی که نام آنها برده شد اختیاردار و کارگذار سیاست بودند علاوه بر این آنها دارای مذهب تشیع بودند و شاید این حالت وحشت آور و این اضطراب و تشویش و این اختلاف پی در پی بهم پیوسته و شامل تمامی کشور امپراطوری دولت بنی عباس میشد. دو عامل مهمی بودند که خلفای فاطمیین در قاهره ترتیب داده و با آن بنهایت جدیت در ضرورت کار خود برای بهمزدن اساس خلافت بنی عباس و بسط و توسعه سلطنت و دولت شیعی فاطمی بر امپراطوری از هم ریخته و پر اختلاف اسلامی میاندیشیدند.

دعوت شیعه در کشور ایران بیشتر از دیگر جاها انتشار داشت زیرا

ترویج تشیع

که این مذهب با مزاج ایرانی موافق و دمساز بود از جهت اینکه آنها میخواستند دین و دولت در یک شخص تنها جمع شود و اینرا بهتر از نظام دموکراسی جمهوری که بین اهل سنت اشتها داشت میدانستند.

در این اوضاع و احوال سلاجقه ترک که سالها در پی غارت و حدود و اطراف کشور امپراطوری از سر زمین خود در ماوراءالنهر بودند جلوه و ظهور نمودند و هزار ها از ایشان دین اسلام را پذیرفته و در سال ۱۰۳۵ میلادی برخراسان حمله کرده و غزنویها را از آن حدود راندند و شروع بیسط نفوذ خود در تمامی شهرهای ایران کرده و باین ترتیب سرزمین اسلامی برای دستجات ملل آسیای مرکزی مفتوح شد و دره ۱۰۵ آنها بر بسیاری از اراضی ممالک اسلامی مستولی شده و تا حدود کشور امپراطوری بیزانطین (روم) را متصرف گردیدند و طغرل بیک سلجوقی با تشریفات زیاد در میان جمعی کثیر وارد بغداد گردید و بویهیهای ایرانی را از موقعیتی که در دستگاه خلافت داشتند برکنار کرد و بجای ایشان رجال سلاجقه بروی کار آمدند و طغرل از خلیفه القائم بامرالله درخواست نمود که بسط سلطنت و دولت ایشان اعتراف کند چنانکه از او

خواست که دختر خود را بازدواج وی در آورد و خلیفه هرچه را که طغرل بیک خواست باو داده و حکومت دولت وی را تصدیق نموده و بوی امارت خراسان را اعطا کرده و با این ترتیب سلاجقه در کشور ایران وحدت سیاسی و وحدت دینی را عودت دادند.

طغرل بیک در آخر به ری برگشته و خلیفه عباسی را در بغداد بحال خود گذاشت ولی در حقیقت خلیفه تحت حمایت و قدرت او درآمد.

شهر ری در آنوقت شهری بزرگ و آباد بود که در منطقه نفوذ دیالمه قرار داشت. در نیمه‌های قرن یازدهم میلادی موقعی که سلطان سلجوقی مشغول انتظامات امور خود در ایران و دیگر نواحی آن بود و اساس حکومت و دولت خود را استوار میکرد. از حوادث عجیبه و پیش آمدهای مهم این بود که در آن دوران مادر روزگار در ری مردی نابغه و فوق العاده عجیب را بوجود آورد که در صدد شرح نیمی از کارها و تاریخ او در این کتاب میباشیم و این مرد کسی است که از بزرگترین نوابغ دنیا باتفاق دوست و دشمن بشمار آمده و میتوان او را یکی از عجایب روزگار شمرد و آن مرد حسن صباح بود.

(از کتاب تاریخی ابوالنصر)

سرگذشت

حسن صباح

این قسمت مهم نیز از کتاب تاریخی عمر ابوالنصر اقباس و ترجمه شده است

حسن صباح و نبوغ و استعداد او

ما در اینجا سیرت حسن صباح مؤسس دعوت اسماعلیه و واضع مرام و مسلک و سازمان دعاة و مبلغین آنرا مقدم میداریم که صفحه‌یی از غریب‌ترین صفحات دعوت‌های سری و تبلیغات نهانی است و در اسلام میتوان گفت مردی بمانند او در تدبیر نیامده و در تاریخ نمیتوان شخصیتی بالاتر از او را در جرئت و جسارت در اجرای مرام و مسلک خود که تا کنون باقی مانده پیدا نمود و هر کس که تشکیلات انجمن سری یا دستجات نهانی را داده میتوان گفت تحت دستور او عمل نموده و بروش و مسلک او رفته و عملیات بیم آور و وحشت انگیز را بطریقه‌ایکه او وضع کرده تعقیب نموده است.

حسن پیشوائی از پیشوایان دعوت شیعه اسماعیلی بود در دوره‌ایکه دعوت و تبلیغ برنده‌ترین سلاح از برای جنگ با مردمان متوسط الحال و اشخاص ساده و عوام بود و این خودسری از اسرار بود که با اعمال و رفتار و مسلک و مرام او که از نیروی بیم و مذهب و دین توأم و آمیخته گردیده بود و فلسفه حسن بزرگترین عناصر قوه و زور او بوده و هوشمندی و نبوغ وی بالاترین دستیار و کمک برای موفقیت و پیشرفت او بشمار آمده زیرا که حسن در واقع نه تنها داعی و مبلغ بوده بلکه فیلسوفی بود که فلسفه خود را با ذکاوت و ریزه کاری و طرفه سازی بسیار بنقش در میآورد و با آن نقشه‌های فکری خود را ترتیب میداد و با این فلسفه خود عالم و سراسر جهان را با ذره‌بینی مخصوص نگریسته و از آن قانونی خاص برای حکومت کردن بر اشخاص و اشیاء و پیش آمدها اتخاذ میکرد.

حسن در دوره‌ای از پر خطرترین دوره‌های اسلام پیدا شد که سخت ترین اثر را در مقدرات فعلی و آینده خود داشت و او در چنین عصری که اسلام باریکترین مرحله از مراحل خود را استقبال میکرد و با خطرناکترین روزگار مصادف بود و تمامی قوای خود را بسیج نموده و میخواست که با دنیای باختر در میدان جنگ صلیبی داخل نبرد و کارزار شود و لازمه این مبارزه و کارزارها بود که حد فاصل بین بسط و نفوذ اسلام

یا انحطاط و توقف یا نابودی و اضمحلال آن گردد و در چنین عصری این مولود جدید پر خطر و وحشت آور عالم دین را بشگفت در آورد، که با نظر دقیق در چنین عصری تصادم را بسخت ترین وضع بین شرق و غرب مشاهده مینمود.

توجه خاص طغرل بیک سرسلسله سلاجقه به ری باعث شد

ری

که ری شهری بزرگ بازرگانی و میدان دادوستد گردد و صدها

مدرسه و آموزشگاه در آن تأسیس شده بزرگترین مرکز تجارتی شهرهای ایران شود.

وقتی که طغرل بیک وفات یافت، پسرش آلب ارسلان جانشین او شد. او شهری

را وا گذاشته باصفهان رفت تا اینکه آنجا را پایتخت خود ساخت لذا از عظمت و شئون

ری کاسته شده و مردم آن از شئون و مراسم مذهبی رخ تافته وارد اختلافات شدند و

موضوع قومیت و ملیت را بمیان آوردند زیرا که ساکنین ری مردمی آمیخته و مخلوط از ایرانی و ترک و عرب بود.

حسن صباح در شهری در حدود سی سال بعد از قرن چهارم متولد شد.

پدر حسن

پدرش صباح مردی فقیه و افتاده حال و فروتن بود که نهانی عقیده

شعبه باطنیه داشت و چاه‌های از پرهیزگاری و پاکدامنی بر تن پوشیده و ملبس بلباس

زهد و تقوی بود. او بخود نسبت عربی بسته و گمان داشت که از تخمه صباح حمیری

میباشد. نام صباح علی بن محمد بن جعفر بن حسن بن محمد صباح حمیری بوده و درباره او

گفته اند که با پای پیاده از یمن بکوفه آمده و در آنجا بتجارت و خرید و فروش فلزات

و احجار کریمه پرداخته ثروتی هنگفت از این راه برای خود فراهم نمود و پس از آن

کوفه را ترک کرده بقم آمده و از تجارت منصرف گردید سپس در شهری سکنی گزید

و یکی از مبلغین و دعوات شیعه اثنی عشریه گردید و این کار برای او مانع نبود که

هم کار تبلیغ و هم تجارت داشته باشد.

علی پدر حسن یک دوست ایرانی داشت که از دعوات شیعه اسماعیلیه بود و باو احترام

میکرد. روزی آن دوست به علی نصیحت کرد و سفارش نمود که پسرش را به یکی از

آموزشگاههای بزرگ خارج ری بفرستد و این دلیل بر آن بود که علما و دانشمندان

بعد از اینکه پایتخت را باصفهان انتقال داد از شهری بیرون آمده و بشهرهای دیگر

پراکنده شده بودند و در ضمن صحبت باو گفت چرا پسرت را به نیشابور نمیفرستی؟

زیرا در آنجا دانشگاه بزرگی است که نام آن در همه جا شهرت دارد استادان و دانشمندان

آن شهرتی تمام دارند و از هر جا حتی از دورترین نقاط دانشجویان بجانب آن روانه میشوند . بعد از کمی اندیشه و تردید طولی نکشید که علی پسر خود حسن را به نیشابور فرستاد که شهرت دانشگاه بزرگ آن بهمه جا رسیده بود و خود علی هم به همراه پسر جوانش بجانب نیشابور روانه گردید و چنانکه گفته اند عمده علت و اسبابی که مخصوصاً علی را بفرستادن پسرش باین مدرسه عالی مشهور وادار گردانید برای دفع شبهاتی بوده که در عقیده مذهبی او راه یافته بود، چه شیعیان در دوره سلاجقه در نظر اولیای امور بنظری خاص دیده میشوند و عقیده ایشان را آلوده باغراض سیاسی دانسته و بعضی از آنها را پیوسته از دعاة فاطمی میشمردند .

در مدرسه دانشجویان دانشگاه نیشابور بر وفق سرام و منظوری که درزندگانی اجتماعی خود داشتند طی درجات علمی می نمودند و مابین ایشان بعضی تنگدست و بینوا و برخی متوسط الحال و بعضی دیگر توانگر و خوشگذران بودند . آنها که جزء تنگدستان بودند جا و مکان درستی نداشته ، اغلب در صحن مدرسه یا حجرات نا مناسب تحتانی منزل داشتند ولیکن بر عکس اشخاص توانگر و ناز و نعمت پروردها را در غرفه های مخصوص و حجرات فوقانی که هر کدام دارای سه تخت خواب یا کمتر بود جا میدادند .

در این جامعه و در داخل حجرات آن عده کثیری طلاب و دانشجوی غریب به تحصیل مشغول بودند که از شهرهای دور دست برای تحصیل بانجا روی آورده و ما بین استادان دانشگاه جمعی از علما و ادبا و دانشمندان معروف و مشهور بودند که مشهور تر از همه امام محدث موفق الدین نیشابوری بود و دانشجویان بیشتر در حوزه درس او گرد آمده و اصرار داشتند که در شمار طلاب حوزه درس او باشند و اینطور شهرت داشت که مردم با یکدیگر میگفتند که هر کس خدمت امام درس بخواند طی مراتب و مقامی خواهد نمود و از برکت درس امام بجاه و مقامی خواهد رسید .

مابین شاگردان امام کسانی بودند که در امور کشوری بوزارت و صدارت رسیده یا در ردیف لشکری بسررداری و سالاری نایل گردیده و در کشورهای اسلامی شهرت تمام یافته و دارای آوازه و نام بودند و پدران دولتمند و دانشجویان همواره هدیه و تعارف برای دانشجویان فقیر و بینوایان دانشگاه اعطا نموده و بین ایشان آن هدایا توزیع میشد و تنگدستان بدین وسیله از جانب ایشان بر خوردار شده و بتحصیلات خود ادامه میدادند .

دوستان و رفقای**حسن**

برای حسن صباح که بازرگان زاده بود در جامعه نیشابور غرفه‌ای از حجرات که دارای سه تخت بود اختصاص داده بودند و در آن حجره دو رفیق داشت که بعدها ستاره اقبال ایشان تابش یافته و از بزرگان عصر و رجال مشهور روزگار شدند و آن دو یکی عمر خیام فیلسوف و شاعر معروف و دیگری وزیر کبیر خواجه نظام‌الملک وزیر بزرگ جلال‌الدین ملک‌شاه بود. نظام‌الملک در کتاب خودش بنام (الوصیة) شرح ورود خودش را به دانشگاه نیشابور و همدرسی و اجتماع خود را با دو یار دبستانی خویش بدینگونه مینویسد:

امام موفق‌الدین نیشابوری از علمای اعلام و سرآمد دانشمندان خراسان بود و درس او مورد توجه و نظر بسیاری از جوانان شده و قدس و تقوای امام طوری شهرت داشت که هر نوع دانشجو بویژه طلاب حدیث و تفسیر را بجانب امام کشانده و باو پیوستگی و ارتباط میداد و این جنبه پا کدامن و زهد امام وسیله و اسبابی بود که پدر مرا وادار نمود که مرا به جامعه نیشابور روانه دارد و در آنجا با عمر خیام و حسن صباح آشنایی و رفاقت پیدا کنم.

این دو تن از دانشجویان خیلی با هوش و استعداد بودند و رغبتی تمام و اصراری زیاد در طلب دانش داشتند و هنگامی که درس امام موفق تمام میشد ماسه نفر دور هم گرد آمده و در حجره‌ایکه بما سه تن اختصاص داشت بمباحثه و مذاکره درسی که فرا گرفته بودیم پرداخته و آنرا مقدمه‌ای از برای حفظ و تمرین درس قرار میدادیم.

نظام‌الملک در جای دیگر از کتابش میگوید: در همان اوقات طلبه‌ای بود که او را ابن علی مینامیدند و امام موفق خیلی باو توجه داشته از وی احترام و به او محبت میکرد.

روزهای نخستین

حسن روزهای نخستین خود را در این آموزشگاه گذرانده قرآن و حدیث و تفسیر و سنت و امور مربوطه بآن را با صرف و نحو و تفسیر و هندسه و منطق و ریاضیات در آنجا فرا گرفت و نیز زبان لاتین و یونان و فلسفه قدیم را در آن مدرسه تحصیل نمود.

یاران سه گانه به ذکاوت و هوشمندی و پشت کار و عزم و استقامت اشتهار یافتند مخصوصاً حسن همواره حسن اهتمام و کوشش استادان خود را با پرسش‌های عجیب و

غریب و شبهه انگیز در امور دینی و عقاید اسلامی بحرکت و جنبش درمیآورد ولیکن هیچیک از ایشان ملتفت مقدرات و سرنوشت این شاگرد افسرده حال در دوران آینده نبودند.

از جمله چیزهائی که فرض میشد این بود که این سه تن همدرس و همداستان که در یک حجره میخوابیدند و پیش یک استاد درس میخواندند و بطور مساوی و برابری با یکدیگر درسهای خود را مذاکره میکردند بایستی که بعدها دارای روحیه واحد و شخصیتی یگانه و متحد شوند زیرا که دوستی و رفاقت دانشجویان ساده باید استوارترین دوستیها باشد و نزدیکترین وسیله برای سازش دلها و محکم کردن رشته دوستی و محبت خواهد بود ولیکن این دوستی و رفاقتی که بین این سه همدرس و همشاگردی بود عاقبت در روزهای آینده مبدل بیک دشمنی عجیب و آشتی ناپذیر گردید و بین حسن صباح و خواجه نظام الملک کار بخصومت و عداوت سخت کشید که شرح آن خواهد آمد.

تاریخ نویسان از علل این اختلاف و موجبات و عوامل اولیه آن مطالبی زیاد نوشته و طول و تفصیل داده اند اعم از اینکه واقع شده یا نشده باشد زیرا که موضوع اختلاف آنان دامنه بسیار دارد و ما آنرا در این مورد امری بزرگ نمی شماریم که تماسی آنرا در این فصل بنویسیم.

میگویند وقتی که این سه تن بین شاگردان امام الحرمین در نیشابور **اتفاق و اختلاف** ذکاوت و هوش خود را در فهم و تحصیل نشان دادند در آن زمان رشته دوستی و الفت بین آنها محکم شد و موجبات مودت از هر جهت فراهم آمد.

این سه تن حسن صباح - عمر خیام - و نظام الملک بودند. گفته اند که شبی از شبها حسن دو رفیق خود را مخاطب نموده و گفت:

بیایید قرار بگذاریم هر کدام از ما که در آینده وزیر شدیم دو رفیق خود را بشاه نزدیک نموده و آنها را بهر منصب و مقامی که بخواهند برسانیم.

اظهار این مطلب بین آن سه نفر، اندکی باعث سکوت و تعجب و حیرت شده و بخاطر نظام الملک و رفیق دیگرش عمر خیام از این حرف نوعی اضطراب و وحشت پیدا شد و در چهره و سیمای ایشان همان آثار نمودار شد که گاهی غفلتاً در رخساره اشخاصی که چیزهای نشنیده را میشوند و هیچگاه بخاطر آنها چنین اندیشه خطور نکرده

هویدا و آشکار شد و این درخواست را درخواستی خیلی عجیب و غریب شمردند ولیکن با این احوال آن دو رفیق متوجه خود شده بزودی بحالت اول برگشتند و اول کسی که سکوت و دهشت خاطر خود را قطع نمود نظام الملک بود که با یک آرامش خاطر مصنوعی باو جواب داد :

رفیق : من با تو قرار میگذارم و معاهده می بندم .

عمر خیام نیز موافقت کرد و قول او را تأیید نمود و وعده داد که با دو رفیق خود در این عهد و پیمان وفا کند .

این مطلب اگر صحت داشته باشد فی الحقیقه از تازگی و طرفه بودن خود از مطالب عجیبه و اتفاقات نادره میباشد و زیرکی و هوش زیاد و بلندی نظر و اعتماد بنفس و روشنی فکر و دور بینی معنوی حسن را از همان وقت بمنتهی درجه ثابت میکند و شاید که او با الهام غیبی و نظر ثاقب و حدس صائب خودش فهمیده بود که او با دو رفیق و همدرسانش از بهترین شاگردان امام الحرمین از حیث ذکاوت و زیرکی و دانش و استعداد میباشد و با چنین فرض و با داشتن چنین اوصافی ناچار یکی از ایشان موفقیت یافته و زود تر از دو رفیق خود بانچه که در زندگانی آرزومند آن است و امیدوار بآن میباشد خواهد رسید .

این معاهده و قرارداد سه گانه آیتی از آیات و سری از اسرار در غرابت و دوراندیشی و مال بینی این سه نفر بشمار میرود و برای این اتفاق و پیمان در آینده روزگار اثری عجیب از آثار بروی کار خواهد آمد و خطری عظیم را باید درآتیه نزدیکی از آن انتظار داشت چنانکه خوانندگان بزودی به نتیجه آن خواهند رسید و اگر این اتفاق رخ نداده بود تا این اندازه که ما امروزه اختلاف تاریخی می بینیم اختلاف تاریخی بوجود نیامد و عالم اسلامی تا این درجه دچار از هم پاشیدگی و خرابیها و اختلاف نمی شد و روزگار خوش و پر آرامش مسلمین باین تیرگی و آشفتگی تبدیل نمی یافت .

بعضی از مورخین نوشته اند که پدر حسن در این اوقات وفات یافته ولی حسن همواره مشغول تحصیل بود تا اینکه از مدرسه بعد از فراغت تحصیل بیرون آمد و از پدرش برای این پسر جوان ثروتی بارت باقی مانده بود و بین مرگ پدر و مرگ تحصیل او چندان طولی نکشید .

اما عمر خیام مدتی دیگر در مدرسه مانده و مشغول بود که خود را در ریاضیات

و نجوم سرآمد اقران سازد و تحصیلات خویش را در این راه پ پایان رساند .
 و اما خواجه نظام الملک را پدرش با هزینه و مقرری روانه غزنین نمود و بدین ترتیب تفرقه و پراکندگی و دوری این سه رفیق و همدرسان دبستانی و سه تن یکه سوار میدان فراست و سیاست از یکدیگر فراهم آمد تا بعد از این روزگار و حوادث ایام چگونگی اسباب اجتماع و گرد آمدن ایشان را مهیا نموده و آن قضایای عجیب و حیرت آور و پیش آمدهای سرشار از غرابت را بروی کار آورده و گزارش کردار ایشان را جزء آثار فراموش نشدنی و اخبار مهمه تاریخی بیادگار گذارد .

زندگانی حسن در ری بعد از اینکه دانشگاه را طی کرده و بمیهن

حسن در ری

اولیه خود بازگشت نمود چندان مورد توجه و نظر نیست ولیکن

در همان اوقات دوست ایرانی پدرش که پیش از این از او ناسی برده شد روانه مصر گردید . دوستان دوره کودکی و همبازی های زمان بچگی حسن هر کدام پراکنده و دنبال کار خودشان رفته بودند ولیکن بسیار وقت میشد که آنها دور حسن جمع شده از ذکاوت و هوش و حسن گفتار و قوه نطق و بیان و کثرت فهم و سرعت انتقال و چشمهای جذاب او که آثار هوشمندی و دها را از خورد نشان میداد و بسا بود که از او عملی را درخواست میکردند که زودتر او را در اهتمامی که داشت و نشاطی که از خود نشان میداد بموفقیت رسانده و بمنظوری که دارد بدان واسطه نائل شود، او در اثر این سؤال لبخندی زده و در چهره و رخسار خود گشاده رویی و شکفتگی عجیبی نشان داده میگفت :
 - من حالا خیلی طالب استراحت هستم و مایلیم که تاچندی از زحمت تحصیل درآمده و رفع خستگی کنم و من اکنون کسی هستم که آغاز جوانی آن است و چندان در باره خودم از فقر و تنگدستی و بیکاری و بطالت نمیتروم .

زندگانی حسن مدتی در شهر ری بدین گونه میگذشت که قریب بگوشه گیری و عزلت بود و گاهی برای دیدن قافله و تماشای مسافرینی که از اصفهان وارد میشدند رفته و روزها را میگذراند تا تاریکی شب فرا میرسید و آنوقت بمنزل برگشته با رفیق خودش علی عطار و دیگران بشب نشینی گذرانیده و بعضی از اوقات شبانه را بچنگ و چغانه یا شنیدن نوا و آهنگهای محلی میگذرانید و گاهی بمناقشه و مذاکرات و یا ذکر افسانه ها و حکایات صرف وقت میکرد .

در یکی از شبها مستخدم خانه آمده بحسن خبرداد شخص غریبی آمده و شما را بیخواهد و اراده دیدن شما را دارد. این شخص تازه وارد دوست دبستانی او عمر خیام شاعر مشهور بود که آمده بود تا او را از موفقیت و پیشرفت های دوست دیگرشان نظام الملک آگهی دهد که چگونه در دستگاه سلطنتی راه یافته و اکنون بوزارت ارسلان سلطان سلجوقی رسیده است.

از جمله سفارش و اصرار عمر خیام بحسن این بود که برای نظام الملک گزارش روزهایی را که در مدرسه باهم بودند بخاطر آورده و آن پیمان سه گانه را که سه دوست و یار دبستانی باهم بسته بودند تذکر دهد و اینکه چگونه قرار بود که هر وقت هر کدام از ایشان بمقامی رسید در مساعدت و همراهی و واداشتن دیگران بکار بذل مساعی نماید.

گذشته از آن چگونگی رفتن خود را نزد خواجه برای حسن بیان نموده و باو گفت که در بدو ورود نزد نظام الملک نسبت بسوی چگونه پذیرایی شده و پس از یادآوری آن عهد و پیمان تا چه اندازه مورد نرازش و احسان وزیر واقع گردیده و از مال و منال آنچه را که دلش خواسته باو داده است.

نظام الملک در کتاب (الوصیه) خودش هم این موضوع را مینویسد که چگونه عمر خیام در کاخ وزارتی از او دیدن کرده و چه طور از وی استقبال و پذیرایی شده و باو وعده داده که در خدمت سلطان از وی صحبت بمیان آورده و از شأن و مقام علمی او مطالبی بیان کند.

و نیز می نویسد که شرم حضور و خجالت زدگی و رقت و نرمی و ملاطفت شاعر تا چه اندازه در بالاترین درجه قرار داشت و چگونه خواسته که رفیق قدیمی اش را در تحت حمایت خود در آورده از وی نگاهداری نماید و باو کمک مادی و نیروی مالی بدهد تا اینکه بتواند بجانب علوم و دانش و کتب رو کند و بتکمیل کارهای خود پردازد.

وقتی که نظام الملک از راست گفتاری و اخلاص و درست کاری عمر خیام اطمینان یافت برای او از بودجه نیشابور، دوازده هزار دینار در سال مقرر قرار داد که با آن مبلغ نیازمندی او بر طرف میشد و خیال او را در کارهای فکری و عقلی که منتهی آرزوی وی بود تأمین میکرد.

در منابع دیگری آمده است که وقتی نظام الملک در دوره آل ب ارسلان پیروزی یافته و بوزارت رسید عمر خیام از او دیدن کرد و آن یار دبستانی باو تبریک و تهنیت گفت خواجه باو احترام و مهربانی و احسان نمود ، از او پرسید چرا عهد مدرسه را فراموش میکنی و از من نمیخواهی که بان وفا کنم .

خیام - آفرین بر تو و وزارت تو ، خدا بتو آنرا مبارک کند . اما من کسی هستم که جز حکمت و فلسفه چیزی را دوست ندارم ، تنها میخواهم که برای من شهریه و مقرری باشد که کفاف هزینه زندگانی مرا بدهد و با آن بکار خود ادامه بدهم .
وزیر برای او ماهیانه از قرار هر ماهی ششصد دینار طلا مقرر نمود که در رأس هر ماه مرتب باو بپردازد .

با این وصف عمر خیام به نیشابور برگشته و بکار تألیف و نظم شعر پرداخت .

بعید نیست که عمر خیام شاعر ، حسن را در ری دیده و او را از

مسافرت حسن

چگونگی کار و پیش آمد روزگار وزیر خبر داده باشد و در این

ملاقات حسن را تهییج و تحریک نموده است که هرچه زودتر از ری باصفهان مسافرت کنند .

خلاصه آنکه حسن بعد از شنیدن این خبر با کاروان پس از چند روز رنج سفر

خود را باصفهان رسانید و بیشتر راه با فقرا و ساربانانی که کالای بازرگانی و مال التجاره حمل و نقل مینمودند پیاده راه می پیمود .

در بین راه اهل قافله و مسافرین را دید که خیلی از جاه و مقام وزیر و شوکت

و جلال او صحبت میکنند و میگویند که چگونه با دختر پادشاه ارمن در چند ماه پیش

ازدواج کرد و جشن عروسی تا چه اندازه با شکوه و تجمل و زیاد روی و اسراف کاری

بود ، و باچه تشریفاتی انجام یافته است .

اصفهان بواسطه ورود سلاطین سلاجقه و مرکزیت دادن آن یکی از شهرهای

بزرگ تاریخی شده و مرکز عمده و سهم تجارتی گردید که در آن فرآورده ها و محصول

صنعتی فارس و کرمان و خراسان و کوهپایه و خوزستان و دیگر شهرها بفروش میرسید .

وقتی حسن باصفهان رسید چندان در اندیشه شناختن یا دیدن ابنیه و آثار

اصفهان و گردش و تماشای آن شهر نصف جهان نبود ، بلکه تمام فکر و خیال او

متوجه آن بود که هرچه زودتر خودش را بوزیر رسانیده و از او دیدن کند ، بنابراین

بجانب کاخ وزیر رفته و در ردیف کسانی ایستاد که انتظار نوبت خود را برای ملاقات

وزیر داشتند وقتی. که نوبت باو رسید و داخل اطاق دوست قدیمی خود گردید وزیر پیش دستی نموده باو گفت: تو خواهان چه چیزی و از من چه میخواهی؟
حسن با جرئت و جسارت بیسابقه‌ای جواب داد.

- من حسن صباح دانشجوی جامعه نیشاپورم.

مورخین چیزی در این باب ننوشته اند که چگونه وزیر از این **حسن با وزیر**

جواب استقبال نموده، و آنچه مشهور این است که وزیر با روی باز جواب سؤال حسن را داد و او را بخدمت سلطان معرفی نموده و نزدیک گردانید و از طرف شاه ریاست دیوان دارائی و خراج باو تفویض شده و انجام این خدمت را عهده دار گردید.

وزیر دونفر منشی بعنوان معاون برای نوشتن یادداشتهای مالی تخصیص داد و باو حق دادند که در هیئت وزرا هم حضور پیدا کند که آن هیئت باحضور شاه تشکیل میشد و هر وقت نظام الملک باو کاری داشت ویرا خواسته و در امور مربوطه مذاکره میکرد.

ولیکن بطوریکه نوشته اند هیچوقت کارهای عمده را باو واگذار نمیکرد، زیرا که وزیر بهتر از همه اطرافیان خود را میشناخت و اشخاصی که با او کار میکردند بکار و کردار ایشان آگاه و بینا بود بویژه از روحیه حسن بخوبی پی برده بود که او مردی جاه طلب است و میل دارد که هرچه زودتر خود را به اعلی درجه و بالاترین مقام برساند و این تمایل و اخلاق با رضایت خاطر وزیر و نظر دقیقی که در کارهای حسن داشت موافق نبود و بتدریج موجبات نارضایتی حسن فراهم آمده و در کارهای وزیر خرده گیری و انتقاد میکرد و شکایت درونی را بهمکاران اطرافی خود اظهار مینمود. وزیر ملتفت کارهای او شده روزی او را خواسته باو گفت:

من امیدوارم که اعلیحضرت شاه یکی دو سه سال دیگر از خدمات شما قدردانی کرده مقام و منصب شایسته و لایقی بشما اعطا کند. من چون میدانم که شما عشق نظامی دارید و مایلید که در نظام و ارتش خدمت کنید چرا مانند یکی از افسران بخدمت نظام وارد نمیشوی؟

حسن - به خدمت نظام عشق ندارم.

وزیر - تو در اینجا اشتباه میکنی، زیرا که سپاه و نظام امری الهی و از عطایای خدائی

است و این کار از کارهای با افتخار و آبرومند و بزرگ بشمار میرود افسران و سرکردگان خیلی زود بمراتب عالیہ میرسند و طی مقام و درجه میکنند و تو خود میدانی که سلطان محمود غزنوی جز بنیروی قشون نبود که کشور امپراطوری خود را تا بآن درجه وسعت داد و او در اثر خدمت بنظام بآن جاه و مقام رسید که در دنیا شهرتی پیدا کرد.

حسن - من خدمت نظام را نمی‌پسندم و در باره آن بحث خواهیم کرد.

وزیر - تو چرا همیشه در تغییر و تبدیلی و بیک حال نیمانی؟

حسن از این پاسخ احساس کرد که این کلمه اشاره بانتهای روبروشدن و ملاقات دیگر بار او با وزیر است، لذا پیمان دبستان را بخاطر وزیر آورده و اتفاق و قرار دادی را که بین سه یار دبستانی از کمک و نگاهداری یکدیگر تا آخرین حد شده بود متذکر گردید.

در اینجا آثار خشم و غضب بر چهره و رخسار وزیر آشکار شده گفت :

- من عادت نکردم عهدی را که بسته ام بشکنم .

بعد از ملاقات حسن و وزیر اتفاقاً برای حسن ملاقاتی با شاه دست

داد و شرفیابی حاصل شد . شاه در این موقع از زیادی دانش و

هوش و ذکاوت و استعداد حسن تعجب نمود و همین موضوع باعث

بود که همیشه نظام الملک را به بیم و وحشت و امیداشت لذا بمحض اطلاع وزیر خود را بحضور شاه رسانیده و بین حسن و شاه مانع شد که از این تقرب و نزدیکی ، اسری را که منظور حسن بود واقع شود و هر وقت شاه میخواست با حسن در موضوعی صحبت کند وزیر صحبت شاه را قطع کرده نامه و اوراقی را بشاه نشان میداد و شاه را بخواندن آن مشغول مینمود و بدینوسیله حسن نمی‌توانست از این شرفیابی ها منظور خود را انجام داده و مقصود خود را عملی کند.

در این بین چرخ و فلک گردشی کرده و روزگار نقش دیگری بازی کرد باین معنی که بین الب ارسلان و امپراطور روم (بیزانطین) در ۱۰۷۱ میلادی جنگی سخت درگرفت . در این جنگ الب ارسلان بر امپراطور روم غالب آمده او را مغلوب و اسیر کرد و دولت سلاجقه سوریه و شامات را هم نهمیه قلمرو خود گردانید و از جانب دولت مأمورینی برای حکومت و فرمانفرمائی آن حدود روانه گردیدند . و این سرگرمی و جنگ و جدال سلطان را از حسن و اندیشه او منحصر نمود . وقوع این حوادث بیشتر بضرر حسن تمام میشد زیرا که شاه با صدراعظم خود (نظام الملک) بیشتر اوقات همراه لشکریان

خلاف

و مخالفت

بودند و برای حسن مجال دسترسی بشاه نبود.

حسن در این اثنا در اوقات جنگ لشکر کشی بناچار در اصفهان مازده از آنجا بیرون نرفت، ولی چیزی که بود در نبودن شاه و وزیر، او با شخصی عجیب و با تدبیر که ابوالفضل نام داشت آشنائی پیدا کرد. این شخص از کسانی بود که شهرها دیده و سفرها کرده، با سرد و گرم روزگار ساخته و با همه گونه مردمی سروکار داشت، چنانکه بیشتر غربا از هر جا بدیدن او آمده و با او سروسری داشتند و وقتی از او میپرسیدند که این اشخاص چه کاره و کیستند؟ جواب میداد: اینها فرستاده و پیام آوران از بعضی دوستان خارج و رفقای دوردست منند.

حسن با ابوالفضل چندین جلسه دیدن کرده و بایکدیگر داخل مذاکره و صحبت شده‌اند ولیکن چیزی از این مذاکرات و مصاحبه‌ها کم یا زیاد بدست نیامده و درست معلوم نیست.

هنگامیکه الب ارسلان بپایتخت خود مراجعت نمود و اصفهان را با تشریفات تمام به مناسبت ورود موكب شاهي زينت کردند مردم شهر در اثر این فتح و پیروزی از شاه پذیرایی و استقبال شایان نمودند و مدتی خبر فتح و ظفر شاه در تمام مجالس و محافل ورد زبانها و نقل مجالس بود.

حسن دوست دبستانی خود خواجه نظام الملک را بعد از مراجعت شاه خیلی کمتر میدید و گاهی بدیدن او میرفت، ولیکن با رفیق تازه خود ابوالفضل زیاد گرم گرفته هر روز موقعی که بمنزل خود برمیگشت از او دیدن کرده و با او بصحبت دوستانه و مذاکرات مشغول میشد. در این بین ها معلوم شد که الب ارسلان بیمار شده و بزودی بسفر آخرت رهسپار میشود.

این خبر ناگهانی حسن را که امیدوار بود با تقرب و شناسائی که در خدمت شاه پیدا کرده بزودی او را بجاه و مقامی که خواهان آن بود برساند و همیشه به خواب و خیال آن بود سخت تکان داده و با این پیش آمد آثار یأس را در پیشرفت کار خود مشاهده

**حیله و تدبیری که
با عدم موفقیت
بکار رفت**

میکرد مخصوصاً از اینکه مشهور بود جلال الدین ملکشاه رلیعهد دولت، دوستدار وزیر است و خدمات او را تمجید و تقدیر میکند. بدتر از همه این بود که وزیر در دوستی و اخلاص مندی حسن مشکوک و ظنین شده و مانع هر گونه پیشرفت و نفوذ وی در کارها

خواهد شد. با این وصف حسن مدتی در این اندیشه بود که آیا مقدرات او بعد از مرگ شاه با پسرش که جانشین و قائم مقام او است چه خواهد شد؟

روزی حسن بطرف کاخی که شاه در آنجا بود رفته خود را نزد یک به درگاه اطاقی آورد که نظام الملک در پشت آن نماز میخواند و انتظار مردن شاه را که آنوقت در حال نزع و جان کندن بود، داشت.

مشیت پروردگار بر آن قرار گرفت که البارسلان در تاریخ ۴۶۵

هجری وفات یافته و پسرش ملکشاه بجای او بتخت سلطنت برقرار

شود. **قاورد** برادر آلبارسلان عموی ملکشاه باین خیال افتاد که

اختلافات ملکشاه

با عموی خود

امر سلطنت را عهده دار گردید بنابراین عزم بجانب ری رهسپار گردید. ملکشاه بر او سبقت گرفته پیش از وی فاتحانه به ری ورود نمود و خود را برای جنگ با عموی خویش مهیا گردانید و در چهارم شعبان ۴۶۵ نزدیک همدان بین دوسپاه تلاقی روی داد. در بین معرکه که **قاورد** به میمنه سپاه ملکشاه حمله کرد و میمنه را بهم زد و در برابر آن عرب و کرد از یاران و سپاهیان ملکشاه به میمنه لشکر **قاورد** حمله نموده سپاه او را از هم پاشیده و تارومار ساختند. عمری ملکشاه با این پیش آمد شکست سخت خورده از میدان جنگ فرار نمود. ملکشاه به عم خود فایق آمده پیروزی یافت و حکم قتل او را امضاء نموده بدست یکی از خاصان خود داد که او را خفه کند. غلام ارمنی در حالتی که عموی شاه التماس و الحاح و تضرع و زاری مینمود او را خفه کرده و بزندگانی وی خاتمه داد. (تاریخ آل سلجوق عماد اصفهانی).

بعد از این پیروزی ملکشاه بر تمام کشور ایران مسلط شده و سرتاسر مملکت در تحت قدرت و نفوذ او درآمد و صدراعظم خود نظام الملک را خلعت داده و بر عطایا و احترام او افزود و نیز در جمیع امور کشوری باو اختیار تام داده و کارهای وزارتی و منصب و شغل های مهمه را به او واگذار نمود و به سرکردگان و سران لشکر و افسران عالیرتبه از عرب و کرد عطایا و انعام فراوان بخشیده و از دستیاری و معاضدت و خدمتگزاری هر کدام قدردانی شایان کرد.

عماد اصفهانی در تاریخ آل سلجوق خود راجع بملکشاه مینویسد:

جلال الدین ملکشاه پادشاهی خوش رفتار و عدالت پیشه بود و با

رعیت بعدل و دادگری و انصاف رفتار میکرد، سلطانی نیرومند و

مرد نیرومند و

توانا

زمینه سازی و
اسباب چینی

نظام الملک نخست وزیر از این حادثه در یکی از مصنفات خودش اشاره کرده و میختری را یاد آور شده ، ولیکن طول و تفصیل در آن نمیدهد و مطلبی را که باید بگوید و شرح آن را بیان کند نگفته ، تنها وقتی که نام حسن را بمیان میآورد میگوید : « ولکن الله کفانا شره » خدا ما را از شر او نگاهدارد . حالا چگونگی خدا از شر و از مکر حسن نجات بخشید این چیزی است که وزیر کم یا زیاد در اظهار آن متعرض نشده و حرفی نزده ، ولیکن منابع تاریخی برای ما تیکه هائی متفرق را نشان میدهند . مورخین پیش آمدهای عجیبی را که بعضی دنبال دیگری روی داده با یکدیگر مربوط نموده و نوشته اند . از جمله این گزارش وحشت انگیز است که :

« نظام الملک پیش خود احساس کرد که وجود او در خطر است و اگر حسن در تنظیم بودجه کشوری بطوری که شاه از او خواسته مرفق شود وزارت او نیز دچار مخاطره شده و ممکن است که او را از این مقام بر کنار کنند و از آنجا که نیروی فکری و قوه و استعداد حسن را بخوبی در امور مالی و عمل حسابداری میدانست ملتفت بود که حسن در کمتر از مدت مقرر این کار را انجام خواهد داد و موفقیت او امری حتمی است .

بنابراین وزیر فکر خورد را بکار انداخته و خواست آسانترین راهها را که دورتر از مطنون شدن او باشد برای خرابی کار حسن و بهمزدن عملیات او فراهم سازد و زحمت او را بکلی هدر بدهد ، لذا باب حيله و تدبير گشوده و اندیشه های عجیب و غریب برای اجرای منظور خود بکار برد تا اینکه عاقبت فکرش باینجا کشید که یکی از غلامان مخصوص خود را با یکی از غلامان حسن که طرف وثوق و اعتماد او بود ارتباط داده و او را وسیله انجام مقصود خویش قرار دهد .

غلام خواجه ، غلام خاص حسن را دیده و با او بنای محبت و دوستی و مهربانی و التفات گذاشت و او را بدوستی و رفاقت خود برگزیده هر جا که میرفت در مجالس خصوصی و سرگرمی غلام حسن را به همراه میبرد و هر چه را که میخواست باو میداد . وزیر به غلام خود سپرد هر وقت که به غلام حسن خوب اعتماد و اطمینان پیدا کردی مرا خبردار کن .

غلام آنچه را که آقايش باو دستور داده بود انجام داد تا اینکه غلام حسن باو منتهای وثوق و خاطر جمعی را پیدا نمود و از روی ایمان باو اخلاص و عقیده پیدا کرد . از طرفی حسن صباح هم از جوش و خروشی که داشت خاموش شده خود را مشغول

ترتیب دفتر و تعدیل بودجه کل مملکتی نمود و شروع کرد به اینکه تمام آمار و اسناد لازمه را از سراسر شهرها و ولایات تابعه کشور جمع آوری کند. آنوقت ها دفاتر حساب دارائی و درآمدها و هزینه در ضمن صیحاتی بنام فرد و طومار بخط سیاق نوشته میشد (این دوره به دراز نویسی و حساب سیاق معروف شده بود) و این صفحات را پشت سرهم چسبانیده بر سر هر صفحه نمره میگذاشتند و ضمن این طومارها حساب مالیات و مخارج ولایات و شهرها و چگونگی جمع و خرج آن تحت عنوانهای گوناگون درآمده و نام هر ولایت و ایالتی با تفصیل درآمد و مخارج آنجا در آن ثبت شده بود.

همینکه ضرب الاجل تنظیم دفاتر سرآمد و مدتی را که پادشاه برای تقدیم دفتر جمع و خرج مملکتی قرارداد داده بود منقضی شد، نظام الملک غلام خود را خواسته و باو دستور داد که با غلام حسن که با او رفیق بود نزدیک شده و بوسیله او دفتر و اوراقی را که حسن پشت هم

نیرنگ
نظام الملک
به کار حسن

گذاشته و تنظیم کرده و مرتب نموده بود بدست آورده، آن دفتر و اوراق را بهم زده زیور و کند و دوباره آنرا در جای خودش بگذارد. غلام امر خواجه خود را بوسیله غلام حسن انجام داد تا روز مقرر رسید. حسن با دفاتر حساب و طومارها بخدمت شاه تشریف یافته و خبر داد که کار خود را بپایان رسانیده و دفتر جمع و خرج کشوری حاضر است.

سلطان صورت حساب یکی از ولایات را از او خواست. حسن دست خود را دراز نموده و نمره آن ولایت را از میان آن اوراق کشید، معلوم بود که آنچه را که میخواست برخلاف بود. ورق دیگری را کشید، باز خلاف آن درآمد، همینطور تا سیم و چهارم تمامی درهم و پراکنده و با اختلاف بود و هر نمره که پشت سرهم قرار داده بود بکلی بهم خورده و مغشوش دیده میشد. حالت حسن بادیدن این وضع تغییر یافته سر بگم و گیج تر میشد، شاه هم بیشتر دست و پای او را گم کرده و میگفت: پیدا کردی؟ پیدا کردی؟

- بله قربان، بله قربان، این است، این است! ولیکن فردی را که از میان آن اوراق میکشید غیر از آن فردی بود که میخواست، و ملتفت بود که در این کار اوحیله و مکاری بکار رفته است. در اینجا کارشکنی وزیر برای او بخوبی آشکار شد.

شاه از این بی ترتیبی و نادروستی صورت حسابها عصبانی شده حالت خشم و غضب در چهره و رخسار او نمودار شد.

وزیر فرصت را غنیمت شمرده پیش آمد و بعرض شاه رسانید :

- بله قربان ، وقتی که اعلیحضرت همایونی اطمینان بعرایض نوکرهای صدیق صمیمی و خدمتگزار درستکار خود ندارد و اشخاص مغرض کارهای دشوار را آسان و پیش پا افتاده نزد شاه جلوه میدهند تا امر بحال را ممکن شمرده و خود را شایسته و لایق شیطنت نموده و خاطر شاه را باین وسیله ازدیگران رنجانیده و مشغول سازند یقین است که نتیجه این طور خواهد شد و بودجه مملکتی که در مدت چهل روز آنهم بدست یک همچو آدم دیوانه و مفسدی تنظیم بشود بهتر از این نمیشود !

بطوریکه مورخین نوشته اند ملکشاه حسن را از خدمت خود با تغیر دور نمود و بلافاصله وزیر امر بدستگیری او داد . حسن خود را از پنجره بیرون انداخته فرار نمود و در جایی که کسی بانجا راه نداشت خودش را پنهان گردانید .

حسن شب بعد از پناه گاه درآمده بجانب ری رهسپار گردید . این شهر در حدود جنوبی شهر تهران امروزی بوده است . حسن با این وسیله و تدبیر خائنانه وزیر ، موقعیت و مقام و آزادی و احترام خود را از دست داده جزء اشخاص ناراضی درآمد و آرزوی او از رسیدن بمقامی که منظور داشت بریده شد و دیگر رشته امید او قطع گردید و مطمئن شد که در دستگاه سلطنتی و خدمت پادشاهان سلاجقه مخصوصاً با وجود نظام الملک هیچوقت حنای او رنگی نخواهد گرفت و اینجا است که تیر او بسنگ آمده و دیگر تلاش و کوشش فایده و سودی جز زیان و ضرر بلکه اتلاف و اعدام برای او نخواهد داشت .

حسن و اسماعیلیه حسن به ری آمده روزی در منزل خودش شیخ فارسی رفیق پدرش را دید که از مصر برگشته و پیر و شکسته شده ، کم کم حسن با او دنباله صحبت را به رشته دیانت و اسلام کشانید و از پریشانی اوضاع و اختلاف بین شیعه و سنی سخن بمیان آورده و خیلی حرفها در این خصوص زدند .

شهر ری هم در آنموقع چنانکه پیشتر از این نیز اشاره شد دچار اختلاف و کشمکش و نزاع بین شیعه و سنی گردیده و این مشاجره و اختلاف روز بروز بر قوه و شدت خود میافزود و کار را به کینه جوئی و خونریزی کشانیده و دست نفاق این آتش را دامن میزد و روز بروز بر حدت و شدت خود میافزود .

شیخ در این بین از چگونگی کار و پیش آمد احوال او در اصفهان سخن بمیان آورده و از آنچه ما بین او با شاه و وزیر در اصفهان روی نموده بود جویا شد .

حسن از رسیدن این خبر به‌ری باین زودی و رسانیدن اخبار این حیل و تدبیری را که درباره او شده بود خیلی تعجب کرد که آیا چگونه باین زودی بدون وسیله این خبر را تا ری رسانده‌اند، از پیرمرد دوست پدرش پرسید که شما این خبر را از کجا بدست آورده و آنرا از کی شنیده‌اید؟

شیخ: این حادثه را من از رفقای سری خود شنیده‌ام که آنها انجمنی محرمانه دارند و از هرگونه سری از اسرار کشوری بدون اندک فرصتی خبردار میشوند و مانند برق هر خبری را که در هر جا واقع شود اعضای سری انجمن بمرکز جمعیت میرسانند.

وقتی که پیرمرد فارسی دید حسن برای معرفی و چگونگی سازمان این جمعیت بی‌تاب شده و طالب آن است که خود را داخل این جمعیت سازد برای حسن چگونگی سازمان جمعیت را که بنام جمعیت باطنیه (اسماعیلیه) بود بیان نموده مرام و مسلک و رموز و اسرار کار جمعیت را برای حسن توضیح داد و او را به کیفیت احوال این فرقه مطلع و مسبوق گردانید.

حسن از این مسلک و مرام و از این تعلیمات تازه متعجب شده و آنرا با مراد و مقصود و آرزویی که در سر داشت موافق دید و از سازمان این دستجات سری و تنظیم دعاة زبردست و فدائیان وفادار فوق‌العاده شادمان و خوشحال گردید، و این سازمان را بهترین وسیله از برای رسیدن بمقصود و کشیدن انتقام خود از شاه ترك اجنبی و وزیر او دانست بشرط آنکه برنامه آن را بخوبی در مورد خود بکار برده و درست مورد استفاده قرار دهد.

پیوستن حسن به جمعیت سری

حسن اول بار در قبول دعوت تردید داشت و معتقد بود که این مذهب مذهبی فلسفی است و پیشوای ایشان خلیفه فاطمی را از بزرگان این مسلک میتوان شمرد، حسن درین باره حرفها زده و چیزها گفته سپس میگوید که اخیراً کار او بکجا کشیده تا یکی از شاگردان عبدالملک بن عطاش که جزء اقطاب و سردسته‌های این دعوت بوده شده و با او چگونه در بسیاری از سفرها همراه بود و اظهار اخلاص نموده و در راه دعوت با او حرارت زیاد بخرج داده و در بسط و نشر دعوت حماسه سرائی و سخن رانی‌ها میکرده است.

حسن سردی زبردست و توانا در جدل و حدیث و فوق‌العاده زبان‌آور و نطّاق بود و دعوت اسماعیلیه را از آن جهت پذیرفت که در آن مجال و فرصتی برای بکار بردن این

استعداد و نیروی خداداده خود بدست آورد و منظوری را که دارد با این مسلک و مرام انجام دهد و در این راه بموفقیت خود عقیده و ایمانی کامل داشت ، چنانکه در عین حال لازم میدانست علاوه بر سرزمین ایران از این موهبت خدا داده خود استفاده کرده و در کشورهای دیگری غیر از کشور ایران نیز این نبرد را بکار بیندازد .

با این وصف حسن خود را به بسیاری از دعوات شیعه اسماعیلیه

پیوستن حسن به مبلغین و دعوات

پیوسته و شروع به مساعدت و همکاری با ایشان در شهرری و دیگر شهرها نمود . عبدالملک بن عطاش که داعی کبیر فاطمیان در

عراق بود نیرومندی و هوش و ذکاوت فوق العاده حسن را ملتفت شده از عضویت و کارمندی او در میان جمعیت سری خریدشان بی اندازه شادمان و مسرور گردیده و در سال ۱۰۷۱ میلادی به ری آمد و تا سال ۱۰۷۲ در آنجا بود و از همکاری حسن قدردانی زیاد مینمود . پس از آن او را به وکالت و نمایندگی از جانب خود معین کرده و وظیفه یکی از بزرگترین دعوات و مبلغین را بعهد او گذاشت و باو نصیحت و پند داده و او را برفتن مصر دلالت کرد تا اینکه در آنجا خود را به خلیفه فاطمی معرفی کند . ولیکن حسن تا سال ۱۰۷۶ میلادی نتوانست که بجانب مصر رهسپار شود و هنگامی که رو براه آورد تا بهار سال ۱۰۷۸ یعنی در حدود دو سال بین راه بوده و در این سفر اصفهان و آذربایجان و شام را دیده و در هر جا کسی را از دعوات اسماعیلیه سراغ داشت از آنان دیدن مینمود . در ملاقات و پیوستگی حسن با این اشخاص تماسی ایشان مراتب ذکاوت و هوشمندی و زبردستی و مهارت او را پسندیده از تدبیر و هشیاری و استعداد عجیب او در حیرت و شگفت آمده بوی احترام میگذاشتند . حسن در میان رفقا و همکاران خود جاه و مقامی عالی احراز نموده شأن و مرتبه او ساین تماسی دعوات به پایه اعلی رسید .

ابن خلدون مینویسد : حسن از ترس مجازات حاکم ری که او را

رسیدن

متهم به الحاد کرده بود (ملاحده نامی است که مخالفین مذهب شیعه

حسن بمصر

به پیروان تشیع داده و آنها را بدین نام شهرت داده بودند ، مترجم)

شده بجانب مصر رهسپار گردید . وقتی که او وارد مصر شد ، به منتهی درجه مورد تجلیل و احترام واقع شده داعی دعوات یا سردسته مبلغین و رئیس تبلیغات آنجا «**شریف طاهر قزوینی**» با عده زیادی از شیوخ قوم و بزرگان و رجال دولت و درباریان تا سرحد از او استقبال و پذیرائی نمودند و این موضوع میرساند که شهرت حسن و اهمیت شخصی و فعالیت او

بآنجا قبلارسیده و آوازه واشتهار او همهجا را فرا گرفته بود و عبدالملک بن عطاش پیش از وقت درباره او نامه ها و مطالبی نگاشته و توصیه و سفارشی دراستقبال و تجلیل و تکریم و پذیرائی واحترام او کرده و دستور داده بود که منزل شایسته ای برای او مهیا کنند و هر قدر که ممکن است در احترام و تجلیل و پذیرائی حسن بذل توجه و حسن مساعی بخرج دهند .

المستنصر بالله خلیفه مقتدر فاطمی به نوبت خود حسن را خیر مقدم و خوش آمد گفته و ورود او را محترم و مغتنم شمرده امر داد برای او منزلی که شایسته ولایق رجال عالی مقام است خالی کرده و او را در آن منزل فرود آوردند و نیز گفته اند که خلیفه فاطمی ضیافت و پذیرائی از حسن را به عهده یکی از وزرای خود قرار داده توجه به او را بعهدۀ آن وزیر گذاشت، سپس حسن را بخدمت خود خوانده و تقرب حضور داده امر کرد که مردم را بامامت او دعوت کند و مشغول تبلیغ بنام او شود .
ابن اثیر مورخ مشهور در کتاب کامل مینویسد :

حسن از شاگردان ابن عطاش طبیب بود که در اصفهان قلعه و دستگاهی وسیع داشت ، ابن صباح از وطن خود مهاجرت نموده در شهرها بسیاحت و گردش بود تا خود را بمصر رسانید و برالمستنصر خلیفه وصاحب مصر وارد شد . خلیفه به وی احترام کرده از او پذیرائی شایان بجا آورد و مالی زیاد باوداده امر کرد که مردم را بامامت و پیشوائی او دعوت کند .
حسن روزی بخلیفه گفت : امام بعد از شما کیست ؟
المستنصر اشاره بطرف پسر خود نزار نمود .

حسن مدت هیجده ماه در مصر بود و از طرف خلیفه کارهای او تأیید و تقویت میشد و تحت رعایت و توجه و سرپرستی خلیفه بخوشی وآسایش سزیست و اسلوب دعوت و دستور آن را در خدمت استادان دارالحکمه مصر فرا میگرفت . این بنگاه در آنوقت بزرگترین مرکز جهانی برای آموزش دعوت های سری و تبلیغات محرمانه بود .

دارالحکمه و اسرار دعوت

این دارالحکمه را الحاکم بامرالله فاطمی در جمادی الاخری ۳۹۵ هجری (مارس ۱۰۰۵ م) تأسیس کرده و مجالس حکمتی پیش از آن در دوره العزیز از آغاز سال ۳۸۵ تشکیل میشد و تنظیمات این مؤسسه بعهدۀ قاضی القضاة بود و اساس تعلیمات دارالحکمه در ابتدای تأسیس روی تعلیمات سیاسی نبوده بلکه در ابتدای امر علوم فقه

و آداب و رسوم شیعی را در این مؤسسه بر وفق اصول و تقلید شیعه اسماعیلی تدریس مینمودند. پس از آن تعلیمات آنجا جنبه دعوت دینی و سیاسی فاطمی را بخود گرفته و بآن وجهه فلسفی آزاد دادند و تبلیغات فلسفی سری مشهور و باطنی در آنجا ترتیب یافت. (خطط مقریزی ص ۲ - ۴).

تأسیس این دستگاه و بنیاد این بنگاه ظاهراً یک نوع تقلید از دستگاه بیت الحکمه بغداد در دوره های هارون الرشید و مأمون بوده است

ورود به بیت الحکمه مصری فاطمی برای هر طالب و راغبی مجاز و آزاد بود

استادان این بنگاه علمی و شیوخ و مدرسینی که در آنجا بتعلیم و تدریس می پرداختند دارای حقوق و ماهیانه خاص و پاداش های هنگفتی از مالیه دولت و درآمد کشوری بودند.

در همین ایام بود که حسن صباح چنانکه قبلاً نیز بدان اشاره کردیم به مصر وارد شد و پس از ورود به دارالحکمه راه یافت و اغلب با علما و مبلغین آنجا گردآمده و داخل مذاکره و صحبت میشد و بعد از اندیشه و تحقیق فهمید که عقیده اسماعیلیه و اداره سیاست از برای این دعوت نیازمند جرئت و جسارت و فداکاری زیادی است که باید خلیفه فاطمی در این خصوص از هیچگونه کمک و همراهی کوتاهی ننماید ولیکن از حسن تدبیر اینطور باخودش اندیشید که این موضوع را با هیچیک از اطرافیان خود بمیان نیاورد و بادوستی و آمیزشی که با او دارند آنها را درین خصوص بزحمتی و ادار نسازد.

حسن با دختر وزیر ازدواج کرده و از جمله نزدیکان درباری و مقربان وزراء و دعاة گردید و از نتیجه دقت و دوراندیشی خود موقعیتی عالی یافت و کسی نبود که با او داخل صحبت بشود مگر اینکه از زبردستی و مهارت و نظر عمیق او حیرت زده میشد و کسی با او ارتباط و پیوستگی پیدا نمیکرد مگر اینکه نهایت اطمینان و اعتماد را از زیادی علم و دانش او دریافت مینمود و از کفایت زیاد او تعجب میکرد. خلاصه آنکه حسن باین گونه اوصاف مشهور شده و کار او بجائی رسید که مورد نظر تمام مردم مصر گردید حتی آنکه المستنصر او را نزد خود مقرب نموده و براو اعتمادی تمام پیدا کرد.

اما حسن با تقریبی که در خدمت المستنصر پیدا نموده بود و با عنایت و مرحمتی که خلیفه باو داشت و اهتمامی که در کار او مینمود موفق باحراز نفوذی که منظور خودش بود نشده و از این بابت نگران بود و علت عدم موفقیتش در این بود که بیشتر از

رشته امور وزمام کارها آنروز در دست امیرسپاه (بدرجمالی) بود که بر دولت چیره شده اختیارات را تا حدودی از طرف خلیفه گرفته بود. علت این که حسن نتوانسته و موفق نشده بود که خود را به امیر سپاه به آنطوری که دلخواه او بود نزدیک سازد معلوم نیست ولیکن ممکن است از اینجهت بوده که امیر مانند دیگر همکاران خود از آنها که غلبه واستیلا می یابند از اشخاص متفکر وفلاسفه وهوشمندان اندیشناک بوده و از شر وفساد وکارشکنی واعمال غرض وقانون گذاری ایشان میترسید یا یکی از علتها شاید این بود که حسن دوست نداشت که خودش را با امیر بچسباند ویا آنکه با او نزدیک شود زیرا که حسن خود را از امیر داناتر واز حیث فهم وهوش وعقل وکمال برتر میدانست وچیزی که بثبوت رسیده آن است که بین حسن وامیر درباره ولایتعهد اختلاف نظر پیدا شده وضدیت طرفین آشکار گردید. خلیفه پسر خود نزار را بولیعهدی اختیار نموده بود حسن این انتخاب را پسندیده و تأیید و تقویت میکرد ولیکن امیرسپاه و دستجات و طرفداران او با این عمل مخالفت نموده والمستعلی پسر دیگر خلیفه را برای ولیعهدی اختیار کردند مخصوصاً بعد از اینکه او داماد بدرالجمالی وشوهر دختر او شده بود.

بدرالجمالی یقین داشت که بغرض ومقصود خود رسیده و چنین میاندیشید که اگر به المستنصر بگوید پسر بزرگتر خود را از ولایتعهدی برکنار سازد خلیفه از او میپذیرد ولیکن این اندیشه باطل بوده وصورت وقوع پیدا نمود. المستنصر در این کار بیشتر تردید کرده گاهی میداد و گاهی میگریفت امیرالجبوش احساس کرد که در اینجا لمی در کار است و خلیفه منظوری دارد وملتفت شد که در زیر پرده دستوراتی بکار میرود و بر خلاف رای ونظریه او عملیاتی انجام میگیرد و این معارضه را شخصی تنها که او حسن صباح است بمورد اجرا گذارده و تقویت میکند.

هفته ها گذشت که یاران بدرالجمالی با طرفداران حسن صباح درباره نزار و پسر کوچک خلیفه دچار مبارزه ومشاجره شده هر کدام میخواستند بدیگری چیره شده وغرض خود را انجام دهند حسن که در عین حال خود را نماینده اسماعیلی عراق و ایران در دربار مصر میدانست و در کمال جدیت واعتقاد کامل برای پیشرفت کار نزار کوشا بود حاشیه نشینان درباری هم گوش خوابانیده وچشمهای خودشانرا بآن دوخته بودند که به بینند نتیجه این جنگ سرد ومبارزه بکجا میکشد و نتیجه این مبارزه بی سروصدا چه خواهد شد و کار این دو طرفدار در اطراف تخت گاه خلافت بکجا منتهی میشود.

در آخر طرفداران نزار شتابزدگی خود را در عملی نمودن این منظور بکار برده و از حسن اظهار عقیده و رأی خواستند حسن اشاره بر حقانیت نزار و در بردن او از این گرو دار کرده و رأی داد که هر چه زودتر او را از این هوای خطرناک و مسموم دور سازند.

طرفداران نزار را بعد از چند روز مخفی نمودند و مردم از یکدیگر میپرسیدند آیا نزار مرده یا فرار اختیار کرده است و بطور تحقیق نمیدانستند کی او را ربوده آیا طرفدارانش او را از آن وضعیت

انجمن و کمیسیون

خطرناک پنهان کرده‌اند و یا دشمنانش وی را ربوده‌اند ؟

امیر سپاه خواست بنوبت خود با شتاب تمام امر خلافت را بنفع دامادش انجام دهد ابتدا در صدد برآمده خود را بوزیر پدرزن حسن نزدیک ساخته و پسر او را بامیری تعیین نمود و باین ترتیب وزیر را از داماد خودش دور گردانید. حسن خطر آینده را احساس کرده ولیکن موقعیت جدید را با خیالی راحت و خون سردی زیاد پذیرفت موقعی که او را امیر سپاه به انجمنی که در قصر خود تشکیل داده بود دعوت کرد حسن دعوت او را پذیرفت.

حسن وقتی که داخل قصر شد خنجرش را از او گرفتند و یک نفر آهسته بگوش او گفت در اینجا خطری است که تورا تهدید میکند.

وقتی که انجمن خاتمه پذیرفت و موقع برگشتن هر کس بخانه و منزل خود رسید حسن هم در رواق تنگی بطرف خارج قصر روانه شد در این بین جمعی بر سر او ریخته و او را گرفته و دست و پای او را بستند. امیر بدر جمالی بطوریکه معلوم میشد قصد قتل او را داشت ولیکن از عاقبت کار ترسیده و او را بوسیله کشتی بخارج بلد تبعید نمود و دستور داد که حسن را دریکی از سواحل سوریه از کشتی پیاده کنند و گفته شده که در عین حال کشتی بواسطه امواج متمایل بطرف ساحل شده و این پیش آمد باعث سلامتی و نجات حسن و عده از طرفداران او گردید.

در دائرة المعارف اسلامی مینویسد حسن در دوره المستنصر سال ۴۷۱ برای تحقیقات لازمه که علاقمندی داشت بمصر مسافرت نموده و بعد از اینکه یک سال و نیم در آنجا توقف کرد از مصر درآمد برای تبلیغ و نشر دعوت دوباره بایران مراجعت نمود.

خلاصه حسن با این وصف بسوریه و شام رفته و از آنجا با جمعی از دریا نوردان که با او در کشتی بودند بحلب روان گردید و در بین راه با احدی از مردم آن دیار بواسطه نزدیکی که آن

حسن در سوریه و عراق

دوشهر بمصر داشتند و بیم و اندیشه اینکه از رجال بدرجمالی و طرفداران او داشت سخنی بمیان نیاورد و تصمیمی در کارهای خود نگرفت تا اینکه وارد حلب گردید در آنجا با بعضی از پیروان و طرفداران خلفای فاطمی گرد آمده و بساط سیاست جدید را برای آنها شرح داده و از پیش آمدی که برای نزار خلیفه حقیقی دست داده بود خاطر آنها را خبردار نموده صمیمیت طرفداران خود را به خلیفه بحق المصطفی بالله نزار اعلام نموده آنها را دعوت به یگانگی و طرفدارای از نزار نمود.

حسن در حلب مدتی مانده پس از آن بجانب بغداد روانه شد. در راه با چندین نفر از طرفداران فاطمیان برخورد نموده و حادثه‌ای را که در غیاب او روی داده بود از آنها پرسیده و تحقیق نمود. برای او معلوم شد که کماکان نظام الملک بمقام نخست‌وزیری خود باقی است و رفیق دیگر او هم عمر خیام در بغداد آمده مشغول تنظیم رصدخانه از طرف وزیر میباشد. حسن بعد از تهیه کردن صورتی از اسامی اشخاصی که طرفدار او بودند و جزء فدائیان بشمار می‌آمدند از بغداد خارج شد. مقصود او رسیدن باصفهان و رسانیدن خودش به ابن عطاش زعیم و پیشوای اسماعیلی‌ها بود. در سال ۱۰۸۱ میلادی که باصفهان رسید ابن عطاش را در آنجا ندیده و با شوق و التهایی که بدیدن او داشت به ملاقات او توفیق نیافت. حسن میخواست از موفقیت او مطلع شده و کاملاً باسرار نظامات و مرام اسماعیلیه در ایران و عراق بوسیله ابن عطاش آگاه شود ولیکن با این احوال مأیوس نشده در صدد برآمد برگشته و بنام نزار بتنهائی دعوت نماید. در این اثنا مخالفین دولتی از تصمیم او اطلاع یافته و در صدد تعقیب و دستگیری او برآمدند ولیکن او پنهان شده و دوباره بطور مخفیانه خود را باصفهان رسانید و بار دیگر در صدد برآمد که با ابوالفضل مراوده و آمد و شد خود را آغاز کند و جز ابوالفضل کسی دیگر از بودن او در آنجا اطلاع نداشت.

یکی از شبها حسن با ابوالفضل صحبت بمیان آورده و درین حرفها گفت ای ابوالفضل اگر برای من دو دوست متفق و رفیق موافق بود یقین بدان که اساس سلطنت این مرد ترک (یعنی ملکشاه)

**خشم حسن
از دوست خود**

را بهم می‌زدم و تخت و تاج او را در هم میشکستم.

ابوالفضل چنین اندیشید که حواس حسن قدری مخدوش و ضعیف شده است باشپز خود دستور داد برای او غذائی مقوی تهیه کند تا اینکه شاید دماغ او باغذا

اعصابش دوباره بکار افتد وقتی که حسن بر سر غذا نشست و مقصود را فهمید که این خوراک‌های الوان و غذا‌های آمیخته به ادویه مقوی و زعفران برای تقویت مزاج او است کینه و بغض به مردم شهر و رؤسای آن دیار زیادتر شده خود را آماده و سهمیای دوری از آنجا و مسافرت شهرهای دیگر ایران نمود

ابوالفضل با اصرار زیادی برای ماندن حسن در اصفهان نمود ولی حسن گوش بحرف او نداده و اعتنائی نکرد و با حالت خشم از اصفهان بطرف کرمان روانه شد.

حسن از اصفهان به کرمان و یزد و خوزستان رفته و از آنجا خود را به خلیج فارس رسانید. هر جا که وارد میشد برای نزار خلیفه فاطمی که از طرف المستنصر بالله تعیین شده بود دعوت میکرد و مردم را بحقانیت خلافت او بعد از مستنصر بالله آشنا میساخت. پس از آن به کرمان برگشته مرکز دعوت جدید شیعه اسماعلیه را در کرمان برقرار ساخت، در آنجا عده زیادی دعوت او را اجابت کرده با وی عهد و پیمان بسته قول دادند که از دستور و راهنماییهای او اطاعت نموده و او را بزرگ و راهنمای حقیقی خود بدانند. از اینجا گرفتن یاران با وفا و شجاع برای حسن میسر گردید.

ابن عطاش عبدالملک ابن عطاش همیشه پنهان بوده و مرکز و جایگاه حسن نیز دائماً در تغییر بود. او احتیاج زیاد داشت که آمار و اسامی دعوات و مراتب و درجات آنها را بداند و اسرار مختلفه که نواحی ایران و عراق را فرا گرفته بود از آنها سردر آورده و اطلاع یابد و بیشتر زعما و پیشوایان مذهب شیعه اسماعیلی بطوریکه بایستی او را نشناخته و اطاعت او را بر خود فرض و واجب نیمشمردند ولی او با اجرای آن اصرار ورزیده و کوشش فراوان داشت.

آیا ابن عطاش پیش از رفتن حسن بمصر با او عهد و پیمانی در باره کارها بسته و طرفداران فاطمیان را در ایران و عراق بعد از خودش به او نسپرده بود؟

در آخر جمعی دیگر از مردم به حسن پیوسته و دعوت او را اجابت کردند.

حسن دوباره به اصفهان برگشته و در این سفر موفقیت یافت که ابن عطاش را ملاقات کند و از دیدار او وجد و سروری زیاد برای حسن دست داد.

ابن عطاش به او گفت که اگر باین زودی مرگ من فراسید براحتمی خواهم مرد زیرا که اطمینان دارم بعد از من جانشینی لایقی بیادگار گذاشته‌ام که پس از من

شایستگی ریاست جمعیت را دارا و عهده داراست.

ابن عطاش همه نوع معلومات مسلکی و اسرار جمعیت را که حسن به آنها احتیاج داشت به او آموخته و مراکز اموال و اعتبارات جماعات اسماعیلیه را به او نشان داده و به او واگذار کرده اشخاصی را که باید بامر نگاهداری و مواظبت اموال برقرار شوند به او معرفی نمود و به او اختیار داد که این اموال را بهر نحو که میتواند باید از برای امر تبلیغ و نشر دعوت بمورد استفاده گذارده و در مصرف آن صاحب اختیار باشد.

در این اثناء یکی از یاران حسن و معتمدین المستنصر بالله موسوم به ابوالحسن سعیدی بعد از فوت او به یکسال از مصر رسید و پسر نزار صغیر را با خود آورد که اسماعیلیها توانسته بودند او را در مصر از مرگ نجات دهند. حسن از ورود او بی نهایت خوشحال و شادمان گردیده و فهمید که موفقیت نصیب او شده و این کودک صغیر بزودی وسیله فعالیت او در تهیه فرقه و تشکیلات و دستجات نزاری و نشر دعوت او خواهد شد.

واقع این است که مرام و نقشه حسن از حیث رغبت و تمایلی که **حسن و سیاست او** برانقراض دولت سلاجقه داشت و اظهارشان و مقام اسماعیلیه در سرزمین ایران بآن طور که او عقیده داشت چندان کار آسانی نبود حتی مردمان ساده آن را امری آسان نمی شمردند اما باوجود این حسن ایمان به عقیده خود داشته مرام و اندیشه بر تمام عواطف او غلبه یافته و در عین حال میدید که این راهی است سخت و دشوار که او در پیش گرفته و بایستی زحمت و مشقتی زیاد را متحمل شود و برای انجام منظور ناچار است که از شهری به شهری رفته و راههای دور و درازی را طی کرده و دعوت خود را انتشار دهد. و این تخم را در هر جا کاشته بانظار سبز شدن و بدست آوردن حاصل آن باشد و روح اجتماعی دوره خود را بدست آورده و بداند که آیا این جمعیت و مردم مستعد ایمان آوردن بعقیده جدید هستند یا خیر؟

مقصود حسن در آن موقع زیاد کردن انصار و یاران و طرفداران نبود بلکه بیشتر منظور او در حسن اختیار و پیدا کردن یاران وفادار و فداکار بود او خیلی نیازمندی باشخاصی داشت که ایمان قوی به افکار و دستور او داشته و شک و تردیدی در دل آنها نباشد، محتاج به جماعتی بود که دلاورانانه از او پیروی و اطاعت نمایند. ولیکن چیزی که باید باین مناسبت گفته شود این است که حسن در میان جمعیت روح جدیدی ایجاد کرده

افکار تازه‌ای در نظروخیال آنها جای داده و منتشر کرد. او وقتی زمام امور را در دست گرفت که فهمید اسماعیلیه احساس نموده‌اند که در هر جا خبر تازه‌ای روی داده و قوه سرکشی و طغیان در روح مردم نفوذ و رسوخ پیدا کرده است.

در این اثنا با حسن جمعی از اصفهان خارج شدند و عده آنها به پنجاه نفر میرسید این اشخاص مقدرات خود را بمقدرات حسن پیوسته و کاملاً در تحت تأثیر و نفوذ او در آمدند. آنها خود را بصورت‌های

مسافرت و دوره گردی

مختلف از جمعیت‌ها و نژادها در آورده و جلوه میدادند و ما بین ایشان باین ترتیب اشخاص تنگدست و دارا و ندار و مردم متوسط الحال و خوش گذران و پریشان احوال و بازرگانان و کارگر و پیشه‌ور و همه نوع مردمی بودند و در عواطف ایشان دو چیز باعث تشویق خاطر و اضطراب شده بود چنانکه بعضی از ایشان بعنوان فدائیان درآمد بودند و باقیمانده از ایشان بیست نفر بودند که با حسن همراهی و همکاری مینمودند و سایرین هر کدام دنبال عمل و مأموریتی که داشتند رفته و یا بکار تبلیغ میپرداختند.

اما خود حسن با همراهانش بخوزستان رفته و این راه را با مشقت برای رسیدن بمقصود خود پیموده تا نفوذ و اهمیتی که منظور داشت نائل آید

در آن ولایت رحل اقامت انداخت و بعد از انقضاء مدت سه ماه از آنجا به دامغان رفت و حدود آن مدت سه ماه بسر برده جمعی کثیر دعوت او را پذیرفته و بعد از تمشیت این امور به گرگان رفت و از آنجا به ساری توجه نمود و از آن ولایت به دماوند رفت و از آنجا براه قزوین متوجه دیلمان شد و از آنجا بقصبه‌ای که قریب به الموت بود رفته در آن قصبه بتزهد مشغول گشت و بعد از آن بحسن تدبیر بلکه بارادۀ ملک قدیر بر قلعه الموت صعود نموده بر معارج سروری ارتفاع یافت.

از جمله مآثر عدل و سداد او آنکه یک پسر خود را بتهمت قتل یکی از اهل زمان بقصاص رسانید و دیگری را به تهمت شرب خمر قصاص نمود.

صاحب روضة الصفا آورده که حسن صباح در مدت سی و پنج سال که در الموت اقامت داشت بیش از دو نوبت از خانه بیام بالا نرفت و هرگز از قلعه بیرون نیامد چه پیوسته بتدبیر امور ملک و تلفیق مسائل اعتقادی که موافق آئین و روش او بود اشتغال مینمود و مبالغه او در رونق شریعت غرا بحسب ظاهر در آن مرتبه بود که

شخصی را که در الموت نی نواخته بود از قلعه بیرون کرد و او هرچند شفیع برانگیخت دیگرش بقلعه راه نداد .

و در زمان اقتدار و تشکیلات او بسیاری از مخالفین و طرفداران بنی عباس که با اسمعیلیه و سایر فرق در مقام منازعه بودند بزخم فدائیان کشته شدند . در ایام کیا بزرگ امید ، که یکی از رؤسای شعبه اسمعیلیه است ، فدائیان جمعی دیگر از اعیان مخالفین را کشتند ، یکی از قتیلان قاضی القضاة ابوسعید مرویست و دیگری دولتشاه رئیس اصفهان و باسنفور حاکم مراغه و مسترشد خلیفه عباسی و رئیس تبریز و حسن بن ابی القاسم مفتی قزوین و هم چنین جمعی کثیر از رؤسای مخالفین بدست فدائیان کشته شدند .

در زمان کیا محمد پسر کیا بزرگ امید ، راشد پسر عباسی بدست فدائیان مقتول گردید و بسیاری از اعیان و امراء و قضاة و علماء مخالفین تشیع را بقتل رسانیدند و اسامی مقتولان بتفصیل در بعضی از تواریخ مسطور است .

مؤلف گوید که انجام و صدور این امور باعث شد بر آنکه نسبت الحاد و کفر و زندقه باین جماعت نمایند و چون انتقام خون اکابر و اعیان خور را نتوانستند کشید لاجرم تسلی خاطر خود را در آن دیدند که زبان بدشنام و تکفیر و الحاد ایشان گشایند .

مؤید این مقال آنکه صاحب روضة الصفا در بیان احوال کیا محمد مذکور ساخته که نسبت بپدر خویش و حسن صباح در اقامت رسوم اسلام و احیای سنن محمد مصطفی «صلی الله علیه و آله و سلم» برای هدایت پیروان سعی و مبالغه تمام مینمود و در او تسلط کیا محمد ، سلطان سنجر نوبتی بولایت ری رسیده رسولان بالموت فرستاده تا از کیفیت معتقدات و مذهب ایشان استفسار نمایند .

آن جماعت در جواب گفتند که عقیده ما آنست که خدای عزوجل را به یگانگی باید شناخت و باید دانست که خرد و نظر در دست آن باشد که موافق قول او جلت کلمته و موافق فرموده رسول وی بود و رعایت احکام شریعت غرا بروجهی که کتاب خداوند تعالی بآن ناطق است بجای باید آورد و بآنچه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده و رسول او خبر داد و مبداء و معاد و ثواب و عقاب و حشر و نشر ایمان آوردن از واجباتست و هیچکس را نرسد که در حکمی از احکام الهی برای خود تصرف کند و حرفی از آنرا تغییر دهد .

القصه جميع معتقدات خود را بیان کرده ، گفتند که اصول و فروع ما این است اگر پسندیده سلطان باشد فبها و الا یکی از دانشمندان ملت را فرستد تا با وی مناظره کنیم چون رسولان مراجعت نموده این سخنان بسطان رسانیدند بهانه پیدا شده دست از تعرض آن طایفه کوتاه گردانید.

يك شاهد مهم تاریخی ، اینست پایان کلام روضة الصفا

بالجمله هر گاه گنجد که بنی امیه بنا بر عداوت دینی و دنیوی که با حضرت علی مرتضی علیه السلام داشتند و از برای آن حضرت که آسمان و زمین برفضل آن بزرگوار گواهی می داد سخنان مزور بندند و افترا نمایند. تا آنکه معاویه و اصحاب او سمره بن جندب را که یکی از صحابه بود به زر فریفته که روایت نماید که آیه «ومن الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا ويشهد الله على في قلبه وهو الذا الخصام» در شأن حضرت علی امیر المؤمنین نازل شده است. و آیه دیگر که «ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله» در شأن قاتل او ابن ملجم ملعون وارد گشته است. (گستاخی و بی شرمی) عجب نمی نماید که دشمنی قوی و کینه جوئی مثل خواجه نظام الملک طوسی که عداوت مذهبی و دنیوی و اغراض شخصی و کینه جوئی با حسن صباح داشته بر وجهی که تفصیل آن در کتب متداوله مسطور است و بر السنه جمهور مذکور حسن صباح را مردی مجهول الحال و مشهور بالحداد و زندقه سازد و او را به بدی در زبان ما و جامعه اهل ایران اندازد.

خدمات با ارزش حسن صباح به آزادی ایران و مذهب تشیع

از کلام و توضیحات صاحب روضة الصفا معلوم میشود که حسن صباح و تشکیلات و طرفداران او مراسم شریعت را کمابینگی بجا آوردند، تهمت های وارده همان دشمنی خاص طرفداران خلفای غاصب عباسی و مخالفین تشیع بوده. و در باره حسن صباح (مرد بزرگ تاریخ) از روی تعصبات خشک مذهبی زمامداران خودی و بیگانه آنروزی بغلط و عداوت و بدینی مغرضانه قضاوت شده است.

با مراجعه بسر گذشت و تاریخچه آن شاد روان که بزبان عربی و فارسی تنظیم و چاپ شده ، مانند تاریخ جوینی ، روضة الصفا ، مجالس المؤمنین و مورخین خالی از تعصبات مذهبی ، بدون تردید حسن صباح از زمان ظهور تا انتهای سازمانش که در حدود یکصد و هفتاد و پنج سال طول کشیده است (هر گاه منصفانه و با نظر عمیق

ملاحظه شود) می‌بینیم که آن شادروان، خدمت بزرگی با استقلال و آزادی ایران و مذهب تشیع نموده و در عین حال بزرگترین لطمه‌ها را به حیثیت و نفوذ حکومت‌های غاصب ترك نژاد و خلفای غاصب بنی عباس که بزرگترین دشمنان ایران و ائمه هدی بوده‌اند وارد ساخته است، ولی بیشتر مؤلفین و نویسندگان عرب، یا ایرانیانیکه دارای تألیفاتی بزبان عربی و پیرو سبک و آداب عربی و مخالفین بوده‌اند، به تقلید از یکدیگر و با ملاحظات سیاسی و برای خشنودی زمامداران آن دوره، در باره آن مرد بزرگ و تشکیلاتش که از مخالفین سرسخت بیگانگان و دشمن خونین دشمنان ایران بویژه خلفای غاصب بنی عباس و ترکان خونخوار سلجوقی بوده، با تهمت‌ها و ناسزاهای تعصب آمیز خود خدمات و کارهای با ارزش را وارونه جلوه گر ساخته‌اند.

* * *

در تواریخ مهم مثل تاریخ گزیده آمده است که حسن صباح شیعه اثنی عشری بود و بعد از آن به مصر نزد المستنصر بالله خلیفه فاطمی و پسر او المصطفی بالله نزار که مقام ولیعهد بود رفت و سپس شیعه اسمعیلی شد و نزار یکی از فرزندان خود را باو سپرد و حسن آن کودک را پرورش داده و بزرگ کرد تا در سنه سه‌هشتاد و اربعه (۴۸۶) بر قلعه الموت استیلا یافت و بدان کیفیت که شرح دادیم (برای منافع ملی برضد بیگانگان استیلا کنند) و بنام خلفای فاطمی دعوت نمود و دعای مبلغین به اطراف ایران و عراق فرستاد. البته شرح حال مفصل و بیان تاریخ شگفت انگیز یکصد و هفتاد ساله حسن و همراهانش و بقیه السیف خلفای فاطمی اولاد نزار که سالها در الموت تشکیلات داشتند خود مبحثی مهم در تاریخ ایران و اسلام است که درین کتاب نمی‌گنجد و قصد ما بیان آن نیست و فقط تا آنجا که مطلب بستگی به تاریخچه خلفای فاطمی داشت اشاره نمودیم، وگرنه تاریخ مفصل آن تا زمان تسلط هلاکوخان و تخریب قلاع اسمعیلیه خود کتابی است مفصل.

پایان این سرگذشت جالب را با درج نامه تاریخی حسن صباح به ملک‌شاه سلجوقی خاتمه می‌دهیم و از خداوند متعال استمداد می‌کنیم که بقیه تاریخچه حسن صباح و بقیه السیف خلفای فاطمی را که پس از استیلا و هلاک و برالموت و نابود ساختن آنان و انتقال به انجیدانها اراک (که قریب هفتصد سال در آنجا سکونت داشتند و آثار مهم تاریخی از مساجد و تکیه و لوحه‌ها که بروی سنگ و تخته‌ها حک شده است و آرامگاه آنها که هنوز بر پا و باقی است و خود سرگذشت مهم و جالب توجهی دارد) باعکس‌های مربوطه بصورت کتابی جداگانه با تأییدات خداوندی، چاپ نمایم امید است که به چاپ آن کتاب نیز مثل این تاریخ توفیق حاصل گردد.

عبدالرحمن سیف آزاد

این نامه يك نمونه وشاهد گویا از آئین و روش حسن صباح است که فضل و دانش او را نشان میدهد

نامه تاریخی و جالب توجه حسن صباح

در جواب رقعۀ سلطان ملکشاه سلجوقی

مکتوبی که حسن صباح در جواب رقعۀ سلطان ملکشاه سلجوقی نوشته است از مجمل اعتقاد و اتصاف بکمال فضل و استعداد او خبر میدهد

تو که حسن صباحی دین و ملت تازه پیدا کرده‌ای و مردم را سیریبی و به‌روالی روزگار بیرون می‌آوری و بعضی مردم جهال جبال را بدور خود جمع کرده‌ای و سخنان ملایم طبع ایشان میگوئی تا ایشان بیرونند و مردم را بی‌محابا بکارد میزنند و بر خلفای عباسی که خلفای اسلامند و قوام ملک و ملت و نظام دین و دولت بدیشان مستحکم است طعن میکنی، باید که از این ضلالت بگذری و مسلمان شوی و الا لشگرها تعیین فرموده‌ایم، موقوف بآمدن تو یا جواب خواهیم بود.

ز نهار ز نهار ز نهار که بر جان خود و بر جان متابعان خود رحم کند و خود را و متابعان خود را در ورطۀ بلا نیندازد و با استحکام قلاع مغرور نشود و حقیقت داند که اگر قلعه‌ او که الموتست برجی از بروج آسمان باشد بعنایت ایزد سبحانه و تعالی با خاک یکسان کنیم.

چون صدر کبیر ضیاء الدین خاقان بدین گوشه رسید و مثال سلطانی را رسانیده مورد آنرا عزیز داشتم و مثال سلطان را بر سر و چشم نهادم و بدانکه سلطان این بنده را یاد فرموده بود سرمفاخرت به ایوان کیوان رسانیدم.

**جواب حسن صباح
این است**

اکنون شرحی از احوال و اعتقاد خود باز مینمایم و امید میدارم که احوال من بندگان درگاه سلطان اصفا نمایند و در آن باب فکری کنند و در کار من به ارکان دولت که خصمی ایشان بامن سلطانرا ظاهر است بتخصیص نظام الملک مشورت فرمایند بعد از آن هرچه رای جهان‌آرای از سخنان من در دل قرار گیرد و بتحقیق پیوندد بر آن مزیدی و از آن گریزی نباشد و اگر من که حسنم از آن بگردم از دین مسلمانان برگشته باشم و بر خدای تعالی و پیغمبر بحق عاصی شده. فاما اگر سلطان بامن و در کار من بسخن

خصمان بی عنایت شود هرآینه مرا نیز اندیشه کار خویش باید کرد .

مرا که خصم قوی در برابر است که حق را در محل باطل فرا تواند نمود و باطل را بموضع حق تواند نشانید و این چنین بسیار کرده اند و در حق بنده نیز این حال واقع شده و شاید که برای سلطان پوشیده نمانده باشد .

و اکنون اول بنده آنست که پدرم مردی بود مسلمان در مذهب امام شافعی مطلبی چون سن من بیچار سالگی رسید مرا بمکتب فرستاد و بتحصیل علوم مشغول گردانید و من از ایام چهار سالگی تا عنفوان چهارده سالگی در انواع علوم ماهر شدم خاصه در علم قرآن و حدیث ، بعد از آن مرا درد دین پیدا آمد و در کتب شافعی در فضیلت فرزندان پیغمبر « صلی الله علیه و آله وسلم » و امامت ایشان روایت بسیار یافتم زبام خاطر من بدان طرف میل نمود و دایم در جستجوی امام وقت بودم تا کار من بواسطه تکلیف حکام روزگار بدان رسید که در میان کارهای دنیا آنرا بزرگ می شمردند افتادم و از آن جد و هوس مرا فراموش گشت و تمام دل بر کار دنیا و خدمت بمخلوق نهادم و کار خالق را با پس و پشت انداختم حق تعالی از من آن کار نپسندید خصمان خصمان بر من گماشت تا مرا باضطرار از آن کار بیرون انداختند و من گریزان شدم و در شهرها و بیابانها می گشتم و جلالت و زحمت بسیار بروی من رسید چنانچه احوال من و نظام الملک بر رای سلطان پوشیده نمانده باشد .

چون حق تعالی مرا بسلامت از آن ورطه بیرون آورد دانستم که دل بر کار مخلوق نهادن و کار خالق با پس و پشت پانداختن جز این ثمر ندهد مردانه وار بکار دین و طلب آخرت برخاستم و از ری ببغداد شدم و مدتی در آنجا مقام داشتم و احوال و اوضاع آنجا را دانستم تفحص حال خلفا کردم و پیشوایان دین مسلمانان خلفای عباسی را از مرتبه سروت و فتوت مسلمانان بیرون یافتم چنانچه دانستم که اگر بنیاد مسلمانان و دینداری بر امامت و خلافت ایشانست کفر و زندقه از آن دین بهتر باشد و از بغداد بمصر شدم ، خلیفه بحق امام مستنصر آنجا بود و تفتیش حال او کردم خلافت او را از خلافت عباسیان و امامت او را از امامت ایشان بر حق تر داشتم بدو اقرار آوردم و از خلافت عباسیان بکل الوحوه بیزار شدم ، خلفای عباسی از احوال من واقف شدند و در طلب من بنده کس فرستادند تا مرا در راه بگیرند حق تعالی مرا از آن ورطه خلاص داد و بسلامت بمصر رسیدم .

بعد از آن خلفای عباسی سه استروار زر به امیرالجبوش که امیر عسا کر مصر بود فرستادند و مالهای دیگر پذیرفتند که حسن صباح یاسر او را بفرستند چون عنایت المستنصر بالله که خلیفه بحق و امام مستقر است شامل احوال من بنده بود از آن ورطه خلاص یافتیم.

چون خلفای عباسی امیرالجبوش را برمن اغالیده بودند، مرا نامزد کرد تا بروم کفارفرنگ را دعوت کنم، آن احوال بسمع مبارک آن امام بحق رسید مرا در پناه خویش گرفت و بعد از آن منشور داده فرمودند که بدانچه دانم و توانم مسلمانانرا باراه راست آرم و از امامت خلفای مصر و حقیقت ایشان بیا گاهانم و اگر سلطانرا سعادت «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» در طالع باشد هرآینه از سخن من نگذرد و همچنانکه سلطان محمود غازی سبکتکین بدفع و قمع ایشان برخاست برخیزد و شر ایشان از میان مسلمانان کفایت کند و الا روزگارها آید که کسی این کار کند و آن ثواب ذخیره نهد.

دیگر آنکه فرموده اند که دین و ملت نو پیدا کرده ای.

نعوذ بالله من که حسنم دین و ملت نو پیدا کنم و این دین که من دارم در وقت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، صحابه را همین دین و مذهب بوده تا قیامت مذهب راست این است و این خواهد بود و اکنون دین من دین مسلمان نیست «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله»

مرا بدنیا و کار او هیچ التفاتی نیست این کار که میکنم و این گفتگو که میگویم خالصاً مخلصاً از برای دین حق میکنم و اعتقاد من آنست که فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بخلافت پدر خود از فرزندان عباس نیکو زندگانی باشند لایق تر و برحق تر و اگر تو که سلطان ملک شاهی روا داری بعد از این زحمت و مشقت که بتورسیده است و سه کرة از اقصای مغرب به اقصای مشرق و از مجاری قطب شمال تا به اقصای هندوستان لشگر کشیده ای و مملکت بدست آورده ای و امروز این مملکت در دست پسران هارون باشد و پسران تو گرد جهان هر کجا از ایشان خبری یابند بقتل رسانند و خلافت ایشان نیز روا باشد.

فکیف که فرزندان عباس کسانی اند که من آنچه از فساد ایشان مشاهده کرده ام شمه ای خواهم گفت که در هیچ دین و ملت هرگز هیچکس روا نداشته است و روا

ندارد و اگر کسانی باشند که از حال ایشان واقف نباشند و بدیشان اعتقاد و اعتماد کنند و خلافت ایشان حق دانند من که از کار و حال ایشان واقف شده‌ام چگونه روا دارم و ایشانرا بحق دانم و اگر حضرت سلطان بعد از این که بر این حال واقف شود بقصد و دفع ایشان برنخیزد و شر ایشان از میان مسلمانان کوتاه نکند نمیدانم تا در قیامت در وقت سؤال چگونه جواب دهد و نجات چگونه باشد ، تا بوده‌ام دین من این بوده و تاباشم خواهد بود و انکار این کار نداشته و ندارم .

خلفای اربعه و عشره مبشره را بلکه دوستی ایشان در دل من نیک مثاب بوده است و هست و خواهد بودن و هیچ دین نو پیدا نکرده‌ام که نداشته‌ام و هیچ مذهبی نهاده‌ام که پیش از من نبوده است این مذهب که من دارم در وقت رسول « ص » صحابه را همین دین و مذهب بوده است و تا قیامت راه راست همین است و همین خواهد بود .

آمدیم برسر این سخن که من و اتباع من بر بنی عباس طعن کرده‌ایم ، هر کس که مسلمان باشد و از دین و دیانت آگاه باشد چگونه طعن و تشنیع نکند بر قومی که بدایت و نهایت ایشان بر تزویر و تلبیس و فجور و فساد بوده و هست و خواهد بود . هر چند واقعات احوال ایشان بر همه جهانیان ظاهر است اما بر سبیل اجمال می گویم تا مرا بر حضرت سلطان حجت باشد اول از کار ابو مسلم در آئیم که چنان مردی چندان کوشش نمود و زحمت اختیار کرد تا دست استیلاء ظلمه بنی مروان از هرق دماء و اخذ اموال مسلمانان کوتاه گردانید و سب و لعنت که لایق حال ایشان بود و بر خاندان پاک پیغمبر «صلی الله علیه و آله وسلم» می کردند بر انداخت و جهانرا بعدل و انصاف بیاراست ، چندین هزار از اولاد پاک پیغمبر «صلی الله علیه و آله وسلم» را در اطراف و اکناف عالم شهید کردند و جمعی منزوی که در گوشه ها و ویرانها بمانده بودند خود را از لباس سیادت بیرون کشیدند تا جان بر کنار انداختند و نشدند و نیستند که بشرب مدام و زنا و اغلام مشغول بودند و بدین روزگار فساد ایشان بجائی رسید که هارون را که افضل و اعلم ایشان بود دو خواهر بودیکی را در مجلس شراب با خود حاضر میکرد و ندمای خود را از دخول در آن مجلس منع نمیکرد تا جعفر یحیی که یکی از مقیمان مجلس او بود باخواهر او فساد کرد و او را از او پسری شد و پسر را از هارون پنهان داشتند تا آن سال که هارون بچ شد پسر را در آنجا بدید جعفر را همانجا بکشت و خواهر دیگر محسنه نام خردتر

بود و در حسن و جمال بکمال ، هارون را بخود نزدیک کرد و میان ایشان فساد واقع شد .

ولطیفه‌ای مشهور است که بعد از وفات هارون ، امین که پسر هارون بود این محسنه را که عمه او بود با او فساد کرد و تصور امین آن بود که این محسنه بکر باشد ، نبود . امین پرسید که عمه تو مگر بکر نبودی ، چه حال است ؟ محسنه در جواب گفت پدرت در بغداد که را دختر گذاشت که مرا خواهد گذاشت ؟ ! دیگر بزرگی چون ابوحنیفه کوفی که رکن بود در ارکان مسلمانی بفرمود تا صد تازیانه بزدند و چون منصور حلاج مقتدائی را بردار کشید و اگر از کردار و اعمال ایشان بر شمارند عمر آدمی بدان نرسد ، اینتان خلفای راشدین ! و اینتان ارکان مسلمانی ! که قوام ملک و ملت و نظام دین و دولت بدیشان است ، اگر من یا غیری در حق ایشان طعن کنیم یا در ایشان عاصی شویم انصاف باید داد که محق باشد یا مبطل .

رسید کار به آنکه جهال را فریفته‌ام تا در قصد کسان میشوند ، اینمعنی برارباب بصیرت روشن است که هیچ چیز از جان شریفتر نیست و هر کسی از سر جان برنخیزد خاصه بسخن چون من کم بضاعتی ، و کی تواند بود که من متصدی چنین کاری شوم . از حدود خراسان جمعی از غلامان سلطان و گماشتگان نظامی و ارباب معاملات از طریقی که پیشتر از این در میان مسلمانان رسم و عرف بود منحرف گشته‌اند و بعضی به عورات مسلمانان و حرم زهاد و عباد دست درازی میکنند و هرچند که مردم صاحب واقعه مستغاث به ارکان دولت میشوند هیچکس بغور نمیرسد بلکه بردادخواه می‌آید . نظام الملک که کدخدای ملکست خواجه‌ای چون ابونصر کندری را که در هیچ عهد در پیش پادشاه در هیچ ملک چنان کدخدای پای در میان کار ننهاده بود بتزویر آنکه در مال سلطان تصرف میکند شهید کرد و از میان برداشت ، امروز ظلمه و عوانانرا با خود همکار کرده از جهة آنکه در وقت خواجه ابونصر ده درم میگرفت و بخرانه میرساند و او پنجاه درم میگردد و نیم درم بوجه کار سلطان نمیکند و محقری به عوانان که همکاران اویند میگذارد و باقی بخرج دختران و پسران و دامادان خود میکند و آنچه بعمارت خشت و گل بر اطراف مملکت ضایع میکنند اظهر من الشمس است . کجا بود خواجه ابونصر را پسر و دختر ؟ کدام روز یکدینار صرف کرد بچوب و گل ؟

مردم روزگار را در حین عجز و فروماندگی بهیچ باب امید نجات نیست اگر

بعضی از سر اضطرار بترک جان بگویند و دفع یکی یادو از این ظلمه کنند دور نباشد و اگر کشند معذور باشند.

حسن صباح را بر این قضایا چه مدخل و چه احتیاج که کسی فریبد، و کدام کار خود در دنیا بوقوع پیوندد که نه تقدیر آسمانی بر آن ملحق گشته باشد، فاما آنکه فرموده‌اند که اگر ترک این نوع کنند فبها والّا بخرابی او اشارت فرمایم نعوذ بالله از من که حسنم کاری صادر شود که خلاف رأی بندگان سلطان باشد. فاما چون قومی هستند و در طلب من بنده بهمت کوشش میکنند که من بحیله این گوشه بدست آورده‌ام و پناه خود ساخته و بسا کنی حال خود انهای درگاه سلطان کنم و بعد از آنکه از کار خصمان حاصل روی بدرگاه سلطان آورم و در سلک باقی بندگان منخرط گردم آنچه از دست من برآید در بهبود کار دنیا و پس افتاد کار آخرت، سلطان را بگویم والا که از من بخلاف این صادر شود و متابعت امر سلطان نکنم مرا در دنیا سرزنش بود و از دور و نزدیک خلق را بر من طعن رسد و گویند خلاف والی خود کرد و از سعادت «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» بی بهره ماند و خصمان مرا بدرگاه سلطان آبرو و حرمت افزایش و در حق من چیزها افترا کنند که من از آن بی علم باشم و هر نیکوئی که از من در دین و دعوت صادر گردد بیدی در میان مردم شهرت دهند و نام نیک مرا بد کنند و اگر من با وجود خصمی نظام الملک و آنکه در حق من بسیار جور کرده و میکند بخدمتکاری سلطان پیش آیم و دل از کار نظام الملک فارغ دارم چون متابعت عباسیان را سلطان میباید کرد و از فرمان‌گیر میسر نمیشود و منازعت ایشان سلطان را معلوم است و آنکه در طلب من چه سعی میگردد تا در آن وقت که به مصر رفتم مرا بدست آورند بعد از آن در راه بر من دست نیافتند و در عقب فراوان مال به مصر فرستادند و امیر الجیوش را خدمتها کردند، تا او قصد من کرد و گرنه عنایت المستنصر بالله باشد وی که خلیفه بحق است، در آن ورطه فرو رفتی و آخر به آن رسید که امیر الجیوش مرا با فرنگیان بر راه دریا نامزد فرنگ کرد که آنجا رو و کفار فرنگ را دعوت کن، بفضل خدای تعالی از آن ورطه خلاص یافتم. بعد از آن زحمت و مشقت بسیار که در چندین سال بمن رسید بعراق افتادم و ایشان در طلب من همچنان سعی سینمودند، امروز که من بدین مقام رسیدم و دعوت خلفای علوی ظاهر کردم و چندان دستگاه در طبرستان و قهستان و جبال بدست آوردم و مردم بسیار از رفیقان و

مونسان و شیعه علویان بر من جمع میشدند و عباسیان بهمه نوع ازمن خائف و ترسانند هرآینه مزاج مبارک سلطان بر من متغیر گردانند و در قصد و نقصان بجان کوشند و ممکن که مرا از سلطان طلب دارند، آن هنگام معلوم نیست که کار چگونه دست دهد و بهرگونه که دست دهد خالی از شنعی نباشد. اگر سلطان اجابت التماس ایشان کند بر زینهار ایفا نکرده باشد و در مذهب مروت معذور نباشد و اگر اجابت التماس نکند بعضی از جهال که بخلاف ایشان میگویند زبان تشنیع بسطان دراز کنند که غاشیه بر دوش انداختن و در سراسر پیاده رفتن چه بود و نادادن حسن صباح چه. و یحتمل که میان جانبین بمکاوحت و مقاومت انجامد و نتوان دانست که تا آخرها چه آید. و اما حدیث این سر سنگ را که فرمودند که اگر برجی از بروج آسمان باشد بر زمین آوریم و در این معنی مقیمان این سر سنگ را از سخن محق روزگار و ثوق هست که بمدتهای دراز از دست ایشان بدر نخواهد شد کار آن تعلق بعنایت الله دارد و حال من که در این گوشه نشسته ام و آنچه بر من فرض و سنت گردانیده اند بجامی آورم و از خدا و پیغمبر درمیخواهیم تا سلطان و ارکان دولت براه راست آیند و خدای تعالی ایشان را دین حق روزی کند و فساد و فسق عباسیان از میان خلق بردارد و اگر سلطان را سعادت دین و دنیا همراه بود همچنانکه سلطان اسلام محمود غازی رحمه الله را این کار آمده بود بدفع شر ایشان برخاسته و از ترمد سید علاء الملک خداوند زاده را بیاورد و بخلافت بنشانند سلطان نیز باین کار برخیزد و این کار بزرگ باو کفایت شود و شرایشان از میان بندگان خدای تبارک و تعالی کم گرداند و الا روزگار باشد که پادشاه عادل ما به روی کار آید و این کار بکند و مسلمانانرا از جور برهاند. والسلام علی من اتبع الهدی.

* * *

این نامه متین و مستدل تاریخی حسن صباح به ملکشاه سلجوقی بهترین گواه دیانت و خداشناسی او در دوران زندگانی در قلعه الموت میباشد. بطوریکه مورخین دوست و دشمن در تواریخ خود متذکر شده اند حسن صباح در انجام اصول فرایض و واجبات مذهبی و تحریم محرّمات از قبیل شراب و قمار حتی نواختن نی و سایر آلات موسیقی و تمام ملامی محرّمه مذهبی در قلعه الموت جلوگیری میکرد او در تمام مدت اقامت در الموت که در حدود سی و پنج سال میشد جز دو مرتبه تالب بام قلعه الموت از آنجا بیرون نیامده است. تمام تهمت های اغراق آمیز که درباره اش شهرت داده اند از طرف پیروان بنی عباس و ترکان سلجوقی بوده لاغیر.

برای بیان این تاریخچه بی‌مناسبت نیست چند سطری
در باره دو شهر قدیم اسلامی نوشته شود

حمص و حلب دو شهر تاریخی که در دوران حکومت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس و خلفای فاطمی مرکز مهم سیاست و جدال بوده است

این دو شهر (حمص و حلب) مرکز مهم فعالیت مخالفین خاندان علی و خلفای فاطمی بوده است، سبب دیگری که از این دو شهر نام می‌بریم اینست که تحریکات شیطنت‌آمیز معاویه برضد امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و طرفداران او که خلفای فاطمی باشند در همین شهرها با شدت فعالیت داشت و کسی را که حضرت محمد در برابر هزاره‌ها مسلمان برحسب امر الهی برسر دست بلند کرد و آن مقام شایسته را برای آن بزرگوار بیان فرمود، ولی بواسطه جهالت و بغض و کینه‌ای که نسبت به اهل حق دارا بودند، (همان کسانی که ادعای مسلمانی و پیروی از حضرت محمد پیغمبر اکرم داشتند) سالها به نام عبادت و رضایت و تقرب خدا چنین بزرگواری را سب و لعن و نفرین مینمودند، (زهی جهالت و نادانی)!! تا زمان عمر عبدالعزیز که او این ننگ رسواکننده را از جامعه اسلام متروک ساخت.

وقتی نسبت به چنین بزرگواری که مقام و عظمتش چون آفتاب روشن بود آنگونه بی‌احترامی روا داشتند مسلم است که به خلفای فاطمی و یارانشان که خود را مفتخر به فرزندی علی و فاطمه میدانستند، نیز آنطور ناسزاهای دشمنانه و تهمت‌ها نوشته‌اند. این جانب برای نشان دادن یک حقیقت مسلم و برداشتن پرده سیاه جهل و نادانی که بر خدمات بزرگ فاطمیان و یارانشان افکنده شده بود، پس از سالها تحقیق و مطالعه دقیق بشرح و تفصیل این کتاب پرداختم.

سبب دیگر که از این دو شهر اسم می‌بریم اینست که این دو شهر مرکز فعالیت مخالفین بنی‌امیه و موافقین خاندان فاطمی قرار گرفته بود و کسانی درین شهرها سالها به خدمت فاطمیان و یاران ایشان همت گماشته و خدمات بزرگی کرده بودند. علاوه بر آن آثاری از علی علیه‌السلام در آن شهر وجود داشته که مورد احترام شیعیان و یاران آن خاندان شریف بوده است، بدین مناسبت خلاصه‌ای از اوضاع حلب و حمص درین کتاب انتشار می‌یابد. در کتاب روضة الصفا و مجالس المؤمنین در این باره بتفصیل شرح داده شده است که عیناً آنرا نقل میکنیم:

حلب صاحب معجم گوید حلب شهری بزرگ و وسیع و بسیار خوش هوا است و از ابن بطلان نقل نموده که در آنجا بیمارستانی و مسجد جامعی است که فقهاء بر مذهب امامیه فتوی می دهند و آب خوردن ایشان از برکه های آب باران است. در حلب نهری است که آن را عویق گویند و آن در زمستان جاریست و در تابستان آب ندارد و در آنجا میوه و بقول و نبیذ کم است مگر آنکه از ولایات دیگر آرند. و نزد باب الجنان مشهد امیر المؤمنین علی بن ایطالب علیه السلام است که آنحضرت را بعضی از صلحاء در آنجا بخواب دیده اند و در اندرون باب العراق مسجد غوث واقع است و در آن سنگی است نوشته شده که اعتقاد اهل آن دیار آنست که خط حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است.

و ابن کثیر شامی در تاریخ خود آورده که در ایام سلطنت امیر سیف الدوله بن حمدان مذهب رفض در حلب رواجی تمام داشت. و در احوال سنه سبع و خسمائیه (۷۰۵ هـ) آورده که چون ملک صلاح الدین ایوبی از مهم ولایت مصر خاطر جمع گردید، متوجه بلاد شام شد و از آنجا به حلب آمد و بر ظاهر حلب نزول نمود. والی حلب مضطرب شد و اهل حلب را در میدان باب العراق طلبیده به ایشان اظهار محبت و ملامت نمود و گریه بسیار کرد و ایشان را بجنگ صلاح الدین ترغیب نمود، همگی به عهد موافقت نمودند و روافض (شیعیان) بر او شرط نمودند که اعادت اذان حی علی خیر العمل نمایند و در مساجد و اسواق آن را بگویند و آنکه جامع جانب شرقی که جامع اعظم است از ایشان باشد تا آنکه اسماء شریفه ائمه را در پیش جنازه ها بگویند و آنکه بر جنازه پنج تکبیر بخوانند و آنکه ازدواج و انکحه ایشان به شریف ابی الطاهر ابی المکارم و حمزه بن زهره الحسینی که مقتدای شیعه حلب بود مفوض باشد. پس والی آنجا جمیع ملتسمات ایشان را قبول نمود و ایشان در تمام شهر اذان حی علی خیر العمل گفتند.

بالجمله اهل حلب در اصل شیعه بوده اند و تا آخر زمان خلفای عباسیه به مذهب امامیه اقتدا مینموده اند و ظاهراً از آن زمان که آن ولایت در تصرف سلاطین رومیه عثمانیه افتاد مردم آنجا را به قهر و جبر از مقتضای اصل و ظاهر باز داشته اند بکله در باطن ایشان نیز نقوش و همیه مذاهب باطله نگاشته اند، جمعی قلیل بتأیید الهی مؤید و به عقال تقیه مقیداند و سرارت صبر و تحمل می چشند و در انتظار فرج آل محمد میگفتند اللهم صل علی محمد و عجل فرجهم.

صاحب معجم گوید حمص شهریست بزرگ قدیم مشهور که در میان دمشق و حلب واقعست و در آنجا از مشاهد و مزارات مشهد امیرالمؤمنین علی است که در آنجا بعضی از صلحاء آن حضرت را بخواب دیده‌اند. در آن مشهد عمودیست که موضع انگشت آنحضرت در آن نمایانست و قبرقبر غلام حضرت امیر و قبور اولاد جعفر بن ابیطالب رضی الله عنهم نیز در آنجاست.

مخفی نماند که اکثر اهل حمص در ایام بنی امیه ناصبی بودند و سبب ضلالت ایشان بروجهی که از کتاب فتوح اعثم کوفی مستفاد میشود آنست که معاویه شراحیل سبط کندی را که از رؤسای شام بود اضلال نمود و اهل حمص را در ورطه شدید انداخته اضلال ایشان نمود و گفت که علی بن ابیطالب عثمان را که امیر مؤمنان بود کشته است و میان است محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله وسلم) تفرقه انداخته و در بصره چندین هزار کس از صحابه و تابعین را هلاک ساخته اکنون روی بشما خواهد آورد تا شمارا از خانمان آواره کند و در گرداب بلا و مشقت اندازد، می باید که در مدافعه و مقابله او با معاویه موافقت کنید و در دفع شر او از خود اهتمام تمام واجب دانید، لاجرم اهل آن دیار بسخن او فریفته شده با معاویه موافقت نمودند و بعد از آن چون حق به ایشان ظاهر شد از مذهب باطل سابق برگشته و بمذهب شیعه گرویدند.

در بارة حقیقت خواهی و خداپرستی حضرت علی امیرالمؤمنین علیه السلام

هزاران حدیث و روایت از بدو توسعه اسلام تا امروز از طرف دوست و دشمن خودی و پیگانه در بیان حقیقت دل بستگی حضرت علی علیه السلام بدستگاه احدیت و خدا پرستی او و همچنین خدمات و فدار کاریهای صمیمانه آن بزرگوار در راه ترقی و عظمت اسلام آمده است. در بزرگی شأن و علو مقام و صداقت آنحضرت به آئین مقدس اسلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم همین بس که در تمام احادیث آمده است

(اَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ عَلِيٌّ)

پوشیده نیست از وقتی که آفتاب رسالت محمدی بر سر زمین عرب تابیدن گرفت هر کسی بقدر قابلیت و استعداد خود از آن سرچشمه فیض استفاده نمود بخصوص علی بن ابی طالب باندازه ای کسب نور نمود که حجابها از جلو چشم او بر داشته شد. تربیت پیغمبر توأم با استعداد ذاتی به اندازهای حضرت علی را به افکار محمدی نزدیک ساخته بود که کتاب سرگذشت زندگی او از صدها سال پیش تا کنون با عظمت

واستعجاب خوانده میشود. مرد دانای عظیم الشان اسلامی که حضرت ختمی مرتبت در باره اش فرموده است (**انا مدینه العلم وعلی بابها**)
مقام ارجمند و فداکاری آن بزرگوار را در راه ترقی و عظمت اسلام به ثبوت میوساند.
در جای دیگر فرمود

انا المنذر وعلی الهادی من بعدی

بزرگان و دانایان و فلاسفه بزرگ دنیا در مقابل این شخصیت و خداپرستی و خدا شناسی او سر تعظیم فرود آورده و در تعریف کلام او، وی را « **رطب اللسان** » خوانده اند.

در این شک نیست که حضرت علی علیه السلام با وجود مخالفت های گوناگون زمانه در راه ترقی علوم و معارف و ترویج اسلام پیش قدم بوده و نظیرش در تاریخ اسلام کمتر دیده شده است.

بمناسبت پایان آخرین مقاله و صفحات این کتاب تاریخ خلفای فاطمی (خدمتگزاران صمیمی و مروجین مذهب تشیع که مفتخر به ذریه پیغمبر و اولاد علی و فاطمه بودند.) مصادف با این روز عید بزرگ شیعیان عالم. میلاد مسعود و فرخنده مولای متقیان شاه مردان **اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب امیرالمؤمنین ابن عم و وصی بلافصل حضرت محمد ابن عبدالله خاتم النبیین صل الله علیه و آله و سلم** شده است چند بیت اشعار ذیل را که یادگاری جاوید از گویندگان با اخلاص قدیمی شاه اولیاء علی علیه السلام است، با چند قطعه از بیانات و فرمایشات خاتم الانبیاء حضرت محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم که در باره ابن عم و وصی بلافصل خود علی علیه السلام و اهل بیت طاهرینش فرموده اند و از کتب و احادیث معتبره جمع آوری شده است برای زینت و برکت این کتاب و خشنودی دوستان انتشار میدهیم.

روزی که علی به کعبه آمد بوجود مخصوص علی خدا دراز کعبه گشود
در بسته بداد خانه خود به علی یعنی که علی است خانه زاد معبود

اسدالله در وجود آمد

در پس پرده هرچه بود آمد

بنده شاه ولایت، عبدالرحمن سیف آزاد، تهران، ۱۳ ماه مبارک رجب ۱۳۸۱

بمناسبت پایان آخرین مقاله این کتاب تاریخی و تصادف با روز مبارک
و مسعود میلاد با سعادت شاه اولیاء حضرت امیرالمؤمنین
علی علیه السلام، این قسمت که مربوط به مقام
و منزلت آن بزرگوار میباشد برای زیارت
و مبارکی به این کتاب اضافه شد

بطوریکه در تمام احادیث و روایات آمده است و نیز آیاتی در قرآن شریف در
این باره به پیغمبر اکرم حضرت محمد نازل گردیده که برای هر پیغمبری وصی و جانشینی
در زمان حیاتش از طرف خداوند تعیین گشته است.

از ابتدای خلقت آدم که وصی او هابیل - و وصی نوح فرزندش سام - و وصی ابراهیم
فرزندش اسماعیل - و وصی موسی برادرش هارون، و وصی حضرت عیسی شمعون الصفا
بوده است؛ بدون تردید با فرمایشات و گفته های حضرت خاتم النبیین وصی بلا فصل
خاتم الانبیاء حضرت محمد همان حضرت علی امیرالمؤمنین بوده و برای آشکار ساختن
آن حقیقت مهم به پیروان آئین اسلام پس از بازگشت از حجة الوداع در روز غدیر خم
بانحضرت از طرف خداوند تبارک و تعالی امر فوری میشود که علناً وصی خود را تعیین
فرماید. به امر خداوند تبارک و تعالی جبرائیل بر آن حضرت وارد شده و عرض میکند

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ
وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ .

ای پیغمبر ابلاغ کن امری که از طرف خداوند بر تو نازل شده است و هر گاه
نکنی هر آینه رسالت خدا را انجام نداده ای، خداوند تو را از شرم مردم محفوظ خواهد
داشت. (معانی بسیار در این عبارت نهفته است).

این آیه شریفه از طرف خداوند یک امریه فوری به حضرت محمد برای نصب
علنی وصی بلا فصل خود حضرت علی ابن ابی طالب بود که در آن روز یک فریضه
مهم و واجب دینی حضرت ختمی مرتبت بوده که باید فوراً بدون تأخیر انجام دهد.

این بود که بابلند کردن حضرت علی بروی دست در آن اجتماع مهم تاریخی که حضور داشتند هزاران نفر با چشم خود علی را بروی دست حضرت محمد مشاهده نموده و با گوش خود بطور وضوح شنیدند که فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه.

با اینکه حضرت ختمی مرتبت به جهاتی وصایت حضرت علی را در ظاهر تا اندازه ای بملاحظات مستور نگاه میداشت ولی آن امریه فوری در آن روز مهم (در غدیر خم) حضرت محمد را وادار به اجرای امر الهی فرموده موضوع وصایت علی را علنی ساخته فریضه واجب خود را انجام داده از آن بار سنگین وظیفه خدائی در آن روز مبارک خود را آسوده ساختند.

روایتی بسیار جالب توجه از صاحب سرائرالنطقاء نقل است.

بعد از اینکه حضرت محمد توجه فرمودند که فرزندی ذکور از ایشان باقی نمی ماند که مقام وصایت آن بزرگوار راعهده دار شود مایل نبودند که امامت از خانواده ایشان بیرون رود وسیله ازدواج دختر عزیز و محبوب خود حضرت فاطمه را به حضرت علی بن ابی طالب ابن عم و وصی خود فراهم ساختند.

فرمایشات مکرر در مکرر درباره اهمیت مقام و بستگی و یگانگی حضرت علی بن ابی طالب به حضرت محمد صل الله علیه وآله و همچنین شواهدی از آیات شریفه در دست است که معلوم میدارد پیش از امریه الهی در وقعه غدیر خم، وصایت حضرت علی در دوران مأموریت و حیات پیغمبر از طرف خداوند تبارک و تعالی تعیین شده بود همچنانکه برای پیغمبران اولوالعزم از ابتدای خلقت مانند حضرت آدم اوصیاء و جانشینانی تعیین گردیده بود. در باره وصایت علی علیه السلام در زمان حیات حضرت ختمی مرتبت حدیث معتبری هست.

اینست عین حدیث

ان الله تعالى لم يبعث نبيا ولا اماما الا وهو ينصب له خليفة
يخلفه في حياته و يقوم به امر الامة بعد وفاته.

مقام و احترام و محبوبیت حضرت علی امیر المؤمنین در پیشگاه حضرت ختمی مرتبت مانند نور آفتاب روشن و معلوم است. برای اثبات علاقه مندی آن بزرگوار به ابن عم و وصی خود فرمایشاتی را که بارها درباره حضرت علی و اهل بیت طاهرینش فرموده اند بسیار است که ما اکنون به تمام آنها دست رسی نداریم ولی چند قطعه از

بيانات وفرمايشات مشهور آن بزرگوار را که در حق حضرت علي امير المؤمنين فرموده اند زينت بخش اين کتاب تاريخي مينمايم .

اينک عين فرمايشات واضح وعلنی که از حضرت پيغمبر اکرم در باره حضرت علي عليه السلام و خاندانش از احاديث معتبره اقتباس شده است .

١ - علي مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لاني بعدى .

٢ - كنت أنا وعلي نورا بين يدي الله تعالى قبل أن يخلق آدم بأربعة عشر الف

عام ، فلما خلق الله آدم نقل ذلك النور الى اصله فلم يزل ينقله من صلب الى صلب حتى قر في صلب عبدالمطلب فقسم قسمين : قسمي في صلب عبدالله وقسم عليا في صلب ابي طالب .

٣ - لم أزل أنا و أنت يا علي من نور واحد تنتقل من الاصلاب الطاهرة الى

الارحام الزكية كلما ضمنا صلب ورحم ظهر لنا قدرة وعلم حتى انتهينا الى الجدا افضل والاب الاكمل عبدالمطلب فانقسم ذلك النور نصفين في عبدالله و ابي طالب فقال الله تعالى كن يا هذا محمدا ويا هذا كن عليا .

٤ - لوبقي من الدنيا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج الله من أهل بيتي

رجلا يملأ الارض عدلا وقسطا كما ملئت ظلما وجورا .

٥ - مثل أهل بيتي فيكم كسفينة نوح ، من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق .

٦ - أنا شجرة وفاطمة حملها ، وعلي لقاحها والحسن والحسين ثمرتها ومحبونا

أهل البيت ورقها .

٧ - أنا مدينة العلم وعلي بابها فمن أراد المدينة فليأتها من بابها .

٨ - أنا المنذر وعلي الهادي من بعدى ، يا علي بك يهتدى المهتدون .

٩ - أنا و أنت ابوا المؤمنين .

١٠ - أنا و أنت ابوا هذه الامة .

١١ - أنا وجه أمتي .

١٢ - أنت عتيق من النار .

١٣ - اني تارك فيكم الثقلين . كتاب الله و عترتي اهل بيتي ، ما ان تمسكتهم

بهما لن تضلوا ابدا وانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض .

١٤ - أهل بيتي أمان لأهل الارض .

۱۵ - علی باب الدین، من دخله کان مؤمنا ومن خرج منه کان کافرا.
 فرمایشات و بیانات مکرر در مکرر حضرت ختمی مرتبت در منزلت و مقام ابن عم
 و وصی خود بسیار است که ما این چند حدیث معتبر و مشهور خاص و عام را برای روشن
 ساختن چشم و دل دوستان انتشار دادیم.

در این فرصت که روز مبارك مولود مسعود علی است

روز عید مبارك و سیمون میلاد با سعادت مولای متقیان امیر مؤمنان اسدالله
 الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام را با روز مبارك و تاریخی تعیین امامت علی
 عید سعید غدیر خم که از روزهای بزرگ تاریخی شیعیان عالم است بتمام قارئین عظام
 و پیروان علی تبریک گفته این گفتار نغز را بعنوان بهترین ارمغان و سرمشق در زندگی
 نیاز میکنم :

تا نفس باقیست آه سرد می باید کشید

دست و دل از سفره نامرد می باید کشید

هر چه میخواهی طلب کن سائل از شاه نجف

گر کسی منت کشد از مرد می باید کشید

چون در دوران کودکی این گفتار روحبخش را از معلم خود سرمشق گرفته ام
 اکنون نام گوینده را نمیدانم که تذکر دهم ، ساقی کوثر صله اش را میدهد.

سیف آزاد

روانش شاد بادا.

چگونگی زهر خوراندن به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به امر
هارون الرشید عباسی در زندان بیدادگری بدست سندی بن شاهک
غدار و گذاردن سه روز و سه شب بدن مطهر آن بزرگوار را
در معبر عام روی جسر بغداد

اری امیه معذورین ما فعلوا ولا اری لبنی العباس من عذر

بعد از مصیبت حضرت سید الشهداء صلوة الله و سلامه علیه ، اعظم مصائب
وارد بر ائمه طاهرین مصیبت موسی بن جعفر علیه السلام است .

زیرا هیچ امامی را هفت سال زندانی نمودند بجز موسی بن جعفر ، هیچ امامی را
در زندان زهر نخوراندند بجز موسی بن جعفر (۱) بدن مطهر هیچ امامی را پس از وفات
سه روز و سه شب در معبر عام نگذاردند بجز بدن مطهر موسی بن جعفر - مقبره
و آرامگاه هیچ یک از ائمه طاهرین را نبش نکردند مگر قبر مطهر حضرت موسی بن
جعفر که بارگاه مقدس و قبۀ مطهرش را نیز در سال ۴۴۳ هجری از طرف مخالفین سوزانیدند .
تفصیل رنج و مصائب وارده به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از ابتدای
ورود به بغداد که از طرف هارون الرشید و عمال جفاکارش نسبت به آن بزرگوار وارد
گشته است جانگداز و الم انگیز است ، آن بزرگوار را جبراً از مدینه طیبه به بغداد
هجرت داده پس از هفت سال زندانی با رطب زهر آلود آنسرور را شهید نمودند .
پس از آن نیز از جفاکاری و مظالم دیگر خودداری نکرده بعد از رحلت
آن بزرگوار به سرقد مطهر منور آنحضرت از طرف مخالفین (طرفداران بنی امیه و بنی
عباس) بی احترامی ها وارد گشته است که بسیار رقت انگیز میباشد .
(از تفصیل آن گزارش اسف انگیز خودداری میشود)

برای آگاهی دوستان و شیعیان اخلاص مندا آنحضرت مجملی از مفصل تشریف فرمائی
آن بزرگوار از مدینه طیبه (جبراً) بحکم هارون الرشید و گذراندن مدت هفت سال
در زندان جور و ستم هارون و اشعاری در باره نبش قبر مطهر آنحضرت را که در سال
۴۴۳ هجری از طرف مخالفین گستاخ شده است ، از نظر قارئین گرام میگذرانم .

۱ - بعد از ماندن جسد مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام سه روز و سه شب در صحرای کربلا

چگونگی مسموم ساختن و درگذشت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

روایت است که خلیفه هارون الرشید حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام را از مدینه منوره به بغداد احضار نموده و حضرتش را به فضل بن الربیع سپردند. آنحضرت مدتی نزد وی زندانی بود و چون هارون الرشید از فضل بن الربیع خواست که آن حضرت را شهید کند فضل هم از این عمل ننگین شرم آور خودداری نمود. هارون الرشید دستور داد که فضل بن یحیی حضرت را تحویل گرفته زندانی کند فضل بن یحیی آن حضرت را در اطاقی در خانه خود محبوس نمود و چند نفری را مأمور ساخت که رفتار آن بزرگوار را گذارش دهند. حضرت در آن زندان شبها را همواره به خواندن نماز و قرائت قرآن و دعا و تهجد و راز و نیاز بدرگاه پروردگار مشغول و روزها مرتباً روزه بوده اند. و دیده نشده بود که حضرت از محل عبادتش خارج شده باشد. فضل بن یحیی نسبت به آن حضرت احترام و اخلاص ورزیده مورد مهر قرار میداد. هارون الرشید که در شهر (رقه) اقامت داشت از آن رفتار مسالمت آمیز اطلاع حاصل کرده و به فضل ابن یحیی نوشت که رفتار و کردارش را نسبت به آن بزرگوار تغییر داده حضرت را بقتل برساند. فضل بن یحیی از این عمل خودداری و امتناع کرد. هارون الرشید خشمناک گردیده (سرور) غلام یا (پیشخدمت) مخصوص خود را خواست و باو دستور داد تا فوراً به بغداد رفته و بدون هیچ مقدمه به زندان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در خانه فضل بن یحیی رفته چنانچه مشاهده نمود که حضرت در رفاهیت میباشد نامه ای که حامل آن است به عباس بن محمد تسلیم نماید و باو بگوید که هارون الرشید اجرای محتویات نامه را فوراً خواستار است. بعلاوه هارون الرشید نامه دیگری بعنوان (سندی ابن شاهک) تسلیم (سرور) نمود و دستورداد که به سندی ابلاغ نماید دستورات عباس بن محمد را اجرا کند. (سرور) از (رقه) به بغداد آمده و فوراً بمنزل فضل بن یحیی رفته بدون اینکه کسی متوجه شود وارد زندان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شد و چون حضرت را در حال احترام دید خود را به عباس بن محمد و سندی بن شاهک رسانیده نامه ها را به آنها تسلیم نمود. این خبر (بازرسی از توقیفگاه حضرت موسی ابن جعفر) به فضل بن یحیی رسید و باحالت شتاب و عجله خود را به عباس بن محمد رسانید تا از حقیقت امر آگاه گردد.

عباس دستور داد دو جلد با تازیانه حاضر شده فضل را لخت نمودند و بدست سندی بن شاهک قاتل در مقابل عباس بن محمد صد تازیانه به فضل بن یحیی زدند.

فضل بن یحیی پس از تحمل زجر این عمل ظالمانه گستاخ آمیز با چهره زرد و خاک آلود از خانه عباس خارج شد. (سرور) گزارش این امر را برای هارون الرشید نوشت. هارون الرشید هم دستور داد که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به (سندی بن شاهک) تحویل داده شود.

در روایت آمده است :

همینکه فضل بن یحیی به بغداد مراجعت نمود، (سندی بن شاهک) را خواست و دستورات هارون را به وی ابلاغ نمود. پس از چندی زندانی بودن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام آن سرور را بوسیله زهر خطرناکی که در خرمای تازه (رطب) داخل کرده بود آن حضرت را مجبور بخوردن آن رطب زهرآلود نموده آن بزرگوار را مسموم ساخت. همینکه حضرت از آن رطب تناول نمودند احساس شدید اثر مسمومیت را نموده و مدت سه روز و سه شب در نتیجه اثرات آن زهر با شدیدترین رنج و بدترین احوال همچنان در تلاطم بوده تنها وی یار و مددگار، روز سوم، داعی حق را لبیک گفته بدرجه رفیعۀ شهادت رسیده، روح پرفتوحش به اجداد طاهرینش ملحق گردید.

سندی بن شاهک برای رفع رسوائی و پوشانیدن این ننگ و بدنامی ابدی جمعی از فقها و علماء و اعیان بغداد را (که بین آنها هشتم بن عدی) نیز بوده به زندان وارد ساخت تا شهادت دهند که آن حضرت بمرگ طبیعی از دنیا رفته است.

آنها هم بعضی از ترس و ملاحظه هارون الرشید و بعضی برحسب ظاهر چون اثر زخم و یا جراحی را مشاهده نکردند گواهی دادند که حضرت بمرگ طبیعی وفات نموده است.

پس جسد مبارکش از زندان خارج کرده و بروی جسر بغداد در معبر عام گذاردند و منادی بانگ میزند « هذا امام الرفضه، این امام را فضا نیست » بیائید به بینید که به مرگ و اجل خودش از دنیا رفته است.

سردم هم اطراف آن جسد مطهر را گرفته در چهره حضرت مینگریستند و از صورت مبارک آن حضرت که مانند زعفران و متمایل به کبودی بود آثار زهر کشنده را بخوبی مشاهده کرده میگذاشتند و کسی را از ترس مأمورین هرون جرئت تکلم نبود.

پس از سه روز و سه شب آن جسد مطهر را غسل داده به قبرستان قریش در باب التبن انتقال دادند و در آنجا بخاک سپرده شد. این مقبره از قدیم الایام مخصوص بنی هاشم و اعیان و اشراف بوده است.

عداوت و کینه ورزی تاریخی بنی عباس به ائمه طاهریں

یکی از کارهای ناشایست و گستاخ امیر عباسیان و پیروان گمراهشان در سال ۴۴۳ هجری همانا نبش قبر مطهر حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام میباشد. بغض و کینه و عداوت بنی عباس نسبت به بنی هاشم بقدری شدید بود که پس از آنهمه ظلم و ستمگری که در دوران حیات نسبت به آن بزرگواران روا میداشتند، پس از درگذشت و وفاتشان حتی به قبور و آرامگاه آنها از هیچ گونه بی احترامی و بیادگری خودداری نمودند.

نه همین در دوران زمامداری حکومت غاصبانة متوکل عباسی نسبت به قبر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام و یارانش آن بی احترامی ها و فجایع تاریخی را انجام دادند و برای نحو آن آثار مقدس بدستور متوکل عباسی آن مقام محترم را شخم کرده آب بستند.

همان کار ظالمانه و گستاخ آمیز راهم نسبت به مدفن مطهر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در سال ۴۴۳ هجری از طرف طرفداران گمراه بنی عباس نسبت به قبر امام موسی کاظم شد و مرقد را نبش و به آن مقام مطهر بی احترامی کرده تمام اشیاء گرانبهارا از فرش و قندیل ها هرچه در دستشان آمد یغما کرده بقیه را آتش زدند.

درباره این رفتار گستاخ آمیز بی ادبانه که نسبت بمرقد مطهر آن حضرت روا داشتند المؤید فی الدین هبة الله شیرازی داعی الدعاة و حجة المستنصر بالله فاطمی باسرودن اشعار خود، ستمگران و معاندین خودخواه را توبیخ و سرزنش کرده بانهایت صمیمیت در دیوان خود موسوم به دیوان المؤید فی الدین داعی الدعاة این رفتار و کار گستاخ آمیز را نکوهش کرده رذالت و بدطینتی آنها را بابهترین طرز نشانداده و آن رفتار جاهلانه را نسبت به آن مقام مقدس تقبیح نموده است و در حقیقت طرفداری خود را از اهل بیت پیغمبر اکرم با این اشعار مؤثر و بجا ابراز داشته است.

توجه خوانندگان گرامی را به این نکته مهم جلب می نمائیم که الهبته الله المؤید فی الدین شیرازی یکی از اعظم علماء بزرگ آن تاریخ و از مقربان دوره

خلافت و تشکیلات المستنصر بالله فاطمی و حجة مستنصری در فارس و ملقب به داعی الدعاء و رئیس تمام دعاء بوده و در عین حال یکی از مؤلفین و نویسندگان نامی و فضلی آن عصر و مورد توجه و اطمینان خاص المستنصر بالله خلیفه فاطمی میباشد ، اینک قسمتی از مؤلفات آن مرد بزرگ برای آ ۱۴۲ هجری قمری قارئین عظام یادآور میشود .

سیدنا هبة الله المؤید فی الدین الشیرازی متوفی بسال ۴۷۰ هجری

از تألیفات وی کتب ذیل معروفند :

- ۱ - المجالس المؤیدیه که در هشت جلد تنظیم شده و دارای هشتصد مجلس میباشد .
- ۲ - دیوان مشتمل بر قصائد .
- ۳ - السیره المؤیدیه که سرگذشت وی از ۴۴۹ تا ۴۵۰ هجری را شامل است .
- ۴ - شرح المعاد .
- ۵ - کتاب الايضاح و التبصیر فی فضل يوم الغدیر که در دو باب است .
- ۶ - الابتداء و الانتهاء .
- ۷ - جامع الحقایق فی تحریم - اللحوم و الالبان .
- ۸ - نهج العبادة .
- ۹ - المسأله و الاجوبه .
- ۱۰ - نهج الهدایه للمهتدین .
- ۱۱ - بنیاد تأویل .
- ۱۲ - المسائل السبعون (کتاب اخیر الذکر بفارسی ترجمه شده است) .

«دیوان المؤید فی الدین داعی الدعاء دارای اشعار نغز و مطالب بسیار

سودمند علمی و تاریخی میباشد و گوینده با دلایل محکم و آیات قرآنی فضایل و مقام مقدس حضرت ختمی مرتبت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و وصی بلا فصل آن حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را با بهترین طرز بیان داشته است .

سه صفحه اشعار مؤثر مرثیه ای که در توبیخ ظالمان گستاخ از اقدام به نبش قبر مطهر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و مقام معظم آن بزرگوار سروده است ، مراتب فضل و دانش سیدنا مؤید فی الدین را نشان میدهد ؛ رحمة الله علیه .

فاضل عالمقام گوینده اشعار هیجان انگیز درباره نبش آرامگاه
حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام

المؤید للذریع والذریع

القصيدة الثالثة والعشرون

ألاً ما لَهْدَى^(١) السَمَا لَا تَمُورُ
وللشمس ما كورت والنجوم
وللأرض ليست بها^(٢) رجفة
وما للدا لا تحاكي الدموع
أنبى القلوب لنا لا تُشَقُّ^(٣)
ليوم (بيغداد) ما مثله
وقد قام دجالها أعور
فلا حدب منه لا ينسلون
يرومون^(٤) آل نبي الهدى
لتنهب أنفس أحياءهم
ومن نجل (صادق آل العباء)
(موسى) يشق له قبره
ويُسْعَرُ بالنار منه حريم
وتقتل شيعة آل الرسول
فواحسرتا^(٥) لنفوس تسيل
وما للجبال ترى لا تسير
تضىء وتحت الثرى لا تغور^(٦)
وما بالها لا تفور^(٧) البحور
فتجرى لتبتل منها النحور
جوى ولو أن القلوب الصخور
عبوس يراه امرؤ قطرير
يخف به من بنى الزور^(٨) عور
ولا بقعة ليس فيها نفير
ليردى الصغير ويفنى الكبير
وتنبش لليتين القبور
ينال الذى كم ينل الكفور^(٩)
ولمّا أتى حشره والنشور
حرام على زائره السعير
عتوا وتهتك منهم ستور
ويا غمّتا^(٩) لرؤوس تطير

(١) ف : لهذا . — (٢) ف : لا تخور . — (٣) ق . ح : لها .

(٤) التكمة عن ح و ق و ف . — (٥) ل : منها . — (٦) ل : يرمون .

(٧) ل : كفور . — (٨) فيا حسرتا . — (٩) ف : ويا غمطا .

وما نقموا منهم غير أن
كما العذر في غدرهم بغضهم
فيا أمة عاثت فيها الشقاء
وشافعها خصمها في المعاد
قتلتم حسينا لملك العراق
فما ذنب موسى الذي قد محت
وما وجه فعلكم ذا به
أيا شيعة الحق : طاب الممات
فإما حياة لنا في القصاص
أ آل المسيب ما زلتم
ويا آل عوف غيوث المحول
أ آل الشهي والندى والطعان
أصبرا على الخسف ، لا هممكم
أتهتك حرمة آل النبي
وقبر ابن صادق آل الرسول
ولما تخوضوا بحار الردى
لقد كان يوم الحسين المني
فهذا لكم عاد يوم الحسين
فمدوا الذراع ، وحدثوا القراع
وولثوا (ابن دمنة) أعماله
فقتلا بقتل ، وثكلا بثكل
لتمسى رحا الحرب طحانة
فلا تضعفوا إن مستنصرا

وصى النبي عليهم أمير
لمن فرض الحب فيه «الغدير»
فوجه نهار هداها قتيرو
لها الويل من ربها والثبور
وقلتم أتاكم له يستشير (١)
معالمه في ثراه الدهور
لقد غرركم بالاله الغرور
فياقوم : قوموا سراعا ثور (٢)
وإما إلى حيث صاروا نصير
عشير الولاء فنعم العشير
ليوثا إذا كاع كيث هصور (٣)
وحزب الطلى حين حر (٤) الهجير
دني ، ولا الباع منكم قصير
وفي الأرض منكم صبي صغير
يمس بسوء وأنتم حضور
وفي شعبه تنجدوا أو تغوروا
فتفدى نفوس وتشفى صدور
فإذا القصور وماذا الفتور
فيوم النواصب منكم عسير
تبور كما المكر منه يبور
ذروه تجز عليه الشعور
مركبها وعليه تدور
ولى الاله ولى نصير

(١) ل : يستشير . — (٢) ق : فتوروا . — (٣) ف : حضور . — (٤) ل : بحر .

وفينا سراجُ الإله المنيرُ
 والله فينا حُسامُ شهيرُ
 فتلقى دِمَاءَ الأعداءِ تفورُ
 وشيكا^(١) ويُلقى عليهم ثبيرُ
 تنُوب عن الصُّورِ إذ كَيْسَ صُورُ
 فلا عاصمَ منه حصنٌ وسورُ
 وسُمرُ الرماحِ فهَلَا مجيرُ
 وكم في الوغَا من شباها هَريرُ
 وللرمحِ في فَتقِ جِسمِ صريرُ
 وللروحِ إذ فازَ عنهم خَيرُ
 وللقلبِ من حرِ كربِ زفيرُ
 بما كَسَبُوا ولبئسَ المَصيرُ
 تقاسمها ووحشها والطُيورُ
 فقد آن للأرضِ منكم طهورُ
 تهبُّ الصَّيْبَا بعدَ ذا والدُّبورُ
 وظلمكم بعدَ هذا حرُّورُ
 ببغيتكم والجحيمِ المزورُ
 سَكَنْتُمْ ، فللسعدِ منها نفورُ
 إمامِ الزمانِ تَصيرُ الأُمورُ
 توخَّى بها الفَوْزَ عبدٌ شكورُ
 أنيسٌ نهارا ، وليلا سَميرُ
 فأزجو تجارتَه لا تبورُ

أُتْظِمُ مِنْ رَأِينَا شِيعَةَ
 وَتَحْدُثُ فِي حَدِّنَا نَبْوَةَ
 سَتَغْضِبُ فِي عَمَّهِ عَصَبَةَ
 وَيَلْقَاهُمْ مِنْ سَطَاهِ ثُبُورَةَ
 وَتُسْمَعُ فِي دَارِهِمْ صَيْحَةَ
 وَيُدْرِكُهُمْ مَدُّ بَحْرِ الْجِيُوشِ
 وَتَهْمِي عَلَيْهِمْ سَمَاءُ الصَّفَّاحِ
 فَكَمْ لِلظُّبَا^(٢) فِيهِمْ مَلْعَبَةَ
 فَللسيفِ فِي فَلْتِقِ عَظْمِ طَنِينَةَ
 وَللدمِ إِذْ سَالَ مِنْهُمْ دَوَى
 وَللهامِ مِنْ وَقَعِ ضَرْبِ شَهِيْقِ
 فَأَرْوَاحُهُمْ فِي عَذَابِ السَّعِيرِ
 وَأَجْسَادُهُمْ فِي الْفَلَا طُعْمَةَ
 فَقُلْ لِبَنِي الْبَغْيِ لَا تَعْجَلُوا
 وَقُلْ لِلطُّغَاةِ : بِإِدْبَارِكُمْ
 حَيَاتِكُمْ بَعْدَ هَذَا مَمَاتِ
 وَرَأْتِكُمْ بَعْدَ هَذَا الرَّدَى
 لَقَدْ نَقَرَ الدِّينُ عَنْ بَقْعَةَ
 إِلَى اللَّهِ وَابْنِ نَبِيِّ الْهَدَى
 إِلَيْكُمْ بَنِي الْمَصْطَفَى خِدْمَةَ
 وَإِنْ «ابْنِ مُوسَى» لِمِنْ حُبِّكُمْ
 وَليْسَ لَهُ غَيْرُهُ مَتَّجِرًا

(١) ف : ويشق . — (٢) ف . ق : للصبا .

وَقَبْرِ بَيْغَدَادِ لِنَفْسِ ذَكِّيَّةِ (یا موسی بن جعفر)
تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَنُ بِالْغُرُقَاتِ

خلاصه چگونگی نبش قبر و سوزاندن بارگاه مطهر
حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از طرف مخالفین

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِهٖ أَفْوَهِهٖمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهٖ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

مورخ شهیر (ابن الاثیر) در تاریخ خود راجع بحادثه اسف انگیز نا گوار سال ۴۴۳ هجری چنین نگاشته است که ماعیناً خلاصه آن را ترجمه کرده انتشار میدهم .
در ماه صفر سال ۴۴۳ هجری اختلافات بین موافقین و مخالفین (مخالفین ائمه طاهرین) از نودرگرفت و طوری شدت یافت که سابقه نداشته است زیرا کینه ناروا که بیشترش از طرف زمامداران وقت تحریک و تقویت میشد همواره در دل طرفین از اختلافات سابق باقی بوده است . علت این اختلاف اخیر اینکه سکنه کوی (کرخ) مشغول تعمیر (باب الساکنین) شدند و سکنه محلات دیگر بساختمان بقیه (باب مسعود) گردیدند . سکنه کرخ از ساختمان خود فارغ شده و برجهایی بنا نمودند که روی آنها با زر کلمه (محمد و علی خیرالبشر) نگاشتند ولی مخالفین از این امر ناراحت گردیده و مدعی شدند که شیعه ها جمله (محمد و علی خیرالبشر فمن رضی فقد شکر ومن ابی فقد کفر) را نگاشته اند ولی سکنه کرخ وجود این اضافه را انکار کردند و گفتند ما جز آنچه بر طبق عادت خود بر مساجد مان مینوشتیم نوشته ایم چنین عباراتی را اضافه نکرده ایم .

خلیفه عباسی القائم باسرا لله نقیب عباسیان ابوتمام و نقیب علویان عدنان بن الرخی را فرستاد تا حقیقت را بدست آورند و فتنه را خاموش نمایند . ایشان گواهی دادند که سکنه کرخ راست میگویند . خلیفه و نخست وزیر به (نواب الرحیم) ابو النصر فیروز بن کالیجار بن سلطان الدوله بن بهاء الدوله بن عضد الدوله دستور

داد تا از زد و خورد بین طرفین جلوگیری نمایند و آرامش برقرار کنند ولی طرفین قبول ننمودند.

سورخ مذکور پس از اینکه به تفصیل راجع به زد و خورد های طرفین بحث مینماید میگوید :

زد و خورد بین طرفین تا روز سوم ماه ربیع الاول همان سال ادامه یافت و در این اثناء شخصی از مخالفین کشته شد که نعش او را بهانه نموده و در کویهای (حریبه) و (باب بصره) و سایر جاهای دیگر گردش دادند و مردم را برای خونبهای آن کشته تحریک مینمودند ، سپس جسد را در مقبره (احمد بن حنبل) بخاک سپردند و پس از اینکه از دفن جسد فارغ شدند جمعیت انبوهی از تشییع کنندگان بطرف (باب التین) رفته و خواستند وارد مقبره موسی بن جعفر علیه السلام گردند ولی درب مقبره از طرف مستحفظ بسته شده بود لذا جمعیت سوراخی در دیوار مقبره ایجاد نموده و مستحفظ را تهدید بقتل کردند مشارالیه ترسید و درب را باز نمود . جمعیت مزبور وارد مقبره شده آنچه چهل چراغ طلا و نقره و پرده های قیمتی و اثاثیه هر چه بوده اعم از معلق و غیر معلق و فرشهای روی زمین را تاراج نمودند و چون شب فرا رسید متفرق شدند . روز بعد باز هم جمعیت انبوهی وارد مقبره شده و کلیه ابنیه و برجهای مرقد مطهر را آتش زدند و ضریح حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و ضریح نواده اش حضرت محمد بن علی الجواد علیه السلام و دو گنبد ضریح را که از چوب ساج روی قبرهای مطهر ساخته شده بود سوزانیدند و نیز کلیه قبور سلاطین آل بویه (معزالدوله و جلال الدوله) و قبور وزرا و رؤسا و قبر جعفر بن ابی جعفر منصور و امین فرزند هارون الرشید و قبر مادرش زبیده را که در حوالی دو مرقد مطهر قرار داشت آتش زدند و چنان اوضاع شرم آوری در این آتش سوزی ایجاد نمودند که سابقه نداشته است .

روز بعد یعنی روز پنجم ربیع الاول جمعیت مزبور باز هم به دو مرقد مطهر هجوم آورده خواستند قبرهای موسی بن جعفر علیه السلام و نواده اش محمد بن علی الجواد علیه السلام را نبش نموده به قصد اینکه اجساد مطهر را به مقبره احمد بن حنبل انتقال دهند ولی در اثنای حفر از کرامات و معجزات ارواح طیبه (اولیاء الله) آن بزرگواران مظلوم خاک ریزی هنگفتی بر سر آنها ریخته شد که مانع شناسائی دو قبر مطهر گردید . در این اثناء ابوتمام نقیب عباسیان وعده دیگر از بزرگان اهل سنت و جماعت

که از این اقدام جاهلانه شرم آور اطلاع حاصل نمودند فوراً خود را به آن محل مبارک رسانیده از اقدامات (گستاخ آمیز گمراهان خود سر) نسبت به دو قبر مطهر جلو گیری کرده آنها را متفرق ساختند. چون خبر این بی احترامی ها نسبت (مرقدین مطهرین) بسمع نورالدوله دبیس رسید از این عمل بسیار متأثر و خشمناک گردید زیرا وی و خانواده اش شیعه و از سکنه ایالت (نیل) واقع بین بغداد و شهر واسط و عموم افراد ساکنین آنجا شیعه بودند. نورالله دبیس دستور داد که نام خلیفه القائم بامرالله از خطبه نماز حذف شود و چون مورد گله گذاری خلیفه قرار گرفت پاسخ داد که کلیه اهالی آنجا شیعه میباشند و چون متفقاً به حذف خطبه رأی داده اند لذا نمیتوانست با آنها مخالفت نماید همچنان که خلیفه نتوانست از خرابکاری و اعمال شرم آور مخالفین در نبش و آتش زدن مرقدین مطهرین جلوگیری نماید.

خوشبختانه در این قضایا فرصت نبش قبر مطهر نصیب منافقین و خرابکاران نشد و این واقعه که بر اثر یک هیجان و تحریک پدید آمده بود پایان یافت و خلیفه نیز سزای بی احتیاطی خود را دید و کیفیت واقعه مورد تنفر عموم مسلمانان و اهل سنت و جماعت قرار گرفت و همه آنها یک خرابکاری از طرف جهال و بی احترامی بی جا و شرم آور که فقط بر اثر تحریک روی داده بود تلقی نمودند و خاک بسری نصیب خرابکاران گمراه و منافقین فریب خورده شد.

در این فرصت لازم است توجه خوانندگان محترم را به این نکته مهم جلب نماید با همه تعصبات ناروا که عده از جهال بیکاره در نتیجه مقاصد شوم خود خرابخانه زمامداران و تحریک شیطنت آمیز آنان که از هر کار ناروا و از هیچگونه خرابکاری خودداری نمیکردند ولی در همان احوال بزرگان و سران قوم همیشه از رفتار و کارهای نامناسب عوام ناراضی و ناراحت بودند همچنانکه در خراب کاری مرقد مطهر منور حضرت موسی بن جعفر علیه السلام امنا و بزرگان اهل سنت و جماعت از آن کار شرم آور نارضا بوده عوام را از آن کار خلاف نزاکت توبیخ و سلامت کرده از خرابکاری آنان جلوگیری نمودند.

خدای را سپاس که در نتیجه توسعه فرهنگ عمومی و رواج علم و دانش و معرفت و ترقیات و پیشرفتهائی که در تمام شئون مادی و معنوی بیشتر از مسلمانان عالم پیدا شده است امروز دیگر آن افکار و رفتار ناشایست تعصب آمیز صورت خارجی

نداشته و همه مسلمانان عالم در هر رشته و از هر فرقه از مذاهب مختلفه که هستند در زیر کلمه مقدس **لا اله الا الله** برادروار زندگانی کرده و همگی متحداً در برابر دشمنان خدا و رسول و مروجین بی دینی و لامذهبی جبهه واحدی را تشکیل داده‌اند
 لله الحمد.

تذکر و یادآوری لازم

با اینکه در صفحات پیش یادآور شده‌ام که از درج تفصیل آن مصیبت عظمی خود داری میشود ولی بجهاتی که ذیلاً ذکر شده است برای آگاهی دوستان از آن ظلم و تعدی و گستاخی ناروا که بر آن بزرگوار وارد شده است درج آن مناسب دیده شد.

سبب اصلی این خبر و گزارش اسف انگیز راجع به نبش قبر مطهر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و گذاردن اشعاری که از طرف سیدنا مؤید الدین هبه‌الله شیرازی داعی الدعاة خلفای فاطمی که در رثا و مقام محترم آن بزرگوار از صمیم دل سروده است. بوده و از طرفی بمناسبت پایان صفحات این کتاب و تصادف با ایام سوگواری زهر خورانیدن و شهادت آن حضرت بوده که ما را به این راه مقدس هدایت کرده است. موضوع مهم دیگر که قابل دقت و توجه است بطوریکه ملاحظه میشود این موضوع یک سرگذشت اسف انگیز تاریخی و مربوط به بیش از ۹۳۹ سال پیش از این میباشد و مقصود ما از نشر آن واقعه دلخراش یعنی زهر خورانیدن در زندان سندی بن شاهک و نبش قبر آن حضرت از جنبه تاریخی بودن آن و یادآوری از مصائب وارده در دوران حیات و بعد از ممات آن بزرگوار بوده که در این کتاب تاریخی تذکری داده شد... و السلام

**انجیدان اراك ياپناه گاه هفتصد ساله بازماندگان خلفای فاطمی
مختصری از وضعیت و اهمیت تاریخی و آبادی انجیدان و محل زندگانی
و پناهگاه هفتصد ساله بازماندگان خلفای فاطمی رحمة الله عليهم
و آرامگاهشان در ۳۰ کیلومتری اراك**

انجیدان که نام باستانی آن انگوان است دارای آثار و بتاهای باستانی بوده و از قدیمترین دهات اراك بشمار میرود. در انجیدان مکرر نشانه و علامات تاریخی از ۱۳۰۰ سال پیش ظاهر و مشاهده شده است این قصبه در سمت شمال شرقی شهرستان اراك بمسافت ۳۰ کیلومتری واقع گردیده و بنزدیکترین ایستگاههای خط آهن بین راه قم و اراك (ایستگاه ملک آباد) ۱۲ کیلومتر مسافت دارد.

این آبادی بزرگ تاریخی در دامنه کوه واقع شده و نسبت بدهات اطراف خصوصاً دهات فراهان مرتفع تر میباشد و سه رشته کوه اطراف (شمال - غرب - جنوب) و قسمتی از شمال شرقی آن را محصور نموده همانا شبه جزیره از کوهها تشکیل داده که فقط شمال غربی باز و هموار است که بدهات فراهان و خط آهن اراك اتصال دارد.

موقعیت آب و هوای انجیدان :

این آبادی در زمستان نسبت به هوای اراك و دهات مجاور گرمسیر و در فصل تابستان فوق العاده خنک و دارای مناظر طبیعی و خرمی است باغات و اشجار آن روح بخش میباشد. انجیدان علاوه از وضع ییلاقی خود دارای چندین چشمه و بیدستان در سمت غربی بمفاصله ۴۰ کیلومتری بین دره و ماهورهای این آبادی واقع است که در تابستان دارای بهترین مراکز تفریحگاه و آب و هوای گوارا بوده از جمله (چشمه و چمن الله) و آب سرد که توقف در شب های تابستان (که در همه جا منتها درجه گرم است) در آنجا زندگی بدون آتش غیر مقدور است و همچنان دارای شکارگاههایی است که از این لحاظ بسیار جالب توجه اعیان و اشراف و شکارچیان ناسی بوده و میباشد و نیز در گذشته محل تفریح و شکار و مورد توجه و علاقمندی بزرگان بود، شکارگاههای آنجا بحدی جالب توجه بوده که برای استراحت شادروان ناصرالدین شاه در سال ۱۳۰۹ هجری برای شکار و خوشگذرانی بانجیدان رفته بود.

دیگر از خصوصیات انجیدان طرز پرورش و نشو و نمای مردم این آبادیست که اشخاص فاضل دانشمند از طبقات مختلف در هر عصری در آنجا پا بعرصه ظهور

و بروز گذارده‌اند، مانند مرحوم آخوند ملا رضا و مرحوم آقاشیخ روح‌الله و آقای حاج اعلی‌المحدثین رحمه‌الله علیهم که از مشهورترین اساتید و علماء عصر گذشته اراک بشمار بودند. جناب آقای میرزا اسماعیل مدیر وزیر غربا - آقای میرزاهادی انجیدانی پیشکار شاه - آقای یعقوب خان ناظم لشکر آقای هادیخان سردار کل قشون در عصر گذشته از اهالی آن قریه آباد تاریخی بودند.

یکی از قسمت‌های مهم و جالب توجه انجیدان همانا بودن آثار تاریخی و جالب توجه که هنوز باهمت ساکنین آنجا حفاظت میشود (از قبیل مساجد و حسینیه که هنوز هم مورد استفاده عموم است) آن یادگارهای مهم تاریخی از بازماندگان خلفای فاطمی رحمه‌الله علیهم (نیاکان و اجداد حضرت والا آقاخان) میباشد.

همین آب و هوای مفرح و وضعیت طبیعی خداداد محل امن و اطمینان بخش انجیدان بوده که بازماندگان خلفای فاطمی و بسیاری از بزرگان و پیشوایانشان در آنجا اقامت گزیده‌اند و بطوریکه از سنگ‌های مزارها و سنگ‌هایی که در مساجد و تکایا و جاهای دیگر نصب شده و دیگر آثار تاریخی و قلعه و تکیه مساجد که مسجد المستنصر بالله دوم (در انجیدان علیا) و مسجد شاه خلیل‌الله اول (در انجیدان سفلی) از آن جمله است، ثابت میشود که پس از برهم خوردن تشکیلات الموت بدست هلاکوخان مغول (لعنة الله علیه) و پس از پناه بردن اجداد و نیاکان حضرت والا آقاخان بکوه‌ها و دشت دره‌ها و جاهای دیگر در تبریز و گرد کوه دامغان و مخفی گاه‌های دیگر آخرین مقر اقامت خود را در انجیدان قرار داده‌اند و تا زمان هجرت شادروان حسنعلی‌شاه جد اعلای آقاخان (از انجیدان بمحلات) که تقریباً در حدود ۱۳۰ سال پیش است، بازماندگان خلفای فاطمی در حدود هفتصد سال در انجیدان اقامت و سکنی داشته‌اند. و سررد توجه و احترام عموم ایرانیان بویژه شاهان صفوی و روحین مذهب تشیع رضوان‌الله علیهم اجمعین بوده‌اند.

و با وصلت خانوادگی حداکثر احترام را نسبت به آنها مرعی میداشتند
یک حکم و دستور تاریخی با ارزش شاهنشاه با اقتدار ایران شادروان شاه عباس کبیر در سقف مسجد (کتیبه آن) که متعلق به شاه خلیل‌الله اول بوده بروی تخته سخت و محکمی که هنوز سالم میباشد کنده کاری شده است که بخشش سنواتی را از دریافت مالیات و بخشش‌های دیگر را به شاه خلیل‌الله اول نشان میدهد

که خود این بهترین علاقمندی خاص و صمیمانه پادشاه صفوی رحمت الله علیهم بویژه بهشتی روان شاه عباس کبیر را نسبت به بازماندگان خلفای فاطمی که در پناه امنیت و آسایش آنها در انجیدان چندین صدسال در نهایت خوشی و رفاه میگذرانیده‌اند بخوبی نشان میدهد.

و نیز آثار بسیار دیگر از مساجد آرامگاه و قبور آنها که نسل بعد نسل در آنجا زندگانی کرده‌اند با بعضی از بناهای آنها حتی خطوط شان که با خط خود در دامنه کوهی کنده‌اند بهترین یادگار از زندگانی آرام و بارفاهیت آنها است. از جمله ایوان جلوس شاه خلیل الله اول عمارت شادروان حاجیه مشرف نساء بیکم خانم همسر شاه خلیل الله که از شاهزادگان صفوی بوده که هنوز پا برجا است. یک یادگار گرانبهای دیگر که در حسینیه متعلق به شاه خلیل اول در انجیدان هنوز سالم و باقیست و از طرف سکنه انجیدان با احترامات بسیار از آن نگاهداری و حفاظت میشود. یک نخل بسیار بزرگ و محکم است که هر ساله در ایام عاشورا در اوقات عزاداری حضرت سیدالشهدا علیه السلام در انجیدان و دهات اطراف انجیدان بروی دست‌ها بلند کرده و پیشاپیش نخل‌ها و علم و معماری‌های دیگر دهات که با هزاران نفر از عزاداران با اخلاص در دهات اطراف انجیدان تا نزدیکی اراک گردش داده میشود با احترامات فوق‌العاده از آن نخل تبرک جسته پس از انجام عزاداری ایام عاشورا با احترامات به محل خودش همان حسینیه شاه خلیل الله گذارده میشود. از طرف اهالی انجیدان و دهات دیگر در شب‌های جمعه و ایام متبرکه که شمع‌های بسیار در آن حسینیه مبارک روشن میشود.

از جمله مهمترین آثار تاریخی بازماندگان خلفای فاطمی که هنوز

در انجیدان بر جا است:

۱ - بارگاه حضرت شاه المستنصر بالله دوم که دارای یک صندوق مرقد بسیار گرانبها که در سه طرف آن با خط بسیار زیبای نسخ تمام آیه الكرسي حکاکی شده و در طرف دیگر آن صندوق آمن الرسول بما انزل الی ریک . . . تا آخر آیه و دور تا آن کنده کاری است و نیز بروی آن صندوق این عبارت حک شده است: تربت مطهر مقدس بنور حضرت شاه مستنصر بالله دوم بموجب امر و اهتمام حضرت شاه عبد السلام و این اشعار بر روی صندوق با خط خوش کنده کاری شده است

و بروی آن صندوق با خط خوش این اشعار منقوش است
 حمد الهی بنگار ای دبیر
 نام خدا اول هر نامه ساز
 فاتحه نامه بنام خدا است
 هر که بنامش سخن آغاز کرد
 بر ورق از زر نتوان زد رقم
 نام خدا باد سر نامه ام
 نامه ما را شرف از نام اوست
 همدم آنکس که دسی میزند
 چون رقم از مشک زنی بر حریر
 عقد گهر مرسله خامه ساز
 ختم رسالت بکلام خدا است
 نامه او را خرد اعزاز کرد
 نام خدا تا ننگارد قلم
 حمد الهی صفت خامه ام
 راه سوی معنی از الهام اوست
 در ره شوقش قدمی میزند

تاریخ سنه خمس و ثمانین و ثمان مایه ۸۸۵ هجری (۴۹۷ سال قبل)

۲ - بارگاه دیگر متعلق بحضرت شاه عبدالسلام فرزند شاه المستنصر بالله دوم میباشد. صندوق آن عیناً مانند صندوق شاه مستنصر بالله و همانطور بر روی صندوق تمام آیه الکرسی و آیه آمن الرسول بما انزل الی ریک... تا آخر آیه منقوش است - تاریخ صندوق سنه اربع و تعسه مائه ۹۰۴ هجری (۴۷۸ سال قبل)

در پائین صندوق نقش شده است: آستان درت ای شاه ز روی تحقیق

قبله گاه همه عالم شده در شرع طریق
 محمد بن محمد جواد جوشفانی

یک بارگاه دیگر که مشهور به چهل اختران (یا چهل دختران) در قسمت

بالای انجیدان که در آن بقعه ۲۲ مزار یکنواخت دیده میشود و از قرار معلوم این

۲۲ مزار متعلق بیانوانشان میباشد که در یک جامد فونند

برای مزید آگاهی خوانندگان گرامی یادآور میشود. در آنجا صورت اسامی

ده نفر از بزرگان و پیشوایان قوم (که تمام آنها را از اجداد و نیاکان حضرت والا آقاخان

میباشند و در بارگاه شاه عبدالسلام مدفونند) و یک صورت از کتیبه مسجد شاه خلیل الله

اول که تاریخ بنای آن ۹۶۸ هجری (۴۰۷ سال پیش) است - یک صورت از بخشش نامه

عایدات انجیدان بشاه خلیل الله اول جد اعلا آقاخان (که از دوره شاه عباس کبیر

و تاریخ آن ۱۰۳۶ هجری است) (۳۴۶ سال پیش میباشد) و نیز یک صورت خطوط برسنگ بالای

کوه قسمت شرقی انجیدان که در ارتفاع یک هزار فوت از زمین میباشد با خط چندین نفر از

اجداد و نیاکان آقاخان حک شده است. که در فرصت دیگر مفصلاً با آثار مهم تاریخی آن که

جزئیات آنرا یادداشت کرده و عکسهای بسیار از تمام آن آثار گرانبها برداشته ام بیاری ایزد

توانا کتابی را که جمع آوری و تنظیم کرده ام بچاپ خواهیم رسانید. عبدالرحمن سیف آزاد

فهرست امکانه

و اسامی شهرها (در چهار صفحه)

فهرست کتب

و مدارك در این کتاب (در هفت صفحه)

فهرست اسامی اشخاص

و کسانی که در این کتاب

نامشان برده شده است (در ده صفحه میباشد)

فہرست امکانہ

(الف)

بادیۃ الشام م ۴۵
 بربر ۲۴
 برکۃ الجیش م ۸
 برلین م ۴ - م ۵
 بخارا ۶۳ - ۴۵
 بستان اخشیدی م ۱۸
 بصرہ م ۲۷ - م ۴۲ - ۹۶ - ۱۸۷
 بطلمیوس ۸۴
 بغداد م ۹ - م ۱۰ - م ۲۵ - م ۴۱ - م ۴۲
 م ۵۰ - ۷۴ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۵ - ۹۳ - ۹۸ -
 ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۴۵ - ۱۴۶
 ۱۶۸ - ۱۷۱ - ۱۷۹ - ۱۸۲ - ۱۹۳ تا ۱۹۵ - ۱۹۸
 بلخ م ۳۳
 بمبئی م ۵۰ - م ۵۱ - م ۵۴
 البہنا ۸۷
 بیت المقدس ۷۸ - ۱۰۰
 بیروت م ۱۰ - ۹۷
 بین النہرین ۴۵

(پ)

پاریس ۹۸
 پاکستان م ۲ - م ۳

(ت)

تاج الجوامع (جامع عمرو عاص)
 تبریز ۱۷۵
 ترکستان ۶۳
 ترمذ : ۱۸۴
 تل الکتب م ۷ - م ۸ - م ۳۴ - ۶۱
 تونس م ۱۰ - م ۳۱ - م ۴۴
 تہران ۱۶۴ - ۱۸۸

آذربایجان ۴۳ - ۱۶۶
 آسوان ۸۵
 آسیا ۵ - ۹۴
 آسیای صغیر م ۳۱
 آلمان م ۲ - م ۴
 آندلس ۵ - ۴۷ - ۷۴ - ۸۰ - ۸۵

۱۰۳ - ۱۰۲

اراک ۱۷۷

ارمنستان م ۳۱

اسپانیا م ۱۰ - ۹۷

اسکندریہ م ۱۸ - م ۳۶

اسلامبول : م ۴

اسلامی کتب خانہ م ۴۸

اصفہان ۴۳ - ۸۴ - ۱۴۸ - ۱۵۳ - ۱۵۵ - ۱۵۸

۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۴

۱۷۵

اطلس (اوقیانوس) م ۱۰

افریقا م ۲ - م ۹ تا م ۱۱ - م ۲۶ - م ۴۰ - م ۴۱

م ۲۶ - ۴۷ - ۹۴ - ۱۴۱ - ۱۴۳

اقریطش ۴۹

اکسفورد ۹۸ - ۱۰۰

الموت ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۴

انجدان ۱۷۷

اندلس : م ۱۴

انطاکیہ ۱۶۰

اہواز ۵۵

(ب)

باب التین : ۱۹۵

باب العراق : ۱۸۶

باب النصر ۱۳۸

۱۸۲-۱۵۵

خزائن القصر ۳۵

خزانة الكتب ۵-۶-۷ م

خزر ۲۴

خلیج فارس ۱۷۲

خوزستان ۱۵۵-۱۷۲-۱۷۴

(د)

دارالجماعت ۲۷

دارالحکمة ۶-۸ م

دارالكتب المصریه ۸۷

دامغان ۱۷۴

دماوند ۱۷۴

دمشق ۱۸ م - ۴ - ۷۴ - ۱۰۱ - ۱۸۷

دمیاط ۱۸ م

دهلی ۵۱ م

دیاربکر ۲۵ م

دیار ربیعہ ۲۵ م

دیار ربیعہ ۲۵ م

دیار صعید ۱۸ م

(ر)

رقاده ۴۳

رقه ۱۹۴

روم ۲۴ - ۱۵۷ - ۱۶۰ -

ری ۴۳ - ۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۵۳ - ۱۵۵ - ۱۵۹

۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۷۵ - ۱۷۹

(ز)

زنگبار ۲۴

(س)

سامره ۴۲ م - ۱۹

سابخ ۳۳ م

سرتاج (قصر) ۳۳

سلخانیة ۱۳ م - ۱۷ م

سلمیه ۴۳ - ۱۰ م - ۱۳ م

سمرقند ۱۶۰

(ج)

جامع ابن طولون ۲۷ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸

جامع ازهر ۲ م - ۵ م - ۹ م - ۱۱ م - ۲۳ م

۲ - ۲۷ - ۲۸ - ۳۶ - ۵۱ - ۵۲ - ۷۳ - ۷۷

۱۰۹ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰

جامع اعظم : ۱۸۶

جامع اقمر ۲۸ - ۲۹

جامع حاکم ۲۸ - ۲۹

جامع راشد ۲۸ - ۲۹

جامع الرصد ۲۸ - ۲۹

جامع عتیق (جامع عمرو عاص)

جامع عمر ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸

جامع عمرو عاص ۵ م - ۲۷

جامع القبلة ۲۸

جامع قرانه ۲۸ - ۲۹

جامع منفس ۲۸

الجزایر ۱۰ م

جزیره العرب ۳۱ م

جیزه ۱۰۱

جوزجانان ۳۰ م

(چ)

چین ۹۶ - ۹۷

(ح)

حبشه ۲۴

حجاز ۱۲ م - ۲۶ م - ۲۷ م - ۳۱ م - ۳۲ م

۷۴ - ۱۱۴ -

حلب ۲۵ م - ۲۶ م - ۳۱ م - ۴۵ م - ۵۰ - ۸۴

۸۵ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷

حماة ۸۴

حمص ۱۰ م - ۱۳ م - ۵ - ۱۸۵ - ۱۸۷

حیدرآباد دکن ۱ م

(خ)

خالدات ۱۷ م

خراسان ۲۵ م - ۲۷ تا ۳۳ م - ۳۵ - ۴۵

۵۸ - ۱۳۵ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۵۰

م ۲۳ - م ۲۶ - م ۲۷ - م ۲۲ - م ۳۲ - م ۳۶ - م ۳۹
 م ۴۳ - م ۴۵ - م ۲۷ - م ۲۹ - م ۵۶ - م ۵۹ - م ۸۵
 ۹۷ - ۱۰۹ - ۱۱۴ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸
 ۱۴۵

قرافه ۷۸

قرطبه ۸۵ - ۱۰۲

قزوین ۱۷۴ - ۱۷۵

قسنطنیه ۱۶۰

قطائع م ۴۳

قم ۱۴۸

قوص ۸۵

قهستان م ۱۳ - ۱۸۳

قیروان م ۱۰ - م ۱۴ - م ۳۱ - م ۴۵ - م ۴۷ -

۱۴۳

قیس ۸۷

(ک)

کاشمر ۱۴۴

کربلا ۱۹۳

کرمان ۶۷ - ۱۴۴ - ۱۵۵ - ۱۷۲

کوفه ۴۲ - ۸۴ - ۱۴۸

کوهپایه ۱۵۵

(گ)

گجرات م ۵۰

گرگان ۱۷۴

(ل)

لکناهو ۱

لندن ۱۰۴ - ۱۰۵

لیدن ۹۸

(م)

مالت م ۴۵

ماوراءالنهر م ۲۸ - ۱۴۴ - ۱۴۵

مدینه م ۱۳ - م ۱۷ - م ۱۸ - م ۱۹ - م ۱۳۸

۱۹۴ - ۱۹۳ - ۱۴۴

مراغه ۱۷۵

سودان م ۱۶ - م ۳۱

سورت م ۵۰

سوریه ۱۵۷ - ۱۷۰ - ۱۷۰ - م ۱۱ - م ۳۱

سند ۲۴

سیستان ۱۴۴

سیسیل م ۱۰ - م ۴۵ و رجوع به صقلیه شود

(ش)

شام م ۱۰ - م ۱۸ - م ۲۵ - م ۳۱ - م ۳۸

۴۱ تا م ۴۵ - م ۵ - م ۷۴ - م ۸۰ - م ۸۴ - م ۹۲

۹۳ - ۹۶ - ۱۶۰ - ۱۶۶ - ۱۷۰ - ۱۸۶ - ۱۸۷

شیراز م ۲ - م ۶ - م ۲۷ - م ۵۵ - م ۹۲ - ۱۱۰

(ص)

صعید م ۱۴

صقلیه م ۱۵ - م ۱۶ - م ۸۳ - ۸۴

(ط)

طبرستان ۴۳ - ۱۸۳

طبریه م ۳۷

طرابلس ۴۷ - م ۱۴ - م ۳۱

(ع)

عراق م ۲۶ - م ۲۷ - م ۵۹ - م ۷۶ - م ۸۰ - م ۹۲ - م ۹۳

۱۱۴ - ۱۴۴ - ۱۶۶ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱

۱۷۲ - ۱۷۷ - ۱۸۳ - ۱۹۹

عربستان م ۱۰ - م ۲۴ - ۳۰

عسقلان م ۳۶

علیگره م ۵۰ - تا م ۵۳

(غ)

غزنین ۱۴۴ - ۱۵۳

(ف)

فارس ۲۴ - ۵۵ - ۶۷ - ۱۴۴ - ۱۵۵ - ۱۹۷

فرغانه م ۴۳

فسطاط م ۱۸ - م ۴۳ - م ۵۰ - ۸۵ - ۱۳۷

فلسطین م ۱۸ - م ۳۱

(ق)

قاهره م ۲ - م ۵ - تا م ۸ - م ۱۰ - م ۱۱ - م ۱۸

۱۴۳-۹۱-۸۴-۴۷-م ۴۵-م ۴۴

(ن)

نوبه ۱۳۱

نهرالعاصی م ۴۵

نیشابور ۱۳۴-۱۳۵-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰

۱۵۱-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-

نیل م ۲۵-م ۴۵-۸۷

(ه)

همدان ۱۵۹

هندوستان م ۱-م ۵۰-م ۵۱-م ۵۲-م ۵۳

م ۵۴-۲۴-۵۷-۶۱-۷۳-۱۱۴-۱۴۴-

۱۸۰

(ی)

یزد ۱۷۲

یمگان م ۲۷-م ۳۴-م ۳۵

یمن ۴-۱۵-۲۴-۲۷-۳۱-۴۲-۴۸

۵۷-۶۱-۹۸-۱۰۲-۱۱۴-۱۴۸-۲۶

م ۲۷

یونان م ۲۸-۴۰

مراکش م ۱۰-م ۴۴-م ۴۵

مسجد خلعی ۷۸

مسجد غوث ۱۸۶

مصر م ۷-م ۹-م ۱۰-م ۱۳-م ۱۴

م ۱۷-م ۱۸-م ۲۳ تا ۲۹-م ۳۱-م ۳۲

م ۳۷ تا ۴۵-م ۱-۳ تا ۵-۸-۱۱-۲۷-

تا ۳۰-۳۴-۳۵-۴۳-۴۸-۵۰-۵۲

۵۳-۵۶-۵۸-۵۹-۶۱-۶۹-۷۰-۷۲

۷۴-۷۶ تا ۷۹-۸۳ تا ۸۷-۹۰ تا ۹۳

۹۶-۹۷-۹۹ تا ۱۰۳-۱۰۹-۱۱۰-

۱۱۳-۱۱۴-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۶ تا

۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۵۳-۱۶۴-۱۶۶

تا ۱۷۳-۱۷۷-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۳-۱۸۶

مقطم م ۶-م ۱۱-۹۵

معرفة النعمان ۵-۸۵

مکه م ۱۷-م ۱۸-م ۱۹-۸۴-۱۱۴-۱۲۴

۱۲۵-۱۲۹-۱۳۱

منصوریه ۴۷

موصل م ۳۷

مهدیه م ۱۰-م ۱۱-م ۱۴-م ۱۵-م ۱۶-

فهرست کتب

الاشارة الى من نال الوازرة . ١١٠ - ٤٧ م
 الاشتراك اللغوى ٨٤
 الاصلاح ٤٤ - ٦٣
 اصول ادب ٦٧
 اصول الشرع ٤٥
 الاعتماد فى الرد على اهل العناد ٦ م
 اعراب القرائه ٧١
 اعلام النبوة ٤٤ - ٦٢
 افتتاح الدعوة ٤٨ - ١٦ - ٦٤ - ٨٦
 الافتخار ٦٣
 الاقتصار در فقه ٦٣
 الاقوال الذهبية ٥٤ - ٦٥
 اكسير اعظم ٦٧
 اكليلة ٦٨
 الى جماعة اهل رى ٦٥
 الامثله للدول المقبله ٨٨
 اموال الشرايع ٦٣
 امهات الاسلام ٤٣ - ٦١
 ابناء الراوية ٨٣
 الانباء عن الانبياء ٨٨
 انتزاعات القرآن . ١١٠
 اندلس لى آثار علميه ٤٨ م
 انسيكلويدى ٩٧ - ٧ - ١١ م
 ايران باستان ١ - ١٢ م
 ايران نو ٤ م
 الايضاح والتبصير ٦٣ - ٦٦ - ٧٥ - ١٩٧
 الايمان ١٠٢

(ب)

البرهان فى تفسير القرآن ٧١
 بستان الحكمة ١٠٠
 بستان العقل ٦٧

(الف)

آثار علميه علويه ٨٤ م
 آداب رسول الله ٦٥
 آزادى شرق ٤ م
 الابتداء والانتهاى : ١٩٧
 اتعاظ الحنفا ١٣٧ - ٤٧ م
 الاتفاق والافتراق ٦٣ - ٧٦
 اثبات الخالق ٦٤
 اثبات النبوات ٤٦
 اخبار الاندلس ٤٨ م
 اخبار الحكماء ٥١ - ٥٠ - ٩٥
 اخبار سيبويه ٨٧
 اخبار العلماء ٤٧ م
 اخبار فى الفقه ٦٣
 اخبار مصر ٣٤
 اخوان الصفا ٧ - ٤٠ - ٤١
 ادب القضاء ٧٩
 ادب الكتاب ٧٠
 ادب مصر الاسلاميه ٨٤
 الادوية المفردة ١٠٠ - ١٠٣
 الاديان ٦٥
 الارجوزه ٦٣ - ٦٦
 ارشاد السالكين ٦٧
 الازهار ٣٤
 اساس التأويل ٥٨ - ٥٩ - ٦٤ - ٦٩ - ٨٢
 اساس الدعوة ٦٣
 استتار الامام ٤٨ م - ٤٣ - ٦٥
 الاستفتاء فى علوم القرآن ٧٠
 الاستنباط المعنوى ٨٤
 استنزال الرحمة ١١٠
 الاسجاع ٥١
 اسطقيات ١٠٠

- تربيت المؤمنين ٦٤
ترجمة طبقات الامم ١٠٠ - ١٠٢
التعقب والانقياد ٦٤
التفسير الكبير ٨٤
تفرق الدعاة ٦٥
التقريع والتعنيف ٦٤
تقويم الاحكام ٦٤
تقويم الذهن ١٠٣
التلويح والتصريح ٨٨
تمدن اسلام ٤٩ م
تمدن عرب ٩٦ - ٤٩ م
تنبيه الهادي والمستهدى ٦٥
تنقيح البلاغه ١١٠
تواريخ الخلفاء ٨٨
التوحيد والامامة ٦٤ - ٨٢
تهذيب دراسلام ٩٤
- (ث)
ثلاث عشرة رساله ٦٥
- (ج)
الجامع ٤٤ - ٦٣
جامع الحقايق ٣١ - ٦٦ - ٩٧
جامع التواريخ ٣٣ م
جامع في اللغة ٨٢
جامعه . ٤
الجمهرة ٣٣
جونة الماسطه ٨٨
الجوعان العريان ٨٨
جهر بسمله : ٩٧
- (ح)
الحدائق ٦٦
حدائثة الارواح ٦٧
حدود المعرفة ٦٤
الحروف ٦٤
حسن المجازره ٤٧ م - ٧٠ - ٧٣ - ٧٨ - ٧٩
٨٨ - ٨٩
الحكمة في آداب اتباع الائمة ٤٨

- البشارات بالامام الحاكم ٦٦
بغية الوعاة ٤٧ م - ٨٢ - ٨٣ - ٨٤ - ٨٥
البلاغ الاكبر والناموس الاعظم ٦٥ - ٧٧
بنياد تاويل المسائل ٥٨ - ٦٦ - ١٩٧
البيان في علوم القرآن ٤٨ م - ١٣
بينات باهرات ٤٨ م
- (ت)
تاج العقول ٦٦
تاريخ آل سلجوق ١٥٩
تاريخ ابن خلدون ٤٧ م
تاريخ بغداد ٧٩ - ٨٨
تاريخ تمدن اسلامي ٧ م - ٨ م
تاريخ تمدن عرب ٩٧
التاريخ جامع ٩٤
تاريخ جويني ١٧٦
تاريخ حكماء اسلام ٩٩
تاريخ سراج الملك ٨٩
تاريخ صقلية ٨٣
تاريخ طبرى ٣٣
تاريخ عرب ٤٨ م - ٢٩ - ٣٠ - ٩٥ - ٩٨
تاريخ فاطميين مصر ٤٩ م
تاريخ فلسفة اسلام ٤٨ م - ٥٨ - ٩٨ - ٩٩
تاريخ الكبير ٨٧
تاريخ كزیده ١٧٧
التاريخ المأموني ٨٩
تاريخ مصر ٤٧ م
تأليف الفرقه ٨٣
تاويل الحروف المعجمه ٦٣
تاويل الدعائم ٤٨ م - ٣١ - ٦٤ - ٦٩ - ٨١
تاويل الرؤيا ٦٤
تاويل الزكوة ٤٧ - ٥٩ - ٦٣
تاويل سورة النساء ٦٣
تاويل الشريعة ٦٣ - ١٠٣
تاويل الشرايع ٦٣
تتبع مسائل الجنين ١٠١
ثبوت الامامة لمولانا على ٦٣

- الراحة والتلى ٦٤
 راهنمائی درباره آداب اسماعيليه ٥٥
 الرد على احمد سريح ٦٤
 الرد على القرامطه ٧
 رد المظالم ١١٠
 رسائل اخوان صفا ٤٧
 رسائل شبلى ٤٩ م - ٦ - ٣٣ - ٣٦
 رسائل فلسفيه ٤٤
 رسالة آفاق وانفس ٦٧
 رسالة اكليل النفس ٦٦
 الرسالة طاويه ٦٦
 الرسالة الى حسن الاعظم ٦٣
 رساله الامن من الحيرات ٦٣
 رسالة الباهره ٦٠ - ٦٣
 رسالة البسمله ٤٨ م
 الرسالة التأويليه ٦٦
 رساله در دعوت روحانيون ٦٧
 رساله ذات البيان ٦٤
 رساله رمضانیه ٣٢ - ٣٦
 الرسالة الرضيه ٦٥
 الرسالة الزاهره ٦٦
 رسالة الشعري ٦٦
 رسالة العمل بالاصطرلاب ١٠٣
 الرسالة الكافيه ٦٦
 رسالة الفهرست ٦٦
 الرسالة في الامامة ٦٦
 رساله في بيان اعجاز القرآن ٦٨
 رسالة في تأليف الارواح ٦٣
 رسالة في الرد على من ينكر العالم الروحاني ٦٧
 رساله في علاج الذام ١٠١
 رساله في معنى قول الله ٦٧
 الرسالة اللازمة في صوم ٦٦
 رسالة المسيحيه ٦٣ - ١٠٤
 الرسالة المصريه ٦٤ - ١٠٣
 الرسالة المضيئه ٦٥
- الحلى والثياب ٦٤
 (خ)
 الخزائن ٦٦
 خزينة الاولة ٦٣
 الخطط التوفيقيه ٢٩ - ٣٠ - ٣٣ - ٣٥ - ٣٦
 ٥١ - ٣٧
 خطط مقریزی ٣ - ٥٢ - ٩٠ - ١١٥ - ١١١
 ١٦٨
 الخلعيات ٧٨
 خوان الاخوان ٤٩ م - ٦٧
 (د)
 دائرة المعارف ٧ م - ٩ م - ١١ م - ١٧٠ و
 رجوع به انسيكلويدى شود.
 دامغ الموجز ٦٤
 ديستان المذاهب ٣٣ م
 الدررة الخطيره ٨٣
 درك البغيه ٨٨
 دستور العظم ٦٧
 دستور معالم الحكم ٨٨
 دعائم اسلام ٤٨ م - ٣ - ١٤ - ١٥ - ١٩ - ٢٣
 ٣١ - ٤١ - ٤٨ - ٤٩ - ٥٧ - ٥٩ - ٦٣ - ٧٢
 ٧٥
 الدعاة ٦٤
 الدعوة المنجيه ٤٥ - ٦٣
 دلائل المتحيرين ٦٠ - ٦٧
 دليل المتحيرين ٦٠
 ديوان امير تميم ٣٣ - ٤٨ م
 ديوان امير المومنين على ٣٩
 ديوان الرسائل ٦٩
 ديوان سيدنا مؤيد ٤٨ م - ١٩٩
 ديوان ناصر خسرو ٤٩
 (ر)
 الراح والارتياح ٨٨
 راحة العقل ٤٧ م - ١٦ - ١٨ - ٤١ - ٤٩ - ٥٣
 ٦٥ - ٥٩

- سيرة جوهر : ٨٧ - ٩٠
 سيرة العزيز بالله : ٨٦ - ٨٧ - ٩٠
 سيرة كافور : ٨٦ - ٨٧
 سيرة ماورائينى : ٨٧
 سيرة محمد بن طغج : ٨٧
 سيرة المستنصرية : ٩٩
 سيرة المعز : ٨٧ - ٩٠
 سيرة المؤيدية : ٤٩ - ٥٨ - ٦٦
 ٩١ - ١٩٧
(ش)
 الشجن والسكن : ٨٨
 شذرات الذهب : ٧٠
 شراب الاصول : ١٠٠
 شرح الاخبار فى فضائل الائمة الاطهار : ٦٤
 ٧٢ - ٨١ - ٨٦

- شرح الجمل : ٨٣
 شرح كتاب الاصول : ٨٣
 شرح المأمونى : ٨٩ - ١٠٢
 شرح مدونه : ٨٠
 شرح المعاد : ٦٦ - ١٩٧
 الشروط : ٦٤
 شش فصل : ٦٧
 الشواهد والبيان : ٤٧ - ٦٣
 الشهاب فى فقه الشافعية : ٧٩
 شهاب النبوى : ٨٨

(ص)

- صبح الاعشى : ٣٧
 صحيفه سجادية : ٣٩ - ٤١
 صحيفه علويه : ٤١
 الصناعة الجلالى : ١٠١
 صنايع آلمان وشرق : ٤٤

(ض)

- ضياء العقول : ٦٨

(ط)

- طبقات الاطباء : ٤٩ - ١٠٠ - ١٠٢

- رسالة المغاوز : ٦٦
 رسالة النظم : ٦٥
 رسالة الواعظه : ٤٨ م - ١٩ - ٦٦
 رسالة الوحيدة : ٦٦
 رسالة الوزيريه : ٧٧
 رسالة الهداياه الامريه : ٦٨
 الرشاد الى حل المنظم : ١١٠
 الرضاع فى الباطن : ٦٣
 روشنائى نامه : ٢٨ م - ٦٠ - ٦٧
 الروضة : ٦٣ - ٦٦ - ١٠٤
 روضة الصفا : ١٤ م - ١٨ م - ١٠ - ١١١ - ١٣٣ -
 ١٧٤ - ١٧٥ - ١٧٦ - ١٨٥
 الروضتين : ٢٧ م - ٣٤
 الرياض : ٤٤ - ٥٣ - ٦٣ - ٦٥

(ز)

- زاد المسافرين : ٢٨ م - ٣١ م - ٣٢ م - ٤٤ - ٥٩ -
 ٦٧
 زهر المعانى : ٤٦
 زيچ حاكمى : ٥٢ - ٩٦
 الزينه : ٤٤ - ٦٢ - ٨١

(س)

- السبب لعلم العرب : ٩٥
 السجلات المستنصرية : ١٠٤ - ١١٤
 سرائر المعاد : ٦٣
 سرائر النطقاء : ٤٧ - ٦٣ - ١٩٠
 سعادت نامه : ٦٠ - ٦٧
 سفرنامه ناصر خسرو : ٢ م - ٤٩ م - ٥٨ - ٥٩ - ٦٧
 سقط الزند : ٦ - ٨٥
 سلم النجاة : ٦٣
 سوس البقاء : ٦٠ - ٦٣
 سياست نامه : ٤٣
 سيرة ابى القاسم بن فرح : ٦٣
 سيرة الائمة : ٦٤
 سيرة الاستاد جوذر : ٤٨ م - ٩٠
 سيره جعفر الحاجب : ٤٨ م - ٤٣ - ٦٥

- الطعام والادام : ٨٨
الطهاره : ٦٤ - ٧٦
- (ظ)
- الظاهره فى معرفة الدار الآخرة : ٦٥
ظهور النفس : ٦٨
- (ع)
- العالم والغلام : ٦٣
عبادت يوم وليل : ٦٤
غرب كاتمدن : ٤٩ م
العروض : ١١٠
عقائل القضائل : ١١٠
علم وهنر (مجله) : ٤٤ م
علوم القرآن : ٧١
عمدة المحادثه : ١١٠
عنوان الدين : ٤٥ - ٦٣
عهد فاطمى بين مصر كاحرم : ٤٩ م
علم وادب عهد فاطمى : ٤٧
العين : ٣٣
عين الشمس : ١٨ م
عيون الاخبار : ٤٣ - ٤٤ - ٤٦ - ٤٨ - ٥٠
٥٢ - ٥٤ - ٥٨ - ٨١ - ٩٠ - ٩٥ - ١٠٥ م
٢٧ م - ٤٨ م
عيون الانباء ٤٧ م - ١٠١ - ١٠٢
عيون المعارف ورياض كل مبصر وعارف : ٤٧ م
عيون المعارف وفتون الاخبار الخلائف : ٨٨

(ق)

- قانون اعظم : ٦٧
قانون ديوان الرسائل : ١٠٦ - ١١٠
القرآن والتمام : ٨٨
القراآت : ٦٥
القسطاس : ٨
قصيدة التميميه : ٦٨
قصيده ذات المحن : ٦٤ - ٨٦
قصيده ذات المتن : ٦٤
قصيدة المختاره : ٦٤
القضايا الصائبه : ٨٨

(غ)

- غاية المواليده : ٦٨
الغرائب : ٦٣
الغفران (رساله) : ٦

(ف)

- الفاضل : ٣٤
الفاطميون فى مصر : ٤٧ م - ٢ - ٢٩ - ٣٣
٥٠ - ٨٧
الفتريات والقرانات : ٦٣
فتوح البلدان : ٤٧
الفرائض وحدود الدين : ٤٧ - ٦٣

المجالس والمسائرات : م٤٨ - ٣ - ٤ - ٢٠ - ٢٣ - ٣٠ - ٤٧ - ٤٨ - ٤٩ - ٦٤ - ٨١ - ٨٦ - ١٠٤
 المجتبي في القراءة آة : ٧٠
 مجسطى : ٩٨
 المجموع في فهرست الكتب : م٤٨
 مجموعه استفسار وجواب : م٤٩
 مجموعة علوى : ٣٩
 المحال المستويه : ٩٨
 محرم در عهد فاطمي : م٤٩
 المحصول : ٤٤ - ٤٥ - ٥٣ - ٦٣
 المختار الاغانى : ٨٨
 مختصر الآثار ٦٣ - ٧٦
 مختصر الايضاح : ٦٣ - ٧٥
 مختصر الفقه : ٣ - ٥١ - ٥٢ - ٧٧
 مخزن الجواهر : م٤٩ - ٩٨
 مرآت المحققين : ٦٧
 المسائل السبعون : ١٩٧
 المسأله والاجوبه : ٦٦ - ١٩٧
 المستدرک : ٤٧
 المستوفى : ٦٧
 مسلمانون كى تهذيب : م٤٩
 مسند الموطاء : ٧٩
 مسيات الاحزان : ٦٣
 مشكوة الانوار : ٧
 المصاييح فى اثبات الامامه : ٥٤ - ٦٥
 مصباح : ٦٠ - ٦٧
 المطبخ : ٦٨
 المطول فى شرح المقامات : ٨٤
 معالم الهدى : ٥٤ - ٦٤ - ٦٥
 معجم الادباء : م٤٧ - ٥٧ - ٨٣ - ٨٦ - ٨٧
 ٩٩
 معجم البلدان : م٤٨
 معرفت النفس : ٦٨
 معلومات الهندسيه : ٩٨

القواعد المفروضه والبراهين الاستقرائيه : ٩٨
 القواعد والبيان فى النحو : ٨٤
 القوافى : ١١٠

(ك)

الكامل فى التاريخ : م٤٧
 كتاب الافعال : ٨٣
 كتاب الاسماء فى اللغه : ٨٣
 كتاب الايمان : ٨٩
 كتاب فى البول : ١٠٠
 كتاب فى الحميات : ١٠٠
 كتاب الهمة : ٢١
 الكشف : م٤٧ - ٢٣ - ٦٣
 كشف الاسرار الباطنيه : ٨
 كشف الاسرار وهتك الستار : ٧
 كشف المحجوب : ٦٠ - ٦٣
 كنز الحقايق : ٦٧
 كون العالم : ٤٥ - ٦٣
 كيفية الصلوة : ٦٤

(ك)

كشايش ورهايش : ٦٠ - ٦٧
 گوهر ريز : ٦٧

(ل)

لزوميات : ٦
 اللحوم والالبان : ١٩٧
 لوح وقلم : ٧

(م)

مادة البقا : ٥١ - ١٠٠
 المجالس البغداديه : ٦٦
 مجالس الحكمه : م٤٨ - ٣٣ - ٦٨
 المجالس المستنصريه : م٤٨ - ١٥ - ١٩ - ٣١
 ٣٢ - ٦٧ - ٦٩
 مجالس المؤمنين : ١١١ - ١٧٦ - ١٨٥
 المجالس المؤيديه : م٤٨ - ١٢ - ١٤ - ١٨
 ٣١ - ٣٣ - ٥٧ - ٥٩ - ٦٦ - ٦٩ - ٨٢
 ١٩٧

(ن)

الناهج للقراءة باشهر الروايات : ٨٤
النجاح في معرفه احكام النكاح : ٧٥
النجوم الزاهره : ٤٧ - ٣٦ - ٢٨ - م٤٧ - ٧٣ - ٤٧ - ٣٦ - ٢٨ - ٧٤ - ٨٣ - ٨٨

نحل : ١٠

النصرة : ٤٤ - ٦٣

النعيم : ٦٨

النفس : ٦٨

النقد والالزام : ٦٦

نهج البلاغه : ٣٩ - ٤١

نهج السبيل : ٦٤

نهج العباده : ٦٦ - ١٩٧

نهج الهداية : ٦٦ - ١٩٧

(و)

الوجيز في علم الهيئة : ١٠٣

وجود النفس : ٦٨

وجه دين : ٤٩ م ٥٩ - ٦٧

الوصية : ٦٣ - ٦٥ - ١٠٤ - ١٥٠ - ١٥٤

الوعظ : ٦٣

وفيات الاعيان : ٤٨ م ٣ - ٤٧ - ٤٨

(هـ)

الهداية الى نظم المنثور : ١١٠

هفت باب : ٦٧

الهمة : ٦٤

(ي)

يتيمة الدهر : ٤٨ م ٧٦

الينايع : ٤٦ - ٦٣

الينبوع الحيات : ٦٤ - ٧٦ - ٨٤

المغرب في حلي المغرب : م٤٧

المفاتحه والمناكحه : ٨٨

مفاتيح النعمه : ٦٤

مفتاح : ٦٠ - ٦٧

المقابس : ٦٦

المقاليد : ٦٣

مقامات الائمة : ٦٤

المقتصر : ٦٣ - ٧٦

المقدمة المشهوره : ٨٣

المقصود والممدود : ٨٣

المكنونه : ٦٦

ملح الملح : ١١٠

الملل والنحل : م٤٧

منايح القرائح : ١١٠

مناجات : ٦٣ - ١٠٤

مناسك الحج الكبير : ٥٢ - ٦٥

مناقب بنى هاشم ومثالب بنى اميه : ٦٤ - ٧٢

مناقب الشافعي : ٨٨

المنتخب في علاج العين : ١٠٠

المنشاء في القرائة الثمان : ٧٠

المنقذ من الضلال : ٨

منهاج الفرائض : ٦٣

منيرة البصائر : ٦٨

موازة التأويل : ٦٤

المواعظ والاعتبار : م٤٧

المؤتلف والمختلف : ٧٣

الموجزة الكافيه : ٦٥

الموضح في النحو : ٧١

مونس القلوب : ٦٣

ميزان العقل : ٦٦

فهرست اسامی اشخاص

الف

- ابن راوندی : ۵۷
 ابن زولاق : ۴۸ - ۷۶ - ۸۶ - ۸۷ - ۹۰
 ابن سعید بن یونس : ۴۷ م - ۷۲
 ابن سنیدی : ۹۵
 ابن سیرة : ۷۹
 ابن الصیرفی : ۱۲۶
 ابن الطحان : ۷۲
 ابن طولون : ۵ م
 ابن الطویر : ۳۳ - ۱۰۵
 ابن الفحام : ۷۱
 ابن عذاری : ۸
 ابن عربی : ۷
 ابن علی : ۱۵۰
 ابن قادوس : ۱۱۰
 ابن قریه : ۷۰
 ابن کثیر : ۱۵ م - ۱۸۶
 ابن مدیر : ۱۰۶
 ابن مغربی : ۱۰۶ - ۱۰۷
 ابن ملجم : ۱۷۶
 ابن منجب صیرفی : ۴۷ م - ۶۹ - ۱۰۶ - ۱۰۷
 ابن میسر : ۴۷ م - ۳۴ - ۱۱۱
 ابن النجار : ۱۰۸
 ابن الندیم : ۴۴ - ۴۵ - ۴۷ م
 ابن هادی : ۱۴ - ۱۱۳
 ابن هشام : ۹۰
 ابن الهشیم : ۷ - ۵ - ۹۵ - ۹۷ تا ۹۹
 ابن یونس : ۹۶
 ابواسامه : ۳۶ - ۷۳
 ابواسحق ابراهیم بن اشبیلی : ۱۰۲
 ابواسحق علی بن سلیمان : ۳۵ - ۸۲
 ابوالبرکات بن بشر : ۴۸ م - ۳۳ - ۶۸ - ۱۰۵
 ابوبکر ادفوی : ۷۰
- آپونیونیوس : ۹۸
 آدم : ۱۲ - ۱۸۹
 آق سنقر : ۳۷ م
 الأمر باحکام الله : ۳۶ م - ۳۷ م - ۴۰ م
 ۲۹ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۷ - ۶۱ - ۸۹ - ۹۵ - ۱۰۲
 ۱۰۷ - ۱۱۰ - ۱۱۱
 ابراهیم : ۱۲ - ۱۲۵ - ۱۸۹
 ابراهیم بن ابی سلمه : ۱۲۲
 ابراهیم بن محمد : ۸۴
 ابن ابی الدم : ۱۰۷
 ابن ابی طی : ۳۳
 ابن ابی واصل : ۳۳
 ابن ابی الهیثم : ۹۵
 ابن اثیر : ۴۷ م - ۱۶۷
 ابن اسحق : ۹۰
 ابن انباری : ۱۰۶
 ابن بطلان : ۱۸۶
 ابن تغری : ۴۷ م
 ابن تیمیه : ۸
 ابن الجوزی : ۸
 ابن حجر عسقلانی : ۴۳ - ۸۷
 ابن الحلبي : ۹۵
 ابن خلدون : ۴۷ م - ۱۶۶
 ابن خلف وراق : ۹۵
 ابن خلکان : ۴۸ م - ۴۷ - ۴۸ - ۵۱ - ۵۲
 ۷۱ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۶ - ۷۹ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۷
 ۸۸ - ۸۹ - ۹۶
 ابن خیران : ۱۰۶ - ۱۰۸ - ۱۰۹
 ابن الدایه : ۹۰
 ابن دیاب : ۹۵

- ابوبکر الانطاکی : ۳۶
 ابوبکر باقلانی : ۱۵ م - ۷
 ابوبکر بن سیف : ۷۰
 ابوبکر بن عبدالله : ۷۰
 ابوبکی بن عبدالله : ۷۰
 ابوبکر الطرطوسی : ۸۰ ر
 ابوبکر محمد بن زکریا : ۱۰۱
 ابوبکر مجملد بن علی : ۷۲
 ابوبکر محمد العسکری : ۷۳
 ابوتمیم معد : (المعزالدين الله)
 ابوجعفر بن یوسف : ۱۰۲
 ابوجعفر الخزری : ۴۲ - ۴۳
 ابوجعفر النحاس : ۷۰
 ابوجعفر مروودی : ۱۶ م
 ابوجعفر یوسف بن احمد : ۸۹
 ابوالجیش : ۹۰
 ابوحاتم الرازی : ۷ م - ۵۳ م - ۴ - ۴۳ - ۴۴
 ۵۴ - ۶۱ - ۸۱ - ۹۴ - ۱۰۳
 ابوحامد احمد بن محمد انطاکی : ۵۱
 ابوحامد اسفراینی : ۱۵ م
 ابوحامد غزالی : ۷۴
 ابوالحجاج یوسف بن عبدالعزیز : ۷۸
 ابوالحسن بن ابی اسامه : ۹۵ - ۱۰۷ - ۱۱۱
 ابوالحسن بن ترمذی : ۴۳
 ابوالحسن سعیدی : ۱۷۳
 ابوالحسن صوفی : ۹۵
 ابوالحسن طاهر بن احمد : ۸۳
 ابوالحسن علی بن ابراهیم : ۷۰
 ابوالحسن علی بن الحسین : ۷۸
 ابوالحسن علی بن رضوان : ۱۰۱ - ۱۰۲
 ابوالحسن علی بن السلار : ۷۴
 ابوالحسن علی بن سلیمان : ۹۵
 ابوالحسن علی بن عبدالرحمن : ۹۶
 ابوالحسن علی بن یونس : ۹۵
 ابوالحسن محمد بن حسن : ۴۳
 ابوالحسن المختار : ۱۰۱
 ابوالحسن الهراس : ۷۴
 ابوالحسین علی : ۷۶
 ابوحنیفه : ۱۸۲
 ابوزکریا الرازی : ۷
 ابوسعید : ۳۱ م
 ابوسعید مروی : ۱۷۵
 ابوسلامه : ۴۳
 ابوسلامه : ۴۳
 ابوطاهر : ۷۷ - ۱۰۷
 ابوطاهر سیف الدین : ۵۰ م - ۵۱ م
 ابوطاهر محمد بن احمد : ۴۸
 ابوالظاهر اسمعیل : ۶۰ - ۷۳
 ابوعالم المظفر : ۷۰
 ابو عبدالرحمن محمد : ۹۴
 ابو عبدالله بن احمد نسفی : ۴۵ - ۴۶ - ۶۳
 ابو عبدالله بن رزام : ۷
 ابو عبدالله بن قلانسی : ۹۵
 ابو عبدالله الحمیدی : ۸۸
 ابو عبدالله الشامی : ۱۰۳
 ابو عبدالله الشیعی : ۱۳۸ م - ۴۲
 ابو عبدالله القضاعی : ۴۷ - ۷۶ - ۸۸ - ۹۵
 ابو عبدالله محمد بن جعفر : ۸۲
 ابو عثمان العنانی : ۷
 ابوالعسا کر جیش : ۴۳ م
 ابوالعلاء معری : ۵ - ۶ - ۷ - ۵۷ - ۳۱
 ۸۵ - ۹۲
 ابو علی انطاکی : ۷۳
 ابو علی حسن بن زید : ۱۱۱
 ابو علی حسن بن عبدالصمد : ۱۱۰
 ابو علی سینا : ۲۸ م - ۵۳ م - ۷ - ۴۳ - ۵۲
 ۷۲
 ابو علی داعی : ۶۱
 ابو علی محمد بن حسن : ۹۶
 ابو علی منصور الامر : ۶۷
 ابو علی مهندس : ۹۹
 ابو غفیر : ۴۳

- ابونصر : ۹۵
 ابونصر احمد بن حسن : ۷۸
 ابونصر کندری : ۱۸۲
 ابوالوفا مبشر : ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰
 ابویزید : ۹۱
 ابویزید مخلد : ۱۰ - ۱۵ - ۱۶ - ۸۶
 ابویعقوب بن اسحاق : ۹۹
 ابویعقوب سیستانی : ۶ - ۵۳ - ۴۴ - ۴۵
 ۵۳ - ۶۳ - ۸۳ - ۹۴ - ۱۰۲
 احمد بن ابراهیم : ۴۸ - ۶۵
 احمد بن حماد : (ابن حجر)
 احمد بن خلیع : ۴۲
 احمد بن طولون : ۴۲ - ۴۳ - ۹۰
 احمد بن عبدالله : ۴۷ - ۵
 احمد بن علی : ۴۴ م
 احمد بن فضل : ۳۷ م
 احمد بن فضل : ۳۷ م
 احمد بن محمد القشوری : ۱۰۷
 احمد بن مطرف : ۸۴
 احمد بن مطرف : ۸۴
 احمد حمیدالدین کرمانی : ۱۶ - ۱۷ - ۱۹
 ۳۵ - ۴۱ - ۴۴ - ۴۹ - ۵۳ - ۵۴ - ۶۳ - ۶۵
 ۶۶ - ۹۳ - ۱۰۳ و رجوع به حمیدالدین شود
 احمد المستور : ۴۰
 احمد میان : ۴۹ م
 احمد الوفی : ۲
 اخو محسن : ۸
 ادریس بن حسن : ۴۸ م
 ادریس عمادالدین : ۴۶ - ۵۳ - ۹۶
 ارسطو : ۲۸ م - ۵۷ - ۵۹ - ۹۸
 استوارت : ۹۸
 اسحاق : ۱۰۰
 اسحاق بن ابراهیم : ۶
 اسدالدین شیرکوه : ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ م
 اسعد بن عبدالله : ۱۲۲
 اسعد بن قادوس : ۱۰۷
- ابوالفتح سلطان بن ابراهیم : ۷۸
 ابوالفتح عبدالجلیل : ۳۱ م
 ابوالفتح عبدالواحد : ۸۲
 ابوالفتح محمود بن قاضی : ۱۱۱
 ابوالفتح منصور : ۶
 ابو فراس : ۱۸ م
 ابوالفرج : ۱۰۱
 ابوالفرج جرجس : ۱۰۱
 ابوالفرج محمد مغربی : ۳۴
 ابوالفرج الموقفی : ۱۱۰
 ابوالفضل : ۱۵۸ - ۱۷۱ - ۱۷۲
 ابوالفضل جعفر : ۳۶ - ۵۰
 ابوالفضل محمد بن احمد : ۷۸
 ابوالفضل محمد بن طاهر : ۷۴
 ابوالفوارس : ۶۶
 ابوالقاسم : (منصور الیمن)
 ابوالقاسم بن فرج : ۴۶
 ابوالقاسم جوهری : ۷۹
 ابوالقاسم شاهنشاه : ۲۶ م
 ابوالقاسم طیب : ۱۹
 ابوالقاسم علی بن احمد : ۹۵
 ابوالقاسم علی بن منجب : ۱۱۰
 ابوالقاسم نصر بن بشر : ۷۸
 ابو کالیجار : ۶ - ۵۵ - ۵۷
 ابو کثیر : ۱۰۲
 ابوالمحاسن : ۴۷ - ۱۳۷
 ابومحمد ابوالحق : ۴۸ - ۱۳
 ابومحمد بن حسن : ۳۷
 ابومحمد عبدالکریم : ۹۵
 ابومحمد عبدالله بن رفاعه : ۷۹
 ابومحمد عبدالله بن عباس : ۴۲
 ابوسروان عبدالملک : ۱۰۲
 ابوسلم خراسانی : ۱۴۲ - ۱۸۱
 ابوالمکارم : ۱۰۷
 ابومنصور ثعالبی : ۷۶
 ابوالنجا بن سند : ۹۵

بیزانتیون : ۴۹ - ۱۴۵ - ۱۵۷
بیهقی : ۹۹

پ

پال کراوس : ۴۳

پهلوی (اعلیحضرت محمد رضاشاه) : م ۱ - م ۵۰
م - م ۵۱ - م ۵۲ - م ۵۴

ت

تستری : ۵۶

تقی زاده (حسن) : ۶۰

تمیم (امیر) : ۲۳ - م ۴۸ - م ۶۴

تمیمی المقدسی : ۵۱

ث

ثابت بن اسلام : ۸

ثعالبی : م ۴۸

ثغوری : ۷ - ۵۷

ج

الجاحظ : ۵۴

جالینوس : ۹۸ - ۱۰۱ - ۱۲۶

جبرئیل بن بختیشوع : ۵

جرجرائی : ۸۸

جرجی زیدان : م ۶ - م ۷ - م ۸ - م ۴۹

جعفر بن ابی طالب : ۱۸۷

جعفر الحاجب : ۹۰

جعفر صادق (امام ع) : ۱ - ۴۰

جعفر بن منصور : م ۴۷ - م ۴ - م ۲۳ - ۴۶

۴۷ - ۶۳

جعفر یحیی : ۱۸۱

جلال الدین ملکشاه : ۱۵۰ - ۱۵۸ تا ۱۶۰

۱۶۴ - ۱۷۱ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۰ و رجوع

به ملکشاه شود .

جمال الدین : ۷۴ - ۹۶

جناده بن محمد : ۳۶ - ۸۲

جوذرف هیل : م ۴۹ - ۹۷

جوذز : ۹۰ - ۹۱ - ۱۰۴ - ۱۰۷

جوهر سردار : م ۱۰ - م ۱۱ - م ۱۷ - م ۱۸

اسفار بن شیرویه : ۴۴

اسماعیل : م ۹ - م ۱۳ - م ۱ - م ۱۲ - ۱۲۵

۱۸۹

اسماعیل بن احمد : ۸

اسماعیل خلف : ۷۱

اسماعیل بن عبدالرسول : م ۴۸

اعثم کوفی : ۱۸۷

افضل بن بدر الجمالی : ۲۹ - ۳۴ - ۳۷ - ۸۳

۱۰۲ - ۱۱۰ - ۱۱۱

افلاطون : م ۲۸ - م ۵۷ - ۵۸

اقلیدس : ۹۷ - ۹۸ ر

البارسلان : م ۳۳ - م ۱۴۸ - م ۱۵۴ - ۱۵۵ -

۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹

الگانپو - ۳۴ - م ۴۸ - م ۹۵

امام حسین بن احمد : ۴۲

امیرالجيوش : م ۳۴ - م ۳۷

امیة بن الصلت : ۱۰۳

امین : ۱۸۲

انیس خوری : م ۴۸ - ۹۷

اولیری : ۵۸

ابوانف : ۸

ب

بارتولد : م ۲۹

باسنقور : ۱۷۵

بحتری : ۶۰

بدر الجمالی : م ۴۸ - م ۳۲ - م ۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۰

۱۷۱

برون : م ۳۳

بطائحی : ۸۹

بطلمیوس : ۸۹ - ۹۵ - ۹۷ - ۹۹ - ۱۰۱

بغدادی : م ۴۷ - ۱۸

بقراط : ۸۹ - ۱۰۱ - ۱۰۲

بلاذری : م ۴۷

بهاء الدین قراقوش : م ۳۹

البیرونی : م ۴۸ و رجوع به ابوریحان شود

۴۴ م - ۴۵ م - ۲۸ - ۷۷ - ۱۰۷ تا ۱۰۹
 ۱۳۶ تا ۱۳۹
 جویار: ۸
 جیولینگک: ۹۶

چ

چغری بیک: ۳۳ م

ح

حاتم بن ابراهیم: ۳۱ - ۱۰۵
 حاتم الرازی: ۷ و رجوع به ابو حاتم شود
 حافظ ابوالحسن: ۷۴
 حافظ بن عساکر: ۸۸
 حافظ سلفی: ۷۱ - ۷۳
 حافظ شرف‌الدین: ۷۴
 حافظ عبدالغنی: ۳۶ - ۸۲
 الحافظ لیدن الله ابومیمون: ۳۷ م - ۴۰ م

۴۶ م

الحاکم پامرالله: ۶ م - ۸ م - ۱۱ م - ۲۳ م
 ۲۴ م - ۴۰ م - ۴۵ م - ۶ - ۷ - ۱۰ - ۲۸ - ۲۹
 ۳۰ - ۳۶ - ۴۸ - ۵۳ - ۶۶ - ۷۳ - ۷۶ - ۷۷
 ۸۵ - ۸۷ - ۹۳ - ۹۵ - ۹۷ - ۱۰۰ تا ۱۰۲ -
 ۱۰۷ - ۱۶۷

حجة العراقین: (احمد حمیدالدین کرمانی)

حسن ابراهیم: ۴۷ م

حسن برنی: ۴۸ م

حسن ابن ابی القاسم: ۱۷۵

حسن بن حافظ: ۳۷ م

حسن بن رشیق: ۷۲

حسن بن صباح: ۲۷ م - ۳۶ م - ۵۹ - ۱۳۳ تا

۱۳۶ - ۱۴۶ تا ۱۶۱ - ۱۶۳ تا ۱۷۸ - ۱۸۰

۱۸۱ - ۱۸۳ - ۱۸۴

حسن بن علی: ۹ م - ۱۹۱

حسن بن علی بن الحسین: ۱۶ م

حسن بن محبوب: ۶۷

حسن بن محمد بن حی: ۱۰۲

حسن بن محمد مهیدی: ۶۵

حسن بن ولید: ۸۵

حسین بن احمد: ۴۲ - ۴۳

حسین بن عامر: ۶۶

حسین بن عبدالرحیم: ۵۱

حسین بن علی: ۳۰ م - ۱۱ - ۷۶ - ۱۹۰

۱۹۳ - ۱۹۶

حسین بن علی مروزی: ۴۵

حسین بن فرح: ۱۶ - ۴۲

حسین بن قائد: ۱۰۷

حسین التقی: ۲

حمزة بن زهرة: ۱۸۶

حمزة بن محمد: ۷۳

حمیدالدین کرمانی: ۲ م - ۶ م - ۴۷ م -

۴۸ م - ۵۳ م و رجوع به احمد حمیدالدین شود

حنین بن اسحق: ۱۰۱

حیدر: ۲۳

خ

الخطاب بن حسن: ۶۸

خطیب تبریزی: ۷۴

خلیل بن بصری: ۳۳

خمارویة بن احمد: ۴۳ م

خواجه نصیرالدین طوسی: ۱۳ - ۹۶ م

د

دارقطنی: ۷۲ - ۷۳

داعی بن عبدالحقیق: ۳۷

دولتشاه: ۱۷۵

دی بوئر: ۹۸ - ۴۸ م

دی جوینه: ۸

ذ

ذاکر حسین: ۵۱

ر

راجر بیکن: ۹۷

الرازی: ۳۵ و رجوع به ابوبکر شود

راشد: ۱۷۵

رزق الله منجم: ۹۹

رشید : ۱۴۲

رضی الدین موسوی : ۱۵ - م ۱۱۲

رضی شریف : ۱۰

ز

زاهد علی : ۴۹ م

زرعة بن عیسی : ۱۰۷

زید بن محمد : ۶۶

زین العابدین (امام ع) : ۳۹

س

سالم بن راشد : ۱۵ م

سام : ۱۲ - ۱۸۹

سبط الحسن ہنسوی : ۴۸ م

ست الملک : ۱۱ م

سدھانت : ۱۰۲

سراج الملک : ۸۰ - ۸۹

سعد بن محمد : ۷ - ۱۰۰

سقراط : ۵۸

سلامة بن رحمون : ۹۹ - ۱۰۰

سلطان بن ابراہیم : ۷۸

سلمان فارسی : ۵۳ م

سلیمان : ۱۰۰

سلیمان القیاض : ۱۰۳

سمرة بن جندب : ۱۰ - ۱۷۶

سنجر : ۱۷۵

سندی بن شاہک : ۱۹۳ تا ۱۹۵

سندی بن عفان : ۸۰

سہروری : ۷

سہل : ۹۵

سیدیو : ۴۸ م

سیف آزاد (عبدالرحمن) : ۱۲ - م ۱۷۷

۱۸۸ - ۱۹۲

سیف الدولة بن حمدان : ۱۸۶

سیمپسون : ۹۸

سیوطی : ۴۷ - م ۸ - ۳۶ - ۷۰ - ۸۵ - ۸۶

۸۷

ش

شاہپور وزیر عاضد : ۳۸ - م ۳۹ م

الشاکری : ۱۷ م

شبلی نعمانی : ۴۹ م

شراحیل کندی : ۱۸۷

شرف علی سید ہپوری : ۴۷ م

شریف ابی الطاهر : ۱۸۶

شریف طاہر قزوینی : ۱۵ - م ۱۶۶

شمس الخلافہ : ۳۶ م

شمعون : ۱۲ - ۱۸۹

شہرستانی : ۴۷ م

شہریار بن حسن : ۶۷

شیث : ۱۲

شیخ ابراہیم سیفی : ۷۵

شیخ الحمید : ۴۵

شیخ فارسی : ۱۶۴

شیخ نصر مقدبی : ۷۸

ص

صادق (امام ع) : ۱۹۸ - ۱۹۹ و رجوع بہ

جعفر شود.

صالح بن علی رودباری : ۱۰۷

صلاح الدین ایوبی : ۷ - م ۳۹ م تا ۴۳ - م ۴۵

۶ - ۳۴ - ۳۵ - ۶۱ - ۱۸۶

ط

طاہر بن غلبون : ۷۰

طغج : ۴۳ م

طغرل بیگ : ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۸

طولون : ۴۲ - م ۴۳ م

طہ حسین : ۴۱

ظ

ظافر الحداد : ۱۰۳

الظافر لدین اللہ : ۳۷ - م ۳۸ - م ۴۰

۴۶ م

الظاہر لاعز از دین اللہ : ۱۱ - م ۲۴ - م ۲۵

۴۰ - م ۴۵ - م ۳ - ۴۸ - ۷۷ - ۹۹ - ۱۰۷

۲۲۴ - م ۴۰ - م ۴۵ - م ۵ - ۶ - ۲۳ - ۲۷ -
 ۲۹ - ۳۳ - ۵۱ - ۵۲ - ۶۵ - ۷۶ - ۸۲ - ۹۴
 ۹۵ - ۱۰۰ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۶۷
 عضدالدوله : ۹۵
 عقیل بن ابی طالب : ۴۲
 علاءالدین محمد اسمعیلی : ۱۳ م
 علاءالملک : ۱۸۴
 علی بن ابی طالب : ۱ - م ۱ - م ۲ - م ۹ - م ۲۸
 ۱۰ - ۱۲ - ۱۹ - ۲۰ - ۳۸ - ۴۱ - ۴۷ - ۵۴
 ۶۸ - ۷۲ - ۸۱ - ۱۰۸ - ۱۱۶ - ۱۱۸ -
 ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۸۵ تا ۱۹۲
 ۱۹۷
 علی بن احمد مهلبی : ۸۲
 علی بن اخشید : ۴۴
 علی بن حسن : ۵۱ - ۷۹
 علی بن جعفر : ۸۳
 علی بن جمیع : ۷۸
 علی بن الحسین : ۴۸ م
 علی بن سعید الاضطخری : ۸
 علی بن صلاح الدین : ۳۹ م - ۴۰ م
 علی بن عبدالرحمن : ۵۲
 علی بن فضل : ۱۶ - ۴۲
 علی بن محمد صلیحی : ۱۰۲ - ۱۰۵ - ۱۱۵
 ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۱ - ۱۲۷
 علی بن منصور حلبی : ۶
 علی بن یونس : ۲۹
 علی صباح : ۱۴۹
 علی عطار : ۱۵۳
 علی الیازوری : ۱۲۶
 عمادالدین اصفهانی : ۳۵ - ۱۵۹
 عمر ابوالنصر : ۱۳۳ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۴۲
 ۱۴۶ - ۱۴۷
 عمر بن عبدالعزیز : ۹۰ - ۱۸۵
 عمر بن علی الموصلی : ۱۰۰
 عمر خیام : ۹۶ - ۱۳۵ - ۱۵۰ تا ۱۵۲ -
 ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۷۱

۱۰۹

ع

العاضد لدین الله : ۳۸ - م ۶ تا م ۴۱ - م ۴۶
 ۳۸ - م ۴۶
 عباس بن محمد : ۱۹۴ - ۱۹۵
 عبدالجبار بن احمد طرطوسی : ۷۰
 عبدالجبار بن محمد : ۸۵
 عبدالجلیل بن مخلوف : ۷۹
 عبدالسلام بن محمد : ۲۸
 عبدالعزیز علی بن محمد : ۷۰
 عبدالعزیز بن محمد بن نعمان : ۲۸ - ۳۶ -
 ۶۵ - ۷۶
 عبدالغنی بن سعید : ۷۲ - ۷۳
 عبدالقاهر بغدادی : ۷ - ۴۴
 عبدالقیوم ایدوکیب : ۴۸ م
 عبدالله بن ابراهیم : ۱۳۱
 عبدالله بن ابی سعید : ۸۵
 عبدالله بن حسن جعفری : ۷۶
 عبدالله بن حسین : ۱۹
 عبدالله بن دهوان : ۸۷
 عبدالله الرضی : ۲
 عبدالله بن عبدالحکیم : ۹۰
 عبدالله بن علی : ۱۲۲
 عبدالله بن معتز : ۱۸ م
 عبدالله بن محمد : ۵۱
 عبدالسیح بن عمر : ۱۳۸
 عبدالملک بن عطاش : ۱۶۵ تا ۱۶۷ - ۱۷۱
 تا ۱۷۳
 عبدالمنعم ماجد : ۲۷ م - ۱۱۴
 عبدالؤمن : ۳۸ م
 عبدالوهاب بن علی : ۴ - ۷۹
 عبیدالله المهدی : ۹ م - ۱۰ م - ۱۳ م
 ۴۰ م - ۴۱ م - ۴۴ م - ۴۵ م - ۳۸ - ۴۵
 عثمان : ۱۸۷
 عثمان بن عمر : ۷۱
 العزیز بالله : ۶ م - ۷ م - ۹ م - ۱۱ م - ۲۳ م

عمری : ۸

عنصری : ۶۰

عنگور بن اخشید : ۴۴ م

عیسی (ع) : ۱۲ - ۱۸۹

غ

غزالی : ۷ - ۸

غلام جیلانی : ۴۹ م

ف

الفائز بنصر اللہ : ۳۸ م - ۴۰ م - ۴۶ م

فارابی : ۲۸ م - ۷ - ۵۲

فارس بن احمد : ۷۰

فاضل عبدالرحیم : ۳۵

فاطمہ : ۲ م - ۹ م - ۱۳ م - ۴۴ م - ۱۴۱

۱۸۵ - ۱۸۸ - ۱۹۰

فرج : ۱۶ م

فرغانی : ۸۶ - ۹۰

فضل بن ربیع : ۱۹۴

فضل بن صالح : ۲۳ م

فضل بن یحیی : ۱۹۴ - ۱۹۵

فلاحی جرجرائی : ۵ - ۱۰۶

فیروز : ۴۲

ق

القائم بامر اللہ : ۱۰ م - ۱۴ م - ۱۵ م - ۱۶ م

۲۶ م - ۴۰ م - ۴۵ م - ۴۳ م - ۴۴ م - ۴۷ م - ۴۹

۸۱ - ۹۰ - ۹۱ - ۱۰۸ - ۱۴۵

القادر باللہ : ۱۵ م - ۲۵ م - ۱۱۱

قاضی ادیب : ۸۵

قاضی القضاعی : ۷۹ - ۱۱۰

قاضی النعمان : ۶۹ - ۷۰ - ۷۲ - ۷۵ - ۷۶

۷۷ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۶ - ۹۱

قاورد : ۱۵۹

قفطی : ۴۷ م - ۹۵ - ۹۶ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱

قلقشندی : ۴۷ م - ۸۰ - ۸۶

قنبر : ۱۸۷

القیروانی : ۷

ک

کافوراخشیدی : ۱۷ م - ۴۴ م - ۵۰

کافی بن عبدون : ۱۰۷

کافی القضاة محمود بن قاضی : ۱۰۷

کیپلر : ۹۷

کثیر الزقانی : ۱۰۱

الکندی : ۷۶

کیابزرگ امید : ۱۷۵

کیامحمد : ۱۷۵

ل

لئونارد دوونچی : ۹۷

لقمان جی بن حبیب اللہ : ۳۳

لمک بن مالک : ۳ - ۲۷ - ۵۷ - ۱۰۵

لینان : ۴۹ م

م

ماسینیون : ۸

مالک بن ابی الفضائل : ۸

مالک بن سعید : ۱۰۷

مأمون عباسی : ۴۲ م - ۴۳ م - ۴۰ م - ۱۰۲

۱۴۴ - ۱۶۸

مأمون البطائحي : ۳۷ - ۸۰ - ۸۸ - ۸۹

متنبی : ۸۳

متوکل عباسی : ۲ م - ۹ م - ۱۴۴۱ - ۱۹۶

مجتبی حسن موکانپوری : ۴۹ م - ۲۹

محمد الاخشید : ۴۳ م - ۴۴ م

محمد باقر (ع) : ۱۴ - ۴۰ - ۴۱

محمد بن ابوالفرج : ۸۴

محمد بن احمد بازوری : ۸۴

محمد بن احمد الجرجانی : ۸۴

محمد بن احمد بن سعید : ۱۰۰

محمد بن احمد عمیدی : ۸۴ - ۱۰۹

محمد بن اسمعیل : ۱ - ۲

محمد بن برکاة : ۸۸

محمد بن جعفر حبیب : ۱۳ م

محمد بن حسن عسکری : ۱

۲۷ - ۳۲ - ۳۴ - ۵۶ - ۵۸ تا ۶۱ - ۶۶
 ۶۷ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۸ - ۹۹ - ۱۰۲ - ۱۰۴
 ۱۰۵ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۴
 ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۶۷ تا ۱۷۰
 ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۷ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۳
 ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۹
 المستضیی بنورالله : ۳۹ م - ۴۰ م
 مسرور (غلام) : ۱۹۴ - ۱۹۵
 مسعود (سلطان) : ۲۹ م
 مسلم بن عقیل : ۴۳
 معاویه : ۱۰ - ۱۷۶ - ۱۸۵ - ۱۸۷
 معتصم : ۱۴۴
 معد (ابی تمیم) : ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۲۱
 المعز لدین الله : ۱۰ م - ۱۱ م - ۱۷ م تا ۱۹ م
 ۲۵ - ۲۲ - ۲۰ - ۱۴ - ۹ - ۴ - ۳ - ۴۵ م
 ۲۷ - ۳۰ - ۳۳ - ۴۳ - ۴۶ تا ۵۰ - ۶۳ - ۷۶ -
 ۷۷ - ۸۱ - ۸۲ - ۱۰۰ - ۱۰۴ - ۱۰۸ -
 ۱۰۹ - ۱۱۳ - ۱۳۶ تا ۱۳۹
 المقتدر عباسی : ۱۰ م - ۱۴ م
 مقدسی : ۴۷ م
 مقریزی : ۴۷ م - ۳ - ۶ - ۱۸ - ۲۹ - ۳۴
 ۳۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۱۰۵ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۳۷
 مکرم بن علی : ۶۷ - ۱۰۵
 مکی بن ابی طالب : ۷۰
 ملکشاه سلجوقی : ۲۷ م - ۱۸۱ - ۱۸۳ -
 ۱۸۴ و رجوع به جلال الدین شود
 ملک صالح : ۳۸ م - ۱۱۱
 منصور (خلیفه) : ۹ م - ۲۲ - ۴۳
 منصور بالله : ۱۰ م - ۱۶ م - ۱۷ م
 منصور (امام) : ۴۴ - ۴۸ - ۴۹ - ۹۰ - ۹۱
 ۱۰۴ - ۱۰۸
 منصور ابوطاهر : ۴۵ م
 منصور ابوعلی : ۴۵ م
 منصور بن حمید : ۱۲۲
 منصور بن مقشر : ۱۰۰
 منصور الجوذری : ۶۴

محمد بن الحسین : ۸۴
 محمد بن حمید بن حیدر : ۸۴
 محمد بن حمید حسینی : ۸۵
 محمد بن زبان : ۷۰
 محمد بن زکریای رازی : ۴۴ - ۵۳ - ۵۹
 و رجوع به ابوبکر و رازی شود
 محمد بن زید : ۶۵
 محمد بن سعید بن هشام : ۱۰۲
 محمد بن سلیمان : ۷۹
 محمد بن عبدالله (ص) : ۲۸ م - ۱۲ - ۱۳
 ۱۷ - ۱۸ - ۴۰ - ۹۰ - ۱۰۸ - ۱۱۳ - ۱۱۴
 ۱۴۰ - ۱۷۵ - ۱۸۵ - ۱۸۷ - ۱۹۱ - ۱۹۷ - ۲۰۰
 محمد بن عبدالله حسنی : ۹ م
 محمد بن عبدالله محمدملکی : ۸۴
 محمد بن عصبیه : ۱۲۲
 محمد بن علی : ۶۸
 محمد بن علی بن محمد : ۸۴
 محمد بن الغریبی : ۷۴
 محمد بن علی بن ابی یزید : ۶۸
 محمد بن محمد یمانی : ۴۸ م - ۶۵ - ۸۴ - ۹۰
 محمد بن ولید : ۸۹
 محمد خلیل الرحمن : ۴۸ م
 محمد فرید وجدی : ۷ م - ۹ م - ۱۱ م
 محمد کامل حسین : ۴۷ م - ۸
 محمود بن القاضی : ۱۰۷
 محمود سبکتکین (غزنوی) : ۲۵ م - ۲۹ م
 ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۵۷ - ۱۸۰ - ۱۸۴
 مخلد بن کی : ۱۰۸
 مرداویج : ۴۴
 مرزبان (داعی) : ۲۶ م
 مروزی : ۴۳
 المسبحی : ۲۹ - ۷۶ - ۸۷
 المستعلی : ۲۷ م - ۳۶ م - ۴۰ م - ۴۵ م
 ۵۰ م - ۶۱ - ۱۰۳ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۶۹
 المستنصر بالله : ۶ م - ۲۵ م تا ۳۱ م - ۳۶ م
 ۳۷ م - ۴۰ م - ۴۵ م - ۵۰ م - ۵ - ۳ - ۱۵

النعمان (قاضی) : ۳ - ۴ - ۱۴ - ۱۶ - ۲۱
 تا ۲۲ - ۲۶ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۵ - ۴۱ - ۴۶
 تا ۵۰ - ۵۸ - ۸۹ - ۶۳
 النعمان احمد بن عبدالله : ۶ م
 النعمان بن محمد : ۴۸ م
 نوح : ۱۲ - ۲۳ - ۱۸۹
 نورالدین محمود : ۳۸ تا ۴۱ م
 نویری : ۸ - ۸۷
 نیاز فتحپوری : ۴۹ م

و

ولی الدوله موسی بن حسن : ۱۰۷
 ولی الدین بن خیران : ۱۰۷

ه

هاییل : ۱۸۹
 هارون بن خمارویه : ۴۳ م
 هارون بن محمد : ۴۸ م
 هارون الرشید : ۱۲ - ۱۶۸ - ۱۸۰ تا ۱۸۲
 ۱۸۹ - ۱۹۱ - ۱۹۳ تا ۱۹۵
 هبة الله مؤید : (مؤید الدین شیرازی)
 هشام بن عبدالملک : ۲۳ م
 هلاکوخان : ۱۷۷
 هلال بن محسن : ۱۰۹
 هلال سعدی نحوی : ۸۸
 هندوشاه : ۱ م تا ۲۳ - ۲۶ - ۲۷ م
 هیشم بن عدی : ۱۹۵
 الهیشم : ۴۲

ی

یافعی : ۱۷ م
 یاقوت حموی : ۴۷ - ۴۸ - ۷۱ - ۸۷ -
 ۱۰۹
 یحیی بن لملک : ۶۷
 یعقوب بن اسحق : ۹۱
 یعقوب بن کلس : ۲۶ - ۲۹ - ۲۳ - ۲۷ -
 ۳۳ - ۵۹ تا ۵۲ - ۶۴ - ۷۷ - ۸۰
 یوسف : ۱۲
 یوسف : ۱۲

منصور حلاج : ۱۸۲
 منصور الیمن : ۴۲
 مورارجی دسای : ۵۱ م
 موسی بن ابی حذیفه : ۱۲۲
 موسی بن جعفر : ۱ - ۱۲ - ۱۸۹ - ۱۹۱
 ۱۹۳ تا ۲۰۰
 موسی بن العیزار : ۱۰۰
 موسی بن میمون : ۹۸
 موفق نیشابوری : ۱۳۵ - ۱۴۹ - ۱۵۰
 مونس : ۱۴ م
 المؤید شیرازی : ۲ - ۶ - ۴۸ - ۵۳ م
 ۳ - ۴ - ۷ - ۱۲ - ۱۵ - ۱۷ - ۱۸ - ۳۱
 - ۳۲ - ۳۵ - ۴۱ - ۴۹ - ۵۵ - ۵۶ تا ۶۰ -
 ۶۹ - ۸۲ - ۹۱ تا ۹۴ - ۱۰۳ - ۱۰۵ -
 ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۰ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸
 مهدی : ۱۳ م تا ۱۶ م - ۱۵ - ۱۹ - ۳۸ -
 ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۵ - ۴۷ - ۴۹ - ۸۶ - ۹۰
 ۹۹ - ۱۰۸
 مهذب بن نقاش : ۴
 میر مرتضی علم الهدی : ۱۵ م

ن

ناصر خسرو : ۷ م - ۲۶ - تا ۳۵ - ۴۴ - ۵۷
 تا ۶۰ - ۶۷ - ۸۲
 ناصر الدوله : ۳۴
 نزار : ۲۷ م - ۳۶ م - ۳۷ م - ۱۶۷ تا ۱۷۳
 ۱۷۷
 نزاری قهستانی : ۳۶ م
 نسائی : ۷۲
 النسفی : ۴۴ - ۹۴
 نصر بن احمد : ۴۵ - ۴۶
 نصر بن صالح : ۲۵ م
 نصر بن صدقه : ۸۵
 نصر مقدسی : ۷۸
 نظام الملک طوسی (خواجه) : ۳۳ م - ۱۳۴
 ۱۳۵ - ۱۵۰ تا ۱۶۴ - ۱۷۱ - ۱۷۶ - ۱۷۸
 ۱۷۹ - ۱۸۲ - ۱۸۳

حسن تصادف

خوشبختانه یکی از تصادف شگفت انگیز در تألیف و نشر این کتاب این بود که اتمام آخرین صفات کتاب در ایام و اوقاتی بس مقدس و متبر که صورت گرفت قسمت ملحقات کتاب در روز تولد حضرت شاه اولیاء امیرالمؤمنین علی علیه السلام و روزهای مبارک مبعث و آخرین صفحات فهرست پایان یافت و سعادت بزرگی از طرف رب العزه متوجه این ناتوان گردید، که قسمت آخر در روز تاریخی شهادت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پاک نوبس شد و در روز مبعث حضرت ختمی مرتبت صلوٰة الله و سلامه علیه به زیور چاپ درآمد. و آخرین فرم کتاب وقتی به چاپخانه رفت که مصادف بود با ایام ولادت حضرت حسین بن علی علیه السلام شهید راه حق.

بهمین مناسبت چند قطعه از اشعار نغز و معروف حکیم قآنی شاعر بزرگ قرن اخیر ایران را که در نعت حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله و در منقبت و میلاد مسعود شاهنشاه اولیاء مولا حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و در تهنیت روز مبارک عید سعید غدیر خم سروده است، برای میمنت و مبارکی و چشم روشنی دوستان این کتاب تاریخی را با این اشعار دل پرور پایان میدهم. درباره حضرت سیدالشهداء فقط بواسطه پایان صفحات کتاب و نبودن جا متأسفانه فقط به همین دو بیت قناعت شده است مرثیه مشهور

بارد چه خون که دیده چسان روز و شب چرا

از غم کدام غم غم سلطان اولیا

نامش که بد حسین ز نژاد که از علی

نامش که بود فاطمه جدش که مصطفی

در نعت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله

کآفتاب دین و سایه حق شد امروز آشکار
تاد آرآرد فرد فرد اوصاف خود را در شمار
تا ز سیرابی نهال صنع گیرد برگ و بار
وز تماشای جمال خود بدو کرد اقتصار
از چه این صورت ندارد فرق با صورت نگار
تا چه معجز پرده صورت گر درین صورت بکار
تاد رآن صورت به بیند عکس خود آئینه وار
کز تماشای جمال خویشتن بد ببقرار
دست شوق آخر فرو درید جیب انتظار
تا بدو نقد جمال خویش را گیرد عیار
کوست اندر پرده هم خود پردگی هم پرده دار
مخزن سر الهی راز دار هشت و چار
ره سپار لیلۃ الاسری سوی پروردگار
کو خدا را بندگی کردی بقلب خاکسار
کو شمار نسل آدم کرد تا روز شمار
کو گروهی را بجنّت برد قومی را بنار
راست پنداری سخن بانعت او جست انحصار
برگ و بار هر درختی دیدی اندر شاخسار
روزگار فضل بد پیش از ظهور روزگار
موی و روی احمدی و اللیل بود والنهار
در مشیمه مام دادی قوت طفل شیرخوار
کو یتیمان را سر از زحمت گرفتی در کنار
ور مجسم گشتی اوصاف جمیلش در دیار
بر خلائق در معابر ضیق جستی رهگذار
زین دو شاهد دعوی دینش پذیرفت اشتهار
بوسه جای انبیا زبید لب آن سوسمار
زآنکه بیخود رفت در خلوتسرای کردگار
بلبل آری در خروش آید ز بوی نوبهار
دوست را قربان عزیز است و روانها سخت خوار

آفتاب و سایه میرقصند با هم ذره وار
دفتر ایجاد را امروز حق شیرازه بست
گلشن ابداع را امروز یزدان آب داد
کلک قدرت صورتی بر لوح هستی برنگاشت
صورت و صورت نگار از هم اگر دارند فرق
عکس صورتگر توان دید اندرین صورت درست
راست پنداری بجای رنگ سوده آیت است
قدرت حق آشکارا کرد امروز آنچه بود
در تمنای وصال خویش عمری صبر کرد
ناقد عشق آتشی زانگیز غیرت بر فروخت
تابکی در پرده گویم روز مولود نبی است
احمد محمود ابوالقاسم محمدص عقل کل
همنشین لی مع الله معنی نون و القلم
در حجاب کنت کنزاً بود حق پنهان هنوز
از گل آدم هنوز اندر میان نامی نبود
نار و جنت بود در بطن مشیت مخفی
آنکه هر وصفی که گوئی در حقیقت وصف اوست
پیش از آن کزدانه باشد نام یازین خاک تود
آسمان عدل بد پیش از وجود آسمان
پیش ازین لیل و نهار اندر قرون سرمدی
پیش از آن کز صلب حکمت قدرت آستن شود
بچه امکان هنوز اندر مشیمه امر بود
گر مصور گشتی اخلاق کریمش در قلوب
بر خلائق در ضمائر تنگ بودی جایگاه
چون بهر دعوا دوشاهد بایدا و مه را دو کرد
سوسماری کو سخن گفته است باشاهی چنان
خلق از معراج او آگاه و او خود بیخبر
شور عشق احمدی بازم بجوش آورد دل
عشق را معنی بلند است و خردها سخت پست

در منقبت و میلاد مسعود مظهر العجائب و مظهر الغرائب اسدالله الغالب علی ابن ابیطالب علیه السلام

ز توبه توبه نمودم هزار بار امروز
 بیا که وقت نشاط است و روز کار امروز
 بجای قطره همی در شاهوار امروز
 چمن معاینه ماند بکوی یار امروز
 شد است یوم ختا ساحت تثار امروز
 خوش است وقت حریفان باده خوار امروز
 ز فیض نامیه دارد بسر خمار امروز
 شد است ابرشبه زنگ در نثار امروز
 که تا بسبزه خورد باده میگسار امروز
 بدیع آنکه نشسته است هوشیار امروز
 شد است مجلس ما رشک لاله زار امروز
 چودوست هست چه حاجت بیاد گار امروز
 مسلمست بخوبی درین دیار امروز
 بود بحسن و جمال اوچو نوبهار امروز
 ز شرم طلعت او لاله داغدار امروز
 چونیک مانی گردیده پرنگار امروز
 زدست او بکشی در شاهوار امروز
 که نیست همچون رویش سیاه کار امروز
 بعیش کوش و بیندیش زینهار امروز
 ببر ز آینه خاطر غبار امروز
 یکی بزخمه رگ تار را بخار امروز
 بگیر ساقی گلچهره و پبار امروز
 بطبع عالم شد عیش سازگار امروز
 صبا بقاطبه اهل روزگار امروز
 بچشم اهل شقاوت خلید خار امروز
 که گشت شیر خداوند شهریار امروز
 ز آستین خفا دست کردگار امروز

رساند باد صبا مژده بهار امروز
 هوا بساط زمزد فکند در صحرا
 سحاب بر سر اطفال بوستان بارد
 ز نکهت گل سوری و اعتدال هوا
 زبوی سنبل و طیب بنفشه خطه خاک
 هم از ترشح باران هم از تبسم گل
 بگیر جام ز ساقی که چرخ مینائی
 ببوی آنکه بر آرد ز خاک تیره عقیق
 شد است نطع زمرد ز ابر روی زمین
 بدیع نیست دلاگر جهانیان هستند
 ز عکس طلعت ساقی و باده گلگون
 بیادگار عزیزان بود بهار عزیز
 بتی ربود دل من که پیش اهل نظر
 بتان اگر بمثل گلبن شگفته رخند
 یکی بطرف دمن در کند که برنگری
 تو گوئی آنکه ز عکس رخس بسیط زمین
 بهر چه کام دل آمد مظفر آئی اگر
 بنوش باده و بگذار تا بگوید شیخ
 بزندگان فردا چو اعتمادت نیست
 بصیقل می روشن خدایرا ساقی
 ز ناله تا ببری آب بلبلان مطرب
 بفرق مجلسیان آستین باد بهار
 که رخت برد ز آفاق رنج و کدورت و غم
 ز شهر بند بقامزده حیات رساند
 بکام اهل سعادت دمید گل از شاخ
 رسد بگوش دل این مژده ام ز هاتف غیب
 برغم دشمن ابلیس خو پدید آمد

بانکسار جنود خلاف و لشگر کفر
 هر آنچه در سپس پرده بود کرد عیان
 نمود از پس عمری که بود بیهده کرد
 نشست صاحب مسند فراز مسند حق
 ز کار بندی معمار کارخانه غیب

بگشت رایت اسلام آشکار امروز
 پیده داری اسلام پرده دار امروز
 یکی مسیر بحق چرخ بقرار امروز
 شگفت فخر و بیژمرد عیب و عار امروز
 بنای دین خدا کشت استوار امروز

در تهنیت عید سعید غدیر

شراب تاک نوشم دگر زخم عصیر
 بمهرساقی کوثر از آن شراب خورم
 از آن شراب کز آن هر که قطره بچشد
 بجان خواجه چنان مست آل یاسینم
 دو صد قرابه شراب اریک نفس بخورم
 عجب مدار که گوهر فشان شوم امروز
 دمید صبح جنونم چنانکه بروی دم
 بر آن مبین که چو خورشید چرخ عریانم
 نهفته مهر نبی گنج فقر در دل من
 فقیر را بزر و سیم و گنج چاره کنند
 اگر چه عید غدیر است و هر گنه که کنند
 ولیک بادهن پاک و قلب پاکتر اولیست
 نسیم رحمت یزدان قسیم جنت و نار
 دروغ باشد اگر گویمش نظیری هست
 لباس واجبی از قامتش بلند تراست
 اگر بگویم حق نیست گفته ام ناحق
 بزرگ آینه هست در برابر حق
 نبد ز لوح مشیت بزرگتر لوحی
 دمی که رحمتش از خلق سایه برگردد
 زهی بدر که امر تو کاینات مطیع
 چه جای قلعه خیبر که روز حمله تو
 توئی یدالله و آدم صنیع رحمت تست
 گمانم افتد کابلیس هم طمع دارد
 بهیچ خصم نکردی قفا مگر آندم

شراب پاک خورم زین سپس زخم غدیر
 که درد ساغر او خاک را کند اکسیر
 شود ز ما حصل سر کاینات خبیر
 که آید از دهنم جای باده بوی عبیر
 که مست تر شوم اصلا نمیکند توفیر
 که صد هزارم دریاست در درون ضمیر
 ز قل اعوذ برب الفلق دمد زنجیر
 بر آن نگر که جهانرا دهم لباس حریر
 که گنج نقره نیرزد برش به نیم نقیر
 ولی علاج ندارد چو گنج کشت فقیر
 ببخشد از کرم خویش کرد گار قدیر
 که نعت حیدر کرار را کنم تقریر
 خدیو پادشهان پادشاه عرش سریر
 ولیک شرک اگر گویمش که نیست نظیر
 ولیک جامه امکان ز قد اوست قصیر
 و گر بگویم حق است ترسم از تکفیر
 که هر چه هست سرو پادروست عکس ذذیر
 که نقش بند ازل صورتش کند تصویر
 هماندم از همه اشیا برون رود تأثیر
 زهی بر بقیه حکم تو ممکنات اسیر
 بعرض زلزله افتد چو برکشی تکبیر
 که کرده کل او را چهل صباح خمیر
 که عفو عام تو آخر ببخشدش تقصیر
 که عمرو عاص قفا برزد از ره تزویر

شناسنامه هشتاد ساله مؤلف و ناشر این کتاب

حمد و سپاس خداوند توانا را که با تائیدات خود مرا

یاری کرد تا این کتاب به پایان رسید .

پس از سالها امید و آرزو و نه ماه کوشش و فعالیت که برای تنظیم و ترجمه و غلط گیری صفحات آن پیش از فرستادن به چاپخانه و هنگام چاپ و مطالعه و مرور در کتب تاریخی و رفت و آمد به چاپخانه از اول اردیبهشت ماه ۱۳۴۱ تا آخر دیماه ۱۳۴۱ همه روزه چندین ساعت (بدون گزافگوئی در حدود ده ساعت) برای پیشرفت کار چاپ این کتاب اشتغال داشتم اکنون با اتمام آن به آرزو و مقصود مقدس خود رسیده ام خشنود و مفتخرم .

پوزش و تمنا

میخواهم از این فرصت بسیار نیکو و مبارک که به یقین دیگر بدست نخواهد آمد استفاده کرده ضمن پوزش از نواقص و اشتباهاتی که در نتیجه دست تنهائی و نبودن تشکیلات مناسبی که برای چنین کتاب مهم تاریخی لازم بوده است، از خوانندگان عظام هنگام مطالعه تقاضا کنم که با قلم عفو بزرگوارانه خود نواقص و اشتباهات را بخشیده آنها را تصحیح کنند و التجای دیگر از قارئین گرامی اینست که در اوقات مطالعه و ملاحظه این کتاب در فرصتی که بدست آید طلب مغفرت و یادخیری از این ذره بی مقدار بفرمایند . اجر کم علی الله

با پوزش فراوان پیش از آنکه خوانندگان گرامی بمطالعه متن و اصل کتاب و مقدمه اصلی آن پردازند چند لحظه ای وقت آنان را بخواندن این پیش گفتار خواهم گرفت ، و این نکته را هم تا اندازه ای آگاهی دارم که شاید توضیح و مقدمه مفصلی برای کتاب چندان معمول نباشد ولی من برای این کتاب مهم تاریخی زحمت ها کشیده ام و اگر این مقدمه کمی طولانی شده است خوانندگان محترم باید ببخشند که سببی داشت و آن این است که این کتاب نتیجه سالها زحمت و مطالعه و نتیجه عمر پراز رنج و ملال من است و من گمان و اطمینان ندارم که دیگر جز چنین فرصت مناسبی پیش آید که من بتوانم شرح حال و اعتقادات خود را آنطوریکه باید و شاید انتشار دهم ، علاوه بر آن بعد از هشتاد سال عمر که قسمت عمده آن را از آغاز دوران مشروطیت تا کنون در راه خدمت به میهنم ایران عزیز و نشریات و تندرستی و خدمات به فرهنگ ایران صرف کرده و امروزه هیچ اندوخته ئی از مال دنیا جز این کتاب چیزی دیگر ندارم از این جهت بهتر آن دیدم که برای معرفی خود و معلوم داشتن آئین و روش گذشته خود ، خود را بقدر امکان به هم میهنان ارجمند گرامی معرفی کنم .

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

اکنون که آفتاب عمر را بر بالای دیوار هشتاد سالگی می بینم و خود بدرستی نمیدانم که آیا چند روز و یا چند هفته یا سال دیگر در این دنیای پراز رنج و زحمت و مرارت زنده خواهم ماند . خود را کما هو حقه معرفی میکنم .

چهل و سه سال از عمر عزیز را به خدمتگزاری مطبوعات برای ترقی و تعالی میهن مقدس ایران با نهایت علاقمندی و صمیمیت گذرانیده‌ام.

نشریاتیکه سالها بصورت مجله‌های آزادی شرق - صنایع آلمان و شرق علم هنر - ایران نو - در آلمان (شهر زیبای برلین) که از تاریخ ۱۹۲۱ تا سال ۱۹۳۱ انتشار میدادم و پس از بازگشت به میهن و سفر هندوستان و عودت از هند نیز چند سال در ایران مجله ایران باستان را از سال ۱۳۱۲ تا سال ۱۳۱۶ انتشار میدادم که در آن اوقات از زیباترین مجلات هفتگی ایران و مورد توجه همگان بود نشریاتم در آلمان در مدت بیش از یازده سال از سال ۱۹۲۱ تا سال ۱۹۳۱ که در برلین برای منافع ملی و آشنا ساختن دولت و ملت آلمان و کارخانجات به نهضت ایران نوین و جلب توجه آنان برای ازدیاد مناسبات و رابطه و پیشرفت کارهای صنعتی و اقتصادی مابین آلمان و ایران بود و نیز در ایران با تأسیس کانون ایران باستان در خیابان شاهپور در باغ زیبای شالفروشاها برای رابطه ایران و هند و پارسیان مقیم هندوستان و مسافرت‌ها به هندوستان برای جلب توجه پارسیان هند و آمدنشان به ایران (که حسب الامر میهن پرستانه بهشتی روان **اعلیحضرت رضاشاه پهلوی**) برای دعوت پارسیان به ایران در سال ۱۹۳۲ به بمبئی رفته با آنها رابطه و مناسبات نزدیک داشته‌ام و پس از بازگشت از هندوستان به تهران بنام ایران باستان بیاد افتخارات و عظمت ایران باستان و شاهنشاهان با اقتدار و نیاکان با افتخار ایران در حدود چهار سال در تهران که انتشاراتی داده‌ام باعث و موجب همه آن کارهای فرهنگی و سیاسی همان آتش وطن پرستی و روح ملیت پروری و ایران خواهی و اعتلای نام وطن مقدس ما ایران که همیشه در نهاد من شعله‌ور بوده و هست.

سرام و هدف اصلی در این راه مقدس

از روزیکه بکار شریف نامه‌نگاری اشتغال ورزیده‌ام در نتیجه تحقیقات در تاریخ باستانی ایران و افتخاراتش همیشه هدف اصلی من برای اعتلای نام میهن مقدس بوده و مرام و برنامه‌ام این بود که مآثر و افتخارات با عظمت تاریخی ایران باستان را به ایرانیان و دوستان ایران بشناسانم و اگر گفتگو از زرتشت و زرتشتیان و کوشش در جلب توجه پارسیان هندوستان به وطن اصلی خود که در ایران پرستی و علاقمندی به سرزمین نیاکان خود (ایران) بی‌نظیر و مانند میباشند کوششها کرده‌ام ذکر نام و گزارش حال و وضعیت و خدمات صنعتی و تجارتنی و فرهنگی‌شان که انجام داده‌اند، برای همین مقصود مقدس وطن پرستانه بوده است. متأسفانه در نتیجه آن نشریات میهن پرستی در ایران باستان بعضی تصور کرده بودند که اینجانب عبدالرحمن سیف آزاد دارای مذهب زرتشتی میباشم دوستانی هم که در این باره گمانی و یا مسموعاتی داشته‌اند برای دانستن حقیقت به اینجانب رجوع کرده پرسشهایی کرده بودند که حقیقت حال را برای ایشان توضیح داده‌ام. که تمام نشریات و مقالات در ایران باستان و مجلات در آلمان که انتشار داده‌ام بهیچوجه جنبه مذهبی یا پروپاگانده مذهبی (که اصلاً در آداب و آئین و روش زرتشتیان و جامعه مذهبی و تشکیلات ایشان وجود نداشته و ندارد) انتشاراتم تماسش از راه میهن پرستی و احترام به نیاکان و آشنا ساختن عموم ایرانیان به تاریخ با عظمت ایران باستان بوده و بهیچوجه جنبه تبلیغات مذهبی و دینی نداشته است.

با این یادآوری از اعتقاد مذهبی و آئین و مرام و روش خود را که در دوران طفولیت و ایام چهار سالگی بیاد دارم توضیح میدهم. پس از سالها اشتغال بکار روزنامه نگاری و خدمتگزاری به فرهنگ و مطبوعات ایران، برای اولین مرتبه در این دوران پیری هفتاد و هفت سالگی برای آشناساختن دوستان ارجمند گرامی که از دور و نزدیک باینجانب عنایتی دارند و همچنین ملت شریف خداپرست ایران و قارئین عظام که نشریاتم را ملاحظه فرموده از دور نامم را شنیده و یا کتباً رابطه داشته‌ایم، نهایت لزوم را داشت که برای روشن ساختن حقیقتی از حال و گذشته و عقیده و افکار خود را بطور خلاصه در این تاریخچه مهم برای آگاهی همگان، انتشار دهم.

توسل همیشگی من به خاندان عصمت و طهارت بوده و هست

(از دوران کودکی تا پیری و این حال فرسودگی و ناتوانی همان بوده و هست برای روشن شدن حقایق و رفع سوء تفاهم از این فرصت بسیار مهم استفاده کرده گذشته و حال خود را مینویسم.)

افکار و اعتقادات دینی و مذهبی که دارا بوده و میباشم این است و جز این نبوده و نخواهد بود، از کودکی که خود را شناختم به دین مبین اسلام و مذهب شیعه اثناعشری و توسل به انوار و ارواح طیبه ائمه طاهرین که پدر و مادر و اجداد پدری و مادری من مفتخر به آن آئین و روش مقدس بوده‌اند پرورش یافته‌ام.

من از طفولیت (سه چهار سالگی) در دامان یک زن سالخورده خداپرست مؤمنه و فاضله (زن سابق پدرم که تهرانی بود) پرورش یافته تربیت شده‌ام. آن زن خداشناس که من او را بنام «آبجی» میخواندم نه همین اولین معلمه و راهنمای من در راه حق و توجه به آداب مذهبی برای خواندن نماز و سوره های کوچک قرآن شریف تا انتهای سوره مبارکه عمه و ختم جزوه اول کلام خدا بود، بلکه کوشش داشت که آن سوره ها را حفظ کرده برایش بخوانم. او با دقت بسیار مرا بطرف حق و حقیقت و خداشناسی و نیکوکاری بی‌ریا در راه خدا و علاقه مندی به ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین راهنمایی کرده در این مقصود مقدس خداپرستی و تعلیمات مذهبی ام جدیت فراوان داشت. (خدا رحمتش کند).

امور معیشت و زندگانی آن زن مؤمنه از نماز و روزه و انجام عبادات و فرائض دینی و مذهبی جهت کسانی که برای نماز و روزه وصیت کرده بودند از طرف یکی از علمای متقی و عالیقدر در کربلا شوهر دختر عمه اینجانب (که نامش مولوی کلب باقر و سیدی بزرگوار و مورد توجه عده مهمی از شیعیان هندوستان بود میگذشت) آن زن صالحه بهشتی روان فوق العاده نسبت بمن محبت داشته و به تربیت و اعتقادات مذهبی و خداپرستی من کوشش و علاقه مندی بسیار نشان میداد (که یقیناً آنهم از طرف خدا بود) (روانش شاد باد).

توجه به خداشناسی و اعتقاد به مکافات و مجازات

از همان کودکی که سه چهار ساله بودم همیشه توجه مرا به خداشناسی و اعتقاد به مقام و منزلت ائمه طاهرین در پیشگاه حضرت احدیت و دوری جستن از گناه و خطا کاری و آزار رسانیدن بدیگران و داشتن عقیده به مکافات و مجازات در دنیا و آخرت از طرف خدای متعال متوجه و راهنمایی میکرد.

خداوند توانا را سپاسگزارم که از آن سرمایه بزرگ معنوی و ابدی هنوز در رگ و ریشه و جان من باقی مانده است.

تشویق و راهنمایی به نماز و روزه

در ایامیکه تازه به سن بلوغ رسیده بودم چندی هم مرا به این کار مقدس و رزق حلال یعنی (گرفتن روزه و نماز گزاری برای دیگران) تشویق و راهنمایی میکرد و عقیده اش این بود هر فردی از بندگان خدا (مؤمن و یا مؤمنه) در شبانه روز برای خود یا دیگران به خواندن نماز زیاد عادت کند بر صفای قلب و روحانیت او اضافه خواهد شد و شخص را از منہیات و گناهان دور میسازد و همچنین روزه گرفتن انسان را بطرف کارهای نیک و حقیقت شناسی و ترحم به همنوع خود و افتادگان هدایت میکند. راست میگفت (و برایم بارها به تجربه رسیده است)

او همیشه این آیه شریفه را برایم خوانده و ترجمه میکرد. **ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر**، بدورستیکه نماز مانع از کارهای ناشایست و مکروه میباشد.

حضور در مجالس وعظ و روضه و زیارت حرمین شریفین

خوب به یاد دارم که در اغلب اوقات مراد در مجلس وعظ و روضه خوانی شادروان حاجی ملا باقر شیرازی رحمه الله علیه (پدر مرحوم حاجی شیخ مهدی واعظ نامی ایران دوره مشروطیت در تهران که لقبش سلطان المتکلمین بود) می برد مرحوم شیرازی از وعاظ نیک نام مقدس و نامی در کربلا بود، در قسمت صحن مطهر حسینی طرف (درب مشهور به در سدر) همه روزه برای جمعیت عظیمی بعد از نماز مغرب و عشا و ایام متبرکه و ایام عاشورا موعظه میکرد. آن زن خداپرست در اغلب اوقات مرا در دامان خودش نشانیده بعضی فرمایشات آن مرحوم را برایم توضیح داده حالی میکرد و پس از ختم آن مجلس وعظ که برای زیارت به حرم مشرف میشد تجدید وضو کرده مرا هم به گرفتن دست نماز عادت و تعلیم داده بود. برای زیارت حرم مطهر حضرت امام حسین برده پس از زیارت و طواف اغلب صبحها در ساعات هشت و نه به حرم محترم حضرت ابوالفضل العباس نیز مشرف میساخت.

طوری به این رویه مبارک اخلاقی و روحانی یعنی صبحها و شبها بعد از نماز مغرب و عشا به زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام و حضرت ابوالفضل مشرف شدن عادت کرده بودم که در تمام دوران جوانی و اوقات زندگانی در کربلا در ادامه این رسم مبارک سعی بودم، **آن عوالم ملکوتی و توجه به عالم روحانیت را ترک نمی کردم** از اثر همان زیارتها و نمازها و دعاها و نیاز بدرگاه خدا و استمداد از انوار طیبه ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین، که برای رضایت حق و عاقبت بخیری خود و دوستان دعا و التجا میکردم دعاهایم که در آن مقام مقدس بی ریا و از روی کمال خلوص نیت و اعتقاد بود، بدون تردید به هدف اجابت رسیده است. که بعد از آن همه گرفتاریهای بی مانند نبود کننده و زحمات طاقت فرسا در زندانهای بیدادگری در هندوستان که هفت سال در نهایت رنج و ملال و تلخی بطول انجامید و بلاهای بسیار که در اوقات مسافرتهاى خطرناک سیاسی دچار شده بودم هنوز زنده ام.

هزاران مرتبه خدای توانارا از این زندگانی باز یافته سپاسگزارم

شرح مفصل زندگانی و گرفتاریهای عجیب و غریب پر از مخاطرات و پیش آمدهای بسیار خطرناک و چند مرتبه در اوقات فعالیت های (سیاسی ملی) در جنگ بین الملل اول که با میلیون (کمیته دفاع ملی ایران) در قم و اصفهان و کرمانشاهان و تشکیلات در تهران ورشت و مشهد

همکاری و فعالیت داشتم و گرفتار شدن چندین مرتبه بدست عمال و مأمورین لشکری متفقین و نجات از آن گرفتاریها و بلایا و آن مخاطرات نابود کننده، بدون تردید از اثر همان دعاها و نیازها و صفای عقیده که در دوران جوانی در اماکن مقدسه و همچنین فعالیتهای فداکارانه و مخلصانه در راه وطن بوده (هر کدام از آن گرفتاریها برای نابودی و محو یک فرد و یا افراد کافی بوده است، هر گاه عمری باقی مانده و فرصتی بدست آید شرح زندگانی شگفت‌انگیز و کارهائیکه در ابتدا دوران مشروطیت ایران و چهار سال در دوران جنگ اول بین‌الملل از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ انجام داده‌ام خواهم نگاشت)

باز هم مکرر در مکرر می‌گویم. خدای توانارا از داشتن همین زندگی نیم زنده و نیم مرده سپاسگزارم که در اثر همان خداپرستی و اعتقاد به مبداء از تمام آن مصیبت‌ها نجات یافته هنوز نیمه نفسی باقیست و بینهایت خشنود و سرافرازم که اکنون با عاقبت بخیری و دارا بودن نام نیک در جامعه و نداشتن بدنامی در گوشه منزوی زندگانی آرام و بی‌آلایشی را در کمال قناعت و سادگی مانند درویشی وارسته می‌گذرانم.

هفتاد و هفت سال زندگانی پر از رنج و ملال و زحمات طاقت فرسا

مانند خواب و خیال گذشت. ارچه بد گذشت

اکنون که به سن هفتاد و هفت سالگی رسیده‌ام هر گاه در این سن و سال آنطوریکه باید و شاید بواسطه ضعف پیری و بیماری (که در اثر هفت سال در زندان بیدادگری و نابودی تمام قوای مادی و معنوی که برایم بیدادگار باقی مانده است) احکام و اوامر الهی را کاملاً بجا نمی‌آورم (البته تارک هم نیستم) کوشش‌م این است که خدا را فراموش نکرده به کسی آزار و اذیتی نرسانم (که خوشبختانه با عنایات و تأییدات خداوندی در این باره توفیق یافته‌ام)

محبت علی و اولادش در تمام دوران زندگی

پناه و ملجاء من بوده است

از چهار سالگی که به خاطر دارم محبت علی و اولاد علی در جانم ریشه و جای گرفته است در ابتدای جوانی و نشو و نما سالها در حرم محترم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام افتخار خدمت و جاروب کشی را (در بسیاری از ایام داشته‌ام) و بیشتر شبها بخصوص شبهای جمعه و شبهای زیارتی و ایام متبرکه که اغلب شبها را در صحن مطهر حسینی بروی کفش‌داری سیدهاشم مانند یک ریاضت کش بر پارچه حصیری که جانمازم بود با یک عبا که عمامه‌ام را بجای متکا زیر سرمی‌گذاردم (که نمونه‌اش همین عمامه که در تصویر پایان کتاب است) در آن پشت بام آجر فرش خوابیده و سحرها از خواب بیدار شده بزبان فارسی و عربی تا اذان و نماز صبح بدعا و مناجات بویژه دعای صباح که از حفظ بوده و اکنون هم قسمت مهمش را در حفظ دارم با خواندن آن دعا و مناجات‌های روح پرور ملکوتی به راز و نیاز بدرگاه پروردگارا اشتغال داشتم و شبهای جمعه را تا صبح به نماز و عبادت و خواندن ادعیه و زیارت‌ها بالخصوص زیارت جامعه برای خود و دیگران می‌پرداختم در ایام ماه مبارک رمضان سه مرتبه ختم قرآن می‌کردم. اگر حافظ تمام قرآن نبودم بیشتر از سوره‌ها و آیات شریفه را از حفظ داشته معانی آنها را بخوبی میدانستم هنوز

هم بسیاری از سوره‌های قرآن را حافظم و آیاتی که در ختم‌ها و یا در رادیو تلاوت میشود باقی آن را میدانم و معانیش را خوب میفهمم .

آن عوالم ملکوتی روحانی و صفای دل روح پرور یادش بخیر

از روزیکه خودم را شناختم به پیروی از پدرم که نامش شیخ غلامحسین مردی صوفی مسلک ولی کارآگاه و فعال و زحمتکش بود (نه تنبل و مفتخوار و کل بردیگران) آن خدا بیامرزا اولین معلم من (پس از آن زن مؤمنه) در اعتقادات خانوادگی و مجاهدت در راه حق و حقانیت راهنمایی کرده به روش و اعتقادات آنان که همه از شیعیان و مخلصین علی و اولادش بودند مرا راهنمایی میکرد . من هم به دستور آن زن صالحه و پدر ، حتی القوه راه راستی و درستی را می‌پیمودم .

امور زندگی پدرم و عائله‌اش از ساختن عطر و گلاب میگذشت

پدر پدرم ملاعلی عطار مشهور به ایروانی ، جد پدرم ملاقربانعلی ایروانی از علمای بزرگ ایروان (که پیش از اشغال روسها ایروان در دوران عظمت باستانی ایران یکی از شهرهای محترم و مقدس ایران بود .) آن مرحوم از مجاهدین راه آزادی قفقاز و همکار صمیمی شادروان شیخ شامل مجاهد فداکار نامی راه آزادی قفقاز بوده و سالها با همکاری آن مرحوم با دشمنان ایران استیلا کنندگان خاک قفقاز که سرزمین مقدس ایران بود مبارزه نموده برای آزادی خاک مقدس و شهرهای با برکت و باستانی ایران (شهرهای قفقاز) فداکاری میکردند و متأسفانه بواسطه کثرت قدرت و قوت روسهای تزاری و شکست پی در پی آنها از طرف دشمن و شهادت بسیاری از فدائیان و مجاهدین راه آزادی و زندانی و تبعید شدن شادروان شیخ شامل و یاران دیگرشان باقیمانده قلیلی بواسطه تحلیل رفتن قوای مادی و معنوی‌شان از ناچاری دست از جنگ و مبارزه برداشته به مادر وطن خود (ایران مرکزی در آنروز) بازگشت نمودند . جد اعلایم به نجف اشرف و کربلا ساکن و مجاور گشته و پدر پدرم ملاعلی عطار ایروانی سالها در تهران زندگی کرده و از خانواده مشهور حاجی قاسمی که گویا در آن اوقات کدخدای نانوآخانه بود عیال گرفته خانواده تشکیل داد اکنون عده زیادی از همان اقوام پدری من که مردمان کاسب و تاجر و دور از هر جار و جنجال و مزاحمت بدیگران در تهران زندگانی میکنند و همگی معتقد به خدا و مقدسات و در حال رفاه و راحتی و آبرومندی زندگانی را میگذرانند .

مرحوم ملاعلی پس از مدتی اقامت در تهران بطرف اماکن مقدسه عراق کربلا رفته و در آنجا به مجاورت بارگاه حسینی مفتخر گردیده و زندگانی را به آبرومندی (کار عطاری) و رفاه میگذراند و در همانجا دارفانی را وداع گفت . روانش شاد بادا .

از جمله افتخارات و یادگارهای فراموش نشدنی زندگانی دوران جوانی من در کربلا که همیشه رابطه اخلاص‌مندانه معنوی ام را با حضرت امام حسین علیه السلام و ائمه طاهرین محکمتر میساخت این بود که یک حجره بالای در ورودی قبله صحن مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام (که دارای ایوان وسیعی بود و در آن دو حجره دیگر هم که یکی مکتب‌خانه و دیگری بدست کلیددار حسینی و بستگانشان بود) داشتم و بارها کرامات و معجزات بسیار در آن اوقات مخلصانه ملکوتی و در جوار آن مکان مقدس روحانی در خواب و بیداری دیده‌ام که

۱- این سرگذشت را در ایام جوانی از پدرم شنیده‌ام جزئیات آن درست یادم نیست .

تفصیل آن در اینجا محل و موردی ندارد. (کراماتی که واقعاً عجیب بود) از جمله در یک موضوعی که گرفتاری داشتم با توسل به آن بزرگوار که مرا در عالم خواب راهنمایی فرموده مشکلی که داشتم برطرف گردید.

باری خوشحالم که سالها در عزلت و تنهایی و عوالم صفا منشی زندگانی کرده و برای رفع احتیاج چند نفر شاگرد تربیت و اداره می‌کردم اغلب شبها را در تنهایی در کمال اخلاص با خداوند تبارک و تعالی و با آن بزرگوار آن که اولیاء حق میباشند در راز و نیاز بودم. (باز هم تکرار میکنم)

آن عوالم ملکوتی و رؤیاهای روحانی یادش بخیر

قصه من این نیست که خود را مقدس و خالی از خطا و مصون از گناه نشان دهم استغفرالله (وما ابرء نفسی وما ازرکیها) هر کسی دارای اشتباهات و گناه و خطا میباشد، که امیدش عفو الهی است مقصود اصلی از بیان این گفتار و یاد آوریها گوشه‌ای از عوالم دوران جوانی میباشد که خواستم یادی از آن عوالم خداپرستی کرده و در این آخر عمر اعتقادات خود را در این کتاب یادگار تاریخی ابراز داشته باشم، با ابراز این حقیقت و گزارش حال و اعتقاد بخدا و ائمه طاهرین شاید جوانان و فرزندان عزیز ایران را هم به این راه مقدس خداشناسی و اتکاء به مبداء هدایت کرده باشم. این نکته و حقیقت را در دوران زندگانی و کارهاییکه میکنند توجه داشته باشند که خدائی هست.

بدون شبهه از گناه و خطا و لغزش دور نبوده و نیستم ولی شاید اکثر گناهانم جنبه بینی و بین الله داشته است و خوشنودم که گناه بینی و بین الناس کمتر داشته که در این پیری از این حیث وجدانم راحت است.

بیشتر از اوقات التجا و دعایم بدرگاه ایزد توانا اینست.

رَبِّ اِنِّی مَسْنِی الضَّرِّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ - رَبِّ اِنِّی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ .

در پایان در کمال خلوص نیت و راستی باز برای رفع سوء تفاهم یادآور میشوم من نمیخواهم خود را منزله از گناه و خالی از خطاها بدرگاه پروردگار نشان دهم، اینطور نیست، دانستن این نکته نیز لازم است. که بهیچوجه احتیاجی به این کار و قصد عوام فریبی که خود گناهی بزرگ و نا بخشودنی است ندارم. از کسی هم انتظار و خواهشی و احتیاجی هم به چیزی ندارم زیرا تکیه گاه و امیدم بدرگاه پروردگار توانا است. مقصودم فقط بیان حقیقتی از تاریخچه زندگانی و گذشت احوال است

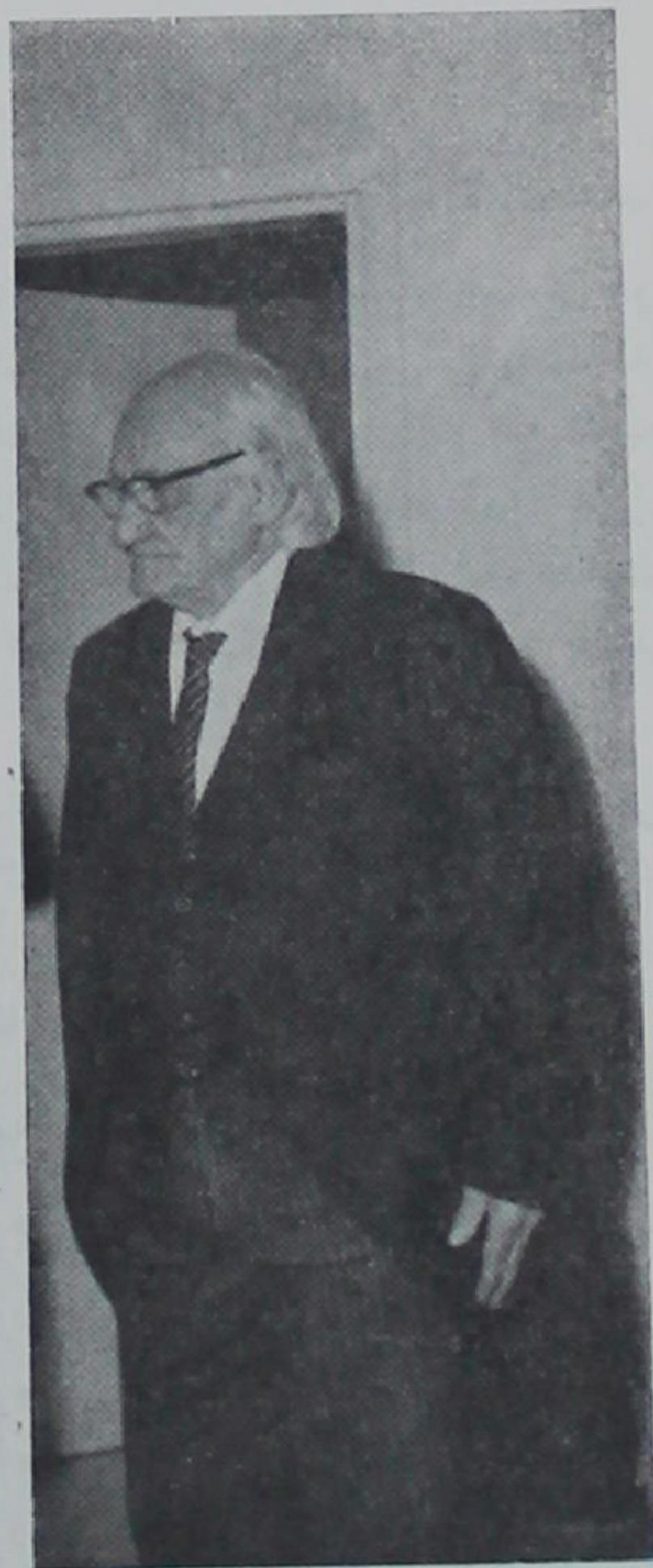
و السلام علی من اتبع الهدی. عبدالرحمن سیف آزاد

بسی تیر و دیماه و اردیبهشت
درینا که با صد هوا و هوس
کسانیکه از ما به ره اندرند
درینا که بی ما بسی روزگار

بیاید که ما خاک باشیم و خشت
گذشتیم بر خاک بسیار کس
بیایند و بر خاک ما بگذرند
بروید گل و بشکند لاله زار

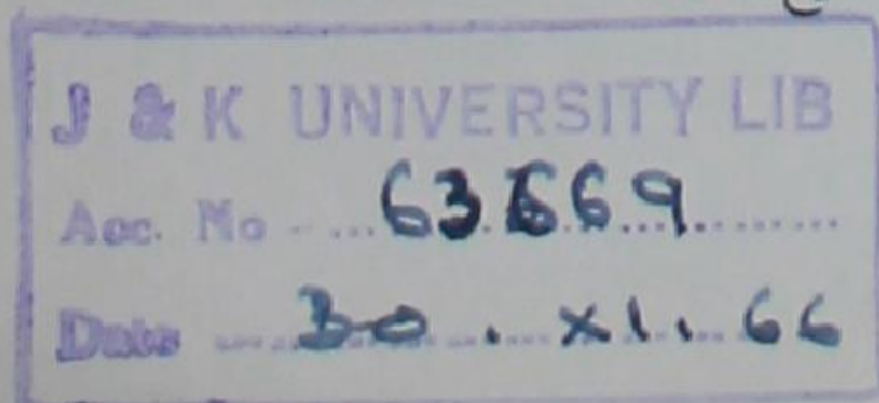


شیخ عبدالرحمن سیف آزاد
در لباس تقوی و عوالم روحانی
در سن بیست و دو سالگی
در کربلا



عبدالرحمن سیف آزاد
مدیر مجله ایران باستان
در سن هشتاد سالگی
در تهران

در روز مبارک و میمون پانزدهم شعبان المعظم این آخرین صفحه تنظیم گردیده بچاپ رسید
در صفحه ۳۹ سطر ۱۳ هفتاد و هشت اشتباه و هشتاد صحیح است



This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

date

Account No.

~~12345~~

Call No.

12345

Date

12.4.55

DATE LABEL

Page	22	336	
no. of	14		
pages			
1670			
559			

This book should be returned on or before the last stamp date

An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day kept beyond that day.

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

Account No.....

Call No.....

~~1234567~~

Date..... 12.4

Page	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40
1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20

Page No 70 to 570
Date 12.4

DATE LABEL

